۲۳



ترجمه تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

[ادامه سوره احقاف]

اشاره

آیات ۲۱-۲۵ احقاف ۴۶

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

وَ اُذْكُرْ أَخٰا عٰادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقٰافِ وَ قَدْ خَلَتِ اَلنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ (۲۱) قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِتَأْفِكَنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۲۲) قٰالَ إِنَّمَا اَلْعِلْمُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مٰا أُرْسِلْتُ
بِهِ وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمّٰا رَأَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا بَلْ هُوَ مَا اِسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهٰا
عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا فَأَصْبَحُوا لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسٰاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْقَوْمَ اَلْمُجْرِمِينَ (۲۵)

ص: ۶

ترجمه آیات:

۲۱-بیاد آورد برادر عاد«هود»را هنگامی که قومش را در احقاف از عذاب خدا ترسانید در حالی که قبل از او پیامبرانی بودند،که بجز خدا پرستش نکنید،من برای شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

۲۲-گفتند:آیا نزد ما آمده ای که ما را از خدایان بازداری؟اگر راست می گویی آن عذابی را که به ما وعده می دهی برای ما بیاور.

۲۳-گفت:علم تنها نزد خدا است،من آنچه را که رسالت دارم به شما می رسانم،ولی من شما را مردمی می بینم که خویشتن را به نادانی می زنید.

۲۴-هنگامی که عذاب موعود را دیدند که به صورت ابرهایی به طرف سرزمین هایشان روی می آورد گفتند:این ابری است که می خواهد باران برای ما ببارد،بلکه این همان عذابی است که شما عجله داشتید زودتر بیاید،بادی است که در آن عذابی دردناک است.

۲۵-هر چیز را به فرمان پروردگارش هلاک می سازد،به صبح رسیدند در حالی که جز خانه هایشان چیزی به چشم نمی خورد،ما مجرمین را اینسان مجازات خواهیم نمود.

ص: ۷

قرائت آيات:

لاـ يرى-اهل كوفه بجز كسايى و يعقوب و سهل(لا يرى)به ضم يا و(الاّ مساكنهم)به رفع قرائت كرده اند،و بقيّه(لا ترى)به فتح تاء و(الاّ مساكنهم)بنصب خوانده اند،و در قرائت نادرى حسن و أبى رجاء و قتاده و مالك بن دينار و أعمش (لا ترى)به ضم تاء و(الاّ مساكنهم)به رفع خوانده اند،و أعمش(مسكنهم) (1).

دليل قرائت:

ابو على گويد:مذكّر آوردن فعل در(لا يرى الا مساكنهم)كار خوبى است،و اين عمل بهتر است از الحاق علامه تأنيث به فعل به خاطر جمع بودن آن،زيرا در اينجا كلام حمل بر معنى شده است،و به همين جهت است كه عرب مى گويد:(ما قام الاّ هند)و نمى گويد:(ما قامت الاّ هند)چون در معنى(ما قام أحد)است،و در اين گونه موارد علامه تأنيث راه نمى يابد مگر در قرائتهاى نادر و در ضرورتها،و از اين باب است گفتار شاعر عرب كه مى گويد:

(برى النخز و الأجراز ما فى غروضها

فما بقيت الاّ الصّدور الجراشع)

يعنى:(دويدن و زمينهاى سخت و خشن تمام گوشت بدنش را ريخت و ديگر جز مشتى استخوان سينه چيزى از آن بر جاى نمانده است).

و گفتار شاعر ديگرى به نام ذى الرّمه:

ص: 8

1- 1) -و دو قارى حرم و أبو عمرو در آيۀ 21(انى أخاف)بفتح خوانده اند،و نيز ابو عمرو(أبلغكم)را به سكون باء و تخفيف لام قرائت كرده اند،و نافع و بزى و أبو عمرو (انى أراكم)را به فتح خوانده اند.

(كأنّها جمل وهم و ما بقيت

الاّ النحيزه و الألواح و العصب)

يعنى:(شتر من گويى طناب ضخيمى است كه جز نفسى و استخوانها و رگهايى از آن چيزى نمانده است).

ابن جنى گويد:بنا بر آن قرائت كه(مسكنهم)خوانده اند اگر بخواهى آن را مصدر قرار مى دهى و مضاف را محذوف مى گيرى،يعنى:(لا ترى الاّ آثار مسكنهم) همان گونه كه ذو الرّمه گفته است:

(تقول عجوز مدرجى متروحا

على بابها من عند أهلى و غاديا)

كه مدرج در اينجا مصدر است،و لذا مى بينيم متروحا را بنا به حاليت نصب داده است و اگر بخواهى مى گويى(مسكنهم)به صورت واحد به جاى جماعت.

لغات آيات:

الأحقاف-جمع حقف است كه عبارت است از تپّه هاى شنى بزرگ و طولانى كه به حدّ كوه نمى رسد،مبرد گويد:حقف توده هاى فراوان شن را گويند كه روى هم انباشته شده است كه بسيار بلند نيست،و داراى پيچ و خم هايى است،عجاج گويد:

(بات على أرطاه حقف أحقفا).

عارض-ابرها را گويند كه در عرض آسمان قرار مى گيرد.

اعشى شاعر عرب گفته است:

(يا من رأى عارضا قد بت أرمقه

كأنّما البرق فى حافاته شغل)

تدمر-تدمير عبارت است از به هلاكت رساندن،و افكندن بعضى از چيزها روى همديگر تا ويران شده،نابود گردد،جرير شاعر گفته است:

(و كان لهم كبكر ثمود لما

رغى ظهرا فدمّرهم دمارا)

معنای آیات:

سپس خداوند بزرگ به پیامبرش(ص)می فرماید:

«وَ اذْكُرْ»

برای قومت أهالی مکّه یادآوری کن.

«أَخا عادٍ»

داستان قوم هود را.

«إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ»

آن گاه که آنان از خدا ترسانده،به فرمانبری پروردگار دعوتشان نمود.

«بِالْأَحْقافِ»

از ابن عبّاس نقل شده است که محلّ أحقاف صحرایی است بین عمان و مهره.

ابن اسحاق گفته است این احقاف توده های شنی است که بین عمان تا حضرموت قرار دارد.

قتاده گوید:منظور از احقاف در اینجا یک رشته تپه های شنی است در شحر که در ساحل دریای یمن واقع شده است (۱).

از حسن نقل شده است که احقاف سرزمینی است که در آن تپّه های شنی وجود دارد.

«وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ»

یعنی:پیش از هود(ع)و پس از او پیامبرانی آمدند و رفتند.

«أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ»

و می گفتند:که جز خدای یکتا را نپرستید،یعنی:

من نه پیش از هود و نه پس از او هیچ پیامبری را نفرستاده ام،مگر آنکه به آنان دستور یکتا پرستی داده ام.

ص:۱۰

۱- ۱) -ترتیب القاموس المحیط جزء دوّم،صفحۀ:۶۷۹(الشحر)ساحل دریا است بین عمان و عدن(مترجم)

و این جملات به صورت معترضه-داخل پرانتز-بین ارشاد هود و سخنش به قومش قرار گرفته،آن گاه خداوند به بیان سخن هود برای قومش پرداخته می- فرماید:

«إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ»

و تقدیر کلام این است:(اذ انذر قومه بالأحقاف فقال انّی أخاف علیکم...)آن گاه آنچه را که قومش در پاسخ او گفته بودند نقل می کند که:

«قالُوا أَ جِئْتَنا»

یعنی:ای هود آیا نزد ما آمده ای «لِتَأْفِکَنا» تا ما را روی گردان ساخته منصرف کنی «عَنْ آلِهَتِنا» از پرستش خدایانمان؟! «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا» آنچه که از عذاب به ما وعده می دهی بر سر ما فرود آر «إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ» اگر تو راست می گویی و عذاب بر ما نازل خواهد شد.

«قالَ»

هود گفت:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّهِ»

این خداوند است که می داند چه هنگام عذاب بر شما نازل خواهد شد نه من.

«وَ أُبَلِّغُکُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ»

و من تنها رسول هستم،و آنچه را که مأموریّت تبلیغ آن را دارم برای شما بیان می کنم.

«وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ»

ولی من شما را مردمی نادان می بینم،چون نسبت به آنچه که خیر و مصلحت شما و نجاتتان در آن است پاسخ مثبت نمی دهید.

و بر عکس عجولانه خواستار عذابی هستید که موجب هلاکت و نابودی شما خواهد شد و این عمل را انجام نمی دهد مگر آن کس که نسبت به منافع و مضرّات خویشتن نادان است.

«فَلَمّا رَأَوْهُ»

یعنی:پس از آنکه آنچه را وعده داده شده بودند دیدند،

و هاء در(رأوه)به (بِمٰا تَعِدُنٰا) باز می گردد در(فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا).

«عٰارِضاً»

یعنی ابری که در گوشه ای از آسمان عارض می گردد،و سپس تمامی آسمان را فرا می گیرد.

«مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ»

می گویند:قوم عاد مدّتها باران بر آنان نمی بارید، خداوند ابری سیاه به سوی آنان رهسپار کرد که از صحرایی به نام(مغیث)(یعنی باران دهنده)به سوی آنان آمد،همین که قوم عاد این ابر را مشاهده نمودند که در پهنهٔ آسمان ظاهر شده،و به سوی دشتهای آنان سرازیر می شود،به یکدیگر مژده و بشارت می دادند.

«قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا»

و می گفتند:این ابر که ظاهر شده است برای ما باران به ارمغان آورده است،و(هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا)در تقدیر)هذا سحاب ممطر ایّانا)خواهد بود،زیرا ممطر نکرده است،چون صفت عارض است،آن گاه هود(ع)فرمود:

«بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ»

یعنی:آن طور که خیال می کنید نیست،بلکه این همان عذابی است که من برای شما وعده می کردم و شما در آمدن آن شتاب داشتید،آن گاه آن را تفسیر کرده می فرماید:

«رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ»

یعنی:این ابر،بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است،بعضی هم گفته اند این سخن گفتار خداوند بزرگ است.

«تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا»

یعنی:بادی است که بر هر چیز وزد از مردم و چهار پایان و اموال همه را نابود می سازد.

هود و همراهانش از مؤمنین در باغی از مردم کناره گرفتند و از این باد جز نسیمی روح افزا به آنان چیزی نمی رسید.

از عمر بن میمون نقل شده است که این باد از مردم عاد شتران با هودج را به هوا می برد،بطوری که بین آسمان و زمین به اندازهٔ یک ملخ به چشم می آمد

«فَأَصْبَحُوا لاٰ یُریٰ إِلاّ مَسٰاکِنُهُمْ»

صبح که شد جز خانه های خود،چیزی بر جای ندیدند،و همه چیز نابود شده بود،کسانی که با تاء قرائت نموده اند بنا بر آن است که خطاب آیه به پیامبر(ص)باشد.

«کَذٰلِکَ»

یعنی:همانگونه که ساکنان احقاف را عذاب کردیم و آنان را به کیفر گناهانشان رساندیم.

«نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ»

مردم کافر را که راه آنان را در پیش گیرند به کیفر خواهیم رسانید.

ص :۱۳

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِيما إِنْ مَكَّنّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ
شَيْءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اَللّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا ما حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْقُرى وَ صَرَّفْنَا اَلْآياتِ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)
وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ اَلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ اَلْقُرْآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قالُوا يا قَوْمَنا
إِنّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِى إِلَى اَلْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰)

ص: ۱۴

ترجمه آیات:

۲۶-ما به آنان(قوم عاد)چنان قدرتی دادیم که به شما نداده ایم،و با اینکه به آنان گوش و چشم و عقل داده بودیم،اما گوش و چشم و عقل به حالشان مفید واقع نشد،زیرا منکر آیات الهی میشدند،و سرانجام آنچه مورد تمسخرشان بود بر آنان احاطه یافت.

۲۷-این روستاها که اطراف شما است هلاک ساختیم،و نشانه های خود را بگردش در آوردیم تا شاید بسوی خدا بازگشت نمایند.

۲۸-پس چرا آن خدایانی که بجز خدا می پرستیدند آنان را یاری نکردند بلکه بوقت عذاب آن خدایان گم شدند،و خدایی این بتها سخنی بی حقیقت بود که بدروغ به آنان می بستند.

۲۹-به یادآور هنگامی را که گروهی از جنیان بسوی تو روی آوردند تا به آیات قرآن گوش دهند،و چون حضور یافتند،بیکدیگر گفتند:

گوش دهید،همین که تلاوت قرآن تمام شد برای هدایت و تبلیغ قومشان بسوی آنان بازگشتند.

۳۰-گفتند:ای قوم ما،ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است،در حالی که بسوی حق و راه راست هدایت میکند،تورات و انجیل را که قبل از آنان نازل شده است تصدیق می نماید.

(پنج آیه)

قرائت آیات:

افکهم-در قرائتهای نادر از ابن عباس و عکرمه و ابی عامر نقل شده است که(افکهم)بفتح الف و فاء و کاف قرائت نمودند.

و در قرائت عبد اللّه بن زبیر(آفکهم)آمده است.

و ابن عیاض(افّکهم)با تشدید فاء قرائت نموده است (۱).

و از قط و از قطرب روایت شده است که ابن عباس(آفکهم)بر وزن و معنی(صارفهم) قرائت نموده است (۲).

دلیل قرائت:

افکهم-بمعنی صرفهم و ثناهم است شاعر عرب گفته است:

(ان تک عن احسن المرؤته مأفو

کا ففی آخرین قد افکوا)

یعنی:(اگر از حسن جوانمردی محروم هستی،دیگران نیز مانند تو محروم هستند).

آفکهم-از باب افعال است بر وزن(افعلهم)یعنی آنان را بسوی دروغ کشانیده است،و نیز ممکن است از باب مفاعله باشد بر وزن(فاعلهم)و مانند آنست(خادعهم).

افّکهم-اما افکهم به تشدید فاء بر وزن(فعّلهم)است از باب تفعیل برای اینکه این نسبت دروغ را بسیار زیاد به آنان داده اند.

لغات آیات:

التمکین-تمکین عبارت است از دادن قدرت و وسیله ای که انسان با آن بتواند کاری را انجام دهد،و قدرت و وسیله و دیگر چیزهایی که فاعل بدان نیازمند است در آن میباشد.

بعضی گفته اند تمکین عبارت است از برطرف نمودن موانع،و این معنی در معنای

ص: ۱۶

۱- ۱) -کسایی که به تنهایی(بل ضلّوا)را ادغام کرده است،و ابو عمرو و هشام و خلّد و کسایی(اذ صرفنا)را ادغام کرده اند.
۲- ۲) -قرائت ابن عباس بخاطر تناسب از آخر بخش دلیل قرائت به اینجا منتقل شده است.

اول داخل است،زیرا همانگونه که فاعل در انجام فعل نیاز به وسائل و آلات دارد،نیازمند برطرف شدن موانع نیز میباشد،بنا بر این هنگامی که هر نوع مانعی از سر راهش برداشته شد،قدرت بر انجام فعل خواهد یافت.

قربانا-قربان عبارت است از هر عبادت و طاعتی که به وسیلهٔ آن به پیشگاه الهی تقرّب جسته می شود و جمع آن(قرابین)است.

اعراب آیات:

فِیمٰا إِنْ مَکَّنّٰاکُمْ فِیهِ

-إن در این جمله به معنی ماء نافیه است،و إن نافیه با ماء موصوله ای که به معنی الّذی است بهتر است از ماء نافیه،و لذا می بینیم که اگر بگوئید:(رغبت فیما رغبت فیه)بهتر آن است که به جای آن بگوئید:

(رغبت فیما إن رغبت فیه)،زیرا در صورت دوّم لفظ ما و إن با یکدیگر اختلاف دارند.

معنی آیات:

آن گاه خداوند بزرگ کفّار مکه را ترسانده،و از برتری جسمی و نیروی قوم عاد سخن به میان آورده می فرماید:

«وَ لَقَدْ مَکَّنّٰاهُمْ فِیمٰا إِنْ مَکَّنّٰاکُمْ فِیهِ»

بنا به قول ابن عبّاس و قتاده یعنی:ما به قوم هود و...از نظر نیروهای بدنی و قدرت جسمی و طول عمر و ثروت فراوان امکاناتی دادیم که نظیر آن را به شما نداده ایم.

و بعضی هم گفته اند:إن زائده است و معنی آن است که ما قوم هود و...

را نسبت به انجام طاعات تمکن بخشیدیم،و قدرت استدلال بر توحید و مطالعه

در بارۀ آن به ایشان دادیم،و آنان را به کارهای نیک تشویق نموده،از کار- های زشت باز داشتیم،و هر نوع مانعی از سر راهشان برداشتیم.

«وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصٰاراً وَ أَفْئِدَةً»

و به آنان گوش و چشمها و دلها دادیم..

آن گاه خداوند از حال آنان خبر می دهد که از پذیرفتن برهان های الهی و تفکر در مطالبی که آنان را به سوی توحید راهنمایی می کند سرباز زده،حاضر نیستند در این باره فکر کنند،با اینکه خداوند به آنان فهم و درکی صحیح داده بود که می توانستند به وسیلۀ آن دلیل و برهان را درک کنند.

«فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُهُمْ وَ لاٰ أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ»

یعنی:گوش و چشم و دل برای آنان فایده ای ندارد،زیرا پند نگرفته چشم و قلب خود را در نگریستن و تدبّر بکار نگرفته اند.

«إِذْ كٰانُوا يَجْحَدُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ»

زیرا نسبت به نشانه ها و دلیلهای خداوند انکار می ورزیدند.

«وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ، وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا مٰا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ»

یعنی:ای مردم مکه!ما قوم هود را که در یمن بودند،و قوم صالح را که در حجر بودند،و قوم لوط را که در سر راه مکه به شام بودند بهلاکت رساندیم.

«وَ صَرَّفْنَا الْآيٰاتِ»

یعنی:و آیات را گرداندیم،و گرداندن آیات عبارت است از تغییر این آیات گاهی بصورت معجزه گاهی بصورت هلاک ساختن، گاهی بصورت یادآوری نعمتها،و گاهی بصورت یادآوری بلاها،و گاهی بصورت توصیف نیکان تا دیگران از آنان پیروی کنند، و گاهی بصورت توصیف گناهکاران تا از اعمال آنان دوری جویند.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

یعنی:تا از کفر بازگردند.

«فَلَوْ لاٰ نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُرْبٰاناً آلِهَةً»

یعنی چه می شد

این بتها که مورد پرستش هلاک شدگان قرار می گرفتند و آنان گمان می کردند که بمنظور تقرّب جستن بخدا آنان را می پرستند-آنان را یاری می نمودند؟ولی بتها بیاریشان نشتافتند،زیرا این استفهام،استفهام انکاری است.

«بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ»

یعنی:در آن هنگام که بت پرستان نیاز به کمک داشتند خدایانشان ناپدید گشتند،و موقع نزول عذاب بمالشان سودی نداشتند.

«وَ ذٰلِکَ إِفْکُهُمْ»

یعنی:و این عمل که خدایانی بغیر از اللّه می پنداشتند دروغ و افتراء آنان بود.

«وَ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ»

یعنی:دروغ می گفتند که آنان را خدا بر میشمردند، آن گاه خداوند بیان می کند که در میان جنّیان هم مانند بشر مؤمنان و کافران وجود دارد و می فرماید:

«وَ إِذْ صَرَفْنٰا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ»

یعنی:ای محمّد!یاد آور آن هنگام که جماعتی از جنّیان را بسوی تو فرستادیم تا به قرآن گوش فرا- دهند.

بعضی گفته اند:یعنی ما جنّیان را از شهرهای خودشان با توفیق و لطف و عنایت منصرف کردیم و بسوی تو گسیل دادیم.

و از ابن عبّاس و سعید بن جبیر نقل شده است یعنی:جنّیان را از استراق سمع با شهابهای آسمانی منصرف ساخته بسوی تو گسیل دادیم،در حالی که بعد از حضرت عیسی(ع)جنّیان از استراق سمع ممنوع نبودند،و لذا گفتند:

این حادثه ای که در آسمان اتّفاق افتاده است و ما از استراق سمع بازداشته شده ایم نیست مگر بخاطر آنکه در روی زمین اتّفاقی رخ داده است،و بدین منظور بزمین آمده در جستجو شدند تا آنکه در(بطن نخله)در راهی که حضرت بسوی عکاظ می رفت و در حال خواندن نماز صبح بود خدمت حضرت رسیدند، و از حضرت قرآن شنیدند و در کیفیّت نماز خواندن حضرت توجّه نمودند،و روی

این حساب طرد جتیّان بوسیلهٔ پرتاب تیرها و شهابهای آسمانی نوعی لطف و عنایت نسبت به آنان می باشد.

«فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا»

یعنی:هنگامی که جنّیان برای شنیدن قرآن خدمت پیامبر حضور یافتند،برخی از آنان به دیگران گفتند:ساکت باشید تا به قرائت قرآن گوش فرا دهیم،تا چیزی مانع شنیدن صدای قرآن نشود.

«فَلَمّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِینَ»

و پس از آنکه پیامبر(ص)از قرائت قرآن فراغت یافت جنّیان بسوی قوم خود بازگشتند در حالی که آنان را انـدرز می دادند،و در صورت ایمان نیاوردن آنان را از عذاب الهی می ترساندند.

«قالُوا یا قَوْمَنا إِنّا سَمِعْنا کِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی»

منظورشان از این کتاب قرآن است.

«مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ»

یعنی:کتابهایی را که قبل از قرآن آمده است تصدیق می کند.

«یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ»

یعنی:بسوی دین حق رهبری می کند،و مردم را بدان دعوت می نماید.

«وَ إِلی طَرِیقٍ مُسْتَقِیمٍ»

و براهی مستقیم دعوت می نماید که سالک این راه را به بهشت می رساند.

داستان جنّیان از نظر روایات:

از زهری روایت شـده است هنگامی که ابو طالب(ع)وفات نمود کار بر رسول خـدا(ص)بسیار سـخت شـد،رفت که در طائف اقـامت کنـد به امیـد آنکه مردم طـائف او را پناه دهنـد،حضـرت سه نفر از آنان را دیـد که از بزرگان طائف بودنـد و برادرانی بودنـد به نامهـای عبـد یـا لیـل و مسعود و حبیب فرزنـدان عمرو،حضـرت وضع خود را برای آنـان تشـریح فرمود،یکی از آنان گفت:من پردهٔ خانهٔ کعبه

را دزدیده باشم اگر تو از طرف خدا رسالتی داشته باشی،دیگری گفت:مگر خداوند عاجز بوده است کسی غیر از تو را برسالت فرستد،سوّمی گفت:بخدا سوگند پس از این جلسه دیگر هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت،اگر تو همانگونه که می گویی پیامبر هستی از آن مهمتر می باشی که سخنت رد شود،و اگر بخدا نسبت دروغ می دهی شایسته نیست که من بعد از این با تو سخن بگویم.

حضرت را مسخره کردند،و در میان قوم خود گفتگوهایی که با حضرت نموده بودند افشاء ساختند،و سر راه حضرتش در دو صف کمین کردند،و بهنگامی که رسول خدا(ص)از میان دو صف آنان رد می شدند حضرتش را مورد حمله قرار دادند، و با سنگ به پاهای حضرت می زدند بطوری که پاهای حضرت خون آلود شد،اما حضرت از میان آنان نجات یافت در حالی که خون از پاهایش می ریخت و با همین حالت خسته و ناراحت وارد باغی از باغهای آنان شده زیر سایهٔ یکی از درختان خرما نشست.

در همین هنگام حضرت متوجّه شد که این باغ مربوط به عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه است،وقتی حضرت آنان را در باغ دید از وجود آنان ناراحت شد،زیرا از دشمنی آنان با خدا و رسول بخوبی آگاه بود.

عتبه و شیبه که حضرت را دیدند غلام خود را که نامش عداس بود با مقداری انگور خدمت حضرت فرستادند،این غلام مسیحی و اهل نینوا بود،همین که این غلام خدمت حضرت رسید حضرت از او پرسید:از چه سرزمینی هستی؟غلام گفت:من از سرزمین نینوی هستم،حضرت فرمود:از شهر بندهٔ صالح یونس بن متی هستی؟ عداس پرسید تو از یونس بن متی چه اطلاعی داری؟ حضرت فرمود:من پیامبر خدا هستم،و خداوند از حال یونس بن متی بمن خبر داده است،پس از آنکه حضرت از حال یونس بن متی آنچه را که بر او وحی

شده بود برای غلام شرح داد عداس در پیشگاه خدا و رسول بسجده افتاد،و سپس شروع به بوسیدن پاهای پیامبر(ص)نمود در حالی که از پاهای حضرت خون می چکید.

عتبه و شیبه که غلام خود را در آن حال دیدند ساکت شدند،وقتی غلام بسوی آنان بازگشت،گفتند:تو را چه شد که در برابر محمّد بسجده افتادی و پایش را بوسیدی،در حالی که تا بحال از تو دیده نشده است با ما که آقای تو هستیم این رفتار را کرده باشی؟ عداس گفت:این شخص بندهٔ شایسته ای است و در بارهٔ پیامبری به نام یونس بن متی که خدا برای ما فرستاده بود چیزهایی برایم تعریف کرد که از آن اطّلاع کامل داشتم.

هر دو خنده سر داده گفتند:این مرد تو را از دینت گمراه نسازد،زیرا او مردی است سخت شیّاد.

پیامبر خدا(ص)بسوی مکه بازگشت تا اینکه بدرخت خرمایی رسید،در نیمهٔ شب برای خواندن نماز بپا خاست،گروهی از جنّیان که اهل نصیبین و به قولی اهل یمن بودند بر حضرت عبور کردند،حضرت را دیدند که نماز صبح می گذارد و به قرائت قرآن مشغول بود،گوش به قرآن خواندن حضرت فرا دادند و این گفتار مستفاد از قول سعید بن جبیر و گروهی از مفسّرین است.

عدهٔ دیگر گفته اند:رسول خدا(ص)مأمور شد که جنّیان را اندرز دهد و آنان را به سوی خدا دعوت کند،و قرآن برایشان بخواند،خداوند عدّه ای از جنّیان را از نینوی بسوی حضرت فرستاد،حضرت به یاران خود فرمود من مأموریت دارم که امشب بر جنّیان قرآن بخوانم،کدامیک از شماها همراه من خواهد آمد؟ عبد اللّه مسعود همراه حضرت شد،عبد اللّه گوید:بجز من کسی با حضرت

نبود،رفتیم تا بالای شهر مکه و پیامبر خدا(ص)وارد درهٔ حجون شد،و دائره ای برای من ترسیم فرمود و به من دستور داد که وسط آن دائره بنشینم،و فرمود:از این دائره بیرون نمی شوی تا من به سویت باز خواهم گشت.

حضرت رفت تا اینکه در نقطه ای ایستاد،و قرآن را بازکرد،و اطراف حضرتش را سیاهی های بسیاری فرا گرفت که میان من و حضرت فاصله شدند، بطوری که دیگر صدای حضرت را نمی شنیدم،آن گاه سیاهی ها رفتند،و مانند پاره های ابر قطعه قطعه شده می رفتند تا آنکه عدّه ای از آنان باقی ماند،و حضرت با طلوع فجر از کار خود فراغت یافت،و به راه افتاده پیش من آمد.

حضرت از من پرسیدند آیا چیزی مشاهده کردی؟گفتم:آری مردان سیاهی را مشاهده می نمودم که لباسهای سفیدی به پاهای خود پیچیده بودند.

فرمودند:اینان جنّیان أهل نصیبین بودند.

علقمه از عبد اللّه روایت می کند که من در شب جن همراه رسول خدا(ص) نبودم،ولی بسیار دوست داشتم که با حضرت می بودم.

و از ابن عبّاس روایت شده است که تعداد جنّیان هفت نفر بود،و از نصیبین بودند که رسول خدا(ص)آنان را بعنوان قاصد خود بسوی اقوامشان روانه کرد.

زرّ بن حبیش گوید:جنّیان نه نفر بودند که یک نفر از آنان زوبعه نام داشت.

و محمّد بن منکدر از جابر بن عبد اللّه روایت کرده است گفت:هنگامی که رسول خدا(ص)سورهٔ الرحمن را بر مردم می خواند ساکت بودند و چیزی نمی گفتند، حضرت فرمودند:هنگامی که من بر جنّیان آیهٔ(فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ)؟را می- خواندم آنان از شما بهتر جواب می دادند،می گفتند:(لا و لا بشیء من آلائک ربّنا نکذّب) (۱).

۱- ۱) -تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۲۹۹(...سبب نزول این آیه

.....

(۱)

(- (یٰا قَوْمَنٰا إِنّٰا سَمِعْنٰا...) این بود که رسول خدا(ص)از مکه بسوی بازار عکاظ رفت در حالی که زید بن حارثه همراهش بود،حضرت مردم را به اسلام دعوت می فرمود ولی احدی دعوت او را نمی پذیرفت،و کسی را نیافت که دعوتش را بپذیرد،حضرت بمکه بازگشت،در بین راه همین که به وادی(مجنه) رسید-که معروف بود به اینکه جن زیاد دارد-نیمهٔ شب مشغول قرائت قرآن شد،در این حالت عدّه ای از جنّیان بر حضرت گذشتند،همین که صدای صوت قرآن حضرت را شنیدند گوش فرا دادند،و به یکدیگر گفتند:ساکت باشید پس از آنکه حضرت تمام کرد(بسوی قومشان بازگشتند و آنان را ارشاد کردند،و گفتند:ای قوم،ما قرآنی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است،و کتابهای آسمانی پیش از خود را تصدیق نموده،و این کتاب بسوی حق و راه راست هدایت می کند،ای قوم ما،به پیامبر خدا پاسخ مثبت دهید و به او ایمان بیاورید)به دنبال این جریان جنّیان خدمت رسول خدا(ص)آمدند و ایمان آورده مسلمان شدند،و حضرت احکام اسلام را به آنان آموخت،آن گاه خداوند سورهٔ جن را نازل کرد(قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ ...)و لذا خداوند اینجا از زبان آنان نقل می کند،حضرت رسول از میان آنان کسی را انتخاب فرمود و برای هدایت آنان گماشت،و اینان همیشه خدمت پیامبر(ص)می رسیدند،آن گاه حضرت به امیر المؤمنین(ع)دستور فرمود که به آنان بیاموزد،و لذا در میانشان مؤمن هست،کافر هست،ناصبی هست،یهودی هست،مسیحی هست، مجوسی وجود دارد،و اینان فرزندان جان هستند.

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

یا قَوْمَنا أَجِیبُوا داعِیَ اَللّٰهِ وَ آمِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُجِرْکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ (۳۱) وَ مَنْ لاٰ یُجِبْ داعِیَ اَللّٰهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ
فِی اَلْأَرْضِ وَ لَیْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءُ أُولٰئِکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۳۲) أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ
بِخَلْقِهِنَّ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ اَلْمَوْتیٰ بَلیٰ إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۳۳) وَ یَوْمَ یُعْرَضُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی اَلنّٰارِ أَ لَیْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ
قٰالُوا بَلیٰ وَ رَبِّنٰا قٰالَ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ کَمٰا صَبَرَ أُولُوا اَلْعَزْمِ مِنَ اَلرُّسُلِ وَ لاٰ تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ
یَرَوْنَ مٰا یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ بَلاٰغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۳۵)

ص: ۲۵

ترجمه آیات:

۳۱-ای قوم ما بـدعوت داعی الهی پاسخ دهید،و به او ایمان آورید که گناهان شـما را خواهد بخشـید،و از عذاب دردناك پناه می دهد.

۳۲-و هر کس که به دعوت کننـدهٔ الهی پاسـخ ندهـد در روی زمین کسـی را عاجز نمی کنـد،و بجز خدا سرپرسـتانی ندارد،و اینان در گمراهی آشکار هستند.

۳۳-آیـا نمی بیننـد آن خـدایی که آسـمانها و زمین را آفریـده است،و از آفرینش آنها عاجز نیست می توانـد مردگان را زنـده کند؟آری او بر هر کاری قدرت دارد.

۳۴-و آن روز کــه کــافران بر آتش دوزخ عرضــه خواهنــد شــد،آیــا جهنّم بر حــق نیسـت؟گوینــد:آری بخداونــدگارمان سوگند،گویند:پس عذاب را بخاطر آنکه کافر شده اید بچشید.

۳۵-و صبر کن آن گونه که پیـامبران مرسـل صبر کردنـد،و در بـارهٔ آنان شـتاب مکن،گویا آنچه را که به آنان وعـده داده اند مشاهده می کنند.

درنگ ننمودند بجز ساعتی از روز،و این تبلیغی است،آیا بجز مردمان فاسق کسی به هلاکت خواهد رسید؟

قرائت آیات:

یعقوب به تنهایی در آیهٔ ۳۳ یقدر با یاء قرائت کرده است،و این طرز قرائت مربوط به جدّش عبد اللّه بن أبی اسحاق حضرمی و عاصم جحدری و مالك بن دینار است.

امّا بقیّهٔ قرّاء(بقادر)خوانده اند.

ص:۲۶

و در آیهٔ ۳۵ جزء قرائت های نادره در قرائت حسن و عیسی ثقفی(بلاغا) به نصب آمده است.

و نیز در قرائت ابن محیصن آمده است(فهل یهلک)به فتح یاء.

دلیل قرائت:

ابو علی گوید:اینکه قرّاء خوانده اند:(أ و لم یروا أن اللّه الذی خلق السماوات و الأرض)تا(بقادر)از باب حمل بر معنی است،و علّت آنکه باء بر(قادر) وارد شده است آن است که آیهٔ به این معنی است:(أَ وَ لَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِقٰادِرٍ) (۱).

و از لحاظ حمل بر معنی مثل این مورد است قول شاعر که گفته است:

بادت و غیّر آیهنّ مع البلی

الاّ رواکد جمرهنّ هباء (۲)

.

و سپس شاعر گوید:(و مشجّج أمّا سواء قذاله)زیرا چون جملهٔ(غیّر مع البلی الاّـ رواکد)بمعنی بها رواکد است مصرع بعدی(مشجج)بر آن عطف شده است.

و بر همین منوال است آیهٔ(يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ)که به دنبال آن می فرماید:(وَ حُورٌ عِينٌ)زیرا یطاف علیهم بکذا در معنی لهم فیها کذا است. (۳)

۱- ۱) -و چون جمله در معنی نفی است باء بر سر خبر منفی در آمده است.

۲- ۲) -ضمیر در(بادت)به(دیار)بر می گردد،و در یک نسخه بجای مع من آمده است،و رواکد بمعنی سه پایه است و مشتق از رکود است بدین جهت که سه پایه ثابت است،و دنبالهٔ مصرع دوم و مشجج چنین است(فبدأ و غیّب ساره المعزّاء و المشجج)

۳- ۳) -منظور مؤلّف محترم آیهٔ ۲۰-۱۷ از سورهٔ واقعه است(وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ

و نیز گفته اند:(إنّ أحدا لا یقول ذلک إلاّ زید)و کلمهٔ أحدا در جملهٔ موجب آمده است زیرا جمله در معنی نفی است.

و در آیهٔ ۳۵ هر کس(بلاغا)به نصب خوانده است بنا بر تقدیر فعلی است مضمر ای(بلّغوا بلاغا)همانگونه که رفع نیز بنا بر تقدیر مبتدای مضمری است ای (هو بلاغ)یا(هذا بلاغ).

و ابو مجلز(بلّغ)بصیغهٔ امر قرائت کرده است (۱).

معنی آیات:

آن گاه خداوند تمامی خبر جن را نقل کرده می فرماید:

«یا قَوْمَنا أَجِیبُوا داعِیَ اللّهِ»

منظورشان حضرت محمّد(ص)که آنان را به یکتا پرستی و دور انداختن خدایان دروغین دعوت فرموده است.

«وَ آمِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ»

یعنی:به خدا ایمان آورید که اگر به خدا و رسول ایمان آورید گناهان شما را خواهد بخشید.

«وَ یُجِرْکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ»

یعنی:شما را از عذابی دردناک رها می سازد.

۳)

(- وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَکْوابٍ وَ ...حور عین(و آیهٔ مذکور(یطاف)در سورهٔ صافّات آیهٔ ۳۷ است که(و حور عین)بر آن عطف نشده است،روشن است که این اشتباه در اثر اعتماد به حافظه بوده است،بنا بر این هنگامی که(و حور عین)معطوف بر یطاف نشد بلکه معطوف بر یطوف علیهم بود از حمل بر معنی خارج و نمی تواند شاهد بحث ما باشد،زیرا(وَ حُورٌ عِینٌ)عطف بر لفظ یطوف علیهم خواهد شد و معنی هم درست است،زیرا در فرض توهّم مؤلّف محترم عطف(حور عین)بر یطاف علیهم بصیغهٔ مجهول بدین معنی بود که حور عین را برای آنان می گردانند،و چون این معنی صحیح نبوده است و حور عین را عطف بر معنی گرفته می فرمایند یطاف علیهم یعنی:لهم فیها کذا-مترجم)

۱- ۱) -و در یک نسخه ابو مجاز است.

علیّ بن ابراهیم گوید:جنّیان خدمت رسول خدا(ص)آمدند و به او ایمان آوردند،و حضرت رسول(ص)احکام اسلام را به آنان تعلیم فرمود،و خدا سورهٔ جن را نازل کرد(قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ ...)و همیشه به خدمت حضرت پناه می آوردند،و از اینجا معلوم می شود که حضرت محمّد(ص)همانگونه که مبعوث بر انسانها بوده است مبعوث بر جنّیان هم بوده است،و خداوند پیش از آن حضرت هیچ پیامبری را بر انس و جن مبعوث نفرموده است.

«وَ مَنْ لاٰ یُجِبْ دٰاعِیَ اللّٰهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْأَرْضِ»

یعنی:کسی که به پیامبر خدا(ص)ایمان نیاورد نمی تواند خدا را عاجز نماید و از چنگ او فرار کند.

«وَ لَیْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءُ»

یعنی:و یارانی که او را از عذاب خدا حفظ کند ندارد،و می توان گفت که این قسمت از آیهٔ از کلام الهی است که ابتداء بیان شده است.

«أُولٰئِکَ»

یعنی:آنان که به دعوت رسول خدا(ص)پاسخ مثبت نمیدهند.

«فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ»

در گمراهی آشکاری هستند.

آن گاه خداوند با اشاره به قدرتش بر زنده نمودن اموات و بازگشت دوباره می فرماید:

«أَ وَ لَمْ یَرَوْا»

یعنی:آیا نمی دانند.

«أَنَّ اللّٰهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ»

آن خدایی که آسمانها و زمین را به وجود آورده.

«وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ»

و در آفرینش آنها هیچ نوع خستگی و رنجی ندید،و از آفرینش آنها هم عاجز نبود،گفته می شود:(عیی فلان بأمره)یعنی:فلانی راه بکار خود نبرد،و نتوانست آن را انجام دهد.

«بِقٰادِرٍ»

باء در آن زائده است،و محل قادر رفع است که خبر آن باشد.

ص :۲۹

«عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ»

یعنی کسی که از آفرینش آسمان و زمین عاجز نبوده میتواند مرده را زنده کند،یعنی:آفرینش آسمانها و زمین از زنده کردن مردگان شگفت آورتر است.

«بَلىٰ»

آری او قدرت دارد.

«إِنَّهُ عَلىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»

و بر هر کاری توانا است،و سپس بدنبال آن از عذابهای آخرت یاد کرده می فرماید:

«وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النّٰارِ أَ لَیْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ»

یعنی:روزی که کافران بر آتش دوزخ عرضه می شوند بطریقۀ استدلال به آنان گفته می شود آیا این عذاب که بعنوان مجازات در انتظار شما است حق نیست و آیا قبول دارید که هیچ ظلمی نسبت به شما نشده است؟ «قٰالُوا بَلیٰ وَ رَبِّنٰا» یعنی:در پاسخ اعتراف به استحقاق خویشتن نموده سوگند یاد کرده خواهند گفت:آری سوگند به پروردگارمان که این مجازات حق ما است،هر چند که قبلا منکر بودند.

«قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ»

یعنی:بخاطر کفرتان در دنیا و انکاری که می کردید اینک عذاب خدا را بچشید،و آن گاه به پیامبرش می فرماید:

«فَاصْبِرْ کَمٰا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»

یعنی:ای محمّد همانگونه که پیامبران مرسل صبر نمودند تو نیز بر آزار این کافران و نپذیرفتن دعوتت صبر کن.

از ابن زید و جبائی و جماعتی آمده است که(من)در این آیۀ برای تبیین جنس است،یعنی:(اولوا العزم که عبارتند از رسولان)همانگونه که در (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثٰانِ)،و بنا بر این قول باید گفت که:تمامی پیامبران اولوا العزم هستند،زیرا همگی عزم نموده اند بر اداء رسالت و تحمّل مشکلات آن.

و بیشتر مفسّرین گفته اند:حرف(من)در این آیۀ برای تبعیض است که قهرا معنی این است که بعضی از رسولان اولوا العزم هستند،و از ظاهر روایات

ص:۳۰

اصحاب امامیّه نیز همین بر می آید.

مفسّرین در اولوا العزم اختلاف نموده اند:

۱-ابن عبّاس و قتاده-و مروی از حضرت باقر و حضرت صادق(ع)نیز هست-گفته اند:اولوا العزم از رسل کسانی هستند که شریعتی جدید آورده اند که شریعت پیامبر پیش از خود را نسخ کرده است و این دسته از پیامبران پنج نفرند که اول آنان حضرت نوح و سپس ابراهیم و سپس موسی و سپس عیسی و آن گاه محمّد(ص)است،که در روایت امام صادق(ع)می فرماید:(و اینان انبیایند و دیگر پیامبران بر مدار اینان می چرخند).

۲-مقاتل گوید:پیامبران اولوا العزم شش نفرند ۱-نوح که بر آزار قومش صبر نمود ۲-ابراهیم که بر آتش صبر کرد ۳-اسحاق که بر سر بریدن صبر نمود ۴-یعقوب که بر گمشدن یوسف و کوری چشم صبر نمود ۵-یوسف که در چاه و زندان صبر نمود ۶-ایّوب که بر ناراحتی و بیماری صبر کرد.

۳-سدی و کلبی گویند:پیامبران اولوا العزم آنان هستند که مأمور به جهاد بوده اند و اظهار مکاشفه نموده اند و در مسیر گسترش دین مبارزه کرده اند.

۴-أبی العالیه گوید:پیامبران اولوا العزم ابراهیم و هود و نوح و حضرت محمّد(ص)می باشند.

و عزم عبارت است از:حتم و وجوب و پیامبران صاحب عزم آن دسته از پیامبران هستند که قوانین ادیان را آورده اند و آنها را بر مردم واجب نموده اند که به آنها حتما عمل کنند و قوانین و راه و روشهای دیگر را دور اندازند.

«وَ لاٰ تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»

یعنی:خیلی برای عذاب آنان عجله نداشته باش، زیرا به زودی اینان گرفتار عذاب خواهند شد،و عذابی حتما خواهد آمد مانند آن است که آمده است.

ص:۳۱

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مٰا يُوعَدُونَ»

یعنی:روزی که عذاب آخرت را می بینند گویی.

«لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ»

در دنیا درنگ نداشته اند مگر یک ساعت از روزی،یعنی:هنگامی که عذاب الهی را دیدند،مدت اقامتشان در دنیا و در عالم برزخ برای آنان مانند یک ساعت از یک روز و برهه ای از زمان جلوه می کند زیرا زمان گذشته هر چند که طولانی بوده است مثل آن است که اصلا نبوده است.

«بَلاٰغٌ»

یعنی:این قرآن و بیاناتی که در آن آمده است پیامی است از سوی خدا برای شما،و بلاغ بمعنی تبلیغ است،و قولی هم هست که یعنی:

این مدّت اقامت بلاغ است.

«فَهَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الْفٰاسِقُونَ»

یعنی:عذاب الهی جز بر عصیانگران که از فرمان الهی خارج هستند واقع نخواهد شد.

قتاده گفته است یعنی:هلاک نمی شوند مگر مشرکین که با اسلام جنگیده اند یا منافقین که به زبانش تصدیق نموده و در عمل مخالفت ورزیده است.

زجاج گوید:یعنی:با این رحمت خداوندی و تفضّل او جز فاسقین احدی هلاک نخواهد شد،و سپس اضافه می کند که پیرامون امیدواری به رحمت خدا آیهٔ ای محکمتر از این وارد نشده است.

ص:۳۲

سورهٔ مبارکهٔ محمّد(ص)

اشاره

۴۷

ص :۳۳

سورهٔ محمّد این سوره مـدنی است،و ابن عباس و قتاده گفته انـد تنها یک آیه از این سوره مکی است و این آیه هنگامی نازل شـده است که پیامبر(ص)قصد حرکت به سوی مدینه را داشـته است و با حالت گریان به خانهٔ کعبه نگاه کرده اندوهناک بوده است که آیه نازل می شود:(وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهً مِنْ قَرْیَتِکَ ...).

تعداد آیات آن:

بنظر بصریون چهل آیه،بنظر کوفیون سی و هشت آیه و بنظر بقیه سی و نه آیه است.

اختلاف آیات:

دو آیه مورد اختلاف است،اوزارها آیه است بنظر همه غیر از کوفیان، للشاربین آیه است بنظر بصریین.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب گوید که:(پیامبر خدا(ص)فرمودند:هر کس سورهٔ محمّد را

بخواند بر خداوند لازم است که از جویبارهای بهشت به او بنوشاند».

ابو بصیر از حضرت صادق(ع)روایت کرده است که فرمودند:(هر کس سورهٔ محمد را بخواند هیچگاه در دینش شک وارد نخواهد شد،و همیشه از شرک و کفر محفوظ خواهد بود تا آن گاه که بمیرد،و پس از مرگش خداوند هزار فرشته را مأمور می کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازشان برای او خواهد بود،و همراه او هستند تا اینکه او را در پیشگاه خداوند بجایگاه امنی می برند،و در امان خدا و پیامبرش محمد(ص)می باشد.

و نیز حضرت صادق(ع)فرموده اند:هر کس می خواهد حال ما و حال دشمنان ما را بداند باید سورهٔ محمد(ص)را بخواند،که در این سورهٔ یک آیه در مورد ما و یک آیه در مورد دشمنان ما خواهد یافت.

ارتباط با سورهٔ قبلی:

خداوند سورهٔ قبلی را با عذابهای کافران ختم کرد و این سورهٔ را نیز با کفّار شروع کرده است که می فرماید:

ص :۳۵

[سوره محمد (۴۷): آيات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ (۱) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ آمَنُوا بِمٰا
نُزِّلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بٰالَهُمْ (۲) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اِتَّبَعُوا اَلْبٰاطِلَ وَ أَنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا
اِتَّبَعُوا اَلْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ أَمْثٰالَهُمْ (۳) فَإِذٰا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ اَلرِّقٰابِ حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا
اَلْوَثٰاقَ فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً حَتّٰى تَضَعَ اَلْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشٰاءُ اَللّٰهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَ اَلَّذِينَ
قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بٰالَهُمْ (۵) وَ يُدْخِلُهُمُ اَلْجَنَّةَ عَرَّفَهٰا لَهُمْ (۶)

ص: ۳۶

ترجمه آیات:

بنام خدای رحمان و رحیم ۱-آنان که کافر شده سد راه خدا می شوند اعمالشان بهدر می رود:

۲-آنـان که ایمـان آورده عمل نیک انجام می دهنـد،و به آنچه بر محمّـد نازل شـده است که حق بوده از جانب پروردگارشان می باشد ایمان دارند،خداوند گناهانشان را پاک نموده،کارشان را بصلاح آورد.

۳-بعلّت اینکه کافران از باطل پیروی نمایند،و مؤمنان پیرو حقّی باشـند که از سوی پروردگارشان است،خداوند برای مردم این چنین مثالهایشان را می- زند.

۴-و هر گـاه کـافران را دیدیـد زدن گردنهـا است،تـا آن گـاه که کشـتاری سـنگین از آنان نمودیـد،بنـدهای اسارت را محکم سازیـد،از آن پس یا منّت گذارید،و یا به فدیه مبادله نمائید،تا هنگامی که جنگ فروکش کند،این چنین باید کرد،امّا اگر خدا می خواست خودش بر آنان پیروز می شـد،ولی تا شـما را بهمدیگر بیازماید،و آنان که در راه خدا کشـته شده اند اعمالشان از بین نمی رود.

۵-خداوند بزودی هدایتشان فرماید و کارشان را بصلاح آورد.

۶-و آنان را وارد بهشت موعود سازد که قبلا به آنان شناسانده است.

قرائت آیات:

و الّـذین قتلوا-أهل بصـره و حفص و الّـذین قتلوا بصورت ماضـی مجهول خوانـده انـد امّا بقیـهٔ قراء قاتلوا با الف از باب مفاعله خوانده اند.

دلیل قرائت:

قتلوا-ابو علی گوید:قاتلوا از قتلوا عمومیّت بیشتری دارد،زیرا کسانی که

جنگیده اند و کشته نشده اند آنان هم اعمالشان از بین نمی رود،همانگونه که آن کس که در راه خدا کشته شده است عملش از بین نخواهد رفت،بنا بر این قاتلوا بخاطر عمومیّت بیشتری که دارد بهتر از قتلوا خواهد بود.

لغات آیات:

بالهم-بمعنی حال و شأن است،و بال به قلب هم گفته می شود،میگویند (خطر ببالی کذا)یعنی:فلان مطلب بخاطرم آمد،بال جمع بسته نمی شود زیرا که از دو لغت مشترک دیگرش حال و شأن ابهام بیشتری دارد.

أثخنتموهم-اثخان بمعنی کشتار فراوان و پیروزی دشمن و غلبۀ آنان است، و در مورد بیماری که مرض او را از پای در آورده است می گویند:(أثخنه المرض) یا زخم خورده ای که زخم شدیدی داشته باشد گویند:(أثخنه الجراح).

الوثاق-وثاق اسم است برای ایثاق یعنی:بشدّت در بند کشیدن در مورد کسی که سخت به اسارت کشیده شده است که دیگر رهایی نداشته باشد،میگویند:

(أوثقه ایثاقا و وثاقا).

أوزارها-أوزار بمعنی سلاحهای جنگی است،اصل وزر به چیزی گویند که انسان آن را بدوش کشد،بعدا اسلحه را اوزار نامیدند چون اسلحه نیز حمل می شود،اعشی شاعر گفته است:

(و أعددت للحرب أوزارها

رماحا طوالا و خیلا ذکورا

و من نسج داود یحدو بها

علی اثر الحیّ عیرا فعیرا).

یعنی:(برای جنگ سلاحهای آن را آماده ساخته ام نیزه هایی بلند و اسبهایی نر و از زره های بافت داود و شترانی پشت سرهم که برای آنان حدی خوانده می شود).

ص:٣٨

اعراب آیات:

ذلک-کلمهٔ ذلک در آیه ۴ خبر مبتدای محذوف است که تقدیرش(الأمر ذلک)می باشد،و نیز ممکن است ذلک را مبتدای محذوف الخبر بگیریم که تقدیرش:(ذلک کائن)باشد.

فَضَرْبَ الرِّقابِ

-مصدر است برای فعل محذوف که تقدیرش(فاضربوا الرّقاب ضربا)بوده است که فعل حذف شده و مصدر اضافه به مفعول شده است،و این اضافه در تقدیر انفصال است زیرا تقدیرش(فضربا الرقاب)است که ضرب در اصل تنوین داشته است،شاعر گفته است:(فندلا زریق المال ندل الثّعالب) (۱).

یعنی:(ای زریق مال را همچون روباهها بدزد و بچاب).

معنی آیات:

اشاره

«اَلَّذِینَ کَفَرُوا»

یعنی آنان که به یکتایی خدا کافر شده،و با او دیگری را پرستیده اند (۲).

«وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ»

یعنی و مشرکین عرب سد راه مردم شده آنان را از ایمان و اسلام مانع شدند،و آنان را به تکذیب پیامبر(ص)وا میداشتند.

«أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ»

یعنی:خداوند اعمالشان را-که بخیال آنان موجب تقرّب بخداوند است و بحالشان مفید خواهد بود مانند آزاد کردن بندگان،صدقه،

۱- ۱) -شاهد بر سر ندلا است که مطابق اصل تنوین دارد.

۲- ۲) -تفسیر ابن عبّاس ص ۳۱۵(اَلَّذِینَ کَفَرُوا)یعنی:بمحمّد علیه السلام و القرآن.

مهمان نوازی-از بین میبرد،یعنی:اینگونه اعمالی که بجا آورده انـد باطل شـده مثل آنکه اصـلا انجام نـداده انـد،زیرا در آخرت برای این اعمال پاداشی نخواهند دید.

بعضی گفته اند که این آیه در بارهٔ آن ده نفری نازل شده است که هر کدامشان یک روز لشکر اسلام را غذا دادند (۱).

«وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»

یعنی:آنان که به یکتایی خدا ایمان آورده و اعمال نیک هم انجام داده اند.

«وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ»

و به قرآن و عباداتی که بر محمّـد نازل شـده است ایمان آورده انـد،و علّت اینکه حضـرت محمّد را جداگانه یاد کرده است،و ایمان به او مخصوصا اشاره نموده است،تعظیم و تشریف آن حضـرت بوده است،و نیز برای آنکه اهل کتاب نگویند:ما بخدا و پیامبران و کتابهای آسمانی خود ایمان آورده ایم.

۱- ۱) -شواهد التنزیل حسکانی ج ۲ ص ۱۷۲:(از حسـین بن علی(ع)در مکه شنیدم که یادآور شد آیه:(اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیـلِ اللّهِ ...)سـپس فرمود: این آیه در مورد ما و بنی امیه نازل شـده است)که(اَلَّذِینَ کَفَرُوا)بنی امیه و (اَلَّذِینَ آمَنُوا)اهل بیت(ع)است. تفسـیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۵ در بـارهٔ(وَ صَـدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ گفته است: یعنی:مردم را از دین خـدا و اطاعت او منصـرف کرده اند و آنان کسانی هستند که در جنگ بدر غذا دادند:عتبه و شیبه دو پسر ربیعه و منبه و بنیه دو پسر حجاج و ابا البحری فرزنـد هشام و ابو جهل فرزند هشام و یارانشان). لباب النقول فی اسـباب النزول سـیوطی صـفحهٔ ۱۹۷ میگوید:(ابن ابی حاتم از ابن عباس در بارهٔ قول خـدا اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَـدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ نقل کرده است که در بارهٔ اهل مکه نازل شده است،و «اَلَّذِینَ آمَنُوا...» را گفته انصار، می باشد)

«وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»

یعنی:آنچه که بر حضرت محمّد(ص)نازل شده است حق است و از جانب پروردگارشان نازل گشته است،زیرا دین او ناسخ ادیان دیگر بوده،و ناسخ حق است.

و بعضی گفته اند: هُوَ الْحَقُّ یعنی:محمّد حق است که از طرف پروردگارشان می باشد نه آن کس که آنان خیال می کنند که در آخر الزمان پیامبری از عرب خروج خواهد کرد،و این محمّد آن پیامبر نیست،که خداوند این خیالشان را رد می کند.

«کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ»

یعنی:گناهانشان را برای آنان می پوشاند به اینکه گناهانشان را بیامرزد،یعنی با ایمان آوردن گناهان گذشتۀ آنان بخشیده شد، و حکم شده است به اسقاط عذاب از آنان که استحقاق آن را داشته اند.

«وَ أَصْلَحَ بٰالَهُمْ»

قتاده گوید:یعنی حال آنان را در زندگی دنیایشان اصلاح نماید.

و بعضی گفته اند یعنی:امر دین و دنیای آنان را اصلاح نموده است.

به اینکه آنان را در دنیا بر دشمنانشان پیروز ساخته،و آنان را در آخرت وارد بهشت می سازد،آن گاه خداوند بیان فرموده است که چرا این عمل را انجام داده است و چرا آنان را به این دو دسته تقسیم نموده است و می فرماید:

«ذٰلِکَ بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبٰاطِلَ،وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ»

یعنی:این اضلال اعمال و اصلاح با پیروی نمودن کفّار از شرک و عبادت شیطان،و پیروی کردن مؤمنین از توحید و قرآن و آنچه که خداوند فرمان به پیروی از آن را داده است بدان جهت است که کافران از باطل پیروی نموده، مؤمنین از حق.

«کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ أَمْثٰالَهُمْ»

زجاج گوید:یعنی:خداوند برای مردم مثالهای آنان را می زند مانند بیانی که در مورد مؤمنین و کافران آورده شد،

که خداوند در آن برای مردم مثال حسنات مؤمنین و سیّئات کافران را زد (۱)زیرا معنی گفتۀ کسی که می گوید:(ضربت لک مثلا):(بیّنت لک ضربا من الأمثال)، است یعنی برای تو قسمتی از مثالها را بیان کردم.

بعضی گفته اند منظور مثال اخیر است (۲)که ضمن آن کافر را در پیروی از باطل مانند کسی قرار داد که باطل او را به سوی خود دعوت کند و او بپذیرد، و مؤمن را در پیروی از حق مانند کسی قرار داد که حق او را بسوی خود فرا خواند و او بپذیرد.

بعضی گفته اند یعنی:همانگونه که عاقبت کافران و مؤمنان را بیان نمودم،و پاداش هر کدام را توضیح دادم مثالهایی برای مردم می زنم تا بدان استدلال نمایند و بر دانش و پند آموزیشان افزوده شود.

و علّت اینکه امثال را به هم اضافه نموده است آنست که این امثال برای آنان قرار داده شده است،آن گاه خداوند سبحان فرمان بقتل کفار داده می فرماید:

«فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»

یعنی ای مؤمنین هر گاه کافران اهل دار الحرب را که با شما در حال جنگ هستند دیدید (۳).

«فَضَرْبَ الرِّقابِ»

گردنشان را بزنید یعنی:آنان را بکشید،زیرا بیشتر موارد قتل با شمشیر گردن زدن است،هر چند که زدن جاهای دیگر بدنشان هم جایز است،چون هدف کشتن آنان است.

«حَتّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ»

یعنی:آنان را با زخم فراوان سنگین ساختند،و بر

۱- ۱) -در آیه ۱ و ۲(اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ)
۲- ۲) -در آیه ۳(بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ...)
۳- ۳) -تفسیر ابن عبّاس صفحۀ:۳۱۵ در بارۀ برخورد با کافران گوید:منظور روز بدر است.

آنان پیروز شدید و بعضی گفته اند یعنی:تا هنگامی که از آنان زیاد کشته تا ضعیف شوند.

«فَشُدُّوا الْوَثاقَ»

یعنی:در اسیر گرفتن بند آنان را محکم سازید.

خداوند فرمان داده است به کشتن آنان و سنگین ساختن ضربات آنان تا به ذلّت افتند،و پس از آنکه با کشتار به ذلّت افتادند اسیر شوند،زیرا اسارت همیشه پس از کشتار زیاد است،همانگونه که خداوند در مورد اسیر گرفتن فرموده است برای هیچ پیامبری حق اسیر گرفتن نیست مگر آن گاه که در زمین کشتار بسیار کند.

«فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً»

یعنی:پس از اسیر کردن آنان یا بر سرشان منّت می گذارید و آنان را آزاد می کنید بدون آنکه چیزی در عوض بگیرید،و یا آنکه در مقابل چیزی آنان را آزاد می کنید.

در مورد اسارت اختلاف شده است شافعی و ابو یوسف و محمّد بن اسحاق می گویند:اسیر گرفتن به وسیلۀ آیه سورۀ انفال (1)حرام بود،و سپس با این آیه حلال گردید،زیرا این سورۀ پس از سورۀ انفال نازل شده است،و هر گاه اسیر گرفتند امام مخیر است بین(من و فداء)که منت گذارد و آزاد سازد،یا اسیران را با اسرای مسلمین عوض کند یا آنان را در مقابل گرفتن وجهی یا امتیازی آزاد سازد،یا آنان را بکشد یا تبعید سازد.

حسن گوید:امام مخیّر است بین من و فداء و استبعاد و حق کشتن اسیر را ندارد.

مثل آنکه در این آیه تقدیم و تأخیری انجام گرفته است تقدیرش چنین است:

(فضرب الرقاب حتی تضع الحرب أوزارها)سپس باید بیاید

1- 1) -سورۀ انفال آیه 67:(مّا کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ)

(حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثٰاقَ فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً » (۱).

از قتاده و سدی و ابن جریح نقل شده است که حکم آیه اسارت که اجازهٔ کشتن اسیر را نداده است با آیه(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) (۲)و آیه (تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ) (۳).

ابن عبّاس و ضحاک گفته اند:آیه فداء منسوخ است.

ابن عمر و حسن و عطاء گفته اند:حکم آیه فداء ثابت است و نسخ نشده است زیرا پیامبر(ص)بر ابی غره منت گذاشت و عقبه بن ابی معیط را کشت و اسرای بدر را هم در مقابل فدیه و امتیاز آزاد شدند.

نظر أهل بیت(ع):

از ائمّهٔ هدی صلوات اللّٰه علیهم رسیده است که اسیران جنگی بر دو قسم هستند،یک قسم از اسیران هستند که پیش از انقضاء جنگ دستگیر می شوند، در مورد این اسیران امام مخیّر است بین اینکه آنان را بکشد یا دستها و پاهایشان را چپ و راست قطع کند تا آن قدر خون ریزی کند که بمیرد،و در مورد این دسته اسیران هیچگونه آزادی بلا عوض یا با عوض جایز نیست.

قسم دیگر اسیرانی هستند که پس از پیروزی دستگیر می شوند که دیگر جنگی نیست،امام در مورد آنان مختار است بین آنکه با منّت گذاردن آزادشان کند یا آنکه در مقابل امتیازی مانند مال،تعویض با اسیر مسلمان،یا برده ساختن آنان و زدن گردنشان.

۱- ۱) -چون اوّل کشتار است بعد تسلیم شدن دشمن و فرو نهادن سلاح،و سپس اسیر گرفتن.

۲- ۲) -سورهٔ نساء،آیه ۸۹.

۳- ۳) -سورهٔ أنفال،آیه ۵۷.

امّا اگر در هر دو حالت اسلام آورند تمام این احکام ساقط شده حکم آنان حکم مسلمانان دیگر است.

«حَتّٰی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا»

یعنی تا آن هنگام که جنگجویان دشمن اسلحهٔ خود را زمین گذاشته دیگر نجنگند.

ابن عبّاس گوید:تا آن گاه که دیگر از مشرکین کسی باقی نماند.

مجاهد گوید:تا آن گاه که دینی غیر از اسلام باقی نماند.

و معنی چنین می شود تا آن گاه که جنگ شما و جهادتان اسلحهٔ مشرکین و اعمال زشت آنان را فروکش کرده،تسلیم شوند و جز اسلام که بهترین ادیان است آئینی باقی نماند،و دیگر بتها را نپرستند،و این معنی همانگونه است که در حدیث آمده است:

(از آن هنگام که خداوند مرا مبعوث به رسالت فرموده است جهاد ادامه دارد تا آن گاه که آخرین قشر از امّتم با دجّال بجنگند).

فراء گوید:(یعنی تا آن گاه که جز مسلمان یا تسلیم شده احدی باقی نماند).

زجاج گوید:(یعنی با کافران بجنگید و آنان را به اسارت بگیرید تا ایمان آورند و ما دام که کفر باقی است جنگ هم ادامه خواهد یافت.

«ذٰلِکَ»

یعنی:این که گفته شد وظیفهٔ شما است.

«وَ لَوْ یَشٰاءُ اللّٰهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ»

یعنی:اگر خداوند بخواهد می تواند خودش کفّار را هلاک سازد و در دنیا هم گرفتار عذابشان نماید.

«وَ لٰکِنْ»

خدا به شما دستور جنگ و از جان گذشتگی در راه دین میدهد.

«لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ»

تا شما را با همدیگر امتحان کند و مطیع از عاصی مشخّص گردد،یعنی:اگر هدف خداوند تنها از بین بردن کفر بود،خداوند خودش با انواع وسائل هلاکت آنان را از بین می برد،ولی خداوند اراده فرمود که مردم استحقاق ثواب پیدا کنند،و این بدست نخواهد آمد مگر با اطاعت خدا

و تحمّل مشقّتها.

«وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ»

از قتاده نقل شده است یعنی:آنها در راه خدا در جهاد روز أحد می جنگیدند (۱).

کسانی که قاتلوا قرائت کرده اند معنی آن است آنها که جهاد کردند چه آنکه شهید شده باشند یا نه.

«فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ»

یعنی:خداوند اعمال اینان را از بین نخواهد برد، بلکه اعمال اینان را پذیرفته و پاداش آنان را ثواب همیشگی بهشت قرار میدهد.

«سَیَهْدِیهِمْ»

یعنی:خداوند به زودی آنان را براه بهشت و پاداش الهی هدایت خواهد فرمود.

«وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ»

یعنی:شأن و حال آنان را اصلاح کند،و علّت تکرار کلمهٔ(بالهم)آن است که منظور از اوّلی آنست که خداوند احوال آنان را در دین و دنیا اصلاح می کند،و منظور از دوّمی آن است که خداوند حال آنان را در نعمتهای آخرت اصلاح می نماید،پس اوّلی در مورد سبب نعمت و دوّمی در مورد عین نعمت است.

«وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ عَرَّفَها لَهُمْ»

بنظر سعید بن جبیر و ابی سعید خدری و قتاده و مجاهد و ابن زید یعنی:خداوند مؤمنان مجاهد را وارد بهشت فرموده بهشت را به آنان معرّفی می کند تا بهنگام ورود به منزلهای آن آن را بشناسند،بطوری که هر کس منزل بهشتی خود را آن چنان می شناسد همانگونه که مؤمنین در دنیا پس از نماز جمعه هر کس روانهٔ منزل خود می شوند.

جبائی گوید:یعنی اوصاف بهشت را خداوند برای آنان بیان نمود تا بسوی

۱- ۱) -در تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۵ آمده است:(یعنی:آنان که در راه اطاعت فرمان خدا در روز جنگ بدر کشته شدند که یاران محمّد بودند)

آن شوق نموده با رغبت بدان بشتابند و برای آن بکوشند.

ابن عبّاس گوید:یعنی خداوند بهشت را به مؤمنان مبارز خوب شناسانید.

و در روایتی عرف بوی خوش است،گفته می شود:(طعم معرف)یعنی طعمی خوشبو (۱).

۱- ۱) -شواهد التّنزیل حسکانی ج ۲ صفحهٔ ۱۷۳:(از عبد اللّه بن عبّاس روایت شده که در مورد آیهٔ(وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ...)گفته است اینان که در راه خدا کشته شده اند بخدا سوگند حمزه بن عبد المطّلب سید الشّهداء و جعفر طیار (و علی(ع)هستند(که اعمالشان باطل نخواهد شد)یعنی حسناتشان در جهاد باطل نمی شود و ثوابشان در بهشت محفوظ است(آنان را بزودی هدایت خواهد نمود)یعنی:آنان را توفیق اعمال شایسته خواهد داد(و کارشان اصلاح کند) یعنی حالشان و نیاتشان و عملشان را بصلاح آورد(و آنان را وارد بهشت میکند که قبلا آن را به ایشان معرّفی کرده است)یعنی:قبلا به منازل خود در بهشت راهنمایی شده اند)

[سوره محمد (۴۷): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اَللّٰهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدٰامَکُمْ (۷) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ (۸) ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ
کَرِهُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ (۹) أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ
لِلْکٰافِرِینَ أَمْثٰالُهٰا (۱۰)

ص: ۴۸

ترجمه آیات:

۷-ای آنها که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید،خداوند شما را یاری نموده و قدمهایتان را ثابت خواهد نمود.

۸-و آنان که کافر شده اند بدا بحالشان که اعمالشان از بین می رود.

۹-این ناکامی کافران بدان جهت است که آنان نسبت به آنچه که خداوند نازل فرموده است بی میلی نشان دادند خدا هم اعمالشان را از بین برد..

۱۰-چرا در زمین نمی گردند تا بنگرند عاقبت آنان که پیش از آنان بوده اند چگونه است،که خدا آنان را هلاک ساخته،و کافران در انتظار سرنوشتی مشابه آنان می باشند).

لغات آیات:

فتعسا-تعس بمعنی انحطاط و سقوط است و عثار و اتعاس و ازلال و ادحاض به یک معنی است،و آن عبارت است از سقوطی که صاحبش استقلال ندارد،هر گاه کسی سقوط کرد و خواستند استقامت و نشاط او را بیان کنند باو گفته می شود(لعاله)ولی اگر نخواهند از سقوط او بخوبی یاد کنند می گویند:

(تعسا) شاعر عرب اعشی در مذمت کسی که سقوط کرده است می گوید:

(فاه لتعس اولی لها من ان اقول لعا)

یعنی:(گفتن تعس نسبت به او شایسته تر است تا آنکه بگویم:لعا).

معنی آیات:

آن گاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار داده می فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ»

یعنی:ای ایمان آوردگان!اگر

دین خدا و پیامبر خدا را با هم با جهاد و جنگ با کفّار یاری کنید.

«یَنْصُرْکُمْ»

خداوند هم شما را بر دشمنتان پیروز خواهد ساخت.

«وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ»

یعنی:خداوند شما را جرأت داده قوّت قلب بخشیده است تا ثابت قدم مانید.

و بعضی گفته اند یعنی:خداوند شما را در آخرت یاری می کند،و قدمهای شما را در وقت حساب و بر پل صراط ثابت می گرداند.

و بعضی گفته اند:خداوند شما را در دنیا و آخرت یاری می دهد،و قدمتان را در دنیا و آخرت ثابت می سازد،و این وجه بهتر است (۱).

قتاده گفته است:بر خداوند لازم است هر کس را که یاریش کرده است یاری دهد زیرا در قرآن فرموده است:(إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ یَنْصُرْکُمْ).

و نیز بر خدا لازم است بر نعمت افراد شکرگزار بیفزاید،زیرا فرموده است:

(لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ).

و نیز بر خدا لازم است هر کس که او را یاد کند بیادش باشد،زیرا فرموده است:(فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ).

و نیز بر خدا لازم است وفا کند بعهد هر کس که بعهد الهی وفا نموده است،زیرا فرموده است(وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ).

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ »یعنی:آنها که کافر شده اند بدا بحالشان.

مبرد گفته است یعنی:خداوند آنان را هلاک ساخت که تقدیرش چنین بوده است:(أتعسهم اللّه فتعسوا تعسها) (۲).

ص:۵۰

۱- ۱) در تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶ آمده است:(یعنی:قدمهای آنان را در جنگ ثابت می فرماید،تا فرار نکنند)

۲- ۲) -تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶ یعنی:(یعنی آنان که به محمّد و قرآن کافر شدند که همان غذا دهندگان روز بدر باشند)

ابن عبّاس گوید:منظور آن است که خداوند کافران را در دنیا گرفتار سختی نماید،و در آخرت به آتش جهنّم سقوط دهد.

«وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ»

معنایش گذشت (۱).

«ذٰلِکَ»

یعنی این هلاکت و بطلان اعمال بخاطر آن است که «بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ» نسبت به قرآن و أحکام اسلام که بر پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)نازل شده بود بی علاقه بودند،و با اینکه دستور داشتند که مطیع دستورات پیامبر باشند ولی مخالفت می نمودند.

حضرت باقر(ع)می فرماید:اینان از آنچه که در بارهٔ علی نازل شده بود بدشان می آمد در نتیجه:

«فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ»

اعمالشان باطل شد،زیرا که این اعمال طبق دستور انجام نگرفته بود (۲).

آن گاه خداوند برای آنان بر صحّت دعوت خود بتوحید و اخلاص در عبادت استدلال کرده می فرماید:

«أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

چرا نمی روند که ببینند عاقبت پیشینیان آنان چیست؟که خداوند برای آنان پیامبرانی فرستاد و آنان را به سوی یکتاپرستی و توحید و اخلاص در پرستش دعوت کردند، ولی از آنان نپذیرفتند و نافرمانی کردند،یعنی:ای کاش می رفتند و از عواقب اینان آگاه می شدند.

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶ یعنی:(خداوند اعمال آنان را و مخارجی که روز بدر کرده اند باطل فرماید)

۲- ۲) -تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶:باز می گوید یعنی:(حسنات و مخارج آنان را در روز بدر باطل ساخت)

«وَ لِلْكٰافِرِينَ (۱)أَمْثٰالُهٰا»

یعنی:ای محمّد برای آنان که نسبت به تو نافرمانی می کنند اگر ایمان نیاورند و دعوتت را نپذیرند همانند آن عاقبت در پیش است،یعنی:به آخرت انداخته است یک نوع تفضّل است.

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶:در مورد کافرین می گوید:منظور (کفّار مکّه است)

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ مَوْلَی اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ اَلْکٰافِرِینَ لاٰ مَوْلیٰ لَهُمْ (۱۱) إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ اَلْأَنْعٰامُ وَ اَلنّٰارُ مَثْویً لَهُمْ (۱۲) وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ هِیَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْیَتِکَ اَلَّتِی أَخْرَجَتْکَ أَهْلَکْنٰاهُمْ فَلاٰ نٰاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَ فَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اِتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ اَلْجَنَّةِ اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ فِیهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِینَ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیهٰا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ کَمَنْ هُوَ خٰالِدٌ فِی اَلنّٰارِ وَ سُقُوا مٰاءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ (۱۵)

ص: ۵۳

ترجمه آیات:

۱۱-این به خاطر آن است که خداوند دوستدار کسانی است که ایمان آورده اند،و کافران دوستی ندارند.

۱۲-خداوند کسانی را که ایمان آورده،کارهای شایسته نموده اند وارد بهشتهایی خواهد نمود که زیر درختان آن جویبارها روان است،و آنان که کافرند در دنیا بهره گیرند و روزی خورند آن گونه که چهارپایان می خورند،امّا آتش دوزخ جایگاه آنان است.

۱۳-چه بسیار قریه ها از قریه ای که تو را از آن بیرون راندند قوی تر بودند،ولی ما آنان را هلاک ساختیم و یاوری نداشتند.

۱۴-آیا آن کسی که با دلیل روشنی از خدا است مانند کسانی است که عمل زشت آنان برایشان زینت داده شده است،و از هوای نفس خویشتن پیروی می نمایند.

۱۵-آن بهشت که پرهیزکاران را وعده داده اند وصفش چنین است،در آن جویبارها از آب تغییر ناپذیر است،و جویبارها از شیر که طعم آن تغییر ناپذیر و جوی هایی از می که لذّت بخش نوشندگان است،و جوی ها از عسل مصفّی،و همه گونه میوه ها دارند،توأم با آمرزش پروردگارشان(آیا این کس) مانند کسی است که در جهنّم جاویدان است و آب جوشان به آنان می نوشانند که روده هایشان را پاره پاره می کند.

قرائت آیات:

آسن-ابن کثیر(أسن)بدون مد مقصورا قرائت کرده،بقیهٔ قرّاء(آسن) با مد قرائت کرده اند.

ص: ۵۴

مثل الجنّه-علی(ع)و ابن عبّاس«أمثال الجنّه»با صیغهٔ جمع قرائت کرده اند.

دلیل قرائت:

أسن-ابو ذر گوید:گفته می شود:(أسن الماء یأسن أسونا)هنگامی که آب تغییر پیدا کند و نیز گفته می شود:(أسن الرّجل یأسن أسنا)هنگامی که شخص بعلّت باد و یا گاز مسمومی بیهوش گردد،و چه بسا که بدین وسیله هم بمیرد شاعر گفته است:

(التّارک القرن مصفرا أنامله

تمیل فی الرّمح میل المائح الأسن) (۱)

أبو عبیده گوید:(أسن)عبارت است از متغیّر،بنا بر این دلیل ابن کثیر آن است که اسم فاعل از فعل یفعل فعل خواهد شد،و ابو الحسن گوید:(أسن) برای حالتی است که انسان بر آن قرار دارد،و هر کس(آسن)بر وزن فاعل بخواهند منظورش آن است که این حالت در آینده بسوی آن نخواهد رفت.

مثل الجنّه-أمثال الجنّه بنا بر قرائت عامه که مثل خوانده اند دلیل است بر اینکه در مثل معنای کثرت است چون معنای مصدریّت دارد.

لغات آیات:

مثوی-بمعنی اقامتگاه است،عرب می گوید:(ثوی بالمکان،ثواه)هنگامی

۱- ۱) -مائح کسی است که وارد چاه شده از ته چاه آب بیرون می آورد،أسن کسی است که در ته چاه بخاطر گاز چاه مسموم شده غش می کند دچار سرگیجه می شود،مائح در مقابل ماتح است در بارهٔ متح و میح از أصمعی پرسیدند گفت (الفوق للفوق و التّحت للتّحت)متح کشیدن آب از سر چاه و میح از داخل چاه.

که در مکـان اقـامت نمایـد،و به زن گفته می شود:(امّ المثوی) یعنی مـادر اقامتگـاه مثل-مثل و مثل هر دو به یک معنی هسـتند مانند شبه و شبه و بدل و بدل. امعاء-جمع معی بمعنی روده است،و در حدیث است:(

المؤمن یأکل فی معی واحد،و الکافر یأکل فی سبعه امعاء)و در این حدیث چند وجه تأویل وجود دارد:

۱-آنکه حضرت علی(ع)این حدیث را در مورد شخص معیّنی فرموده است.

۲-آنکه مؤمن به هنگام غذا خوردن بسم اللّه می گوید و لذا در غذایش برکت می افتد.

۳-آنکه مؤمن در دنیا راه در آمدش محدود است،ولی کافر از هر سو بهره می برد.

۴-این حدیث مثل است برای زهد مؤمن در دنیا و حرص کافر بر آن و این وجه بهترین وجه است.

اعراب آیات:

زجاج گویـد:(مَثَلُ الْجَنَّهِ)مبتـدا و خبرش محـذوف است،تقـدیر چنین است (مثل الجنّه الّتی وعـد المتّقون ممّا قـد عرفتموه من الدّنیا جنّه فیها النّهار...).

کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النّارِ

،تقدیرش این است:(أ فمن کان علی بیّنه من ربّه و أعطی هذه الأشیاء کمن زیّن له سوء عمله و هو خالد فی النّار).

معنی آیات:

«ذلِکَ»

یعنی اینکه در مورد مؤمنان و کافران انجام داده ایم.

«بِأَنَّ اللّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا»

بدان جهت است که خداوند دوستدار مؤمنان است و آنان را یاری کرده از آنان دفاع می فرماید (۱).

«وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ»

و کافران دوستداری ندارند که بتواند آنان را یاری کند،و کسی نیست که در دنیا و آخرت از آنان یاری نماید،آن گاه خداوند حال هر دو فرقه را یادآوری فرموده و سپس می فرماید:

«إِنَّ اللّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»

یعنی:خداوند مؤمنین و نیکوکاران را وارد بهشتهایی می کند که از زیر درختان آن و بناهایش نهرهای آب روان است.

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ»

یعنی:روش کافران بسان چهارپایان است که لذّات دنیا و شهوترانی های آن را ترجیح می دهند، و از عبرتها روی گردان شده اند،برای سیر شدن می خورند و برای عیّاشی شهوترانی می کنند.

«وَ النّارُ مَثْویً لَهُمْ»

یعنی:آتش جایگاه آنان است که در آن اقامت خواهند داشت،آن گاه خداوند آنان را ترسانیده و تهدید نموده می فرماید:

«وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهً مِنْ قَرْیَتِکَ»

یعنی:ای محمّد بسیار قریه بوده است که از قریهٔ تو یعنی مکه قوی تر و شدیدتر بوده است.

«الَّتِی أَخْرَجَتْکَ»

یعنی:که اهل آن قریه تو را بیرون کردند،یعنی:

بسیار مردانی بوده اند که از مردم مکه نیرومندتر بوده اند و لذا می گوید:

«أَهْلَکْناهُمْ»

که اینجا ضمیر را به مردم برگردانده است به نقل ابن عبّاس.

«فَلا ناصِرَ لَهُمْ»

یاوری ندارند که از آنان حمایت کند و نگذارد ما ایشان

---

۱ - ۱) -شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۷۴(از سعید بن جبیر منظور این آیه علی و حمزه و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.

را هلاك كنيم،يعني:اگر ما بخواهيم اينان را هلاك كنيم چه كسی هست كه آنان را در امان قرار دهد؟سپس خداوند بمنظور توبيخ و توهين كافران و منافقين می فرمايد:

«أَ فَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ»

يعني:آيا كسی كه در دين خود يقين دارد، و در اعتقادش به يكتاپرستی و أحكام دين دارای برهانی روشن است.

«كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ»

يعني:شيطان گناهانش را برايش زينت داده،و او را گمراه ساخته است.

«وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ»

و از خواسته های نفسانی خود پيروی نمودند،و اين صفت مربوط به كسانی است كه مشركين هستند و از ابن زيد نقل شده است كه اينان منافقين می باشند كه دارای اين وصف هستند.

و از حضرت باقر(ع)هم روايت شده است كه منظور از اينان منافقين هستند (۱).

آن گاه به توصيف بهشتهايی كه به مؤمنين وعدۀ آن را داده اند پرداخته می فرمايد:

«مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ»

تفسير آن در سورۀ رعد گذشت.

«فِيهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَيْرِ آسِنٍ»

يعني:آبهای بهشت بخاطر زياد ماندن مانند آبهای دنيا تغيير پيدا نمی كند.

«وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ»

كه نه ترش است و نه زبان گز،و هم-چنين ديگر عوارضی كه در دنيا به شيرها می رسد.

«وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشّٰارِبِينَ»

يعني:نهرها از خمری كه لذيذ است و

۱- ۱) تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۶ می گوید:منظور از کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ أبو جهل است.

انسان از آشامیدن آن لذّت می برد و آزاری ندارد،و دنباله اش مستی و شرارت نیست،بر خلاف مشروبات دنیا که لذّت ندارد و مستی و سردرد هم دارد.

«وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»

یعنی و نهرهایی از عسل خالص که موم و کثافت و عیبهای عسلهای دنیا را ندارد.

«وَ لَهُمْ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ»

و از هر نوع میوه ای چه آن را بشناسند و چه نشناسند خالی از عیب هایی که میوه های دنیا دارد به آنان می دهند.

«وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ»

یعنی:علاوه بر این نعمتها مؤمنین را خداوندی بخشد و گناهانشان را می پوشاند و اعمال زشتشان را فراموش می کنند تا این نعمتها بر آنان ناگوار نشود.

«کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النّارِ»

یعنی:آیا کسی که از این نعمتهای خداوندی بهره مند است مانند کسی است که جاودان در جهنم خواهد ماند؟! «وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً» و آب جوشیده و پر حرارت به او می نوشانند؟ «فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ» وقتی وارد بدنشان شود روده هایشان را پاره پاره کند.

بعضی گفته اند:(کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النّارِ)عطف شده است بر(کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ)که تقدیرش اینطور بوده است:(کمن زیّن له سوء عمله و من هو خالد فی النّار)که بعدا واو عطف حذف شده است،همانگونه که می گویند:(قصدنی فلان شتمنی ظلمنی).

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتّٰى إِذٰا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قٰالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مٰا ذٰا قٰالَ آنِفاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اِتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ (۱۶) وَ اَلَّذِينَ اِهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ اَلسّٰاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جٰاءَ أَشْرٰاطُهٰا فَأَنّٰى لَهُمْ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ ذِكْرٰاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰاكُمْ (۱۹) وَ يَقُولُ اَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا اَلْقِتٰالُ رَأَيْتَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ اَلْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ اَلْمَوْتِ فَأَوْلىٰ لَهُمْ (۲۰)

ص: ۶۰

ترجمه آیات:

۱۶-بعضـی از آنان به تو گوش فرا دادنـد و چون از نزد تو بیرون روند به کسانی که عالم هسـتند گویند هم اکنون چه چیز می گفت،اینان کسانی هستند که خداوند مهر بر دلهایشان زده از هوای نفس خود پیروی می کنند.

۱۷-آنان که هدایت یافته اند هدایتشان را افزون سازد،و آنان را در تقوایشان توفیق دهد.

۱۸-مگر بجز رسـتاخیز انتظـار دیگر دارنـد،که ناگهـان آنان را فرا گیرد، که نشانه های آن آمـده است،و هنگامی که رسـتاخیز آمـد دیگر یـادآوری چه سودشان دهـد؟ ۱۹-بـدانکه جز خـدای یکتـا خـدایی نیست،برای گنـاه خود و مردان و زنـان با ایمان آمرزش بخواه،خداوند از اعمال شما و قرارگاهتان آگاه است.

۲۰-و آنان که ایمان آورده انـد گویند:ای کاش سوره ای نازل می شد،و هر گاه سورهٔ محکمی نازل می شد و در آن از جهاد یـادی می شـد،آنـان را که در دلهایشـان بیماری است می دیـدی که به تو می نگریسـتند آن چنان نظاره ای که گویی از ترس مرگ خود را باخته است،آری اینان سزاوار مرگ اند.

قرائت آیات:

آنفا-در بعضی روایات از ابن کثیر نقل شده است که(انفا)با قصر قرائت کرده است،ولی قرائت مشهور همان(آنفا)با مدّ است.

دلیل قرائت:

ابو علی گوید ابو زید شاعر گفته است:

ص:۶۱

(وجدنا آل مره حين خفنا

جريرتنا هم الانف الكراما

و يسرح جارهم من حيث يمسى

كأنّ عليه مؤتنفا حراما) (۱)

.

ابو علی گوید:بنا بر این شعر أنف که وزن فعل است بر وزن(فعل)جمع بسته شده است،زیرا که مفرد انف انف است به دلیل شعر شاعر که گفته است:

(و حمّال المئین اذا المّت

بنا الحدثان و الأنف النصور) (۲)

.

و انف و انف در هر دو شعر با لغتی که در آیه آمده است فرق دارد،زیرا آنچه که در شعر است به معنی عدم تحمّل است،و آنچه که در آیه آمده است به معنی ابتداء است،ولی انف در معنی ابتداء شنیده نشده است،ممکن است ابن کثیر آنف و أنف مانند حاذر و حذر و فاکه و فکه گمان کرده است و(آنف)با مدّ مناسبتر است که به معنی آینده است از ائتناف بمعنی ابتداء،پس آنفا بمعنی اوّلین فرصت نزدیک است.

لغات آیات:

أهوائهم-أهواء جمع هواء بوده و عبارت است از خواست نفس،گفته میشود:

(هوی یهوی هوی فهو هو)و استهواه هذا الأمر،یعنی:او را به سوی خواسته- ای فرا خواند.

أشراطها-أشراط بمعنی علامات و نشانه ها است،و(أشرط فلان نفسه للأمر)یعنی:فلانی برای فلان کار خود را نشان کرد،اوس بن حجر گوید:

ص:۶۲

---

۱ - ۱) -یعنی:(با گناهانی که داشتیم هنگامی که ترسیدیم خاندان مره را مردمی یافتیم که حاضر به ستم نبوده آقا و بزرگوارند،همسایگانشان از منازل خود به راه می افتند،تو گویی که آل مره حرمت ماه حرامی را گرفته باشند)

۲- ۲) -یعنی:(بهنگام پیش آمدهای روزگار دارای صدها افراد جنگی و یاوری)

(فاشرط فیها نفسه و هو معصم

و ألقی بأسباب له و توکّلا) (۱)

.

و مفرد أشراط شرط است،و شرط متحرک الوسط به معنی علامت است،و أشراط السّاعه که در قرآن آمده است به معنی نشانه های قیامت است،و نیز شرط به معنی کثافت مال هم آمده است همانگونه که جریر در شعر خود گفته است (تری شرط المعزی مهور نسائهم فی شرط المعزی لهنّ مهور) (۲).

و اینکه به پلیس(شرطه)گفته می شود به علّت آن است که لباس هایی می- پوشند که علامت است برای آنان،و شرط در بیع علامتی است بین خریدار و فروشنده.

معنی آیات:

آن گاه خداوند حال منافقین را بیان کرده می فرماید:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ»

یعنی:بعضی از کافران که قبلا از آنان یاد شد کسانی هستند که گوش به قرائت و دعوت و سخنان تو می دهند،زیرا منافق کافر است (۳).

«حَتّٰی إِذٰا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قٰالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

منظور کسانی است از مؤمنین که خداوند به آنان دانش و فهم عطا فرموده است.

ص :۶۳

۱- ۱) -یعنی:(خود را در آن کوه نشان کرد در حالی که چنگ زده بود و طنابهایی انداخته و به آنها چسبیده بود)

۲- ۲) -یعنی:(می بینی که اموال فقیرانه ای مهر زنان ایشان است،و در این اموال پست آنان مهرهایی دارند)

۳- ۳) -تفسیر ابن عبّاس ص ۳۱۶(یعنی:کسانی که روز جمعه گوش بخطبه ات می دهند)

ابن عبّاس گوید:من از کسانی هستم که علم قرآن بمن داده شده است (۱).

و از اصبغ بن نباته از علی(ع)آمده است که فرمود:ما نزد رسول خدا(ص) بودیم که حضرت از آمدن وحی به ما خبر می داد من و کسانی که درک آن را داشتیم آن را فرا می گرفتیم و هر گاه از محضر حضرت بیرون می آمدیم می گفتند:

«مٰا ذٰا قٰالَ آنِفاً»

یعنی:الآن چه می گفت؟و این را بمنظور مسخره نمودن گفته اند،یا به این معنی که ما در فهم سخنان او نکوشیده ایم.

و بعضی هم گفته اند این را بدان جهت گفته اند که معنای سخنان حضرتش را نمی فهمیده اند،و آنچه را که شنیده اند درک نمی کرده اند.

بعضی هم گفته اند:منظورشان از این سخن تحقیر حضرت بوده است،که سخنی مفید فایده نگفته است.

و نیز ممکن است این پرسش را بخاطر نفاق و ریاکاری پرسیده اند یعنی:من از سخنان حضرت بجز همین قسمت اخیر چیزی را فراموش نکرده ام،در قسمت أخیر چه می گفت؟دوباره باز گو کن تا آن را هم حفظ کنیم.

و اینکه گفته است یستمع الیک به لفظ مفرد و سپس گفته است خرجوا من عندک به لفظ جمع چون در یستمع ضمیر به لفظ من بر می گردد و در خرجوا بمعنای من،چون من لفظش مفرد و معنایش جمع است،آن گاه می فرماید:

«أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ»

یعنی:دلهایشان را به مهر کافران نشان کرده است،یا آنکه آنان را بخودشان واگذار نموده است.

«وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ»

یعنی:و از خواهشهای نفسانی خود و تمایلات طبیعی خود پیروی نمودند،و به دنبال دلیل و برهان نرفتند،آن گاه خداوند

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس ص ۳۱۶(منظور از أُوتُوا الْعِلْمَ عبد اللّٰه بن مسعود است)

خداوند مؤمنین را توصیف فرموده می فرماید:

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا»

آنان که با شنیدن بیانات پیامبر خدا(ص)هدایت شدند.

«زٰادَهُمْ هُدیً»

خداوند یا خواندن قرآن یا پیامبر(ص)بر هدایت آنان افزود.و بعضی گفته اند یعنی:استهزاء منافقین بر ایمان و علم و بصیرت آنان افزوده پیامبر خدا(ص)را بیشتر تصدیق می کردند.

«وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ»

یعنی:آنان را برای تقوی موفّق می سازد.

از سعید بن جبیر و أبی علی جبائی روایت شده است که یعنی:و ثواب پرهیز- کاری.

و بعضی گفته اند یعنی:برای آنان بیان نمود که چگونه تقوی داشته باشند، که چگونه کارهای مباح را رها کرده واجبات را انجام دهند.

«فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السّٰاعَةَ»

یعنی:انتظاری جز آمدن قیامت ندارند.

«أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً»

که قیامت یکباره بیاید،که (أَنْ تَأْتِیَهُمْ) بدل(السّاعه) است که تقدیرش این است:(الاّ السّاعه اتیانها بغته)که یعنی:آیا مگر این نیست که تنها منتظرند قیامت یکباره برای آنان فرا رسد؟ «فَقَدْ جٰاءَ أَشْرٰاطُهٰا» یعنی:علامتهای قیامت آمده است،ابن عبّاس گوید یعنی:نشانه های قیامت آمده است،و پیامبر(ص)هم جزء نشانه های قیامت است،و پیامبر(ص)فرمود:من و ساعت قیامت مانند این دو انگشت با هم مبعوث شده ایم.

و مقاتل گوید:از علامتهای قیامت شقّ القمر،و دود معین و بعثت پیامبر خدا(ص)و نزول آخرین کتاب آسمانی است.

«فَأَنّٰی لَهُمْ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ ذِکْرٰاهُمْ»

یعنی:پس از آنکه قیامت رسید دیگر یادآوری و اندرز و توبه چه سودی به حال آنان خواهد داشت؟

و محلّ ذکراهم رفع است،مانند(یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنّی لَهُ الذِّکْری)؟ یعنی:یادآوری برای آنان فایده ندارد،و یادآوری آن است که خداوند دستور فرموده است که یادآوری شوند،و معنا چنین خواهد شد که اینان چگونه میتوانند نجات یابند با اینکه ساعت قیامت فرارسیده،زیرا در این هنگام دیگر ایمان آوردن و انجام عبادات به حالشان فایده نخواهد داشت،چون تکلیف از آنان ساقط شده است.

سپس خداوند به پیامبرش خطاب کرده و منظور از آن تمام مکلّفین است که می فرماید:

« فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ » (۱)زجاج گوید:جایز است معنی اینطور باشد که بر این دانش ثابت بمان،و آنچه را که در آینده خواهی دانست هم اکنون بدان.

و روایتی که در این مورد از پیامبر خدا(ص)وارد شده است که(هر کس بمیرد در حالتی که می داند خدایی جز خداوند یکتا نیست)وارد بهشت خواهد شد دلالت بر این مطلب دارد،و این روایت هم از صحیح مسلم نقل شده است (۲).

ص :۶۶

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس صفحهٔ ۳۱۷ نقل می کند که گفته شده است یعنی: (بدان که چیزی فضلش مانند فضل لا اله الاّ اللّه نیست)

۲- ۲) -نور الثّقلین ج ۵ ص ۴۰ حدیث ۵۴:(از حضرت صادق(ع)روایت شده است:هر کس با اخلاص بگوید:لا اله الاّ اللّه وارد بهشت خواهد شد،و اخلاص در گفتن لا اله الاّ اللّه به آن است که این جمله او را از کلیهٔ کارهای حرام باز دارد. این روایت،روایت صحیح مسلم را بیان می کند و معلوم می شود منظور از اینکه-

بعضـی گفتـه انـد کـه جملـۀ (فَاعْلَمْ أَنَّهُ...) متعلّق بمـا قبـل اسـت بـه ایـن معنی کـه(اذا جاءتهم السّاعه فاعلم انّه لا اله الاّ اللّه)یعنی:هنگام آمدن ساعت قیامت سلطنت و مالکیّت افراد باطل خواهد شد،و هیچ ملک و هیچ حکومتی جز برای خدا نمی باشد.

و بعضـی گفته انـد که این نـوعی اخبـار حضـرت(ص)از مرگ خـود بـوده است، بنـا بر این مراد آن است که آن زنـده ای که نخواهد مرد خدای یکتا است.

بعضـی هم گفته اند حضرت در اثر آزار قومش دلش گرفته بود،که به او گفته شد:هیچکس بجز خدا نمی تواند اندوهت را بر طرف سازد.

«وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ»

اینجـا مورد خطـاب پیامبر است،ولی منظور از آن امّت او است،و بـدان جهت حضـرتش مورد خطاب قرار گرفته است که امّت براه و روش او اقتـداء نمایند،و بعضـی هم گفته اند منظور از آن انقطاع بسوی خداوند بزرگ است،زیرا اسـتغفار عبادتی اسـت که انسان به وسیلۀ آن استحقاق ثواب مییابد.

و حـدیث صـحیح در ایـن بـاره از حـذیفه بن یمـان آمـده است که می گویـد:(من شخصـی بـد زبـان بـودم نسبت به خـانواده ام،گفتم:یا رسول اللّه من می ترسم که زبانم مرا به جهنّم کشاند؟حضـرت رسول(ص)فرمودند:تو چرا اسـتغفار نمیکنی؟ من هر روز یکصد بار استغفار می کنم) (۱).

«وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»

خداوند مؤمنین و مؤمنات را بدین وسیله مورد

۲)

(–علم به یکتایی خدا موجب نجات و بهشت است در صورتی که انسان دارای اخلاص و عمل هم باشد.

ص :۶۷

۱- ۱) –نور الثّقلین ج ۵ ص ۳۸ حدیث ۴۷:(رسول خدا(ص)فرمودند: بهترین عبادت استغفار است،و این به دلیل گفتۀ خداوند است در کتابش: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ)

احترام و تکریم قرار داده است،زیرا خداوند به پیامبرشان دستور فرموده است که برای گناهان آنان استغفار نماید،و بدون پیامبر هم شفیعی است که دعایش در حق آنان به استجابت خواهد رسید. آن گاه خداوند از دانش خود نسبت به آنان و حالات مردم و سرانجامشان خبر داده می فرماید:

«وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مُتَقَلَّبَکُمْ وَ مَثْوٰاکُمْ»

از ابن عبّاس نقل شده است که یعنی:

خداوند از تصرّفات شما و اعمالتان در دنیا و مصیرتان در آخرت که بسوی بهشت خواهد بود یا جهنّم اطّلاع دارد.

و از عکرمه نقل شده است که یعنی خداوند از نقل و انتقال شما در أصلاب پدران به ارحام مادران و اقامتتان در زمین آگاه است.

و از ابن کیسان نقل شده است که یعنی:خداوند از گردش شما از پشت به رو و اقامتگاهتان در قبرها خبر دارد.

و بعضی هم گفته اند یعنی:خداوند از گردش شما در روز و اقامتگاه و خوابگاهشان در شب خبر دارد،یعنی خداوند از جمیع حالات شما آگاه است و چیزی بر او پوشیده نیست،و سپس به نقل از مؤمنین می فرماید:

«وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَتْ سُورَةٌ»

یعنی مؤمنین می گویند:چه می شد که سوره ای نازل می شد؟زیرا با نزول قرآن انس گرفته بودند،و هر گاه دیر قرآن نازل می شد به وحشت می افتادند،تا أوامر الهی را نسبت به خود دانسته و آنها را بکار بندند.

«فَإِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْکَمَةٌ»

یعنی:هر گاه سوره ای محکم که در آن آیهٔ متشابهی و تأویلی وجود ندارد نازل می شد.

بعضی گفته اند یعنی سوره ای که تخفیف قبلی را در مورد جهاد نسخ کند.

قتاده گوید:هر سوره ای که در آن از جهاد ذکری بمیان آمده باشد سورهٔ

ص :۶۸

محکمه است،و آن سوره برای منافقین بدترین سوره است.

بعضی گفته اند سورهٔ محکمه سوره ای را گویند که مقرون به وعید و تهدید به عذاب باشد و در آن تأکید شده باشد،مانند(إِلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً).

بعضی گفته اند:محکمه یعنی الفاظ آن سوره روشن است،بنا بر این قرآن همه اش محکم است.

بعضی هم گفته اند:سورهٔ محکمه سوره ای است با صراحتی که در تأویل آن اختلاف نشود،و به دنبال آنهم نصّ دیگری نیامده باشد.

و در قرائت ابن مسعود آمده است(سورهٔ محدثه)یعنی:سوره ای تازه.

«وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتالُ»

یعنی:و در آن جنگ واجب شده بود،و مأمور به جهاد شده بودند.

«رَأَيْتَ»

می دیدی ای محمّد.

«اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»

آنان را که در دلهاشان بیماری شک و نفاق است.

«يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ»

زجاج گوید:منظور آن است که آنان چشمان خود را به سوی تو خیره می کردند،و با تندی می نگریستند، همانگونه که افراد در حال جان کندن بعلّت سنگینی مرگ بجایی خیره می شوند.

«فَأَوْلىٰ لَهُمْ»

این جمله نوعی تهدید و وعدهٔ عذاب است.

اصمعی گوید:اینکه در مقام تهدید می گویند:(أولی لک)یعنی:چیزی که موجب ناراحتی تو باشد در کنارت قرار گیرد(ولیک و قارنک ما تکره).

قتاده گوید:یعنی:عذاب و کیفر الهی برای آنان باد،بنا بر این(أولی) اسم است برای تهدید و وعید،و (فَأَوْلىٰ لَهُمْ) مبتدا و خبر است،و أولی قابل صرف نیست زیرا بر وزن فعلی است و اسم شده است برای وعید،و اینکه أصمعی بمعنی(ولیّک ما

تکره)گرفته است منظورش آن نیست که اولی فعل است،بلکه آن را تفسیر به معنی نموده است.

ص :۶۹

و نیز گفته شـده است که(فَأَوْلیٰ لَهُمْ)یعنی:(اولی لهم طاعه اللّه و رسوله و قول معروف بالاجابه)یعنی:اگر اطاعت می کردند و اجـابت می نمودنـد اطـاعت و اجابت شایسـتهٔ آنان بود،و این است معنای قول ابن عبّاس در روایت عطاء و اختیار کسایی،بنا بر این (طٰاعَهٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ) در آیات آینـده متّصل بما قبل می باشـد،و بنا بر قول زجاج همچنین است اگر(طٰاعَهٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ)صـفت (سوره)باشـد،و تقـدیرش این است:(فاذا أنزلت سوره ذات طاعه و قول معروف)و بنا بر قول اوّل طاعه مبتدای محذوف الخبر است و تقـدیرش(طاعه و قول معروف أمثل أو أحسن)یا اینکه خبر مبتدای محذوف است که تقدیرش(أمرنا طاعه)است،و وقف در اولی لهم نیکو است.

ص :۷۰

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ اَلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اَللّٰهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا
أَرْحامَكُمْ (۲۲) أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمىٰ أَبْصارَهُمْ (۲۳) أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها (۲۴) إِنَّ
اَلَّذِينَ اِرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ اَلْهُدَى اَلشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلىٰ لَهُمْ (۲۵)

ص: ۷۱

ترجمه آیات:

۲۱-اطاعتی و گفتاری نیک برای آنان بهتر است،و هر گاه کار جهاد مقرّر شود،اگر با خدا راست گویند برای آنان بهتر است.

۲۲-آیا می توانید هر گاه بحکومت رسیدید در روی زمین فساد کنید،و رابطهٔ خویشاوندیتان را قطع کنید؟ ۲۳-آنان کسانی هستند که خداوندشان لعنت کرده و کر و کورشان ساخته است.

۲۴-آیا در قرآن تدبّر نمی کنند؟یا آنکه بر دریچهٔ دلهایشان قفلهایی است؟ ۲۵-کسانی که پس از تبیین هدایت برایشان بعقب باز گشتند،شیطان اعمال بدشان را نیکو جلوه داد،و آرزوهایشان را دراز کرد.

قرائت آیات:

تقطّعوا-یعقوب و سهیل(تقطعوا)بفتح تاء و طاء و سکون قاف قرائت کرده،دیگران«تقطّعوا»با تشدید طاء و ضمّ تاء قرائت کرده اند.

املی لهم-اهل بصره(املی لهم)بضم همزه و فتح یاء خوانده اند،و در روایت رویس از یعقوب آمده است که(املی لهم)را بسکون یاء قرائت نموده است و بقیّه(و املی لهم)بفتح همزه و لام.

ان تولیتم-از پیامبر خدا(ص)روایت شده است که(

فهل عسیتم ان ولّیتم)قرائت فرموده است،امّا علی(ع)(ان تولّیتم)قرائت کرده است،و ابو حاتم گفته است بنا بر قرائت علی(ع)معنی چنین است امیدوار بودید که مردم شما را دوست بدارند؟

ص: ۷۲

دلیل قرائت آیات:

تقطعوا-دلیل کسی که(و تقطعوا)با تخفیف خوانده است آیهٔ(وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)است،و کسانی که با تشدید خوانده اند منظورشان مبالغه بوده است.

تولّیتم-ولیتم از ولایت است،و نقل قول دلالت دارد بر اینکه قرائت مشهور تولیتم بمعنی(تولیتم الأمر)است.

و املی لهم-ابو علی گفته است:(انتظرته ملیّا من الدّهر)یعنی:زمانی وسیع از روزگاران در انتظارش بودم،که ملیّا صفت است و بسبک اسماء استعمال شده است.

و اینکه گفته اند(تملیت حبیبا)یعنی با او زمانی از روزگار را گذرانیدم.

و ملوان که میگویند منظورشان رفت و آمد شب و روز و طول مدّت آنها است، شاعر عرب گفته است:

(نهار و لیل دائم ملواهما

علی کلّ حال المرء یختلفان)

یعنی:(روز و شبی که تکرار آن دائمی است،که بر هر حالت انسان رفت و آمد میکنند)و اگر منظور از(ملوا)عین شب و روز بود بضمیر نهار و لیل اضافه نمیشد،چون اضافهٔ شیء بنفسه غلط است،ولی ظاهرا شاعر منظورش تکرار روزگاران و وسعت زمان با آن بوده است.

املی لهم-و ضمیر در(املی لهم)به اسم اللّه برمیگردد همانگونه که در جای دیگر قرآن آمده است:(وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ)و هر کس که(و املی لهم)بصورت مجهول قرائت کرده است خوب کاری کرده است،زیرا معلوم است که

احدی نمیتواند عمر احدی را بتأخیر بیندازد مگر خداوند بزرگ.

معنی آیات:

«طٰاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»

گفتم در معنی آن دو نظر است:اوّل آنکه کلامی باشد متّصل بما قبلش که شرح آن گذشت.دوّم آنکه کلامی باشد مستقل،و در تقدیر آن بر دو وجه اختلاف شده است:

۱-آنکه مبتدای محذوف الخبر باشد،و سپس گفته شده است یعنی:(طاعه و قول معروف امثل و الیق من احوال هؤلاء المنافقین) (۱)و از حسن نقل شده است یعنی:(طاعه و قول معروف خیر لهم من جزعهم عند نزول فرض الجهاد) (۲).

۲-وجه دوّم آنکه طاعه و قول خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن عبارت است از(ارنا طاعه و قول معروف)یعنی(فرمان ما فرمان و سخنی است نیک که شنونده منکر آن نخواهد شد،و مجاهد گوید و این فرمانی است که خداوند به منافقین داده است.

بعضی گفته اند که این دستور نقل قول است از آنان که این را میگفته اند،و قسمت بعدی آیه(فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ)با آن مناسبت دارد.

«فَإِذٰا عَزَمَ الْأَمْرُ»

یعنی:هنگامی که مطلب جدّی شد،و واجب کردن جهاد لازم گشت و این فرمان به تصمیم و عزم نهاده شد.

عزم عبارت است از تصمیم گیری در کاری با اراده که آن را انجام دهد،هر گاه تصمیم گیرنده مصمّم شد که عمل را انجام دهد،گفته میشود:(عزم الأمر)و این یک

۱- ۱) -یعنی:اطاعت و سخن نیک بهتر و شایسته تر است از حالات این منافقین

۲- ۲) -یعنی:اطاعت و سخن نیک بهتر است از این جزع و زاری که بهنگام نازل شدن دستور جهاد میکنند.

نکتهٔ ادبی است در بلاغت و جواب اذا محذوف است که:

«فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ»

بر آن محذوف دلالت میکند، و تقدیر چنین است(فاذا عزم الأمر نکلوا و کذبوا فیما وعدوا اللّه من أنفسهم،فلو صدقوا اللّه فیما امرهم به من الجهاد و امتثلوا أمره لکان خیرا لهم فی دینهم و دنیاهم من نفاقهم) (۱).

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ»

ای گروه منافقین آیا میتوانید.

«إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ»

اگر بشما حکومت دادند با رشوه گرفتن و ریختن خونهای حرام و کشتار یکدیگر و قطع رحم با خویشاوندان-همانگونه که قریش و بنی هاشم یکدیگر را میکشتند-فساد کنید؟ و بعضی گفته اند (إِنْ تَوَلَّيْتُمْ) یعنی:اگر از کتاب خدا و عمل به آنچه در آن است روی میگردانید تا بازگردید بسوی آنچه که در جاهلیّت بر آن بودید و با

۱- ۱) -یعنی:(هر گاه تصمیم به جهاد گرفته شد کوتاه آمدند،و در وعده ای که بخدا نسبت به جانهای خویش داده بودند دروغ گفتند،اگر در فرمان جهاد با خدا راست میگفتند و فرمانش را می پذیرفتند برای دنیا و دینشان از این نفاق و دو رویی بهتر بود). شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۷۶:(ابن عبّاس در بارهٔ این آیه(فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ) میگوید:در بارهٔ بنی امیّه نازل شده است که در ایمان به خدا و جهاد صداقت داشته باشند،یعنی:اگر فرمان خدا را اطاعت کنند برای آنان بهتر از نافرمانی خداوند است (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ) که اگر شما بحکومت رسیدید نافرمانی خدا کرده و(تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ)ابن عبّاس گفته است خداوند آنان را بحکومت رسانید(خودشان را بر مردم تحمیل کردند!)و خیره سری و عصیان را شروع کرده و ارحام پیامبرشان محمّد و اهل بیت او را قطع نمودند)

کشتن یکدیگر فساد نمائید.

قتاده گوید:چگونه دیدید قوم را آن گاه که از قرآن روی گرداندند؟آیا خونهای ناحقّی را نریختند؟و با خویشاوندانی قطع نکردند،و نافرمانی خداوند ننمودند،سپس خداوند کسانی را که چنین قصدی دارند مورد ملامت قرار داده می فرماید:

«أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ»

یعنی:خداوند آنان را از رحمت خود دور ساخته است.

«فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمیٰ أَبْصارَهُمْ»

ابی مسلم گوید:یعنی:آنان خبرهای آسمانی را درک نمی کنند،و چیزهایی را که موجب عبرت گرفتن آنان خواهد شد نمیبینند گویا که کر و کور هستند.

و از ابی علی جبائی است که بدون خلاف جایز نیست(صم و عمی)در آیه را بر کری و کوری جسمانی حمل کنیم،زیرا اگر آنان از نظر جسمی ناشنوا و نابینا بودند بخاطر آن مورد ملامت قرار نمیگرفتند،و اینکه ناشنوایی مطلق آمده است (فأصمّهم)،بخاطر آنکه جز در گوش ناشنوایی راه ندارد،و اینکه نابینایی مقیّد به چشمان آمده است(و أعمی أبصارهم)زیرا بینایی گاهی مربوط به چشم و گاهی مربوط به قلب می باشد.

«أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»

یعنی:چرا در قرآن تدبّر نمی کنند تا با آن عبرت بگیرند؟و از حضرت امام صادق و امام موسی بن جعفر(ع)نقل شده است یعنی:پس چرا در قرآن فکر نمی کنند تا هر حقّی که بر آنان است درک کنند؟ «أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا» و اینکه در آیه(قلوب)بحالت نکره آمده است بدین معنی است که قلوب اینان و دیگر کسانی که مانند آنان هستند قفل شده است،و این آیه دلالت دارد بر اینکه کسانی که می گویند جایز نیست هیچ قسمتی از ظاهر قرآن را جز با خبر و منقول تفسیر کرد گفتارشان باطل است (۱)و نیز در این آیه

۱- ۱) -چون در این آیه انسان به تدبّر و تفکّر در قرآن وادار شده است.

دلالت دارد بر اینکه آنها که می گویند باید حدیث را نقل کرد هر چند هم که مخالف اصول دیانت باشد،زیرا خداوند در این آیه مردم را به تـدبّر و تفکّر فرا- خوانـده و این معنی بـا نداشـتن بینـایی و خود را به نـادانی زدن منافـات دارد، سـپس خـداوند میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ»

یعنی:آنان که مرتد شده از حق و ایمان بازگشته اند.

«مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»

یعنی این منافقان پس از آنکه راه حق برایشان روشن شد از این راه بازگشتند.

از ابن عبّاس و ضـحّاك و سـدی روایت شـده است که منافقان نزد پیامبر(ص) اظهار ایمان میکردنـد،ولی هنگامی که نزد خود جمع میشوند کفر خویش را اظهار میدارند،و این همانی است که در آیه از آن با(ارتدوا)یاد شده است.

از قتاده نقل شـده است اینان کافران اهل کتاب هسـتند که بحضـرت محمّـد (صـلّی اللّه علیه و آله)کافر شـده انـد با اینکه او را شناخته و صفات و خصوصیّات او را در کتابهای خود دیده بودند.

و در این آیه دلالتی بر این نیست که مؤمن هم گاهی کافر می شود،زیرا مانعی نیست که منظور از بازگشت،بازگشت در باطن از ایمان باشد،پس از آنکه دلیل و برهان بر صحّت ایمانش اقامه شده و آن را اظهار نموده است.

«اَلشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ»

حسن گوید:یعنی گناهان را برای آنان نیک جلوه می دهد.

ابی مسـلم گویـد:یعنی شـیطان آرزوهایشان بر می آورد،زیرا آنان را بسوی چیزهایی فرا می خوانـد که موافق با میل و خواسـته های نفسانی آنان است.

«وَ أَمْلى لَهُمْ»

یعنی:شیطان آرزوهای آنان را طولانی ساخته فریب او را می خوردند.

و بعضـی گفته انـد،شـیطان به آنان تلقین میکرده است که عمری طولانی بدور از هر ناملایمی خواهند داشت.و آرزوهای آنان را دور و طولانی میساخته است.

ص: ۷۸

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ اَلْأَمْرِ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ إِسْرٰارَهُمْ (۲۶) فَکَیْفَ إِذٰا تَوَفَّتْهُمُ اَلْمَلاٰئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ (۲۷) ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اِتَّبَعُوا مٰا أَسْخَطَ اَللّٰهَ وَ کَرِهُوا رِضْوٰانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اَللّٰهُ أَضْغٰانَهُمْ (۲۹) وَ لَوْ نَشٰاءُ لَأَرَیْنٰاکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیمٰاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ اَلْقَوْلِ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ أَعْمٰالَکُمْ (۳۰)

ص :۷۹

ترجمه آیات:

۲۶-زیرا آنـان به کسـانی که نسـبت به آیـات نـازل شـده از طرف خـدا بیعلاقه بودنـد می گفتنـد ما در پاره ای از امور از شـما اطاعت خواهیم کرد،و خداوند از اسرارشان آگاه است.

۲۷-چه رسد به هنگامی که فرشتگان الهی جانشان را بگیرند و بر چهره ها و دستهایشان بزنند.

۲۸-این رفتار بـدان جهت است که اینان بکارهایی روی می آورنـد که خشم الهی را برانگیزد،و رضایت خدا را نمیخواهند،در نتیجه خداوند اعمال نیکشان را محو ساخت.

۲۹-آنان که در دلهایشان مرض است آیا میپندارید که هرگز خداوند کینه- های آنان را آشکار نخواهد ساخت.

۳۰-و اگر میخواستیم آنـان را به تو نشـان میـدادیم،و بـا چهره هایشـان میشـناختی کیاننـد،و آنان را در گفتار با آهنگ سـخنان میشناسی،خداوند از کارهای شما آگاه است.

قرائت آیات:

قاریان کوفه بغیر از ابی بکر همگی(اسرارهم)بکسر همزه و بقیّهٔ قرّاء (اسرارهم)بفتح همزه قرائت نموده اند.

دلیل قرائت:

اسـرارهم-ابو علی گوید دلیل کسـی که(اسـرارهم)بکسـر همزه خوانده است آنست که آن را چون مصدر است مفرد آورده و جمع ننموده است،و مفرد بودن این

لغت را آیـۀ دیگر تأییـد می کنـد کـه می فرمایـد:(أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ؟) (۱)همـانگونه کـه در این آیه(سر)مفرد آمده و جمع بسته نشده است، همین طور هم در آیۀ مزبور فرموده است:(اسرارهم).

و آنان که همزه را فتح داده(اسرارهم)خوانده اند آن را جمع(سرّ)گرفته اند چون اقسام سر مختلف است،و چند جنس متخالف را جمع بسـتن خوب است،و آن گونه که عمدۀ مصادر گواه است در آیۀ(یَعْلَمُ سِرَّهُمْ)سـر بصورت مفرد آمده است،زیرا سر مصدر است و شامل تمام اقسام آن خواهد شد،و یک بار مفرد آورده شده است و بار دیگر جمع.

لغات آیات:

اضغان-جمع ضغن عبارت است از حقد و کینه.

لحن-در اصل بمعنی منحرف ساختن کلمه از جهتش می باشد،که سپس در دو جهت صواب و خطاء استعمال شده است:

۱-امّا استعمال لحن در صواب بمعنی کنایه از چیزی است که انسان نخواهد آن را بطور صریح بیان کند،شاعر گفته است:

(و لقد وحیت لکم لکیلا تفطنوا

و لحنت لحنا لیس بالمرتاب)

یعنی:(بشـما اشاره نمودم تا آنان متوجّه نشونـد و کنایه ای زدم که زشت نبود)و بعضـی گفته اند لحن بمعنی زیرکی و سـرعت فهم است،و فاعل(لحن یلحن)(لحن)است هر گاه زیرک باشد،و از این باب است حدیث که میگوید:

)

لعلّ احدکم یکون الحن بحجته من بعض)یعنی:(چه بسا یکی از شما برای رساندن برهانش قویتر از دیگری باشد)یعنی زیرکتر و چابکتر از دیگری

۱- ۱) -سورۀ توبه ۹ آیۀ ۷۸.

است،و از این نمونه است شعر شاعر دیگر که میگوید:

(منطق صائب و تلحن احیانا

و خیر الحدیث ما کان لحنا)

یعنی:(دارای منطقی با نفوذ است که گاهی هم کنایه آمیز است،و بهترین گفتار آن است که در آن کنایه و اشاره باشد).

و علّت اینکه به(تعریض)(لحن)گفته میشود آنست که لحن عبارتست از کشاندن سخن به جهت خلاف مسیر آن،و از همین باب است که عمر گفته است کنایه و لحن گویی را بیاموزید همانگونه که قرآن را می آموزید.

۲-امّا استعمال لحن در غلط و خطاء،این نوع لحن عبارتست از منحرف ساختن اعراب(حرکات حروف)از جهت صحیح آن،و فعل آن(لحن یلحن) است که اسم فاعل آن(لاحن)میباشد.

معنی آیات:

آن گاه خداوند علّت تسلّط شیطان را بر آنان بیان داشته می فرماید:

«ذٰلِکَ»

یعنی:این وسوسه ها و فرمانهای شیطانی «بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ» بدان جهت بود که آنان به کسانی که از آنچه خداوند نازل فرموده است بدشان می آید گفتند...

حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق(ع)میفرمایند:(منظور از اینان بنی امیّه است که از آنچه خداوند در مورد ولایت علی ابن ابی طالب(ع)نازل کرده بود بدشان آمد.

«سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ»

یعنی بعضی از خواسته های شما را بجا می آوریم (۱).

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۴۲ حدیث ۶۷:(از اصول کافی از

«وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِسْرٰارَهُمْ»

یعنی:خداوند از گفته هایی که بعضـی از آنان به دیگران بطور سرّی می گویند و عقائدی که در دلهایشان پنهان میسازند آگاه است.

(١

(-حضرت صادق(ع)روایت شده است در بارهٔ گفتار خداوند بزرگ(إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی)فلان و فلان و فلان است که اینان در ترک ولایت امیر المؤمنین(ع)از ایمان خود مرتد شدند. گفتم:از گفتار دیگر الهی(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اللّهُ)منظور چیست؟ گفت:بخدا سوگند این آیه در بارهٔ آن دو نفر و پیروانشان نازل شده است. این آیه قول خداوند بزرگ است و جبرئیل بر محمّد(ص)نازل فرموده است. (که آنان بکسانی که از آنچه در بارهٔ علی(ع)نازل شده است ناراحت بوده می گویند ما در پاره ای از امور شما را اطاعت خواهیم کرد)سپس گفت:اینان بنی امیّه را به پیمان با خود فرا خواندند که نگذارند امر ولایت و حکومت پس از پیامبر خدا(ص)در میان ما خاندان نبوّت قرار گیرد،و چیزی از بیت المال را به ما ندهند،و گفتند:اگر ما خمس را به آنان بدهیم دیگر بچیزی محتاج نخواهند بود،و دیگر اهمیّت نمی دهند که حکومت در میان آنان باشد،و لذا گفتند:ما در بعضی از کارها که ما را برای آن فراخواندید اطاعت میکنیم و آن عبارتست از خمس که چیزی از خمس را به آنان نمیدهیم،و قوله:(کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اللّهُ)آنچه که خداوند نازل کرده چیزی است که آن را بر بندگانش فریضه ساخته است که ولایت امیر المؤمنین(ع)است،ابو عبیده نیز همراه آنان و کاتبشان بود که بدنبال این قرارداد خداوند نازل فرمود:(أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّٰا مُبْرِمُونَ، أَمْ یَحْسَبُونَ أَنّٰا لاٰ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ...)

«فَکَیْفَ إِذٰا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاٰئِکَهُ»

یعنی:هنگامی که فرشتگان الهی جانهای آنان را ستانند آن وقت حالشان چگونه است،و اینکه چیزهایی از جمله حذف شده است بخاطر تعظیم آن مصیبتی است که در آن وقت بر آنان وارد می شود.

«یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ»

یعنی بخاطر مجازات بصورتها و پشتهای آنان میزنند آن گاه خداوند بزرگ بعلت این ضربت پرداخته میفرماید:

«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مٰا أَسْخَطَ اللّٰهَ»

چون آنان دنبال گناهانی میرفتند که خداوند از آنها بدش آمده و بخاطر آن مجازات خواهد کرد.

«وَ کَرِهُوا رِضْوٰانَهُ»

و از ایمان بخدا و اطاعت رسول(ص)که موجب رضایت الهی است بدشان می آمد.

«فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ»

در نتیجه خداوند کارهای نیکی را که انجام میدادند مانند نماز صدقه و دیگر اعمال از بین برد،زیرا این کارها بدون ایمان انجام میگرفت (۱)سپس میفرماید:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللّٰهُ أَضْغٰانَهُمْ»

یعنی اینان فکر میکردند که خداوند کینه توزیهایشان را نسبت به مؤمنین ظاهر نساخته،و عیبهای آنان را برای پیامبر(ص)ظاهر نمیسازد.

ص:۸۴

۱- ۱) -نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۴۳ حدیث ۷۰:(از روضه الواعظین مفید رحمه اللّٰه از حضرت باقر(ع)روایت شده است که فرمودند:(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مٰا أَسْخَطَ اللّٰهَ وَ کَرِهُوا رِضْوٰانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ ،اینان از علی(ع)ناراحت بودند و قبلا خداوند روز بدر و روز حنین و در بطن نخله و روز ترویه و روز عرفه فرمان ولایت علی(ع)را صادر فرموده بود،و پانزده آیه در سفر حجّی که رسول خدا(ص)از مسجد الحرام ممنوع شد در جحفه و نجم نازل گردید)

«وَ لَوْ نَشٰاءُ لَأَرَيْنٰاكَهُمْ»

و اگر بخواهیم اینان را بشما نشان میدهیم تا بشناسیدشان،که میفرماید:

«فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ»

یعنی:نشانه هایی برای شناسایی آنان خواهیم گذاشت تا آنان را بشناسی.

«وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ»

یعنی:هم اکنون آنان را در فحوی و معنی و مقصود کلامشان خواهی شناخت،زیرا سخن ایشان پرده از باطن او برمیدارد.

از ابی سعید خدری روایت شده است که(لحن القول)در آیه عبارتست از بغض و کینهٔ آنان نسبت به علیّ بن ابی طالب(ع) (۱)و گفت ما در زمان رسول خدا(ص)منافقین را با کینه ای که نسبت به علیّ بن ابی طالب(ع)داشتند می شناختیم.

و نظیر این حدیث از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل شده است.

و از عباده بن صامت روایت شده است که ما فرزندانمان را با دوستی علی(ع) آزمایش میکردیم،هر گاه میدیدیم یکی از فرزندانمان علی(ع)را دوست نمیدارد میدانستیم که این فرزند ناپاک و زنا زاده است.

انس گوید:پس از این آیه دیگر هیچ منافقی در زمان رسول خدا(ص) پنهان نماند.

«وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمٰالَكُمْ»

یعنی خداوند از ظاهر و باطن اعمال شما خبر دارد.

۱- ۱) -شواهد التّنزیل حسکانی جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۸ حدیث ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ اَلْمُجٰاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبٰارَكُمْ (٣١) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ شَاقُّوا اَلرَّسُولَ
مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمُ اَلْهُدىٰ لَنْ يَضُرُّوا اَللّٰهَ شَيْئاً وَ سَيُحْبِطُ أَعْمٰالَهُمْ (٣٢) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ لاٰ تُبْطِلُوا
أَعْمٰالَكُمْ (٣٣) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ ثُمَّ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ (٣۴) فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى اَلسَّلْمِ وَ
أَنْتُمُ اَلْأَعْلَوْنَ وَ اَللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ (٣۵)

ص: ٨۶

ترجمه آیات:

۳۱-حتما شما را خواهیم آزمود تا مجاهدین و صبر پیشگان شما را بشناسیم و از اخبار شما آگاه شویم.

۳۲-آنان که کافر شده مانع راه خدا گردیده پس از آنکه راه راست برایشان روشن شده است با پیامبر خدا(ص)بدشمنی و ستیزه برخاسته اند زیانی بخدا نرسانده،بزودی اعمالشان از بین خواهد رفت.

۳۳-ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول اطاعت کنید،و اعمال خود را باطل نکنید.

۳۴-آنان که کافر شدند و مانع راه خدا گردیدند و سپس در حالی که کافر بودند مردند،خداوند آنان را نخواهد آمرزید.

۳۵-در جنگ سستی نکنید و کافران را بصلح فرا نخوانید با اینکه شما برتری دارید،خدا با شما است و تلاشتان را بی نتیجه نخواهد ساخت.

قرائت آیات:

لیبلونّکم-ابو بکر لیبلونّکم و ما بعد آن(حتّی یعلم)و...را با یاء قرائت نموده است،و از حضرت امام محمّد باقر(ع)نیز همین قرائت روایت شده است.

امّا بقیّه قرّاء با نون قرائت کرده اند.

یعقوب(نبلو)بسکون واو قرائت کرده است.

دلیل قرائت:

ابو علی گوید:دلیل قرائت با یاء آنست که پیش از آن(و اللّه یعلم اعمالکم) قرار دارد،و اسم غیبت نزدیکتر است از لفظ جمع به آن و لذا اینطور قرائت شده

ص: ۸۷

است.

و دلیل قرائت با نون قوله(و لو نشاء لأريناكهم)است.

لغات آیات:

یترکم-گفته میشود و تره تیره و ترا هنگامی که آن را کم سازد،و حدیث(

فکأنه و تر اهله و ماله)نیز از این باب است،و اصل آن بمعنی بریده شده و قطع است و از این باب است(التره)که بریدن بوسیله قتل را گویند،و نیز از این باب است(وتر)که در اثر جدایی از دیگر اشیاء منقطع و بریده است.

معنی آیات:

آن گاه خداوند سوگند یاد کرده میفرماید:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ»

یعنی:با تعیین وظائف سنگین شما را آزمایش می نمائیم «حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجٰاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصّٰابِرِينَ» یعنی:تا بشناسیم چه کسانی از میان شما در راه خدا جهاد میکنند و چه کسانی در جهاد صبر دارند.

بعضی گفته اند یعنی:تا دوستان ما مجاهدین شما را بشناسند،و اینکه خداوند شناسایی را بخودش نسبت داده است بمنظور تعظیم و تشریف دوستانش بوده است،همانگونه که میفرماید:(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ)باین معنی کسانی که دوستان خدا و رسول را می آزارند.

دیگران گفته اند یعنی:(تا جهاد شما را موجود به ببینیم)زیرا منظور آنست که شما جهاد کنید تا خداوند بشما پاداش دهد.

«وَ نَبْلُوَا أَخْبٰارَكُمْ»

یعنی:با اعمالی که در آینده انجام میدهید به اسرار نهانی باطن شما پی ببریم.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ»

یعنی:کسانی که از پیروی دین

خدا سرباز زدند،و گاهی باجبار مانع شدند که دیگران از دین خدا پیروی کنند،و گاهی با گمراه ساختن آنان مانع راه خدا میشدند.

«وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ»

یعنی:با رسول خدا عناد و دشمنی نمودند.

«مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ»

یعنی:پس از آنکه برای آنان روشن شد که محمّد(ص)بر حق بوده و دانستند که رسول خدا است.

«لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً»

ولی اینان با این اعمال خود بخدا ضرری نزده بخودشان ضرر میزنند.

«وَ سَيُحْبِطُ أَعْمٰالَهُمْ»

یعنی:خداوند اعمال آنان را محو نموده و در آخرت پاداشی برای اعمال خود نمی بینند.

این آیه دلالت دارد بر اینکه راه راست برای این کافران روشن شده ولی آن را نپذیرفته با عناد و نفاق از راه راست منحرف شده اند.

بعضی گفته اند آنان اهل کتاب هستند که حقّانیّت پیامبر اسلام(ص)بر آنان ثابت شده است ولی نپذیرفته اند.

دیگران گفته اند آنان سردمداران ضلالتند که بخاطر جاه طلبی و ریاست مانع راه حق شده اند،بدلیل اینکه در قرآن معمولا لغت(عناد)به سردمداران قوم نسبت داده میشود.

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ»

ای مؤمنان با اعتقاد به توحید خداوند را اطاعت کنید.

«وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»

و با اقرار به رسالت پیامبر(ص)از او اطاعت نمائید.

بعضی گفته اند یعنی:با احترام گذاشتن به پیامبر(ص)خدا را اطاعت کنید، و با بزرگداشت فرمان خدا از پیامبرش اطاعت نمائید.

«وَ لاٰ تُبْطِلُوا أَعْمٰالَكَمْ»

از عطاء نقل شده است یعنی:با شکّ و نفاق اعمال خود را باطل نسازید.

ص :۸۹

از کلبی نقل شده است یعنی:با ریاء و فریبکاری اعمال خود را باطل نسازید.

از حسن نقل شده که با گناهان کوچک و بزرگ اعمال خویشتن را باطل نکنید.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ»

معنای آن گذشت.

«ثُمَّ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ»

یعنی بر کفرشان پافشاری نمودند تا آنکه در حالت کفر مردند.

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ»

یعنی:خداوند برای همیشه آنان را دیگر نخواهد بخشید،زیرا حرف(لن)برای نفی ابد است.

«فَلاٰ تَهِنُوا»

یعنی:سست نشوید و در جنگ با کفّار از خود ضعف نشان ندهید.

«وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ»

و کافران را به صلح فرا نخوانید.

«وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ»

مجاهد گوید:یعنی:در حالی که شما پیروز و برتر هستید صلح نکنید(و آتش بس نپذیرید).

بعضی گفته اند:واو برای بیان حال است یعنی:در حالی که در جنگ پیروزی برای شما است آنان را به صلح دعوت نکنید.

دیگری گفته است که این یک خبر ابتدایی است از طرف خداوند و بوسیلۀ آن حالت مؤمنین را بیان میکند که هر چند در پاره ای از موارد شکست بخورند ولی سرانجام پیروز خواهند شد.

«وَ اللّٰهُ مَعَكُمْ»

یعنی:خداوند در پیروزی بر دشمن با شما است.

«وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ»

مجاهد گوید یعنی:خداوند چیزی از ثواب اعمالتان نمی کاهد،بلکه پاداش اعمال شما را داده از فضل خود بر آن خواهد افزود.

و از ابن عبّاس و قتاده و ابن زید نقل شده است یعنی:خداوند هیچگاه بشما ستم نخواهد کرد.

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

إِنَّمَا اَلْحَيَاةُ اَلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لاٰ يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْئَلْكُمُوهٰا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغٰانَكُمْ (۳۷) هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمٰا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اَللّٰهُ اَلْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ اَلْفُقَرٰاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ (۳۸)

ص: ۹۱

ترجمه آیات:

۳۷-زنـدگی دنیا بازیچه و زودگـذر است.اگر ایمان آورده تقوی پیشه سازیـد،خداوند پاداشـهایتان را خواهد داد،و از اموالتان نخواهد گرفت.

۳۸-اگر تمامی اموالتان را بخواهد بخل میورزید و کینه ها بیرون آورید.

۳۹-آگاه باشید این شما هستید که ازتان میخواهند در راه خدا انفاق کنید،امّا بعضی از شما بخل میورزد،هر کس که بخل کند بزیان خود بخل کرده است،خداوند بی نیاز بوده و شمائید که فقیر هستید،و اگر پشت کنید ملّت دیگری جایگزین شما خواهد شد،و آنان دیگر مانند شما نخواهند بود.

قرائت آیات:

یخرج-در بعضی از روایات از ابی عمرو نقل شده است که(و یخرج)برفع قرائت کرده است.

امّا در روایت مشهور از او و دیگران(و یخرج)بجزم قرائت شده است.

دلیل قرائت:

بنا بر قرائت رفع کلام استئناف شده یعنی در هر حال او کینه های شما را بیرون می آورد (۱).

ص: ۹۲

---

۱ - ۱) -امّیا در قرائت جزم(یخرج)عطف شـده است بر(یحفکم)جزای شـرط که معنی میشـود(در صورت خواسـتن اموال کینه های شما را بیرون می آورد)

لغات آیات:

یحفکم-احفاء عبارتست از تأکید و اصرار در خواستن تا آنجا که منتهی شود به پا برهنه رفتن و گفته میشود:(احفاه بالمسأله)یعنی:با اصرار زیاد از او خواست، مضارع(یحفیه)مصدر(احفاء).

ابی مسلم گفته:احفاء در خواستن بمعنی توجّه دادن است.

یبخل-بخل عبارتست از دریغ نمودن در پرداخت حقّ واجب.

از علیّ بن عیسی نقل شده است بخل عبارتست از دریغ نمودن سودی که از نظر عقل رساندنش بهتر است.

اعراب آیات:

إِنْ يَسْئَلْكُمُوهٰا فَيُحْفِكُمْ

-در جملۀ(یسألکموها)بدان جهت مخاطب بر غائب مقدم شده است که مخاطب نزدیکتر است و نیز مفعول اوّل هم میباشد،و همین جمله را اگر بدین شکل بیاوریم:(ان یسألها جماعتکم)ضمیر غائب مقدم خواهد شد زیرا در این جمله بندی هر دو مفعول غائب بوده با این تفاوت که مفعول دوّم ضمیر متّصل است و بدین جهت بر مفعول اوّل مقدم شده بفعل اتّصال دارد.

ها أنتم هؤلاء-در دو مورد تنبیه بوسیلۀ هاء تکرار شده است تا تأکید بیشتری شده باشد و أنتم مبتداء است و هؤلاء بدل از آنست و تدعون خبر مبتداء است.

معنی آیات:

سپس خداوند بزرگ بندگان خود را به گرایش مذهبی و فکر آخرت واداشته

ص:۹۳

میفرماید:

«إِنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»

یعنی:دنیا زودگذر و فانی شدنی است،و هر کس که فانی را بر باقی گزیند نادان و ناقص است.

حسن مفسّر گوید:آن کس که دنیا را آفریده است از آن آگاهتر است.

«وَ إِنْ تُؤْمِنُوا»

یعنی:اگر بخدا و رسول ایمان آورید.

«وَ تَتَّقُوا»

یعنی:و از نافرمانی او بترسید.

«يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ»

یعنی:در سرای آخرت پاداش اعمالتان را خواهد داد.

«وَ لاٰ يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ»

از سفیان بن عیینه و جبائی نقل شده است که:

خداوند تمام اموال شما را بعنوان مالیات از شما نمیخواهد،گرچه در قسمتی از اموالتان زکات قرار میدهد.

بعضی گفته اند یعنی:خداوند اموالتان را از شما نمیخواهد،زیرا تمام اموال از آن خدا است و او است که این اموال را می بخشد.

بعضی هم گفته اند یعنی:رسول خدا(ص)در مقابل اداء رسالت از شما نمیخواهد که اموالتان را به او بدهید.

«إِنْ يَسْئَلْكُمُوهٰا فَيُحْفِكُمْ»

اگر خداوند بخواهد با جدّیت زیاد تمام اموالتان را از شما مطالبه نماید.

«تَبْخَلُوا»

از دادن تمام اموالتان دریغ خواهید نمود،از ابی مسلم نقل شده است که یعنی:اگر بهنگام گرفتن زکات با شما نرمش بخرج دهند و بشما پاداشهای بزرگ وعده نمایند از دادن اموالتان کوتاهی خواهید کرد.

«وَ يُخْرِجْ أَضْغٰانَكَمْ»

یعنی:اگر تمام اموالتان را از شـما بخواهنـد کینه توزی و دشـمنی شـما نسـبت بخـدا و رسول ظاهر خواهد شد،و لذا خداوند در صدی از ثروت شما را بعنوان عشریه و غیره واجب کرده است.

ص :۹۴

قتاده گوید:خداوند میدانسته است که پول خواستن از مردم موجب ناراحتی آنان خواهد شد و کینه های درونی آنان را به ظهور میرساند.

«هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ»

یعنی:شما دعوت میشوید که آنچه در اموالتان واجب شده است بیرون کرده در راه خدا آن را خرج کنید.

«فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ»

یعنی:کسانی از شما هستند که از پرداخت زکات واجب خود دریغ میورزد.

«وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّمٰا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ»

یعنی:هر کس از دادن مال خود بخل ورزد نسبت به خویشتن بخل کرده است،زیرا با این عمل خود را از یک پاداش بزرگ الهی محروم ساخته مستوجب مجازاتی عظیم خواهد گشت،و این اشاره به آنست که پرداخت کنندۀ حقوق واجبه بیشتر از گیرندۀ آن به پرداخت آن احتیاج دارد.بنا بر این اگر در پرداخت آن دریغ نماید نسبت بخویشتن دریغ کرده است،و این نوع بخل شدیدترین نوع آنست.

مقاتل گوید:یعنی:چنین کسی موجب محرومیّت خویشتن از خیرات آخرت میشود.

بعضی هم گفته اند یعنی:این کس که بخل میورزد در درون خود انگیزه ای دارد که او را وادار به این عمل میکند،زیرا خداوند بخل را نهی فرموده از آن بدگویی کرده است،بنا بر این انگیزۀ بخل از سوی خداوند نمیباشد.

«وَ اللّٰهُ الْغَنِیُّ»

و این را هم بدانید که خداوند از ثروتی که دارید بی نیاز است.

«وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ»

و این شما هستید به آنچه که نزد خدا است از خیر و رحمت نیاز دارید،یعنی:خداوند بخاطر احتیاج خودش بشما دستور انفاق نمیدهد، بلکه بدان جهت دستور میدهد که شما در آخرت سود برید.

«وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا»

یعنی:اگر از فرمان خدا و دستور رسولش سرپیچی کنید.

«یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ»

خداوند مردمی شنواتر و فرمانبردارتر از شما را جایگزین شما خواهد ساخت.

«ثُمَّ لاٰ یَکُونُوا أَمْثٰالَکُمْ»

یعنی:و آنان مانند شما نخواهند بود،بلکه از شما بهتر بوده بیشتر مطیع فرمان الهی هستند.

ابو هریره روایت کرده است که تعدادی از یاران رسول خدا(ص)در حالی که سلمان در کنار حضرت بود گفتند:یا رسول اللّٰه این افراد که خداوند در قرآن از آنان یاد کرده است چه کسانی هستند؟حضرت دست خود را روی ران سلمان زده فرمود:منظور از آن این شخص و قوم او است،سوگند به خداوندی که جانم در قبضۀ قدرت او است اگر ایمان بسته به ستارۀ ثریّا باشد مردانی از فارس آن را بچنگ خواهند آورد.

و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق(ع)روایت میکند که فرمودند:ای مردم عرب اگر روی گردان شوید مردمی غیر از شما را جایگزین شما خواهد فرمود یعنی:غلامان(موالی)را جایگزین شما خواهد ساخت.

و نیز از حضرت صادق(ع)روایت شده است فرمودند:خداوند موالی و غلامان را که بهتر از آنان بودند جایگزین آنان فرمود (۱).

۱- ۱) -منظور از(موالی)در روایات ایرانیان است.

سورهٔ مبارکهٔ فتح

اشاره

۴۸

ص :۹۷

سورهٔ الفتح

شماره آیات:

این سوره در مدینه نازل شده،به اجماع مفسّرین دارای بیست و نه آیه می باشد.

فضیلت سوره:

ابیّ بن کعب از پیامبر خدا(ص)روایت می کند:

(هر کس این سوره را قرائت کند مانند آن است که با حضرت محمّد(ص)در فتح مکّه شرکت داشته است).

و در روایت دیگر آمده است:

(...مانند کسی است که زیر آن درخت با حضرت محمّد(ص)بیعت کرده است).

عمر بن خطّاب گوید:(در یکی از سفرها با پیامبر خدا(ص)بودیم که فرمود:

شب گذشته سوره ای بر من نازل شد که از دنیا و ما فیها نزد من بهتر است: إِنّا فَتَحْنا تا... وَ ما تَأَخَّرَ).

این روایت را بخاری در صحیح خود آورده است.

قتاده از انس نقل می کند:

(هنگامی که از جنگ حدیبیه بازگشتیم،از انجام اعمال حج ما جلوگیری شده بود،و ما همگی محزون و غمگین بودیم که ناگهان خداوند نازل فرمود:(إِنّا فَتَحْنا

لَکَ فَتْحاً مُبِیناً)پیامبر خدا(ص)فرمودند:آیه ای بر من نازل شده است که در نظر من از تمام دنیا بهتر است).

عبد اللّه بن مسعود گوید:

(رسول خدا(ص)از جنگ حدیبیه بازگشت فرمود،ناگهان دیدیم که شتر سواری حضرت از سرعت خود کاست،نزدیک شدیم دیدیم خداوند(إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً)را بر حضرت نازل فرموده است،و حضرتش را فوق العاده مسرور یافتیم،و فرمودند که این سوره بر او نازل شده است).

عبد اللّه بن بکیر از پدرش روایت می کند که:

(حضرت صادق(ع)فرمودند:اموال و زنان و کنیزان خود را با خواندن(إِنّا فَتَحْنا)از تلف شدن حفظ کنید،اگر انسان از کسانی باشد که این سوره را زیاد بخواند روز قیامت منادی بطوری که همهٔ مردم بشنوند او را صدا می زند که تو از بندگان خالص من هستی،او را به بندگان صالح من ملحق نمائید،و او را در بهشتهای پر نعمت جای داده،از شربت گوارای رحیق مختوم آمیخته به کافور سیراب سازید).

ارتباط سوره:

خداوند این سوره را به جملات:(وَ اللّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ)ختم فرموده است،و از بی نیازی پروردگار است که برای پیامبرش آنچه را که در دین و دنیایش بدان نیاز داشت برای او فتح کرد و فرمود:

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِنّٰا فَتَحْنٰا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اَللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مٰا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ
صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً (۲) وَ يَنْصُرَكَ اَللّٰهُ نَصْراً عَزِيزاً (۳) هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ اَلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدٰادُوا إِيمٰاناً مَعَ إِيمٰانِهِمْ وَ لِلّٰهِ
جُنُودُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۴) لِيُدْخِلَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ
يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ كٰانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اَللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً (۵)

ص: ۱۰۰

ترجمه آیات:

(به نام خدای رحمان و رحیم ۱-ما برای تو فتحی آشکار نمودیم ۲-تا خداوند گناه گذشته و متأخّرت را ببخشد،و نعمتش را بر تو تمام کند،و تو را به راه راست هدایت کند ۳-و خداوند تو را پیروزمندانه یاری خواهد داد.

۴-او خداوندی است که آرامش بر دلهای مؤمنین نازل می کند تا بر ایمانشان ایمانی افزاید،و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداوند بوده،و هم او دانا و فرزانه است ۵-تا مؤمنین و مؤمنات را وارد بهشتهایی سازد که زیر درختانش نهرها جاری است،و در این بهشت ها همیشه خواهند بود و خداوند گناهانشان را پاک خواهد ساخت،و این پاداش در نظر خدا پیروزی بزرگی است برای مؤمنین).

لغات آیات:

فتح-ضدّ اغلاق و بستن است،و این معنی اصلی لغت فتح است،ولی بعدا لغت فتح در موارد دیگری هم استعمال شده است که از آن جمله است حکم و قضاوت،و بر این اساس است که به حاکم فتاح و به حکومت فتاحه گفته می شود، و از آن جمله است پیروزی که بدان نیز فتح گفته می شود و استفتاح به طلب پیروزی گفته می شود،و از این قبیل است فتح کشورها و نیز به علم هم گفته میشود و در آیهٔ(وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ)نیز در معنی علم استعمال شده است.

معنی آیات:

اشاره

(إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً)قتاده می گوید:یعنی:ما برای تو قضاوت نمودیم قضاوتی آشکار.

ص: ۱۰۱

و از مقاتل نقل شده است یعنی:ما برای تو آسان نمودیم آسانی آشکاری.و بعضی گفته اند یعنی:ما تو را دانا ساختیم دانایی ظاهری در مورد آنچه که از قرآن بر تو نازل کرده ایم،و از امر دین به تو خبر داده ایم.

و از زجاج نقل شده است یعنی:ما تو را به سوی اسلام ارشاد نمودیم و کار دین را برایت گشایش دادیم.

در مورد فتح اختلاف شده است که منظور از آن کدام فتح است:

وجه اول:

از انس و قتاده و جمعی از مفسّرین نقل شده است که منظور از فتح در این آیه فتح مکه است که خداوند در سال صلح حدیبیه پس از خاتمه یافتن جریان حدیبیه خداوند فتح مکه را وعده فرمود.

قتاده گوید:این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر خدا(ص)در حال بازگشت از صلح حدیبیه بودند،و در آن وقت حضرتش به فتح مکه بشارت داده شد،و تقدیر آیه اینطور است:(انّا فتحنا لک مکه ای قضینا لک بالنّصر علی أهلها)یعنی ما برای تو حکم نمودیم که مکه را فتح کنی و بر اهل آن پیروز گردی..

و از جابر نقل شده است که ما از فتح مکه آگاه نشدیم مگر در روز حدیبیه.

وجه دوّم:

منظور از فتح در اینجا صلح حدیبیه است که فتحی بود بدون درگیری و جنگ فراء گوید:فتح گاهی عبارت است از صلح،و فتح در لغت به معنی گشایش چیزی است که بسته باشد،و صلحی که در حدیبیه با مشرکین بدست آمد،در بن- بست بود تا اینکه خداوند آن روز صلح را از بن بست بیرون آورده گشایش شد.

زهری می گوید:فتحی مهمتر از صلح حدیبیه نبود،زیرا مشرکین در جریان

این صلح با مسلمین در آمیختند و سخنان و منطق آنان را شنیدند و اسلام در دلهایشان نفوذ کرد و در طول سه سال مردم بسیاری اسلام آوردند،و با اسلام آوردن آنان تعداد مسلمین افزوده شد.

شعبی گوید:در جریان صلح حدیبیه بیعتی انجام شد که همان(بیعت رضوان)است، و نیز نخیل خیبر اطعام شدند،و رومیان بر ایرانیان پیروز گشتند،و مسلمانان بخاطر پیروزی اهل کتاب که رومیان باشند بر مجوسیان شاد گشتند،زیرا این پیروزی یک پیشگویی بود که در قرآن آمده بود:(انهم سیغلبون) و قربانیان به قربانگاه خود رسیدند،و حدیبیه چاهی است که می گویند آب آن تمام شده بود که معجزهٔ معروف نبوّت در آن ظاهر گشت.

براء بن عازب گوید:

(شما فتح مکه را فتح می دانید،آری فتح مکه فتح بود ولی ما فتح را بیعت رضوان در روز صلح حدیبیه می دانیم،ما یکهزار و چهار صد نفر همراه پیامبر خدا(ص)بودیم و حدیبیه چاه آبی بود که ما تمام آب آن را کشیدیم بطوری که در ته چاه دیگر حتّی یک قطره آب هم باقی نماند،تمام شدن آب چاه بگوش حضرت رسید،حضرت سر چاه آمد و کنار آن نشست و ظرف آبی خواسته وضوء گرفت،آن گاه مضمضه کرده دعا خواند و آب را در چاه ریخت،و ما و تمام مرکوبهایمان را سیراب کرد).

و در حدیث سلمه بن اکوع آمده است:

(حضرت همین که دعا خواند و آب دهان در آن افکند آب چاه جوشیدن گرفت هم خود سیراب شدیم هم شتران و اسبان خود را سیراب نمودیم).

و از محمّد بن اسحاق بن یسار از زهری از عروه بن زبیر از مسور بن مخرمه (۱).

ص :۱۰۳

۱- ۱) -مخرمه نسخه بدل.

روایت شده است که:

(رسول خدا(ص)برای زیارت خانهٔ خدا بیرون آمد و قصد جنگ نداشتند و بقیّهٔ حدیث گذشته را نقل کرد تا اینکه می گوید:رسول خدا(ص)فرمود:

□

پیاده شوید،گفتند:یا رسول اللّه در این وادی آب یافت نمی شود،رسول خدا(ص)از ترکش خود تیری بیرون آورد و آن را به مردی از یارانش داده فرمود پیاده شو و سر یکی از این چاه ها رفته این تیر را در آن فرو ببر،آن مرد همین کار را انجام داد آب از چاه جوشید و مردم همه سیراب شدند).

و نیز از عروه روایت شده است که از بیرون آمدن پیامبر خدا(ص)یاد کرده می گوید:

(قریش از مکه بیرون آمده و از پیامبر جلو افتادند و پیش از حضرت سر آب رسیدند و از آنجا پیاده شدند،همین که پیامبر خدا(ص)مشاهده فرمود که قریش پیش از او سر آب رفته اند،در حدیبیه پیاده شد در حالی که گرما سخت شدّت داشت و آنجا جز یک چاه وجود نداشت،مردم از تشنگی ناراحت شدند و جمعیّت هم زیاد بود،کسانی سر چاه رفته آب آن را تا ته کشیدند،رسول خدا(ص) دلوی آب خواست وضوء گرفت و آب در دهان خود گردانده در سطل آب ریخت و دستور فرمود که آب سطل را در چاه بریزند،و سپس تیری از ترکش خود بیرون آورده در چاه انداخت و بدرگاه خداوند دعائی کرد آب از چاه جوشید و بالا آمد تا جایی که مردم با دست از چاه آب می کشیدند در حالی که لب چاه نشسته بودند).

سالم بن أبی الجعد روایت کرده می گوید:

(بجابر گفتم روز شجره چند نفر بودید؟گفت:ما یکهزار و پانصد نفر بودیم، و از تشنگی آن روزشان یاد نموده گفت مقداری آب در یک ظرف برای پیامبر آوردند حضرت دست خود را در آن آب گذاشت ناگهان دیدیم آب از لابلای انگشتان

حضرتش مانند چشمه جوشیدن گرفت،و تا توانستیم از آن آب نوشیدیم و برای تمام جمعیّت ما کافی بود.

سالم می گوید:بجابر گفتم:شما چند نفر بودید؟گفت:اگر یکصد هزار نفر می بودیم آن آب برای ما بس بود،ولی جمعیّت ما آن روز هزار و پانصد نفر بود).

وجه سوّم:

منظور از فتح،فتح خیبر باشد به نقل از مجاهد و عوفی،و از مجمع بن حارثهٔ انصاری روایت شده است که یکی از قرّاء می گفت:

(همراه رسول خدا(ص)در حدیبیه حاضر بودیم،پس از آنکه از حدیبیه بازگشتیم ناگهان دیدیم مردم شتران خود را به نشانهٔ شادمانی به حرکت در آوردند،بعضی از مردم به دیگران گفتند:چه شده است که مردم شادی می کنند؟گفتند:بر رسول خدا(ص)وحی شده است،مرکبهای سواری خود را دوانده نزد رسول خدا(ص)رسیدیم،حضرتش را در حالی که در(کراع الغیم) روی اثاثیهٔ خود ایستاده بود مشاهده نمودیم،پس از آنکه مردم اطرافش جمع شدند به خواندن پرداخت:(انّا فتحنا لک فتحا مبینا)تا آخر سوره عمر پرسید یا رسول اللّه آیا فتح است؟حضرت فرمودند:آری سوگند به کسی که جان محمّد در دست او است فتح است،آن گاه خیبر را میان اهل حدیبیه تقسیم فرمود و و احدی را وارد خیبر نساخت مگر آنکه در حدیبیه حضور یافته بود.

وجه چهارم:

فتح عبارت است از پیروزی تمامی بر دشمنان به وسیلهٔ برهان ها و معجزات ظاهره و عظمت منطق اسلام.

«لِيَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ»

در تفسیر این آیه گفته های

بسیاری هست که همهٔ آنها مخالف مذهب اصحاب امامیّه است،زیرا پیامبران معصوم از گناه می باشند،چه گناهان صغیره و چه گناهان کبیره،چه قبل از نبوّت و چه بعد از نبوّت،اینک أقوالی که گفته اند:

اقوال عامّه در معنی آیه:

۱-گفته اند یعنی:گناهانی را که قبل از نبوّت و بعد از آن انجام داده ای خدا بیامرزد.

۲-قول دوّم آنکه:گناهان قبل از فتح و بعد از فتح تو را ببخشد.

۳-قول سوّم آنکه:خداوند وعده داده است گناهانی که از پیامبر سر زده یا خواهد زد در صورتی که اتّفاق افتد خواهد بخشید.

۴-قول چهارم یعنی:تا خدا گناهان گذشتهٔ پدر و مادرت آدم و حواء را به برکت تو ببخشد،و گناهان آیندهٔ امّتت را نیز به برکت دعوتت ببخشاید.

امّا بحث در گناه آدم همانند بحث پیرامون گناه حضرت محمّد است،و چنانچه این گناهان را حمل بر گناهان صغیره کنند که بنظر آنان عقابش ساقط خواهد شد،گفتارشان باطل خواهد بود به دلیل آنکه اگر گناهان صغیره عقابش ساقط باشد دیگر جرمی باقی نمی ماند،آن گاه برای خداوند چگونه جایز است که بر پیامبرش منّت گذارد که آن گناهان را برایش خواهد بخشید،منّت گذاردن و تفضّل از جانب خداوند در مورد گناهی باید باشد که دارای کیفر و مؤاخذه است نه در بارهٔ گناهی که اگر خداوند در آن مورد عقاب کند بقول آنان ظالم خواهد بود،بنا بر این فساد قولشان روشن است.

نظر شیعه در معنی آیه:

اصحاب ما امامیّه در معنی این آیه دو نوع تأویل دارند.

ص: ۱۰۶

۱-آنکه یعنی:تا خداوند برای تو گناهان گذشتهٔ امّت و گناهان آیندهٔ آنان را به وسیلهٔ شفاعتت ببخشد،و منظور از ما تقدّم و ما تأخّر گناهانی است که زمان آن گذشته یا آنها که زمانش نرسیده است،همانگونه که کسی به دیگری می- گوید:گناه گذشته و آینده ات را بخشیدم.

و اینکه نسبت دادن گناهان امّت به خود حضرت صحیح است به جهت آنکه میان پیامبر و امّتش جدایی نیست،و مؤیّد این جواب است روایتی که مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق(ع)نقل می کند:

مفضل گوید:شخصی در بارهٔ این آیه از حضرتش سؤال کرد حضرت فرمودند:

(به خدا سوگند که حضرت محمّد(ص)گناهی نداشت،ولی خداوند برای او ضامن شد که گناهان شیعیان علی(ع)را گذشته و آیندهٔ آن را ببخشد).

عمر بن یزید روایت کرده می گوید:از حضرت صادق(ع)در بارهٔ فرمودهٔ خدا(لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ)پرسیدم فرمودند:

(حضرت محمّد(ص)گناهی نداشته و اراده بر انجام گناهی هم نفرموده است و لکن خداوند گناهان شیعیانش را بر او بار کرده آن گاه آنها را برایش بخشیده است).

۲-آنچه از مرحوم سیّد مرتضی قدّس اللّٰه روحه نقل شده است که(ذنب) مصدر است و مصدر هم جایز است به فاعل اضافه شود و هم جایز است به مفعول اضافه گردد،و در این آیه ذنب به مفعول اضافه شده است،و منظور(ما تقدّم من ذنبهم الیک)می باشد،یعنی:خداوند گناهان کفّار را که مانع ورود تو به مکّه و مسجد الحرام شدند بخشید،و بنا بر این تأویل مغفرت بمعنی ازاله و نسخ احکام مشرکین و دشمنان پیامبر است نسبت به حضرتش،یعنی:خداوند این منع را از تو بر می دارد،و با فتح مکه قدرتی به تو خواهد بخشید که وارد مکه شوی، و لذا این معنی را پاداشی نسبت به جهاد او قرار داده است،و بر طرف مانع

را دنبال فتح آورده،سپس سید مرتضی اضافه می کند:اگر خداوند اراده فرموده بود از این مغفرت آمرزش گناهانش گفتار خداوند بدین طریق(إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ)معنی نداشت،زیرا آمرزش گناهان ربطی به فتح ندارد،و نمی تواند پشت سر آیهٔ فتح باشد.

و امّا(ما تقدم و ما تأخر)بنا بر این تأویل اشکالی ندارد که مراد از آن جنایاتی باشد که کفّار قریش در گذشته نسبت به تو و قومت انجام داده اند (۱).

۱- ۱) -قول سوّمی نیز امامیّه در تأویل این آیه دارد که مستفاد است از بعضی روایات از جمله روایت ذیل: -نور الثّقلین ج ۵ ص ۵۶ ح ۱۸ از عیون أخبار الرّضا(ع)نقل می کند که علیّ بن محمّد بن جهم می گوید:(در مجلس مأمون حاضر شدم،در حالتی که حضرت رضا(ع)هم آنجا بود،مأمون گفت:یا بن رسول اللّه مگر شما نمی گوئید پیامبران معصوم هستند؟حضرت فرمود:بله،مأمون گفت:پس قول خداوند بزرگ که می فرماید: (لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ) چیست؟حضرت فرمودند:هیچکس از نظر مشرکین مکه از پیامبر خدا(ص)گناهکارتر نبود زیرا آنان سیصد و شصت بت را می پرستیدند پس از آنکه پیامبر خدا(ص)آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد بر آنان سخت بود(و گفتند آیا خدایان را به یک خدا تبدیل می کند،این چیزی است شگفت آور؟!)آنان رفتند و گفتند بروید و بر خدایان خود صبر نمائید این خواستهٔ محمّد چیزی است که ما در ملّت اخیر نشنیده ایم و این جز یک چیز خود ساخته نیست)پس از آنکه خداوند مکه را برای پیامبرش فتح کرد به او فرمود ای محمّد(ما برای تو مکه را آشکارا فتح نمودیم تا خداوند برایت گناهان گذشته و متأخّرت را ببخشد)یعنی:گناهان تو در نظر مشرکین أهل مکه،چون در گذشته و اخیرا تو آنان را به یکتاپرستی دعوت-

چند وجه دیگر:

و نیز در تفسیر این آیه چند وجه دیگر گفته شده است که ذیلا یادآوری میشود:

۱-معنی آیه آن است که اگر در گذشته و تازگی گناهی می داشتی برایت می بخشیدیم.

۲-اینجا منظور از گناه ترک اولی است،زیرا معلوم است که پیامبر(ص)از کسانی است که با فرمانهای واجب خداوندی مخالفت نخواهد نمود،بنا بر این جایز است همان ترک اولی ها که اگر از دیگران سر می زد گناه محسوب نمی شد نسبت به حضرت گناه محسوب گردد، و این نشانهٔ عظمت شأن و منزلت حضرت است.

۳-آنکه این گفته به منظور تعظیم حضرت و حسن خطاب آمده است همانگونه در مقام احترام و دعا نسبت به دیگران می گویند:(عفا اللّه عنک)خدایت بیامرزد،

(۱)

(-می کردی،زیرا مشرکین مکه بعضی اسلام آوردند و بعضی از مکه گریختند و آنها که ماندند قدرت بر انکار یکتاپرستی را نداشتند زیرا مردم گرایش به یکتا- پرستی یافتند،و لذا گناه پیامبر در این مورد از نظر آنان چون بر آنان پیروز شده بود بخشوده شده بود،مأمون گفت:احسن ای ابو الحسن). و در روایت ابن طاووس آمده است که: (منظور از بخشیدن گناه گذشته و متأخّر از نظر اهل مکه و قریش است، یعنی گناهان تو از نظر آنان قبل از هجرت و بعد از هجرت،زیرا هنگامی که تو مکه را فتح کردی بی آنکه کسی از آنان را بکشی و یا آنان را اسیر سازی و یا در مورد گذشته آنان را مؤاخذه کنی آنان هم آنچه را که در گذشته و اخیرا از تو گناه می پنداشتند بخشیدند...)

ولی این قول ضعیف است چون در اینگونه موارد معمولا بصورت دعا آورده میشود. «وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ» یعنی:خداوند در دنیا با پیروز ساختنت بر دشمن، و بالا گرفتن امر دعوتت،و یاری دینت،و پایدار ماندن شریعتت نعمت را بر تو تمام می کند،و در آخرت هم با ارتقاء درجه ات نعمت را بر تو تمام می کند،زیرا معنی اتمام نعمت آن است که آنچه که مقتضی است انجام داده و آن نعمت را برای صاحبش حفظ کرده بلکه بر آن بیفزاید.

بعضی هم گفته اند یعنی:خداوند با فتح خیبر و مکه و طائف نعمتش را بر تو تمام می کند.

«وَ یَهْدِیَکَ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً»

یعنی:تو را بر طریقه ای استوار سازد که رهرو آن به بهشت خواهد رسید.

«وَ یَنْصُرَکَ اللّٰهُ نَصْراً عَزِیزاً»

نصر عزیز عبارت است از یک نوع پیروزی که هر جبّار سرکش و متمرّدی را طرد نماید،و خداوند هم این را برای پیامبرش انجام داد، زیرا دینش را عزیزترین ادیان و حکومتش را مهمترین حکومتها قرار داد.

«هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»

و این سکینه عبارت است از آنکه خداوند در بارۀ آنان لطفی نماید و در اثر آن چنان بصیرتی به حق پیدا کنند که روحشان آرامش یابد و این بصیرت در اثر کثرت ادلّه ای است که دلالت بر وجود حق دارد،و این نعمت مخصوص مؤمنین است،و امّا غیر مؤمنین روحشان با اوّلین شبهه ای که بر آنان دارد می شود گرفتار شک و تردید خواهد شد،زیرا آنان از آرامش یقین و روح مطمئن بهره نداشته،قلبشان در اضطراب است.

و نیز گفته اند سکینه عبارت است از یاری مؤمنین تا بدان وسیله دلهایشان آرامش گرفته در میدان جنگ ثابت قدم باشند.

و نیز گفته شده است که این سکینه عبارت است از آرامش قلبی که در تعظیم

خدا و رسول دارند (۱).

«لِيَزْدٰادُوا إِيمٰاناً مَعَ إِيمٰانِهِمْ»

یعنی:با دیدن این فتوحات و پیشرفت منطق اسلام طبق وعده ای که خداوند داده بود یقین آنان را افزایش خواهد یافت.

بعضی گفته اند یعنی:تا بیشتر دستورات الهی را تصدیق نمایند،زیرا به علّت وجود آرامش و سکینه ای که خداوند در دلهایشان قرار داده است هر گاه به چیزی از احکام و دستورات شرع فرمان داده می شوند مانند نماز،روزه،و صدقات آنان را تصدیق می نمایند.

و از ابن عبّاس نقل شده است یعنی:خداوند در دلهایشان سکینه قرار داده است تا بر معرفتی که دارند معرفتهای دیگر افزوده شود.

«وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ»

از ابن عبّاس نقل شده است یعنی:

خداوند لشکریان آسمان و زمین را که عبارتند از فرشتگان و جنّیان و انسانها و شیاطین در اختیار دارد.

یعنی:اگر خداوند خواسته باشد شما را به وسیلۀ اینان یاری خواهد فرمود.

و در این آیه این نکته بیان شده است که اگر خداوند بخواهد مشرکین را به هلاکت می رساند،ولی خداوند نسبت به آنان و آنچه که از نسلشان بیرون می- آید آگاه است،و به جهت علم و حکمت خود به آنان مهلت داده است،و از روی عجز و نیاز به بندگان خود دستور جهاد با دشمنانش را نداده است،بلکه بدان منظور تا به مجاهدین راهش پاداش نیکو عطا فرماید.

«وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً»

و تمام کارهایش از روی حکمت و بینش است.

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین ج ۵ صفحۀ ۵۸:(از حضرت صادق(ع)در بارۀ این آیه می پرسند می فرماید:منظور از سکینه ایمان است)

«لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ»

تقدیرش این است که ما برایت فتح نمودیم تا خداوند گناهان امّت را بیامرزد،و ما برایت فتح نمودیم تا مؤمنین و مؤمنات وارد بهشتهایی شوند که از زیر آن نهرها جاری می شود.

«جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ»

و لذا واو عطف در لیدخل وارد نشد تا إشعار بتفصیل داشته باشد،و از زیر بهشت نهرها جاری می شود یعنی از زیر درختان آن نهرهای گوناگون جاری می شود.

«خٰالِدِينَ فِيهٰا»

یعنی مؤمنین و مؤمنات بطور دائم و همیشه در بهشت بوده و نعمتهای آن همیشگی است.

«وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ»

یعنی:و کیفر گناهانی را که در دنیا انجام داده اند بر آنان خواهد پوشانید.

«وَ كٰانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً»

یعنی:و این یک پیروزی است که نزد خدا ارزشمند است.

ص:۱۱۲

آیات ۶-۱۰ از سورهٔ فتح-۴۸

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

وَ یُعَذِّبَ اَلْمُنافِقِینَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْمُشْرِکِینَ وَ اَلْمُشْرِکاتِ اَلظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ اَلسَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ اَلسَّوْءِ وَ غَضِبَ اَللّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ
أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً (۶) وَ لِلّهِ جُنُودُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ کانَ اَللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً (۷) إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ
نَذِیراً (۸) لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً (۹) إِنَّ اَلَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اَللّهَ یَدُ اَللّهِ فَوْقَ
أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اَللّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً (۱۰)

ص: ۱۱۳

ترجمه آیات:

۶-و خداوند زنان و مردان منافق و مشرک را که در مورد خدا گمان بد دارند عذاب خواهد فرمود،روزگارشان سیاه و مورد خشم الهی هستند،و خداوند آنان را لعنت فرموده و برای آنان جهنّم را آماده ساخته و بد سرانجامی است.

۷-و لشکریان آسمان ها و زمین از آن خدا است و هم او پیروز و فرزانه است ۸-ما تو را ای محمّد شاهد بر مردم و بشارت دهنده و بیم دهنده قرار دادیم ۹-تا به خدا و رسولش ایمان آورید و او را یاری نموده احترام کنید،و خدای را صبح و شام تسبیح نمائید ۱۰-آنان که با تو دست بیعت می دهند با خدا بیعت می کنند،دست خدا بر از دست آنان است،هر کس بیعت خود را بشکند به زیان خود بیعت شکنی کرده،و آنان که بر سر پیمانی که با خدا بسته اند وفادار بمانند خداوند به زودی پاداشی بزرگ به آنان خواهد داد).

قرائت آیات:

سوء-اختلاف قرّاء را در مورد قرائت کلمهٔ«سوء»در سورهٔ توبه بیان نمودیم.

لتؤمنوا-ابن کثیر و ابن عمرو(لیؤمنوا باللّه)و ما بعدش را با یاء خوانده اند،ولی بقیّهٔ قرّاء با تاء(و لتؤمنوا)و(تغرروه)و(توقّروه)و(تسبّحوه) قرائت کرده اند.

فسیؤتیه-أهل عراق(فسیؤتیه)با یاء و بقیّهٔ قرّاء(فسنؤتیه)با نون قرائت کرده اند.

تعزروه-و در قرائت های نادر جحدری از قرّاء(تعزروه)به فتح تاء و ضمّ زاء بدون تشدید قرائت نموده است،ابو حاتم گوید:بعضی(تعزروه)خوانده-

اند یعنی او را عزیز قرار دهید که از(عزز)باشد نه(عزر).

دلیل قرائت:

لتؤمنوا-أبو علی گوید:دلیل قرائت با یاء آن است که با اینکه مورد خطاب حضرت رسول(ص)می باشد صحیح نیست گفته شود(لتؤمنوا باللّه و رسوله)،و چون صحیح نیست پس باید قرائت با یاء باشد(لیؤمنوا)،و هر کس که(لتؤمنوا) با تاء خوانده است بنا بر قولش باید تقدیر گرفت:(قل لهم انّا أرسلناک الیهم شاهدا لتؤمنوا).

فسیؤتیه-دلیل یاء در فسیؤتیه(و من أوفی بما عاهد علیه اللّه)که قبل از فسیؤتیه غایب آمده است می باشد،و آنها که فسنؤتیه با نون خوانده اند به گمانشان از مفرد به کثرت انصراف شده است.

تعزروه-ابن جنی گوید:هر کس تعزروه بدون تشدید بخواند بدین معنی است که از خدا و دینش و پیامبرش دفاع کنید،مانند این آیه (إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ) که به معنی ان تنصروا دینه می باشد که به حذف مضاف است.

و امّا تعزّروه با تشدید به معنی یاری نمودن دین خدا است با شمشیر.

از کلبی نقل شده است(و عزرت فلانا)به معنی(فخمت أمره)آمده یعنی:بر احترامش افزودم،و(عزره)که نام شخصی است از این باب است،و به نظر من (تعزیر)حاکم شرع که کمتر از اندازۀ حد است از این باب است،زیرا کسی که تعزیر می شود به ذلّت حدّ کامل نمی رسد و گویا همین یک نوع احسان و احترام است نسبت به او.

معنی آیات:

پس از آنکه خداوند به مؤمنین وعده هایی داد اینک منافقین و مشرکین را

ص:۱۱۵

تهدید به عذاب کرده می فرماید:

«وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ»

یعنی:خداوند مردان و زنان منافق را عذاب خواهد فرمود،و منافقان کسانی هستند که در ظاهر خود را مسلمان معرّفی می کنند ولی در باطن مشرک و کافر هستند،بنا بر این نفاق عبارت است از پنهان سازی کفر و اظهار ایمان،واژۀ نفاق از(نافقاء یربوع)گرفته شده است، یربوع یک نوع موش صحرایی است،که برای لانۀ خود به منظور فرار یک در پنهانی دارد که اگر از در آشکار به او حمله شد از در پنهانی فرار خواهد نمود.

«وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکاتِ»

و اینان کسانی هستند که با خدا غیر خدا را نیز پرستش می کنند.

«اَلظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»

یعنی:اینان گمان می کنند که خداوند آنان را بر پیامبرش پیروز خواهد ساخت،و این گمان خیالی است زشت و فاسد،و کلمۀ (سوء)به فتح سین مصدر و(سوء)به ضمّ سین اسم است.

بعضی هم گفته گمان و توهّم فاسد آنان این بوده است که پیامبر دیگر به هیچ وجه به زادگاه خود مکّه باز نخواهد گشت.

و نیز گفته شده است که توهّم فاسدشان این بوده است که دیگر خداوند احدی را به نبوّت مبعوث نخواهد فرمود،و مانند این آیه است آیۀ(وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ) (۱).

«عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ»

یعنی:عذاب و هلاکت بر آنان واقع خواهد شد،و (دائره)به معنی بازگشت کننده است،چه به خیر چه به شر.

حمید بن ثور در شعر خود گفته است:(و دائرات الدّهر أن تدور)یعنی:

چرخهای روزگار باید که بگردد.

۱- ۱) -سورۀ فتح،آیۀ:۱۲

بعضی گفته اند:هر کس که کلمۀ(سوء)را به ضمّ سین خوانده باشد منظورش از گردش،گردش عذاب است،و هر کس آن را به فتح خوانده است منظورش آن سرنوشتی است که برای آنان به دست مؤمنین است از کشتار آنان و به غنیمت رفتن اموالشان.

«وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ»

یعنی:خداوند آنان را از رحمت خود دور کرده.

«وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ»

که آنان در جهنّم جای خواهد داد.

«وَ سٰاءَتْ مَصِيراً»

یعنی:و این جهنّم بد راهی است که سرانجام بدان منتهی خواهند شد.

«وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ»

علّت اینکه این جمله در اوّل سوره و اینجا تکرار شده است این است که در اوّل سوره آنجا که از مؤمنین یاد شده است آمده به این معنی که خداوند لشکریانی دارد که می تواند به وسیلۀ آنان شما را یاری نماید،و اینجا به دنبال یادی که از کافران شده است آمده به این معنی خداوند لشکریانی دارد که می تواند به وسیلۀ آنان از کفّار انتقام بگیرد.

«وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً»

یعنی:خداوند در قهر و انتقام گیری پیروز و مقتدر است «حَكِيماً» یعنی:در کارها و قضاوتهایش متین و استوار است.

آن گاه خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده می فرماید:

«إِنّٰا أَرْسَلْنٰاكَ شٰاهِداً»

یعنی:ای محمّد ما تو را بعنوان شاهدی بر اعمال امّتت فرستادیم تا معلوم شود که اطاعت می کنند یا نافرمانی،دعوتت را می پذیرند یا رد می کنند،یا به این معنی که تو را بر آنان در مورد تبلیغ رسالت شاهد قرار دادیم.

«وَ مُبَشِّراً»

یعنی:تو را نسبت به مؤمنین و اطاعت کنندگان بشارت دهنده به بهشت قرار دادیم.

«وَ نَذِيراً»

و نسبت به آنها كه نافرمانى كننده تو را بيم دهنده از آتش قرار داده ايم.

آن گاه خداوند هدف خود را از فرستادن پيامبر بيان كرده مى فرمايد:

«لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ»

يعنى:هدف آن است كه به خدا و رسولش ايمان بياوريد،و به نظر آنها كه ليؤمنوا با يا قرائت نموده اند معنى آن است كه:تا آن كافران به خدا و رسولش ايمان آورند.

«وَ تُعَزِّرُوهُ»

يعنى:او را با شمشير و زبان يارى كنيد،و ضمير هاء به پيامبر (صلّى اللّه عليه و آله و سلّم)بر مى گردد.

«وَ تُوَقِّرُوهُ»

يعنى:خدا و رسول را تعظيم و تكريم نمائيد.

«وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً»

يعنى:و صبح و شام براى خدا نماز بخوانيد، بعضى گفته اند يعنى:خدا را از آنچه كه شايسته اش نيست تنزيه نمائيد.

و بسيارى از قرّاء اختيار نموده اند كه در اين آيه وقف بر(و توقّروه)باشد زيرا ضمير در اين كلمه و كلمات بعدى از نظر بازگشت به مرجع اختلاف دارد (1).

بعضى گفته اند:تعزّروه ضميرش تنها به اللّه بر مى گردد،تعزّروه يعنى:

خدا را يارى دهيد و توقّروه يعنى خدا را تعظيم و احترام كنيد و از او اطاعت نمائيد،همانگونه كه آمده است هيچگاه براى خداوند وقارى انتظار نداشته باشيد و بنا بر اين قول تمامى ضمائر متّفقا يك مرجع داشته همگى به اللّه بر مى گردد.

ضمنا اين آيه دلالت دارد بر بطلان مذهب جبريّه كه مى گويند:خداوند از كافران كفر مى خواهد،زيرا اين آيه با صراحت دلالت دارد بر اينكه خداوند از

---

1 - 1) -زيرا ضمير در تعزّروه و توقّروه به خدا و رسول بر مى گردد،ولى ضمير بعدى در تسبّحوه فقط به خدا بر مى گردد،روى اين حساب بر توقّروه توقّف كرده و واو تسبّحوه را استينافيّه گرفته اند.

تمامی مکلّفین ایمان و اطاعت را خواسته است.

«إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ»

منظور از بیعت در این آیه بیعت حدیبیه است که همان(بیعت رضوان)می باشد که مسلمانان در این روز با پیامبر(ص)بیعت مرگ نمودند.

«إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ»

یعنی:بیعت با تو بیعت با خدا است،زیرا اطاعت از تو اطاعت از خدا است،و علّت اینکه بیعت را بیعت نامند،برای اینکه بیعت بر این اساس بسته می شود که بیعت کنندگان جانهای خویشتن را در مقابل بهشت معامله می کنند،تا در جنگ پیروزیشان حتمی باشد.

«یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»

سدی گفته است:ید اللّه فوق أیدیهم یعنی:در این بیعت قرار داد خداوند مهمتر از قرار داد آنان است،زیرا اینان به وسیله بیعت با پیامبر خدا(ص)با خدا بیعت نموده اند،پس مانند آن کسی است که مستقیم با خدا بیعت کرده اند.

ابن کیسان گوید:یعنی ای پیامبر دانسته باش که نیروی الهی در یاریت از نیروی اینان که با تو بیعت می کنند برتر است،و باید به یاری خدا تکیه کنی نه به یاری اینان هر چند که با تو بیعت نموده اند.

از کلبی نقل شده است یعنی:نعمت خدا بر آنان به وسیلۀ پیامبرش برتر است از نعمت آنان که طاعت و بیعت باشد.

ابن عبّاس گوید:نعمت خداوند که ثواب و پاداش او در برابر بیعتشان است برتر است از نعمت آنان که صداقت و وفاداری در بیعت باشد.

«فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»

ابن عبّاس گوید یعنی:هر کس بیعت شکنی کند زیان عملش به خودش باز خواهد گشت،و دیگر از نعمت بهشت و کرامت الهی بهره ای نخواهد داشت (۱).

۱- ۱) -نور الثقلین ج ۵ صفحۀ ۶۲ حدیث ۴۰:از ابن عبّاس از پیامبر-

«وَ مَنْ أَوْفى»

یعنی:کسی که بر وفاء ثابت قدم ماند.

«بِمٰا عٰاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ»

نسبت به پیمان و بیعتی که انجام داده است.

«فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً»

یعنی به زودی پاداشی با ارزش به او خواهیم داد.

(۱)

-خدا(ص)روایت شده است که ضمن حدیثی طولانی فرمودند:(...من به زودی از میان شما خواهم رفت،پیرامون پیمان علی(ع)به امّتم گفتم،و گفتم که به زودی سنّتهای أمم سالفه در مخالفت با جانشین من و وصیّم اجراء می شود،آگاه باشید که من پیمان خودم را در بارۀ علی با شما دوباره تجدید می کنم،هر کس این عهد را بشکند به زیان خود شکسته است،و هر کس بعهد الهی وفا کند خداوند به زودی أجر بزرگ به او خواهد داد)

ص :۱۲۰

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

سَيَقُولُ لَكَ اَلْمُخَلَّفُونَ مِنَ اَلْأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ
اَللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۱۱) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ اَلرَّسُولُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ إِلی
أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِی قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ اَلسَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (۱۲) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ
سَعِيراً (۱۳) وَ لِلّهِ مُلْكُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۴) سَيَقُولُ اَلْمُخَلَّفُونَ إِذَا
اِنْطَلَقْتُمْ إِلی مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اَللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اَللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ
تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۵)

ص: ۱۲۱

ترجمه آیات:

۱۱-به زودی تخلّف کننـدگان از اعراب خواهنـد گفت:اموال و خانواده ها ما را به خود مشـغول داشـتند،برای ما از درگاه خدا آمرزش بخواه،چیزهایی به زبان گویند که در دل ندارند،بگو اگر خداوند نسبت به شما زیان و یا سودی اراده فرماید چه کسی در مقابل خـدا صاحب اختیار می باشـد،خداوند نسـبت به اعمال شـما آگاه است ۱۲-بلکه شـما می پنداشتیـد که رسول خدا و مؤمنین دیگر به سوی خاندان خود باز نخواهند گشت،و این خیال زشت در دلهایتان زینت گشته بدگمانی می بردید،و مردمی بودید شایستهٔ هلاکت ۱۳-کسانی که به خدا و رسول او ایمان نمی آورند بدانند که ما برای کافران عذابی سوزنده مهیّا ساخته ایم ۱۴-ملك آسمانها و زمین از آن خدا است،هر که را بخواهد می- بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می فرماید،و خداوند بخشنده و مهربان است ۱۵-آنان که از حضور در حدیبیه تخلّف ورزیدند خواهند گفت:هر وقت خواستید بروید غنائم خیبر را تصـرّف کنیـد بگذاریـد ما نیز همراه شـما بیائیم،و می- خواهنـد سـخن پروردگار را تغییر دهنـد،بگو شـما حق ندارید همراه ما بیفتید، خداوند قبلا چنین فرموده است،خواهند گفت شـما نسـبت به ما حسادت میورزید، بلکه اینان جز اندکی درك و شـعور ندارند).

قرائت آیات:

ضرّا-قاریان کوفه غیر از عاصم(ضرّا)به ضمّ ضاد خوانده اند و بقیّهٔ قرّاء (ضرّا)به فتح خوانده اند.

یبدّلوا کلام اللّه-قاریان کوفه غیر از عاصم(کلم اللّه)بدون ألف خوانده- اند،و بقیّه(کلام اللّه)با ألف قرائت نموده اند.

ص :۱۲۲

دلیل قرائت:

ضرّا-أبو علی گوید(ضرّ)خلاف نفع است،و در قرآن آمده است:(مٰا لاٰ یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً)که ضرّ و نفع در مقابل هم آمده است،و ضربه ضمّ ضاد به معنی بدی حال آمده است همانگونه که در این آیه می بینید:(فَکَشَفْنٰا مٰا بِهِ مِنْ ضُرٍّ)به نظر من این بیان بهتری است در مورد این لغت،و نیز جایز است که ضر به فتح و ضر به ضم دو لغت باشد در یک معنی مانند فقر به فتح فاء و فقر به صم و ضعف به فتح ضاد و ضعف به ضم ضاد. کلام اللّه-هر کس کلام اللّه با الف خوانده است دلیلش آن است که به متخلّفین گفته شده است(شماها با من به طرف غنائم خیبر بیرون نخواهید آمد)و این جملات مفید و کامل بوده و به آن کلام گفته شده و با لفظ کلام اللّه آمده است و هر کس کلم اللّه خوانده است می گوید:گاهی کلم بر جملاتی که کلام به آن گفته می شود اطلاق شده است،و بر غیر آن هم اطلاق شده است،گر چه در این مورد کلام مناسب تر است،همانگونه که می بینید در آیه(وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ)که خدا بهتر می داند ولی ظاهرا منظور از کلمه در این آیه(نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ)و دنبالۀ آن باشد که خداوند به بنی اسرائیل وعدۀ پیروزی داده است.

لغات آیات:

مخلّفون-مخلف به کسی گویند که پشت سر کسانی که از شهر بیرون می روند، در شهر بجای می مانند،و از خلف اشتقاق یافته است،و ضدّ آن مقدم است.

اعراب-اعراب به گروهی از عربهای صحرا نشین گویند،و به عربهایی که شهر نشین هستند اعراب گفته نمی شود تا فرق بین این دو دسته باشد گر چه هر دو

ص:۱۲۳

جمع عرب هستند.

بور-فاسد و هالک را گویند،بور مصدر است و تثنیه و جمع ندارد،گفته می شود رجل بور و رجال بور.

شاعر عرب گفته است:

یا رسول الملیک انّ لسانی

راتق ما فتقت اذ أنا بور

یعنی:ای قاصد سلطان زبان من بسته است و من آن را نگشوده ام زیرا که من فاسدم.

و حسان شاعر معروف گوید:

لا ینفع الطول من نوک القلوب و قد

یهدی الاله سبیل المعشر البور

یعنی:معمولا انعام نسبت به صاحبان دلهای مرده سودی نمی بخشد،و گاهگاهی خداوند مردم فاسد را هدایت می نماید.

معنی آیات:

آن گاه خداوند از آنها که تخلّف نموده همراه پیامبر به سوی حدیبیه نرفته اند سخن به میان آورده می فرماید:

«سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرٰابِ»

یعنی آنان که از همراهی تو تخلّف ورزیدند و حاضر نشدند همراه تو به سفر مکه و عمره بیایند،و جریان بدین قرار بود هنگامی که پیامبر اکرم(ص)در سال حدیبیه اراده فرمودند به منظور انجام مراسم عمره به مکه روند-و این در سال ششم هجرت و در ماه ذیقعده بود-و اعراب اطراف مدینه که قبیله های غفّار،أسلم،مزینه،جهینه،اشجع،دئل بودند،برای آنکه مبادا از طرف قریش متعرّض حضرت شوند و با او جنگ کنند یا مانع سفر او گردند همراه حضرت به راه افتادند،و حضرت در میقات به عنوان عمره احرام بستند و قربانی خود را نیز همراه خود راه انداخت تا مردم بدانند

که سر جنگ ندارد،عدّه ای از اعراب که دیدند حضرت با احرام حرکت می کند از ادامهٔ سفر سنگین کردند و گفتند:ما به طرف مردمی می رویم که آمده اند و یاران پیامبر را کشته اند،و لذا پشت به حضرت کردند و هر کدام به بهانهٔ کاری جا ماندند،و خداوند می فرماید اگر آنان را سرزنش کنی در جواب خواهند گفت:

«شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا»

اموال و خانواده های ما مانع شد که با تو همراه شویم.

«فَاسْتَغْفِرْ لَنا»

به خاطر این گناه و تخلّف از خدا برای ما آمرزش بخواه.

«يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»

ولی خداوند آنان را تکذیب کرده می فرماید اینان در این عذرخواهی هم دروغ می گویند و از دلهاشان خبر می- دهد که اینان باک ندارند که پیامبر برای آنان طلب آمرزش بکند یا نکند.

«قُلْ»

به آنان بگو ای محمّد.

«فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً»

یعنی:اگر خداوند اراده فرماید که به شما زیانی برساند چه کسانی می تواند عذاب الهی را از شما دور سازد.

و از ابن عبّاس نقل شده است که(نفعا)در اینجا به معنی غنیمت جنگی است.

و علّت بیان این قسمت آن است که متخلّفین گمان می کردند تخلّف از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)می تواند زیانی را از آنان دفع کند،یا آنکه برای آنان متضمّن سودی باشد که از نظر جان و مالشان در سلامت باشند،بدین جهت خداوند به آنان خبر داد که اگر خداوند بخواهد ضرری به مال یا جانشان وارد کند کسی نمی تواند این ضرر را از آنان دور نماید.

«بَلْ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»

یعنی:خداوند نسبت به تخلّف شما آگاه است.

«بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً»

یعنی:شما

گمان می کنید که پیامبر(ص)و همراهانش به سوی خانواده های خود که در مدینه بر جای گذاشته اند باز نخواهند گشت،زیرا دشمن آنان را خواهد گشت و اسیر خواهد گرفت.

«وَ زُیِّنَ ذٰلِکَ فِی قُلُوبِکُمْ»

یعنی:شیطان این خیال باطل را در دلهایتان زینت داده آن را تقویت می کند.

«وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ»

و در مورد هلاکت پیامبر(ص)و مؤمنین گمان بد بردید،و تمام این قسمت اخبار از غیب بوده است که غیر از خدا کسی از آن آگاه نبوده است و لذا این آیه برای پیامبر(ص)معجزه ای بوده است.

«وَ کُنْتُمْ قَوْماً بُوراً»

مجاهد گوید:یعنی:شما قومی هستید که شایستۀ نیکی نبوده سزاوار هلاکت می باشید.

و از قتاده نقل شده است که یعنی:شما مردمی فاسد هستید.

«وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ سَعِیراً»

یعنی:خداوند برای کافران عذابی سوزان مهیّا ساخته است که آنان را می سوزاند.

«وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ»

یعنی گناهان هر کس را که بخواهد می بخشد.

«وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ»

یعنی:و هر کس را که شایستۀ عذاب باشد عذاب می نماید.

«وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً»

یعنی:خداوند بخشنده و مهربان است.

«سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ»

یعنی:به زودی این تخلّف کنندگان خواهند گفت:

«إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلیٰ مَغٰانِمَ لِتَأْخُذُوهٰا»

یعنی:ای مؤمنین هر گاه برای تصرّف غنائم جنگی خیبر رفتید.

«ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ»

بگذارید ما نیز همراه شما بیائیم.

ص :۱۲۶

و علّت این گفتار آن است که پس از آنکه پیامبر(ص)و مسلمانان در سال حدیبیه با صلح بازگشتند خداوند به آنان وعده فرمود که خیبر را فتح خواهند نمود،و غنائم جنگی خیبر را هم اختصاص داد به کسانی که در جریان صلح حدیبیه شرکت داشته اند،پس از آنکه مسلمانان عازم خیبر شدند تخلّف کنندگان از حدیبیه گفتند:بگذارید ما هم دنبال شما بیائیم،لذا خداوند فرمود:

«یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلاٰمَ اللّٰهِ»

ابن عبّاس گوید:تخلّف کنندگان میخواهند وعدهٔ الهی را در مورد اختصاص غنائم خیبر به شرکت کنندگان در صلح حدیبیه تغییر دهند،و خود را در این غنائم جنگی شریک آنان سازند.

و از مقاتل نقل شده است یعنی:می خواهد فرمان خدا را که فرموده است احدی از تخلّف کنندگان حق ندارند همراه مؤمنین به طرف خیبر روند تغییر دهند.

«قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونٰا کَذٰلِکُمْ قٰالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ»

یعنی:خداوند قبل از خیبر در جریان حرکت به سوی حدیبیه و پیش از بازگشت ما از حدیبیه فرموده است که شما حق ندارید دنبال ما راه بیفتید،زیرا غنیمت جنگی خیبر مخصوص آن کسانی است که در جریان حدیبیه حضور داشته اند و دیگران حق ندارند با آنان شریک شوند این قول ابن عبّاس و مجاهد و ابن اسحاق و دیگران از مفسّرین است.

و جبائی گفته است:که خداوند منظورش از(یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلاٰمَ اللّٰهِ) (فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً،وَ لَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا) (۱)است چون اینجا فرموده است شماها با من بیرون نخواهید آمد اینجا که اصرار دارند با حضرت راه بیفتند پس می خواهند کلام خدا را تبدیل نمایند.

ولی سخن جبائی غلطی است فاحش زیرا آن سوره بعد از انصراف از حدیبیه

۱- ۱) -سوره توبه،آیه ۸۳.

در سال ششم هجرت نازل شده است،و این آیه در بارۀ کسانی که از جنگ تبوک تخلّف کرده اند نازل شده است،و جنگ تبوک بعد از فتح مکه و بعد از جنگ حنین و طائف و بازگشت پیامبر(ص)از این جنگ به مدینه و اقامت در مدینه از ذیحجه تا رجب است،آن گاه حضرت در ماه رجب آماده می شود که برای جنگ تبوک حرکت کند،و بازگشت حضرت از جنگ تبوک در باقی ماندۀ ماه رمضان از سال نهم هجرت است که دیگر حضرت پس از این جنگ برای هیچ جنگ و جهادی خارج نشد تا آنکه از دنیا رحلت فرمود، بنا بر این چگونه ممکن است منظور از (کَلاٰمَ اللّٰهِ) در آیۀ مورد بحث این آیه باشد با اینکه این آیه چهار سال بعد نازل شده است سپس می فرماید:

«فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنٰا»

یعنی:به زودی تخلّف کنندگان از حدیبیه بشما خواهند گفت که خداوند به شما چنین فرمانی نداده است بلکه شما نسبت به ما حسادت می ورزید که با شما در غنائم جنگی شریک شویم،و لذا خداوند میفرماید:

آن طور که می گویند نیست.

«بَلْ كٰانُوا لاٰ يَفْقَهُونَ»

یعنی بلکه حقیقت را درک نمی کنند،و نمی فهمند که آنان را به چه چیزی دعوت می کنید.

«إِلاّٰ قَلِيلاً»

یعنی جز اندکی نمی فهمند یا کم درک می کنند.

بعضی گفته اند یعنی:درک نمی کنند جز اندکی از آنان که معاندین باشند.

ص :۱۲۸

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ سَتُدْعَوْنَ إِلىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقٰاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اَللّٰهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَمٰا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۱۶) لَيْسَ عَلَى اَلْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذٰاباً أَلِيماً (۱۷) لَقَدْ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنِ اَلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبٰايِعُونَكَ تَحْتَ اَلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ اَلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثٰابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً (۱۸) وَ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۹) وَعَدَكُمُ اَللّٰهُ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهٰا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ اَلنّٰاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً (۲۰)

ص: ۱۲۹

ترجمه آیات:

۱۶-بگو به اعراب تخلّف کننـده به زودی به جنگ ملّتی سرسـخت فراخوانـده می شویـد که با آنان جنگ کنید یا آنان تسـلیم شونـد،اگر اطاعت کنیـد خداونـد پاداش نیکو به شـما خواهد داد،و اگر باز هم مانند گذشـته رویگردان شدید خداوند شـما را گرفتار عـذابی دردناک خواهد فرمود ۱۷-بر نابینایـان و لنگهـا و بیماران فشاری نیست،هر کس فرمان خـدا و رسول را اطاعت کند خداوند او را وارد بهشتهایی خواهد نمود که از زیر درختان آن نهرهای آب جریان دارد، و هر کس پشت کند خداوند او را به عـذابی دردنـاک گرفتـار سـازد ۱۸-خداونـد از مـؤمنین راضـی گشـت آن هنگـام کـه زیر آن درخـت بـا تـو بیعـت می کردنـد،خداونـد از منویـات دلشـان بـا خبر بود و بر آنـان آرامشـی نازل فرمود و فتحی نزدیک نصـیبشان کرد ۱۹-و غنیمتهای جنگی فراوانی که تصـرّف خواهنـد نمـود و خداونـد پیروز و فرزانه است ۲۰-خداوند به شـما غنائم جنگی بسـیاری وعده داده است که تصـرّف خواهیـد نمـود،اینهـا را برای شـما مقرّر فرموده و شـرّ مردم را از شـما دور سـاخته است تـا برای مؤمنین نمونه باشید،و شما را به راهی راست هدایت میکند.

قرائت آیات:

یـدخله و یعـذبه-اهل مـدینه و ابن عامر(نـدخله و نعـذبه)با نون قرائت کرده انـد،و بقیّه با یاء خوانده اند و هر دو در معنی یکی هستند.

معنی آیات:

اشاره

آن گاه خداوند به پیامبرش(ص)می فرماید:

«قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الْأَعْرٰابِ»

یعنی:ای محمّد به اعراب تخلّف کننده که از

ص:۱۳۰

حرکت به سوی حدیبیه تخلّف نمودند بگو:

«سَتُدْعَوْنَ إِلىٰ قَوْمٍ أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ»

یعنی در آیندهٔ نزدیک شما را بجنگ قومی نیرومند دعوت می کنیم.(و در بارهٔ این قوم که چه کسانی بوده اند هفت قول است):

۱-از سعید بن جبیر و عکرمه روایت شده است که این قوم هوازن و حنین است.

۲-از قتاده روایت شده است که این قوم هوازن و ثقیف است.

۳-از ضحّاک روایت شده است که این قوم ثقیف است.

۴-زهری گفته است که این قوم بنو حنیفه و مسیلمهٔ کذّاب بوده است.

۵-ابن عبّاس گوید که منظور از این قوم مردم فارس بوده است.

۶-حسن و کعب گفته اند که منظور از این قوم رومیان بوده است.

۷-بعضی هم گفته اند منظور از آن قوم مردم صفّین و یاران معاویه است.

و صحیح آن است که دعوت کنندهٔ آنان به جنگ با قوم نیرومند همان پیامبر خدا(ص)است،زیرا عملا حضرت آنان را بعد از این به جنگهای بسیاری مانند جنگ با اقوام نیرومندی مانند اهل حنین و طائف و موته تا تبوک و غیره،بنا بر این معنی ندارد که جنگ با این اقوام را به پس از وفات حضرت حمل کنیم.

«تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ»

یعنی:بناچار در جنگ با این قوم یکی از این دو کار باید انجام گیرد یا با آنان بجنگید یا آنان تسلیم شوند یعنی:اقرار به اسلام آورند و آن را بپذیرند،بعضی گفته اند(یسلمون)یعنی:تسلیم شما شوند.

و نیز گفته شده است که(أو یسلّموا)به حذف نون قرائتی است و تقدیرش الی ان یسلّموا است،و در نصب(یسلموا)دلالت است بر اینکه ترک قتال به خاطر

اسلام آوردن طرف است (۱).

«فَإِنْ تُطِيعُوا»

يعنى:اگر آماده شويد و به جنگ آنان برويد.

«يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ أَجْراً حَسَناً»

يعنى:خداوند پاداش خوبى به شما خواهد داد.

«وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا»

يعنى:اگر از جنگ پيشنهادى رويگردان شويد و عقب نشينى كنيد.

«كَمٰا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ»

يعنى:همانگونه كه قبلا از رفتن به جنگ حديبيه رو- گردان شديد.

«يُعَذِّبْكُمْ عَذٰاباً أَلِيماً»

خداوند شما را در آخرت سخت عذاب خواهد فرمود.

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمىٰ حَرَجٌ»

يعنى:براى نابينايان اگر به جهاد نروند سخت- گيرى در كار نيست،و اعمى كسى است كه با عضو چشم چيزى را نمى بيند.

«وَ لاٰ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ»

يعنى:اينان نيز در ترك جهاد سختگيرى ندارند.

مقاتل گويد:خداوند در اين آيه افراد زمين گير و بيماران را كه از حركت به سوى حديبيه تخلّف نموده اند معذور شناخته است.

«وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ»

يعنى:هر كس در فرمان جهاد از خدا و رسول اطاعت نمايد بهشت خواهد رفت.

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ»

یعنی:هر کس از فرمان خدا و رسول در امر جهاد سر- پیچی کند و از رفتن به جنگ عقب نشینی نماید.

«یُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِیماً»

به عذابی دردناک گرفتارش خواهد ساخت.

«لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ»

یعنی:خداوند از

۱- ۱) -زیرا در صورت نصب(الی أن)تقدیر گرفته خواهد شد و الی برای محدود ساختن است یعنی جنگ با آنان تا هنگامی است که اسلام آورند.

مؤمنین که زیر درخت در جریان بیعت حدیبیه با تو بیعت کردند راضی شد،و این بیعت را بیعت رضوان هم نامیده اند،و علّت نامگذاری آن به(بیعت رضوان) همین آیه است که در آن از رضایت الهی به خاطر این بیعت یاد شده است،و رضایت خداوند از مؤمنین عبارت است از ارادهٔ تعظیم و احترام آنان و دادن پاداش (۱)و این خبر است از اینکه خداوند هنگامی که مؤمنین زیر درخت معروف

۱- ۱) -اگر بگوئیم خداوند راضی می شود و غضب می کند و رضا و غضب در ذات الهی راه دارد لازمه اش آن است که ذات الهی متغیّر باشد و متغیّر نمی تواند قدیم باشد،در این باره از امام صادق(ع)روایتی رسیده است که ذیلا توجّه می فرمائید: معانی الأخبار ص ۱۹ ج ۲:(از حضرت صادق(ع)در ذیل آیهٔ(فَلَمّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ)آمده است که فرمودند:خداوند مانند ما تأسّف نمی نماید،و لکن برای خود دوستانی خلق کرده است که متأسّف می شوند و راضی می گردند،و آنان مخلوق و مورد تدبیر الهی هستند،که خداوند رضایت آنان را رضایت خود و خشم آنان را خشم خویشتن قرار داده است،زیرا خداوند آنان را داعیان به سوی خود و راهنمایان قرار داده است،و بدین جهت است که رضایت و خشم آنان رضایت و خشم خدا است. اینطور نیست که اسف به خدا برسد همانگونه که به بندگانش می رسد،و اینکه گفتیم معنی آن است که می گویند،و نیز خداوند فرموده است:(هر کس دوستی از دوستان مرا توهین کند با من به نبرد برخاسته است،و مرا به جنگ خویش فرا خوانده)و نیز فرموده است:(هر کس از رسول اطاعت کند از خدا اطاعت نموده است)و نیز فرموده است:(آنان که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت کرده اند)تمام اینها و آنچه که مانند آن است همانگونه است که برایت گفتم،و-

در حدیبیه با پیامبر(ص)بیعت کردند از آنان راضی شده است.

«فَعَلِمَ مٰا فِی قُلُوبِهِمْ»

مقاتل گوید:یعنی:خداوند از صدق نیست آنان در جنگ و بی میلی ایشان نسبت به جهاد خبر دارد،زیرا پیامبر خدا(ص) با آنان بیعت به جهاد کرده است.

و بعضی گفته اند یعنی:خداوند از یقین و صبر و وفایی که در دل دارند با خبر است.

«فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ»

و این سکینه عبارت است از یک لطف قوی نسبت به قلوب آنان و آرامشی که به آنان بخشیده است.

«وَ أَثٰابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً»

یعنی:و پاداش آنان را فتحی نزدیک قرار داد که به قول قتاده و اکثر مفسّرین فتح خیبر است،و از جبائی نقل شده است که منظور از آن فتح مکه است.

«وَ مَغٰانِمَ کَثِیرَهً یَأْخُذُونَهٰا»

یعنی:غنائم خیبر،زیرا غنائم خیبر مشهور بود و شامل اموال و باغ و بستان های فراوانی بود.

و از جبائی نقل شده است که منظور از این غنائم،غنائم جنگ هوازن است پس

(۱)

(-همچنین است رضا و غضب خداوند و دیگر صفات که مانند آن است،اگر تأسّف و ناراحتی به ذات آفریدگار می رسید با اینکه خداوند آن صفات را آفریده است برای گوینده ای جایز بود که بگوید:چنین آفریدگاری روزی هم هلاک خواهد شد،زیرا هر گاه ناراحتی و خشم در ذات او راه یافت در ذاتش تغییر راه یافته است و هر گاه در ذات او تغییر راه یابد تأمینی در هلاکت او نیست،و اگر چنین باشد خالق از مخلوق باز شناخته نخواهد شد،خداوند از این گفتار بسیار برتر است،او است خالق اشیاء بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد و هنگامی که نیاز نداشت حد و کیف در او راه نخواهد داشت)

از فتح مکه.

«وَ کانَ اللّٰهُ عَزِیزاً»

یعنی:خداوند در کار خود مسلط و پیروز است.

«حَکِیماً»

یعنی:خداوند در کارهایش حکیم و دانا است،و روی همین جهت بود که در جریان حدیبیه دستور صلح داد،و برای مسلمانان حکم فرمود که غنیمت بگیرند،و برای اهل خیبر حکم به شکست آنان فرمود.

و سپس از غنائمی که در آینده خواهند گرفت یاد کرده می فرماید:

«وَعَدَکُمُ اللّٰهُ مَغٰانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُونَهٰا»

یعنی:خداوند به شما وعده داده است که در رکاب پیامبر(ص)و نیز پس از او تا دامنهٔ قیامت غنیمت های جنگی بسیاری به دست آورید.

«فَعَجَّلَ لَکُمْ هٰذِهِ»

و این غنیمت را که غنیمت خیبر باشد برای شما قرار داده است.

«وَ کَفَّ أَیْدِیَ النّٰاسِ عَنْکُمْ»

و جریان آن بدین قرار بود که پیامبر(ص)همین که قصد خیبر نمود و اهالی آن را محاصره کرد قبائلی از اسد و غطفان به فکر افتادند که در غیاب مسلمین به اموال و خانواده های آنان دستبرد زنند و آنان را غارت کنند،خداوند رعب مسلمانان را در دلشان انداخت و از فکر خود منصرف شدند.

بعضی گفته اند که:مالک بن عوف و عیینه بن حصین با بنی اسد و غطفان برای یاری یهودیان خیبر آمده بودند،خداوند رعب مسلمین را در دلشان افکند و برگشتند.

«وَ لِتَکُونَ»

تا غنیمتی که خداوند برای جنگجویان مؤمنین قرار داده است.

«آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ»

نمونه و نشانه ای برای راست بودن وعده های الهی باشد و بدانند همانگونه که خدا قبلا وعدهٔ تصرّف این غنائم را داده بود

آنان هم موفّق شدند و غنائم را به چنگ آوردند.

«وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً»

و بدينوسيله بر هدايت شما افزوده نسبت به

ص: ۱۳۵

محمّد(ص)و قرآنش ایمان بیشتر پیدا کنید،زیرا صدق وعده های قرآن در مورد فتح و غنائم جنگی مشاهده کرده اید.

جریان فتح حدیبیه

ابن عبّاس گوید:رسول خدا(ص)از مدینه خارج شد در حالی که عازم مکه بود،همین که به حدیبیه رسید شتر سواری حضرت ایستاد،هر چه حضرت به ناقه نهیب زد که به راهش ادامه دهد حرکت نکرد و همانجا خوابید،یاران حضرت گفتند:ناقه از پا در آمد،حضرت فرمودند:شتر من چنین عادتی نداشته است، گویا او را رفتن باز داشته است،حضرت عمر بن الخطّاب را احضار کرد تا او را به سوی اهل مکه بفرستد تا به حضرت اجازه دهند وارد مکه شود و اعمال عمرهٔ خود را انجام دهد و شتر خود را قربانی نماید،عمر گفت:یا رسول اللّه من در مکه دوست و رفیقی ندارم و از قریش می ترسم،زیرا من سخت با آنان دشمن هستم، ولی شخصی را به شما معرّفی می کنم که او از نظر قریش از من عزیزتر است،و این شخص عثمان بن عفّان است،حضرت فرمودند:راست گفت:و حضرت رسول(ص) عثمان را فراخوانده او را به سوی ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد تا به آنان خبر بدهد که برای جنگ نیامده است،و تنها برای زیارت خانهٔ خدا آمده است تا حرمت بیت را تعظیم دارد.

قریش عثمان را پیش خود نگهداشتند،خبر به پیامبر(ص)و مسلمانان دادند که عثمان کشته شد،حضرت فرمود ما آرام نخواهیم گرفت تا با این قوم نبرد کنیم،و مردم را به بیعت فرا خواند،حضرت بپا خاست و تکیه بر درختی فرمود و با مردم بیعت فرمود که با مشرکین جنگ کنند و فرار نکنند.

عبد اللّه بن معقل گوید:من آن روز بالای سر رسول خدا(ص)ایستاده

ص:۱۳۶

بودم و در دستم شاخه ای از درخت بود و مردم را از اطراف حضرت دور میساختم و حضرت با مردم بیعت می کردند،ولی حضرت با مردم تا مرگ بیعت نمی کرد، بلکه با آنان بیعت می کرد که فرار نکنند.

و زهری و عروه بن زبیر و مسوّر بن مخزمه (۱)گویند:رسول خدا(ص)همراه چند صد نفر از یارانش از حدیبیه بیرون آمد تا به(ذی الحلیفه)رسیدند، حضرت در اینجا قربانی خود را نشانه کرد و احرام عمره بست و یک نفر جاسوس از خزاعه پیشاپیش فرستاد تا برود و از طرف قریش برایش خبر بیاورد،حضرت حرکت کرد تا اینکه به عذر اشطاط نزدیکی عسفان رسید،اینجا جاسوس خزاعی آمده گفت:من کعب بن لؤی و عامر بن لؤی را پشت سرگذاشتم در حالتی که دسته ها و گروه های مختلفی را به منظور جنگ با تو جمع آوری نموده اند و می- خواهند با تو بجنگند و مانع شوند که به زیارت خانهٔ کعبه بروی.

حضرت به یاران خود فرمود:راه بیفتید،یاران حضرت حرکت کردند تا قسمتی راه رفتند،حضرت فرمود خالد بن ولید در(غمیم)به سرکردگی لشکری از قریش به عنوان مقدمه الجیش آمده است، از طرف راست حرکت کنید،حضرت به راه خود ادامه داد تا به(ثنیه)رسید اینجا شتر حضرت خوابید،حضرت فرمود شترم(قصواء)خسته نشده است بلکه او را از ادامهٔ سیر باز داشته است،آن گاه حضرت فرمود به خدا سوگند از من هیچ سرزمینی را نخواهید خواست که در آن شعائر الهی بزرگداشت می شود مگر آنان که آن سرزمین را به شما تحویل خواهم داد،سپس شتر خود را راند و شتر به راه افتاد،راوی گوید حضرت به راه ادامه داد تا به انتهای حدیبیه رسید و سر چاهی فرود آمد که مختصری آب داشت که

۱- ۱) -و در بعضی از نسخه ها مخرمه آمده است.

مردم آب خود را اندک اندک تهیه می نمودند،از تشنگی حضرت شکوه نمودند حضرت تیری از ترکش خود بیرون کشید و به آنان دستور داد آن را در میان آن آب کم بگذارند،به خدا سوگند هم چنان آب برای مردم می جوشید تا آنجا که همگی سیراب گشتند.

در همین حال بدیل بن ورقاء خزاعی همراه با جماعتی از خزاعه به سوی آنان آمد و مردم خزاعه از اهل تهامه خیرخواه پیامبر خدا(ص)بودند،بدیل گفت:

من کعب بن لؤی و عامر بن لؤی را در حالی که لشکری مجهّز کرده بودند پشت سر گذاشتم و آنان با تو خواهند جنگید و مانع ورودت به مکه خواهند شد.

حضرت فرمودند:ما برای جنگ با کسی نیامده ایم،بلکه برای انجام اعمال عمره آمده ایم،قریش هم از جنگ خسته شده اند و زیان فراوان دیده اند،اگر خواستند برای آنان مهلتی تعیین می کنیم و در این مدّت بین ما و مردم فاصله نشوند،و اگر هم خواستند با مردم در عمره شرکت کنند،و گرنه همانگونه که جمع شده اند باشند،و چنانچه پیشنهاد مرا نپذیرفتند به آن خدایی که جانم در کف قدرت او است به خاطر دین با آنان خواهم جنگید تا قدرت دارم تا آن گاه که فرمان خداوند اجراء شود.

بدیل گفت:گفتهٔ شما را به آنان می رسانم،بدیل حرکت کرد تا آنکه وارد بر قریش شد و به آنان گفت:من از نزد محمّد(ص)می آیم و او چنین و چنان گفته است،عروه بن مسعود ثقفی بپاخاسته گفت:محمّد برنامهٔ خوبی را به شما پیشنهاد کرده است از او بپذیرید و بگذارید تا من به نزد او بروم،گفتند:نزد او برو،عروه خدمت حضرت آمده حضرت با او به مذاکره پرداخت و همان سخنانی را که به بدیل گفته بود برای عروه نیز بیان کرد،عروه گفت:ای محمّد آیا می- خواهی قومت را ریشه کن سازی؟آیا هیچ شنیده ای مردی از عرب پیش از تو ریشهٔ خود را قطع نماید؟به خدا من جمعیّتی همراه شما می بینم و مردمی از

قبائل مختلف که فرار خواهند کرد و تو را تنها خواهند گذاشت،ابو بکر گفت:

برو کثافت فرج بتان را بمک آیا ما از اطراف محمّد فرار می کنیم،و او را تنها می- گذاریم؟!گفت:این چه کسی بود؟گفت:ابو بکر است،عروه گفت:سوگند به آن خدایی که جانم در دست او است اگر یک نیکی پاداش نداده پیش من نداشتی جوابت را می دادم.

راوی گوید:پیامبر(ص)به گفتگو ادامه داد و هر گاه با حضرت سخن می- گفت ریش حضرت را در دست می گرفت،مغیره بن شعبه که بالای سر حضرت ایستاده بود شمشیری در دست داشت و کلاه خودی بسر،هر گاه عروه دست به طرف ریش پیامبر دراز می کرد مغیره با نوک غلاف شمشیر خود روی دست او می- زد و می گفت:دستت را از ریش رسول خدا(ص)کنار بکش پیش از آنکه قطع شود،عروه پرسید این چه کسی بود؟گفتند:او مغیره بن شعبه است،گفت:

عجب خیانتکاری است،نمی خواهم از خیانتت به پیامبر سعایت کنم.

راوی گوید:مغیره در دوران جاهلیّت با مردمی رفیق شد آنان را کشت و اموالشان را تصاحب کرد،سپس آمد اسلام آورد،حضرت رسول(ص)فرمودند:

امّا اسلام آوردن او را ما پذیرفتیم،امّا ثروتش را چون ثروتی است که با خیانت به دست آمده است بدان نیازی نداریم.

عروه زیر چشمی به یاران پیامبر نگاه می کرد می دیدید هر گاه پیامبر(ص)به آنان فرمانی می دهد فورا اجرا می کنند،و هر گاه می خواهد وضوء بگیرد بر سر قطرات آب وضویش همدیگر را می کشند،و هر گاه در پیشگاه او حرف می زنند با آهستگی سخن می گویند،و به خاطر تعظیم حضرتش سر بزیر افکنده به حضرت تند نگاه نمی کنند.

راوی گوید:عروه به سوی یاران خود بازگشت و به آنان گفت:یاران محمّد عجب ملّتی هستند!به خدا سوگند من بر پادشاهان وارد شدم و بر قیصر روم و

کسرای فارس و نجاشی حبشه وارد شدم به خدا هیچ پادشاهی را ندیدم که یارانش به اندازه یاران محمّد او را تعظیم نمایند،هر گاه به آنان فرمانی میدهد فورا به اجرای آن می شتابند،و هر گاه وضوء می گیرد می خواهند بر سر قطرات آب وضویش همدیگر را بکشند،و هر گاه در پیشگاهش سخن می گویند آهسته حرف می زنند،و به احترام او تند به صورتش نگاه نمی کنند،و پیشنهاد خوبی به شما کرده است گفته اش را بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت:بگذارید من به دیدار او بروم،گفتند:برو، همین که وارد بر پیامبر شد حضرت به یارانش فرمود:این شخص فلانی است و از قومی است که نسبت به قربانی احترام فوق العاده ای دارند،قربانی خود را جلو او ببرید،قربانی را جلو او بردند و یاران پیامبر لبّیک گویان به استقبال او رفتند.

همین که این برنامه را دید گفت:سبحان اللّٰه این مردم سزاوار نیست که از زیارت خانهٔ خدا منع شوند،مردی از میان آنان بپاخاست که نامش مکرز بن حفص بود،گفت:بگذارید من بنزد محمد روم،گفتند:برو،همین که وارد بر یاران پیامبر شد حضرت فرمود:این شخص مکرز است و مردی است بی دین با حضرت به گفتگو پرداخت در این بین سهیل بن عمرو وارد شد،حضرت فرمود:

کارتان آسان شد سهیل گفت:بین ما و خودتان چیزی بنویس،حضرت رسول (ص)علی(ع)را فرا خواند،حضرت رسول(ص)فرمود بنویس:(بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم)سهیل گفت:امّا رحمن به خدا که من نمی دانم چه کسی است،و لکن بنویس(باسمک الهم)مسلمانان گفتند:به خدا غیر از بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم چیز دیگری نخواهیم نوشت،پیامبر(ص)فرمود:بنویس:(باسمک اللّٰه هذا ما قاضی علیه محمّد رسول اللّٰه)سهیل گفت:اگر ما تو را رسول خدا می شناختیم سدّ راه تو برای زیارت خانهٔ خدا نمی شدیم،و با تو هم نمی جنگیدیم،ولی بنویس محمّد بن عبد اللّٰه.

ص:۱۴۰

حضرت رسول(ص)فرمود:هر چند شما نپذیرید من رسول خدا هستم،و سپس به علی(ع)فرمود:بنویس:(...هذا ما قاضی علیه محمّد بن عبد اللّه سهیل بن عمرو و...یعنی:(به نام خدا این نوشته قراردادی است که محمّد بن عبد اللّه و سهیل بن عمرو بر آن توافق نموده اند،و هر دو قرار گذاشتند که تا ده سال میان مردم جنگ برداشته شود و مردم در این مدّت در امان باشند،و به یکدیگر کاری نداشته باشند،و اینکه هر کس از یاران محمّد به منظور حج یا عمره یا تجارت وارد مکه شود از لحاظ جان و مال در امان باشد،و هر کس از قریش در راه مصر و شام عبورش به مدینه افتد از نظر جان و مال در امان است، و دو طرف نسبت به یکدیگر هیچ نوع کینه ای در دل نداشته هیچکس دیگری خیانت و سرقت ننماید،و هر کس مایل بود وارد پیمان محمّد شود.

و هر کس که میخواهد وارد عقد و پیمان قریش شود وارد شود،بدنبال این توافق طایفۀ خزاعه جلو جسته گفتند:ما وارد پیمان محمد شدیم،در مقابل آنان طایفۀ رقیبشان بنو بکر پیش آمده گفتند:ما هم در پیمان قریش وارد می شویم.

پیامبر فرمودند و نیز اضافه کنید که میان ما و خانۀ کعبه مانع نشده تا برویم طواف کنیم؟ سهیل گفت:بخدا سوگند امکان ندارد،زیرا عرب خواهد گفت که ما را غافل گیر کرده در تنگنا گذاشته اید،ولی از سال آینده مانعی نیست،اینهم نوشته شد.

آن گاه سهیل اضافه کرد که هیچکس از ما بسوی تو نیاید مگر او را بما باز پس گردانی هر چند هم که بر دین تو باشد،و اما هر کس که از طرف تو بسوی ما او را بتو بازنگردانیم؟

مسلمانان گفتند:سبحان اللّه کسی که آمده و مسلمان شده است چگونه جایز است او را به مشرکین باز پس داد؟! حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:هر کس از ما نزد آنان رفت خدا او را بیشتر از ما دور سازد،و هر کس از آنان پیش ما آمد ما او را به آنان باز پس خواهیم داد،اگر خداوند بداند که قلباً اسلام آورده است پیش پای او راه نجاتی خواهد گذاشت.

سهیل گفت:بنا بر این مقرر شد که امسال از همین جا بازگردی و وارد مکه نشوی، سال آینده ما از مکه بیرون میرویم،و تو و یارانت وارد میشوی و سه روز در آن می مانی،و آن وقت هم با اسلحه وارد نمیشوی و سواره و پیاده افرادت باید سلاحشان در غلاف باشد،و نیز این قربانی ها که امسال همراه آورده اید هر جا که ما آن را متوقف ساختیم همانجا باید بماند،و حق ندارید آنها را جلو ما بیندازید.

حضرت فرمود:ما قربانهای خود را بطرف قربانگاه میبریم شما نگذارید،در حالی که این مذاکرات رد و بدل میشد ناگهان دیدند ابو جندل بن سهیل بن عمرو در حالی که بر دست و پایش زنجیر بود بطرف پیامبر می آمد،ابو جندل از جنوب مکه از حبس مشرکین فرار میکند و خود را به مسلمانان می رساند.

سهیل گفت:ای محمد این اولین مورد است که از تو میخواهم مطابق قرار داد حکم کنی و ابو جندل را که از دست ما گریخته است بما تحویل دهی.

حضرت فرمودند:هنوز ما قرارداد را تمام نکرده ایم.

سهیل گفت:بخدا سوگند دیگر در هیچ موردی با تو صلح نخواهم نمود.

حضرت فرمود:پس بگذار این یک نفر در پناه من باشد.

سهیل گفت:من حاضر نیستم او را به تو تحویل دهم.

حضرت فرمود:بلی انجام میدهی.

سهیل گفت:من این کار را نخواهم کرد.

مکرز گفت:بلی ما پناهندگی او را پذیرفتیم.

ابو جندل گفت:ای مسلمانان آیا سزاوار است من دوباره تحویل مشرکین داده شوم،با اینکه مسلمان هستم،نمی بینید چه شکنجه هایی را بر من وارد کرده اند و آثار شکنجه هایی بر بدن او دیده میشد.

عمر بن خطاب میگوید:بخدا سوگند هیچگاه در رسالت محمد شک نکرده بودم مگر در این روز،خدمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رفتم و به او گفتم:مگر تو پیامبر خدا نیستی؟گفت:چرا گفتم مگر ما بر حق نیستیم؟و دشمن ما بر باطل نیست؟فرمود بلی گفتم:پس چرا در دینمان تن به پستی میدهیم؟فرمود:من رسول خدا هستم و نافرمانی او را نمیکنم و میدانم که خدا یاور من است.

گفتم:مگر برای ما نمیگفتی که بزودی روانۀ خانۀ خدا شده بطواف میپردازیم؟ فرمود:بلی گفته ام ولی آیا بتو گفتم:امسال ما موفق به طواف کعبه خواهیم شد؟ گفتم:نه،فرمود:پس خاطرت جمع باشد که بزودی خواهی آمد و به طواف کعبه خواهی پرداخت رسول خدا(ص)یک شتر قربانی کرد و تیغ سلمانی خود را خواسته سر خود را تراشید سپس زنانی مؤمنه خدمت حضرتش آمدند،خداوند بزرگ این آیه را نازل فرمود:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا جٰاءَکُمُ الْمُؤْمِنٰاتُ مُهٰاجِرٰاتٍ...»

(۱)

.

یعنی:«ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنان مؤمنه ای که در راه خدا هجرت کرده اند نزد شما آمدند...).

محمد بن اسحاق بن یسار گوید:بریده بن سفیان از محمد بن کعب برایم نقل کرد که نویسندۀ رسول خدا(ص)در این صلح علی بن ابی طالب(ع)بود، رسول خدا(ص)به او فرمود:بنویس اینست که آنچه که محمد بن عبد اللّٰه و سهیل

۱- ۱) -سورۀ ممتحنه آیه ۱۰.

بـن عمرو بر آن مصـالحه نمـوده انـد،علی علیـه السـلام در نوشـتن این متن سـنگین بـود و نمیخـواست بـا تعـبیری غیر از پیـامبر خـدا(ص)از آن حضـرت یاد کند،رسول خدا(ص)فرمود:تو نیز نظیر این برنامه را خواهی داشت،و در حالتی که مظلوم شده ای چنین متنی را امضـاء خـواهی نمـود،علی(ع)هم آنچه گفته بودنـد نـوشت،و سـپس رسـول خـدا(ص)از این سـفر بسـوی مـدینه بازگشت فرمود:

در مدینه مردی از قریش که اسـلام آورده بود بنام ابو بصـیر خدمت پیامبر آمد، مردم قریش طبق قرارداد صلح دو نفر بسراغ او فرسـتادند،و یادآور شدند که با ما عهدی بسـته اید،ابو بصـیر طبق قرارداد تحویل آن دو نفر داده شد،او را از مدینه بیرون بردند تا به محلی بنام ذو الحلیفه رسیدند پیاده شدند،تا از خرمایی که همراه داشتند بخورند،ابو بصیر بیکی از آن دو نفر گفت:راستی که می بینم شمشـیرت بسـیار عالی است،آن مرد شمشـیر خود را از غلاف بیرون کشـیده گفت:آری این شمشـیر،شمشیر خوبی است و بارها هم آن را آزمایش کرده ام:ابو بصـیر گفت:آن را بده به بینم،مرد قریش شمشـیر خود را به ابو بصـیر داد،ابو بصیر قریشـی را مهلت نداده با شمشیر خودش چنان ضربتی به او زد که جان داد رفیق دیگرش از دیدن این صحنه گریخت و آمد تا بمدینه رسـید،و دوان دوان، وارد مسـجد حضرت رسول(ص)شد،حضـرت که او را دید فرمود این مرد صـحنهٔ هول انگیزی را مشاهده کرده است،همین که خدمت حضرت رسول(ص)رسید گفت:بخدا سوگند او دوستم را کشت،منهم کشته خواهم شد.

راوی گوید:پس از مدتی ابو بصـیر آمد و گفت:یا رسول اللّه شما عهد خودت را وفا کردی و مرا بسوی آنان بازگرداندی ولی خداونـد مرا از چنگال آنان نجات بخشـید،حضـرت فرمودند:ای وای اگر این مقتول کس و کاری داشـته باشد ابو بصـیر باعث شعله ور شـدن جنگی شـده ای ابو بصـیر بـا شـنیدن این سـخنان از حضـرت متوجه شـد که دو بـاره او را نزد قریش بازخواهند گرداند،از مدینه بیرون آمد

تا اینکه خود را به محلی بنام سیف البحر رسانید،ابو جندل بن سهیل نیز از قریش گریخت و خود را به او رسانید،و از آن پس دیگر هیچکس که مسلمان شده بود از میان قریش بیرون نمی آمد مگر آنکه به دستهٔ ابو بصیر ملحق میشد،تا اینکه یک گروه زبده اطراف ابو بصیر جمع شدند،راوی میگوید:بخدا سوگند گروه جابر خبر بیرون آمدن هیچ قافله ای را از قریش که قصد شام داشت نمی شنید مگر آنکه بر آن شبیخون زده آنان را کشته اموالشان را بیغما میبردند.

قریش بناچار خدمت پیامبر فرستاده او را بخویشاوندی سوگند داد که قاصد نزد گروه جابر بفرستد و آنان را از این عمل باز دارد،و از این پس هر کس از میان قریش مسلمان شود و خدمت پیامبر رود در امان باشد،حضرت هم سراغ جابر فرستاد و آن را فرا خواند.

داستان فتح خیبر

پس از آنکه رسول خدا(ص)از حدیبیه بمدینه بازگشت شب در مدینه اقامت فرموده سپس رهسپار سوی خیبر گردید.

ابن اسحاق به استاد خود ابی مروان اسلمی از پدرش از جدش نقل میکند همراه پیامبر خدا(ص)بسوی خیبر رفتیم تا اینکه بنزدیکی خیبر رسیده بطوری که بر آن مسلط شدیم،حضرت فرمودند:توقف کنید،مردم همگی ایستادند،حضرت دست بدعا برداشته این دعا را خواندند:

«اللهم رب السماوات السبع و ما اظللن و رب الارضین السبع و ما اقللن و رب الشياطين و ما اظللن،انا نسألك خير هذه القريه و خير اهلها و خير ما فيها و نعوذ بك من شر هذا القريه و شر اهلها و شر ما فيها» یعنی:(بار خدایا ای پروردگارا آسمانهای هفتگانه و آنچه بر آن سایه افکنده اند،و ای پروردگار زمینهای هفتگانه و آنچه بر روی خود برداشته اند و ای پروردگار شیاطین و آنها که گمراه کرده اند،ما از خیر این قریه و خیر ساکنان آن را و خیر آنچه در آنست درخواست داریم،و از شر این قریه و شر اهل آن و شر

آنچه در آنست بتو پناه میبریم).

و پس از خواندن این دعا فرمودند:بنام خدا پیش روید.

و از سلمه بن اکوع روایت شده است که ما همراه رسول خدا(ص)بسوی خیبر روانه شدیم و شبانه راه افتادیم،شخصی از قوم به عامر به اکوع گفت:آیا از اشعار دل انگیزت چیزی برای ما نمیخوانی،و عامر مردی شاعر بود و این اشعار را خواند:

(لاهم لو لا انت ما حجینا

و لا تصدقنا و لا صلینا

فاغضر فداء لک ما اقتتینا

و ثبت الاقدام ان لاقینا

و انزلن سکینه علینا

انا اذا صیح بنا أتینا

و بالصباح عولوا علینا

یعنی:(سوگند بخدا اگر تو نبودی ما حج نمیرفتیم و صدقه نداده و نماز نمیخواندیم بفدای سرت گناهان ما را ببخش،و بهنگام برخورد با دشمن ما را ثابت قدم و با استقامت ساز،بر ما آرامش نازل فرما که هر وقت فریاد زدند ما بیائیم،و صبحگاهان بر ما اعتماد نمایند).

حضرت رسول(ص)فرمودند:این که جلو افراد شعر میخواند کیست؟ گفتند:او عامر است حضرت فرمود:خداوند رحمتش فرماید،عمر که بر شتری تنبل سوار بود گفت:یا رسول اللّه چه میشد که میگذاشتی از عامر بهره مند باشیم؟ و علت این سخن عمر این بود که هیچگاه رسول خدا(ص)برای شخصی مخصوصا دعا نمیفرمود مگر آنکه آن شخص بشهادت میرسید،میگویند:هنگامی که جنگ آغاز شد و دو صف در برابر یکدیگر قرار گرفتند یک نفر یهودی بمیدان آمد در حالی که رجز خوانده میگفت:

قد علمت خیبرانی مرحب

شاکی السلاح بطل مجرب

اذ الحروب اقبلت تلهب یعنی:مردم خیبر میدانند منم مرحب که همیشه سلاحم آماده است و من

قهرمانی کار آزموده هستم).

از صف مسلمانان عامر بمیدانش رفت و در حالی که رجز خوانده میگفت:

قد علمت خیبر انی عامر

شاکی السلاح بطل مغامر

این دو پهلوان رقیب دو ضربت رد و بدل کردند،که شمشیر یهودی روی سپر عامر فرود آمد،و چون شمشیر عامر کوتاه بود ساق پای یهودی را هدف گرفت تا بر آن ضربتی وارد کند که شمشیر بهدف اصابت نکرد و به ران خودش خورد و در اثر ضربت خودش بشهادت رسید.

سلمه گوید:ناگهان عده ای از یاران رسول خدا(ص)را دیدم که میگویند:

کار عامر باطل شد او خودش را کشت،من خدمت پیامبر رسیدم و در حالی که گریه میکردم گفتم:میگویند:عمل عامر باطل شده است؟! حضرت فرمودند این حرف را چه کسی گفته است؟گفتم:افرادی از اصحاب شما،فرمودند:دروغ گفته اند بلکه عامر دو بار اجر دریافت نمود،راوی گوید:ما عاقبت آنان را به محاصره در آوردیم،بطوری که ما نیز در وضع نامناسبی قرار گرفتیم، ولی سرانجام خداوند فتح و پیروزی را نصیب ما فرمود،و جریان آن بدین ترتیب بود:

پیامبر خدا(ص)پرچم جنگ را بدوش عمر بن خطاب گذاشت و آنچه که از سپاه اسلام لازم بود همراه او براه افتادند،و با مردم خیبر برخورد کردند،عمر و یارانش عقب نشینی کردند و خدمت پیامبر خدا(ص)آمدند،در حالی که یاران عمر او را میترسانیدند،و عمر نیز آنان را از عظمت و قدرت دشمن میترسانید، پیامبر(ص)نیز سردرد داشتند و بمیان مردم نمی آمدند،پس از آنکه دردش خوب شد فرمود:مردم با خیبر چه کردند؟جریان را بحضرتش خبر دادند حضرت فرمود:

(

لاعطین الرایه غدا رجلا یحبّ اللّه و رسوله،و یحبّه اللّه و رسوله کرارا

ص :۱۴۷

غیر فرار لا یرجع حتی یفتح اللّه علی یدیه).

یعنی:(فردا پرچم را تحویل کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست داشته خدا و رسول نیز را دوست دارد،سخت یورش کننده ای است که فرار نخواهد کرد،و از جبهه باز نخواهد گشت مگر آنکه خداوند خیبر را بدست او فتح خواهد فرمود).

بخاری و مسلم از قتیبه بن سعید روایت میکنند که یعقوب از عبد الرحمن اسکندرانی از ابی حازم برای ما نقل کردند که سعد بن سهل برای من گفت رسول خدا(ص)روز خیبر فرمودند:

(

لاعطین هذه الرایه غدا رجلا یفتح اللّه علی یدیه،یحب اللّه و رسوله، و یحبه اللّه و رسوله).

راوی گوید:مردم آن شب را خوابیدند در حالی که همگی در هم می لولیدند که پیامبر فردا پرچم را بدوش کدامشان خواهد داد،همین که صبح شد مردم همگی اطراف پیامبر اکرم(ص)جمع شدند در حالی که هر کس انتظار داشت پیامبر پرچم را بدوش او خواهد داد،مردم که جمع شدند حضرت فرمود علی بن ابی طالب کجا است؟ گفتند:یا رسول اللّه علی از درد چشم می نالد.

فرمودند:بفرستید سراغش.

علی را آوردند،حضرت از آب دهان مبارک خود بچشمان علی(ع)مالید و برای او دعا کرد،چشمان علی(ع)طوری شفا یافت گویی که اصلا دردی نداشته است،حضرت(ص)پرچم را بدست علی(ع)داد،علی(ع)گفت:یا رسول اللّه من میروم با آن میجنگم تا هنگامی که مانند ما اسلام بیاورند،حضرت فرمود:

حرکت کن ابتدا با ملایمت و مدارا هنگامی که نزدیک آنان رسیدی آنان را بسوی خدا دعوت کن،و به آنان خبر ده که چه حقوقی از خدا بر آنان واجب است.

«

فو اللّه لان یهدی اللّه بک رجلا واحدا خیر لک من ان یکون لک حمر النعم) یعنی:(بخدا سوگند اگر خداوند بوسیلهٔ تو یک نفر را هدایت کند برای تو بهتر است از گلهٔ شتران سرخ مو).

سلمه گوید:از طرف یهودیان مرحب بمیدان آمد در حالتی که رجز خود را میخواند:«قد علمت خیبر انی مرحب...».

از لشگر مسلمانان هم علی(ع)بمیدانش رفت در حالی که این اشعار را رجز میخواند:

«انا الذی سمتنی امی حیدره

کلیث غابات کریه المنظره

او فیهم بالصاع کیل السندره»

.

یعنی:(منم آنکه مادرم مرا شیر نامید،بسان شیران جنگل که تاب دیدنش نیست،دمار از دشمن بر آورده قتل عامشان خواهم نمود).

و در جنگ با مرحب ضربتی بر سرش زد و فرقش را شکافت و او را کشت و فتح و پیروزی بدست او انجام گرفت،این روایت را مسلم در صحیح خود وارد نموده است.

ابو عبد اللّه حافظ با سندهای خود از ابی رافع غلام رسول اللّه(ص)روایت کرده است هنگامی که رسول خدا(ص)علی(ع)را بطرف خیبر فرستاد ما نیز همراه علی(ع)راه افتادیم،همین که به قلعه نزدیک شد مردم خیبر بیرون آمدند، علی با آنان جنگید،مردی از یهود ضربتی بطرف حضرت نواخت که سپر او از دستش افتاد،حضرت در قلعه را از جا کند و از آن بعنوان سپر استفاده کرد،و این لنگه در هم چنان در دست علی(ع)بود و با آن میجنگید تا آنکه خداوند قلعه خیبر را بدست او فتح کرد آن گاه حضرت لنگهٔ در را زمین انداخت،من خودم با هفت نفر که من نفر هشتم آنان میشدم هر چه کوشش کردیم این لنگهٔ در را بر گردانیم نتوانستیم.

نیز ابو عبد اللّه حافظ با سندهای خود از لیث بن ابی سلیم از ابی جعفر

محمد بن علی(ع)روایت میکند که فرمودند:جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کرده است که علی(ع)در روز جنگ خیبر در قلعه را روی دست گرفت و مسلمانان از روی آن رد شدند،و بعدا این لنگه در را که میخواستند جابجا کنند چهل نفر نتوانستند آن را از جا بلند کنند.

راوی گوید:از طریق دیگری از جابر روایت شده است که سپس هفتاد نفر آمدند و تلاش نمودند و این لنگه در را سر جای اولش بازگرداندند! از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت شده است که علی(ع)همیشه در گرمای تابستان و سرمای زمستان قبای ضخیمی را می پوشید و از گرما باک نداشت،جمعی از یارانم نزد من آمدند و گفتند:ما از امیر المؤمنین(ع)چیزی شگفت آمیز دیده ایم آیا تو نیز مشاهده نموده ای؟ گفتم:چه دیده اید؟گفتند:او را می بینیم که در گرمای بسیار شدید در حالی که قبای آستردار ضخیم پوشیده است بمیان ما می آید و از ما هم ناراحت نیست،و بر عکس در سرمای سخت زمستان هم دیده ایم که با دو عدد پیراهن سبک بیرون می آید در حالی که از سرما هم ناراحت نیست،آیا در این باره چیزی شنیده ای؟! گفتم:نه،گفتند پس از پدرت در این مورد برای ما بپرس،زیرا پدر تو با او بسیار میزیسته است،از پدرم پرسیدم گفت:من نیز در این باره چیزی نشنیده ام،رفت وارد بر علی(ع)شد و شب خدمت حضرت ماند و از او در این باره پرسید؟حضرت فرمود:آیا تو در روز جنگ خیبر شاهد نبودی؟گفتم:چرا شاهد بودم،فرمود:آیا رسول خدا(ص)را ندیدی هنگامی که ابو بکر را فرا خواند و فرماندهی لشگر را به او سپرد او را بسوی خیبر فرستاد،ابو بکر نیز رفت و با کفار خیبر برخورد کرد مقداری با آنان جنگید و سپس در حالتی که شکست خورده بود بازگشت نمود،آن گاه رسول خدا(ص)فرمودند:امروز پرچم

را به مردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد،و خدا و رسول هم او را دوست دارند،خداوند قلعۀ خیبر را بدست او فتح خواهد فرمود:او یورش کننده ای است که فرار نخواهد کرد،آن گاه مرا فرا خواند و پرچم را بمن سپرده سپس برای من دعا کرده فرمود:

(

اللهم اکفه الحر و البرد) یعنی:(خداوند او را از حرارت و سرما حفظ کن).

و از این پس نه احساس گرما کردم و نه احساس سرما،و این روایت تماما از کتاب دلائل النبوه امام ابی بکر بیهقی نقل شده است.

آن گاه رسول خدا(ص)مرتب قلعه های خیبر را یکی پس از دیگری فتح میکرد و اموال آن را تصرف میفرمود تا اینکه به قلعۀ وطیح و سلالم که آخرین قلعه های خیبر بود رسیدند و آنهم فتح شد،و رسول خدا(ص)مدت بیست و چند روز آنان را در محاصره گرفت.

پس از آنکه قموص قلعۀ ابن ابی حقیق فتح شد صفیه دختر حی بن اخطب را با دختر دیگری که همراهش بود خدمت پیامبر خدا(ص)آوردند،بلال آنان را که همراه خود داشت از کنار کشته هایی از مقتولین یهود عبور داد،دختری که همراه صفیه بود وقتی این کشته ها را دید فریاد زد و بصورت خود لطمه زد و خاک بر سر خود ریخت،و هنگامی که رسول خدا(ص)او را مشاهده کرد فرمود این شیطان را از من دور سازید،و دستور فرمود صفیه را نگهدارند و رداء خود را روی او انداخت،مسلمانان فهمیدند که پیامبر صفیه را برای خودش انتخاب فرموده است.

بعد از آنکه رسول(ص)از آن دختر یهودیه آن گریه و زاری و بیتابی را مشاهده کرد به بلال فرمود ای بلال مثل اینکه رحم و عاطفه از تو سلب شده است، که این زنان را میبری و از کنار جسد کشتگانشان میگذرانی.

البته صفیه که عروس کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق بود شب قبل در خواب مشاهده میکند که ماه آمد و در دامنش قرار گرفت،و خواب خودش را برای شوهرش بیان میکند،شوهرش میگوید:این خواب تو هیچ معنایی ندارد مگر آنکه تو آرزوی همسری پادشاه حجاز محمد را داری و یک سیلی بیخ گوش او مینوازد که در اثر آن چشم صفیه کبود میشود،و هنگامی که او را خدمت پیامبر(ص) می آورند هنوز اثر آن سیلی از بین نرفته است،حضرت از صفیه میپرسد این کبودی در اثر چیست؟صفیه نیز جریان خواب خود و سیلی خوردنش را تشریح میکند.

چیزی نگذشت که ابن ابی الحقیق خدمت پیامبر(ص)فرستاد که پیاده شود تا با همدیگر در مورد جنگ مذاکره کنند حضرت اجابت فرمود و پیاده شد و با رسول خدا(ص)قرار گذاشتند که تمام افرادی که در قلعهٔ او هستند از نظر جانی در امان باشند،و کسی متعرض زن و فرزندان آنان نشود،و آنان هم بدون اموال و اثاثیه دست زن و بچه های خود را گرفته از خیبر خارج شوند،و کلیهٔ اموال و زمینها و باغها و کشتزارها همگی در اختیار حضرت محمد(ص)باشد و تنها آنان حق داشته باشند یک دست لباس بتن کنند و بیرون روند،حضرت نیز فرمود اگر چیزی از اموالتان را از ما کتمان کنید از امان خدا و رسول بی بهره خواهید بود،و بر این اساس مصالحه نمودند.

هنگامی که ساکنان قلعهٔ فدک از این صلحنامه با خبر شدند خدمت پیامبر(ص) قاصد فرستادند و از حضرت خواستند که به آنان هم تأمین جانی دهد و در مقابل کلیهٔ اموالشان و املاکشان را بگذارند و کوچ کنند،حضرت درخواست آنان را نیز عملی فرمود.

و از جمله کسانی که در این مذاکرات بین حضرت و یهودیان رفت و آمد میکرد محیصه بن مسعود فردی از بنی حارثه بود،پس از آنکه اهل خیبر نیز بهمین

سبک امان گرفتند از حضرت درخواست کردند که در مورد اموال با آنان نصف شود،و گفتند:ما بهتر از شما به این اموال و دارایی آشنا هستیم،و بهتر از شما بطریقۀ آباد کردن آنها آشنا هستیم،حضرت رسول(ص)نیز با آنان مصالحه به نصف فرمودند با این شرط که ما هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم حق داشته باشیم،و اهل فدک نیز بر همین اساس با حضرت مصالحه نمودند.

و اموال خیبر بصورت غنیمت جنگی میان مسلمانان تقسیم شد،و از میان آن باغها و مزارع فدک سهم مخصوص رسول خدا(ص)شد،زیرا مسلمانان فدک را با تاخت و تاز تصرف نکرده بودند.

پس از آنکه حضرت از جنگ آسوده شد،زنی از یهود خیبر بنام زینب دختر حارث زن سلام ابن مشکم که دختر برادر مرحب خیبری بود یک برۀ بریان برای پیامبر(ص)هدیه فرستاد،و قبلا پرسیده بود که حضرت چه جای گوسفند را بیشتر دوست دارد؟گفته بودند حضرت دست گوسفند را بیشتر دوست دارد،و لذا زهر بیشتری در دست گوسفند ریخته بود و بقیۀ گوسفند را نیز مسموم کرده بود،سپس گوسفند بریان را خدمت حضرت می آورد،گوسفند را که جلوی حضرت میگذارد حضرت دست گوسفند را جدا میکند و یک لقمه از آن بدهان می گذارد و مشغول جویدن آن میشود،همراه حضرت بشر بن براء بن معرور است که او نیز مقداری از این گوشت میخورد،که حضرت توجه پیدا میکند و میفرماید دست از خوردن این گوشت بردارید،زیرا کتف این گوسفند بمن خبر میدهد که مسموم است،سپس حضرت بسراغ زن یهودیه میفرستد و او را میآورند،زن یهودیه اعتراف میکند که گوسفند را مسموم کرده است،حضرت از او میپرسد چه چیز تو را وادار نمود که این عمل را انجام دهی،زن یهودیه گفت:خوب میدانی که چه بر سر اقوام من آورده ای پیش خودم گفتم:اگر پیامبر باشد که به او خبر میدهند و مسموم نمیشود،و اگر پادشاهی است که ما از شرش خلاص خواهیم شد

ص :۱۵۳

حضرت از خطای این زن در گذشت،و بشر بن براء در اثر همان زهر مرد.

راوی گوید:مادر بشر بن براء وارد بر پیامبر خدا(ص)شد که از بخاطر بیماری ای که در اثر آن فوت کرد از حضرت عیادت کند،حضرت فرمود:ای مادر بشر همان یک لقمه گوشت مسمومی که در خیبر با پسرت خوردم ناراحتی آن هم چنان بسراغ من می آید و هم اکنون هنگام آن رسیده است که کارم را یکسره کند.

و مسلمانان چنان میدیدند که رسول خدا(ص)علاوه بر آنکه نبوت بحضرتش کرامت شده است،شهید از دنیا هم میرود.

ص :۱۵۴

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

وَ أُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهٰا قَدْ أَحٰاطَ اَللّٰهُ بِهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۱) وَ لَوْ قٰاتَلَكُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا اَلْأَدْبٰارَ ثُمَّ لاٰ يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۲۲) سُنَّةَ اَللّٰهِ اَلَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً (۲۳) وَ هُوَ اَلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۲۴) هُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ اَلْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْ لاٰ رِجٰالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسٰاءٌ مُؤْمِنٰاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اَللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشٰاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۲۵)

ترجمه آیات:

۲۱-و غنیمتهای دیگر که قدرت بر آن نداشتید که خداوند بر آن تسلط یافت،و خداوند بر هر چیز قادر است.

۲۲-اگر کافران با شما میجنگیدند پشت کرده بر میگشتند،و دیگر یار و یاوری نمی یافتند.

۲۳-این سنت الهی است که از پیش مانده است،سنت الهی را تبدیلی نمی بینی.

۲۴-او خدایی است که در وادی مکه شما را از کشتار آنان و آنان را از کشتار شما باز داشت پس از آنکه بر آنان پیروز ساخت،و خداوند اعمال شما را می بیند.

۲۵-آنان کسانی هستند که کافر شده و شما را از رفتن به مسجد الحرام باز داشتند،و مانع شدن که قربانی شما به محل قربانگاه برسد،و اگر مردانی

ص: ۱۵۶

مؤمن و زنانی مؤمنه نبودند که آنان را نمی شناختند که ناآگاهانه آنان را پایمال نمائید و بدین سبب بشما گناهی رسد،و تا داخل کند هر کس را که میخواهد در رحمتش،اگر جدا میشدند کافران را عذاب میکردیم عذابی دردناك.

قرائت آیات:

ابو عمرو(بما یعلمون)با یاء قرائت نموده است،و بقیه با تاء.

دلیل قرائت:

ابو علی گوید:دلیل قرائت ابی عمرو که با تاء خوانده است اینست که معنی آیه میشود خدا و از عمل کفار که کافر شده شما را از مسجد الحرام باز داشتند و نگذاشتند وارد مسجد الحرام شوید آگاه است،و آنان را بر این کردارشان مجازات خواهد فرمود.

و وجه قرائت با تاء آنست که در آیات قبل(هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ،وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ)ضمیر مخاطب آمده اینجا نیز(تعملون)با تاء خطاب آمده است.

لغات آیات:

تبدیلا-تبدیل عبارتست از برداشتن چیزی و جایگزین ساختن چیز دیگری بجای او و در موردی که حکم شده است به استمرار آن چیز بر وضعی که دارد،و اگر خداوند حکمی را بردارد تا خلاف آن جایگزینش گردد،این عمل تبدیل حکم نیست،زیرا خداوند هیچ چیز را بر نمیدارد مگر آن گاه که حکمت اقتضای رفع آن حکم را نموده باشد.

معکوفا-معکوف یعنی ممنوع از رفتن به سوی جهتی،و مقیم شدن آن چیز در مکان خود،و اعتکاف نیز از همین ماده است که عبارتست از اقامت در مسجد

بمنظور عبادت،و عکف علی هذا لامر یعکف عکوفا هنگامی گفته میشود که بر کاری یا چیزی اقامت نماید.

معره-و معره به کـار زشت گوینـد،و گوینـد(و فلاـن فلانا)هنگامی که او را سـرزنش نمایـد و عیبی را به او نسـبت دهـد،و لـذا بیماری(جرب)را(عر)و کثافت انسان را(عره)نامند.

اعراب آیات:

سُنَّهَ اللّهِ

-این کلمه منصوب است بنا بر مصدریت و تقدیر چنین است:(سن اللّه خذ لانهم سنه).

أَنْ تَطَؤُهُمْ

-موضع آن رفع است بنا بر آنکه بـدل از رجال باشـد و معنی آن چنین است:اگر نبود که رجالی مؤمن و زنانی مؤمنه را پایمال میکردیـد،و سپس میگویـد:(لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَـذَّبْنَا...)و تقدیر آنست(و طو رجال و نساء ای قتلهم)که أَنْ تَطَؤُهُمْ بدل اشـتمال اسـت مانند(نفعنی عبد اللّه علمه)و(اعجبتنی الجاریه حسنها).

و نیز جایز است که محل(ان تطؤها)نصب باشـد بنا بر بدلیت از هم در (تعلموهم)که تقدیر چنین است:(و لو لا رجال و نساء لم تعلموا أن تطؤهم) ای لم تعلموا وطأهم،که باز هم بدل از نوع بدل اشتمال خواهد بود.

لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ

-در موضع رفع است که صفت برای رجال و نساء باشد.

لو لا-و برای لو لا جواب لو در(لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا)کافی است وَ الْهَدْیَ مَعْکُوفاً -عطف شده است به کاف و میم در (وَ صَدُّوکُمْ) ای صدوکم و صد و الهدی و معکوفا حال است.

أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ

-تقـدیرش اینست:(کراهه ان یبلغ)که مضاف حذف شده است،و بعضـی گفته اند:معکوفا من ان یبلغ بوده است که(من)حذف شده

است.

شأن نزول آیات:

بقول ابن عباس علت نزول(وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ...)آنست که مشرکین در سال صلح حدیبیه چهل نفر را میفرستند تا بمسلمانان آسیب برسانند، مسلمانان آنان را دستگیر کرده بحالت اسارت خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله آوردند،حضرت آنان را آزاد فرمود.

و از انس روایت شده است که آنان هشتاد نفر بودند از اهل مکه که از کوه تنعیم بهنگام نماز صبح در سال حدیبیه سرازیر شدند تا مسلمانان را بکشند که رسول خدا(ص)آنان را دستگیر و سپس آزادشان فرمود.

و از عبد اللّه بن مغفل روایت شده است که رسول خدا(ص)زیر درختی نشسته بود در حالی که علی صلوات اللّه علیه مشغول نوشتن صلحنامه بود که سی نفر جوان مسلح بطرف مسلمانان یورش آوردند که پیامبر(ص)آنان را نفرین فرمود و خداوند بینایی را از آنان گرفت،ما بپا خاستیم و آنان را اسیر کردیم که پیامبر آزادشان فرمود که این آیه بدنبالش نازل شد.

معنی آیات:

سپس خداوند آیات را عطف بر گذشته کرده،به پیامبر(ص)و مؤمنین برای فتوحات دیگری در آینده وعده داده میفرماید:

«وَ أُخْریٰ لَمْ تَقْدِرُوا»

از قتاده نقل شده است یعنی:خداوند بشما غنیمتهای جنگی دیگری را وعده فرموده است که قدرت آن را ندارید،ولی خداوند آن را برای شما آماده فرموده است و آن عبارتست از مکه.

و از مجاهد روایت شده است منظور از آن مواردی است که از آن پس تا بحال

خداوند برای مسلمین فتح کرده است.

و از ابن عباس و حسن و جبائی آمده است که منظور از آن فتح فارس و روم است.

ابن عباس گفته است همانگونه که خداوند گنجهای کسری و قیصر را به مسلمانان وعده فرمود،ولی عرب قدرت جنگ با فارس و روم و گرفتن شهرهای آنان را در خود نمی دید،بلکه بردگان آنان بودند،تا اینکه از برکت اسلام بر آنان قدرت یافتند.

«قَدْ أَحاطَ اللّٰهُ بِها»

یعنی:خداوند بر آن قدرت داشته و از نظر علم و آگاهی بر آن احاطه دارد،و آنان را مانند قومی قرار داده بود که در محاصره باشند و احدی از آنان نتواند فرار کند.

فراء گوید:خداوند مکه را زیر سلطۀ خود قرار داده آن را برای شما حفظ فرمود تا بدست شما فتح شود،مثل اینکه گفته است،خداوند مکه را برای شما حفظ کرد و نگذاشت دیگران آن را تصرف کنند تا آن را فتح نموده بتصرف خود در آورید.

«وَ کانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً»

مانند فتح قریه ها و دیگر اماکن.

«وَ لَوْ قاتَلَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا»

ای مؤمنین اگر روز حدیبیه کافران قریش را با شما میجنگیدند.

«لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ»

قتاده و جبائی گویند یعنی:حتما خداوند شما را یاری میکرد و آنان را خار میفرمود و نیز گفته اند:منظور از این کافران کسانی از طایفۀ اسد و غطفان است که میخواسته اند خانواده های مسلمانان را غارت کنند.

«ثُمَّ لاٰ یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً»

یعنی:یاوری که آنان را حمایت کند و از آنان دفاع کند نخواهند یافت،و این یک خبر از علم غیب است،و در آیه دلالت دارد بر اینکه اموری که اتفاق نمی افتد اگر اتفاق می افتاد چگونه میشد،و

نیز در این آیه اشاره شده است به اینکه معدوم در علم راه دارد.

«سُنَّهَ اللّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ»

از ابن عباس نقل شده است یعنی:این است سنت من در بارهٔ آنان که از من اطاعت میکنند و آنان که نافرمانیم می نمایند:

همیشه یاورانم را یاری نموده دشمنانم را خار میسازم.

بعضی گفته اند یعنی:این روش خداوند و عادت دیرین او نسبت به اقوامی است که با پیامبران خود میجنگند:شکست خورده کشته شوند.

«وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً»

یعنی سنت الهی در یاری پیامبرانش تغییر پذیر نخواهد بود.

«وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ»

خداوند رعب شما را در دل آنان افکند و باعث شد که آنان از شما دست بردارند.

«وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ»

و شما را از جنگ کردن با آنان نهی فرمود.

«بِبَطْنِ مَکَّهَ»

یعنی در محل حدیبیه.

«مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ»

خداوند اینجا منتی بر مؤمنینی گذاشته است که بین دو گروه مانع شده است و نگذاشته است با یکدیگر بجنگند تا آنکه بین آنان صلح برقرار گردیده است که این صلح بیش از فتح مکه ارزش داشت.

«وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً»

تفسیر آن گذشت،آن گاه خداوند از سبب منع ورود پیامبرش در این سال به مکه یاد کرده می فرماید:

«هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ»

یعنی قریش مانع شدند که شما بطواف خانه خدا رفته از احرام عمرهٔ خود محل شوید.

«وَ الْهَدْیَ مَعْکُوفاً أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ»

یعنی:مـانع شدنـد قربـانی پیـامبر و آن شـترانی همراه حضـرت بود که هفتـاد شتر قربـانی بود تـا آنکه به محلی بنـام ذی الحلیفه رسـیدند،حضـرت کوهان شتران خود را بعلامت قربانی زخم کرده احرام عمره بست تا اینکه وارد حدیبیه شدند،و آنجا بود که مشرکین مانع رفتن

ص :۱۶۱

آنان بطرف مکه شده،قرارداد صلح را بستند،پس از پایان قرارداد صلح شتران قربانی را همانجا نحر کردند،و این است معنی معکوفا یعنی:قربانیان شما را حبس کرده نگذاشتند به محل قربانگاه خود که مکه است برسند،زیرا قربانی عمره جز در مکه ذبح نخواهد شد،همانگونه که قربانی حج در منی در جای دیگر ذبح نمیشود (۱).

«وَ لَوْ لاٰ رِجٰالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسٰاءٌ مُؤْمِنٰاتٌ»

یعنی:مستضعفانی با ایمان که در مکه میان مشرکین بودند.

«لَمْ تَعْلَمُوهُمْ»

که بخاطر مخلوط بودن با دیگران آنان را عینا نمیشناختید.

«أَنْ تَطَؤُهُمْ»

آنان را با کشتن و زد و خورد پایمال کنید.

«فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ»

از ابن زید نقل شده است که معره بمعنی گناه و است.

و بعضی گفته اند یعنی:با کشتن مؤمنین بشما عیب وارد شود و مشرکین شما را سرزنش نمایند که اینان اهل دین خود را کشتند.

و از ابن عباس آمده است که منظور از آن دیه و کفارهٔ قتل غیر عمدی است.

زیرا اگر آنان وارد مکه میشدند با اینکه در میان آنان مؤمنین هستند، مؤمنین از کفار شناخته نمیشدند،و از کشتن مؤمنین در امان نبودند و کفاره

ص :۱۶۲

---

۱ - ۱) -احتجاج طبرسی بنقل از ج ۵ نور الثقلین ص ۶۹:(حسن بن علی(ع) ضمن یک حدیث طولانی به معاویه میفرماید:رسول خدا(ص)ابا سفیان را در شش مورد لعنت فرموده است تا اینکه میفرماید:پنجم قول اللّه عز و جل:(وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ)تو و پدرت و مشرکان قریش مانع رسول خدا(ص)شدید،و لذا خداوند او را چنان لعنتی فرمود که شامل خاندانش نیز شده تا روز قیامت ادامه خواهد داشت)

بگردنشان می آمد،و بخاطر کشتن کسانی که بر دینشان بوده بگناه می افتادند، و این همان گناهی است که خداوند مؤمنین را از آن حفظ کرده است،و جواب لو لا-محذوف است،و تقدیر آن چنین است(لو لا-المؤمنون الذین لم تعلوهم لوطأتم رقاب المشرکین بنصرنا ایاکم)و قوله:

«بِغَيْرِ عِلْمٍ»

در موضع تقدیم است،زیرا تقدیر چنین است:(لو لا ان تطؤهم بغیر علم)و قوله:

«لِيُدْخِلَ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشٰاءُ»

لام متعلق است به محذوف است که معنی کلام بر آن دلالت میکند،تقدیرش آنست:(فحال بینکم و بینهم لیدخل اللّٰه فی رحمته من یشاء)یعنی:آنان که از کفار بعد از صلح اسلام آورده اند،و بعضی هم گفته اند یعنی:تا خدایتان را با سالم شدن از قتل در رحمت خود داخل کند و آنان را با سالم شدن از گناه و طعنهٔ دیگران در رحمت خود وارد سازد.

«لَوْ تَزَيَّلُوا»

یعنی:اگر مؤمنین از کافرین تمیز داده شوند (۱).

ص: ۱۶۳

---

۱ - ۱) -تفسیر علی بن ابراهیم قمی جلد ۲ صفحهٔ ۳۱۶(مردی بحضرت صادق(ع)گفت:آیا علی(ع)از نظر جسمی قدرت نداشت؟و آیا در امر خدا قوی نبود؟حضرت فرمود چرا قوی بود!پرسید:پس چه مانع شد که از حق خود دفاع کند و نگذارد حقش پایمال گردد؟حضرت فرمود پرسیدی جواب بشنو، یک آیه از کتاب خدا نگذاشت که علی(ع)اقدام نماید،پرسید آن کدام آیه است؟حضرت خواند:(لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً)زیرا خداوند افرادی مؤمن را در اصلاب مردمی کافر امانت دارد،حضرت علی(ع) نمیخواست پدران را بکشد تا آن گاه امانتهای الهی بیرون آیند،پس از آنکه مؤمنین بیرون آمدند،بر ضد آن کس که میخواهد قیام میکند و او را میکشد،و قائم ما اهل بیت نیز همین کار را خواهد فرمود،تا امانتهای الهی بیرون نیایند

«لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ»

یعنی:کافران از اهل مکه را عذاب می کردیم.

«عَذاباً أَلِيماً»

با شمشير و كشته شدن آنان بدست شما،و لكن خداوند بواسطۀ حرمت اختلاط مؤمنين به كافران آنان را عذاب نميفرمايد.

(۱)

(قيام نخواهد فرمود،هر گاه امانتهای الهی بيرون آمدند ظاهر ميشود و هر كس را كه بخواهد ميكشد)

ص :۱۶۴

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

إِذْ جَعَلَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ اَلْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ اَلْجاهِلِیَّهِ فَأَنْزَلَ اَللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ اَلتَّقْوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ کانَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اَللّهُ رَسُولَهُ اَلرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرامَ إِنْ شاءَ اَللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً (۲۷) هُوَ اَلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ اَلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی اَلدِّینِ کُلِّهِ وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی اَلْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اَللّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ اَلسُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی اَلتَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی اَلْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ اَلزُّرّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ اَلْکُفّارَ وَعَدَ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً (۲۹)

ص: ۱۶۵

ترجمه آیات:

۲۶-بـدان جهت که کافران در دلهایشان حمیت جاهلیت هست،خـدا و آرامشـی بر رسول خدا و مؤمنین نازل فرموده و آنان را ملزم به کلمهٔ تقوی فرمود.

و مؤمنین نسبت به آن و اهلش شایسته ترند،و خداوند از هر چیز آگاه است.

۲۷-خداوند خواب پیامبرش را بدرستی تحقق بخشـید،بخواست خداوند شـما بدون ترس در حالی که سرهای خود را تراشیدن تقصـیر نموده اید با امنیت کامل وارد مسـجد الحرام خواهید شد،آری خداوند چیزی را میدانست که شـما نمیدانستید،و پس از این پیروزی هم فتحی نزدیک خواهید داشت.

۲۸-او است خـدایی که پیامبر خود را با هـدایت و دین حق فرسـتاد تا اسـلام را بر تمام ادیان پیروز سازد،و کافی است که خدا شاهد است.

۲۹-محمد فرسـتادهٔ خداست،و آنان که با او هسـتند نسبت به کافران سر سخت و در میان خود مهربان میباشند،آنان را در حال رکوع و سـجود می بینی، و در پی عنایت و رضایت خدایند،در چهرهٔ آنان و صورتشان آثار سـجده است، اینست مثال آنان در تورات و مثال آنان در انجیل هماننـد زراعتی است که جوانه ها زده و تقویت گشـته و با قـدرت روی ساقهٔ خود اسـتوار گشـته موجب اعجاب و شگفتی کشاورز گردیده است،تا کافران را بخشم در آورد،خداوند مؤمنین و آنان

را که عمل صالح انجام داده اند از ایشان وعدهٔ آمرزش و پاداشی بزرگ داده است.

قرائت آیات:

شطأه-ابن کثیر بنقل از ابن فلیح و ابن ذکوان(شطأه)بفتح طاء و بقیهٔ قراء بسکون طاء قرائت کرده اند،و در قرائت نادر عیسی همدانی(شطاءه) بمد و همزه و(شطاه)بمد بدون همزه آمده است.

فآزره-ابن عامر(فأزره)بقصد همزه و بقیهٔ قرار(فآزره)بمد همزه قرائت نموده است.

اشداء-در قرائتهای نادر حسن(اشداء علی الکفار رحماء بینهم)بنصب اشداء و رحماء خوانده است.

دلیل قرائت:

ابو علی میگوید:مثل اینکه شطأ لغتی باشد در شطء مانند شمع و شمع و نهر و نهر و هر کس همزه را تخفیف داده در شطاه آن را حذف کرده و حرکت همزه را به طاء داده و گفته است شطاه،ابو زید میگوید:(اشطأت الجره بغصونها) هنگامی که شاخه های آن بیرون آید.

ابو عبیده گوید:(اخرج شطاه فراخه و اشطأ الزرع فهو مشطئ ای مفرخ) آزره-بر وزن فاعله بمعنی ساواه یعنی:جوانه ها برابر اصل شاخه ها رشد کرده اند،و فاعل آزر شطء است یعنی شطا که جوانه باشد اصل کشت را تقویت می نماید و در طول آنها قرار میگیرند،امرؤ القیس گوید:

بمحنیه قد آزر الضال نبتها

مضم جیوش غانمین و خیب

یعنی:(در دامنهٔ صحرایی که بته های خود روی سدر جوانه های آن اصل بته

را قوی ساخته،در محلی که لشگریان غنیمت گرفته و محروم از غنیمت هستند).

و نیز جایز است که فاعل آزر زرع باشد یعنی زرع جوانه های و شطء را تقویت می نماید.

و بعضی از مردم(آزره)را بمعنی(اعانه و قواه)تفسیر میکنند،بنا بر این معنی آن میشود:زرع جوانه های خود را نیرومند ساخت.

ابو الحسن گوید:آزره بر وزن افعله مناسبتر خواهد بود تا قول ابن عامر که میگوید ازره بر وزن فعله است،بنا بر این در آن دو لغت است فعل و افعل زیرا آن دو اکثرا بر کلمه متعاقبا وارد میشوند.

اشداء-و هر کس اشداء را بنصب خوانده است آن را حال از ضمیر معه گرفته است یعنی آنان با پیامبرند با حالت شدت.

لغات آیات:

الحمیه-حمیت بمعنی انکار و زیر بار نرفتن است،گفته میشود(فلان ذو حمیه منکره)هنگامی که دارای خشم و سرسختی باشد.

کفار-اینجا بمعنی کشاورزان است،زیرا کشاورز بذر را بپوشاند،و هر چیزی را که انسان بپوشاند آن را کفر نموده است،و از این باب است که میگویند:

(الیل کافر)زیرا شب با تاریکی خود هر چیز را میپوشاند.

شاعر گفته است:(القت ذکاء یمینها فی کافر)یعنی:(ذکاء سوگند خود را بشب افکنده است).

و نیز لبید شاعر گوید:(فی لیله کفر النجوم غمامها)یعنی:(در شبی که ابرهایش ستارگان را پوشانده بود).

ص:۱۶۸

اعراب آیات:

محمـد مبتـدا و رَسُولُ اللّهِ عطف بیان است، وَ الَّذِینَ مَعَهُ عطف است بر محمد و اشداء خبر محمد است و آنچه که بر او عطف شده است.

و بعضـی گفته انـد محمد مبتداء و رَسُولُ اللّهِ خبر است،و الذین معه مبتداء و ما بعدش خبر است،و یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ را اگر خواستی در موضع حال قرار میدهی،و اگر خواستی خبر بعد از خبر میگیری،و اگر خواستی آن را خبر میگیری بنا بر قول کسی که اشداء را نصب داده است،بنا بر این تراهم نیز در موضع نصب است مانند اشداء.

ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ

مبتـداء و خبر است و کلام تام است،سپس ابتـداء شده میگوید: وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ ،که برای آنان دو مثال وجود دارد مثالی در تورات و مثالی در انجیل.

مجاهـد میگویـد:بلکه قوله(أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ)بـا ما بعـدش همه در تورات و انجیل است،و نیز قوله(کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ)در تورات و انجیل است،بنا بر این قوله(کزرع)خبر مبتدای مضمر است که تقدیر میشود:(هم کزرع اخرج شطأه).

معنی آیات:

اشاره

سپس خداوند میفرماید:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ»

اذ متعلق است به قوله لعذبنا یعنی:حتما ما کافران را عذاب میکردیم و بشما در کشتن آنان اجازه دادیم چون در دلهایشان یک نوع تعصب و سرسختی ها و خشم و نفرت وجود دارد، آن گاه این حمیت را معرفی کرده میفرماید:

«حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ»

یعنی:همان عادت پدرانشان در دوران جاهلیت را

ص:۱۶۹

دارنـد که هیچگاه حاضـر نیسـتند احـدی را قبول کننـد و تسـلیم او شونـد،زیرا کفار مکه گفته بودند محمد و یارانش پدران و برادران مـا را کشـته انـد و اینـک وارد منزلهای ما میشونـد،و اعراب با خود گفتنـد که یاران محمـد بر خلاف میل ما میخواهند وارد بر مـا شونـد و لاـت و عزی بتهـای ما نیز نمی خواهنـد اینان بر ما وارد شونـد،و این یک نوع تعصب جاهلانه بود که وارد دلهای آنان شده بود.

زهری گفته است منظور از حمیت جـاهلیت سرسـختی کفـار بود از اقرار به رسـالت حضـرت محمـد صـلی اللّه علیه و آله و نیز شروع نمودن صلحنامهٔ حدیبیه که بین مسلمانان و آنان نوشته میشد به کلمهٔ(بسم اللّه الرحمن الرحیم).

«فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی)

و کلمهٔ تقوی عبارتست از کلمهٔ(لا اله الا اللّه)و این نظر مربوط است به ابن عباس و قتاده و مجاهد (۱).

ص: ۱۷۰

۱- ۱) -علل الشرائع بنقل نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۷۴(از حسن بن علی بن ابی طالب(ع)از پیامبر خدا(ص)ضمن حدیثی طولانی در تفسـیر سـبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر آمده است که پیامبر فرمود:قوله لا اله الا اللّه بمعنی یکتاپرستی حق است،که خداونـد اعمـال را جز بـا آن نخواهـد پـذیرفت و آن کلمـهٔ تقوی است که میزانهـا در روز قیامت بوسـیلهٔ آن سـنگین خواهـد شد). اصول کافی بنقل از نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۷۳:(از جمیل روایت شده گفت از حضـرت صادق(ع)پرسیدم معنی(وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی)چیست؟فرمود:ایمـان است). امـالی صـدوق بنقل نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۷۳:(از پیامبر خدا(ص)روایت شـده اسـت که فرمودنـد خداونـد در بـارهٔ علی بن ابی طـالب بمن عهـدی فرمـود گفتم پروردگـارا این عهـد را برایم بیـان کن فرمود:بشنو گفتم شنیدم،فرمود:(علی

«وَ كٰانُوا أَحَقَّ بِهٰا وَ أَهْلَهٰا»

گفته شده است در این قسمت تقدیم و تأخیر است و تقدیر آن چنین است:(کانوا اهلها و احق بها)یعنی:مؤمنین اهل این کلمه بود،و از مشرکین نسبت به آن شایسته تر هستند،و بعضی هم گفته اند مؤمنین از نازل شدن سکینه بر آنان و از اهل مکه شایسته تر هستند.

و بعضی گفته اند یعنی مؤمنین نسبت به مکه سزاوارتر از اهل آن هستند،و گاهی ممکن است حقی باشد که از دیگران حقتر باشد،و لذا است که می بینیم آن حقی که طاعت است و صاحب آن شایستهٔ مدح است احق است از آن حقی که مباح است و صاحب آن شایستهٔ مدح و ثنا نیست.

«وَ كٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً»

پس از آنکه کفار را به حمیت جاهلی مذمت کرده و مؤمنین را به پیروی از کلمهٔ تقوی و داشتن آرامش مدح نمود،از آگاهی خود نسبت به ضمائر و نیات باطنی آنان اشاره فرمود.

«لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيٰا بِالْحَقِّ»

میگویند:خداوند در مدینه پیش از حرکت بسوی حدیبیه در خواب به پیامبرش نشان داد که مسلمانان وارد مسجد الحرام شده اند،حضرت جریان خواب خود را به یارانش فرمود،مسلمانان خوشحال شدند و فکر میکردند که آنان امسال وارد مکه خواهند شد،پس از آنکه از حدیبیه بازگشتند و وارد مکه نشدند منافقان گفتند:نه ما سر تراشیدیم نه

(۱)

(پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور مطیعان من است،و او همان کلمه ای است که برای متقین لازم نموده ام،هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است،و هر کس از او اطاعت کند از من اطاعت کرده است). کمال الدین و تمام النعمه بنقل نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۷۴:(ضمن حدیثی طولانی از حضرت رضا(ع)نقل شده است که فرمودند:ما هستیم کلمهٔ تقوی و عروه الوثقی)

ص :۱۷۱

تقصیر کردیم و نه وارد مسجد الحرام شدیم،خداوند این آیه را نازل فرمود و خبر داد که خداوند در خواب به پیامبرش راست نشان داده است نه دروغ،و عاقبت مسلمانان وارد مسجد الحرام خواهند شد و بر این معنی هم سوگند خورده میفرماید:

«لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرٰامَ»

یعنی سال آینده حتما وارد مسجد الحرام خواهید شد.

«إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ آمِنِینَ»

ابو العباس ثعلب گوید:اینکه خداوند در مورد آنچه که میداند آن را مقید به خواست خود کرده است برای آنست که مردم در مورد چیزهایی که آگاه نیستند همیشه ارادهٔ خداوند را با گفتن کلمهٔ انشاء اللّه استثناء کنند. از جبائی نقل شده است:کلمهٔ ان شاء اللّه در مورد وارد شدن به مکه بوده است،و بین نزول آیه و دخول مکه یک سال طول کشیده است،و در این بین کسانی از مردم مرده بودند،بنا بر این تقدیر آیه اینست که اگر خداوند بخواهد همهٔ شما وارد مسجد الحرام خواهید شد،زیرا خداوند میداند کسانی از این مردم پیش از رسیدن سال خواهند مرد یا بیمار خواهند شد و دیگر نمیتوانند وارد مسجد الحرام شوند و لذا کلمهٔ ان شاء اللّه را اضافه نموده است تا در خبر تخلف نشده باشد.

و بعضی گفته اند استثناء داخل است در خوف و امن،اما در مورد اصل وارد شدن به مسجد الحرام جای تردید نیست،و تقدیرش اینست(شما حتما وارد مسجد الحرام میشوید،و اگر خدا بخواهد با امنیت وارد خواهید شد) این سه قول مربوط به اهل بصره بود.

ابو عبیده گفته است که ان در این آیه بمعنی اذ است یعنی اذ شاء اللّه هنگامی که خداوند در خواب به پیامبرش نشان داد وارد مسجد الحرام خواهید

ص :۱۷۲

شد.

و مثل این آیه است قوله(وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)که گفته اند بمعنی اذ کنتم مؤمنین است،ولی این قول مورد قبول بصریین نیست.

«مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ»

یعنی در حالی که محرم هستید و بعضی از شماها سر خود را میتراشد،و بعضی تقصیر میکند،و تقصیر آنست که قسمتی از موی خود را بگیرند،و در این آیه دلالت است بر اینکه محرم مختار است که بهنگام بیرون آمدن از احرام اگر خواسته باشد سر خود را بتراشد و اگر بخواهد تقصیر کند.

«لاٰ تَخٰافُونَ»

از هیچ مشرکی نترسید.

«فَعَلِمَ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا»

خداوند در صلح حدیبیه چیزی را مصلحت میدانست که شما نمیدانستید،و بعضی گفته اند خداوند در تأخیر دخول مسجد الحرام چیزی را از خیر و صلاح میدانست که شما نمیدانستید،و آن عبارت بود از بیرون آمدن مؤمنین از میان آنان و صلحی درست و بموقع. (۱)

«فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ»

یعنی قبل از دخول مکه برای شما مقرر فرمود.

«فَتْحاً قَرِيباً»

فتحی نزدیک را که فتح خیبر باشد بقول عطا و مقاتل،و بعضی هم گفته اند یعنی صلح حدیبیه.

عمره القضاء:

همچنین سال بعد در عمره القضاء،سال بعد از صلح حدیبیه که سال هفتم

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۱:(یعنی:خداوند میدانست که وعدهٔ داخل شدن مسجد الحرام مربوط به سال آینده است،و شما این را نمیدانستید)

هجری در ماه ذیقعده بود در این ماه نیز مشرکین راه مسجد الحرام را بر پیامبر(ص)بستند اما پیامبر بیرون آمد و در حالی که احرام عمره بسته بودند با یاران خود وارد مکه شدند و سه روز در مکه مانده سپس بمدینه بازگشتند.

زهری گوید:رسول خدا(ص)جعفر بن ابی طالب(ع)را از پیش بنزد میمونه دختر حرث عامریه فرستاد و او را خواستگاری فرمود،میمونه کار خودش را به عباس بن عبد المطلب رجوع کرد که خواهرش ام الفضل دختر حرث زنش بود، عباس نیز میمونه را به عقد رسول خدا(ص)در آورد،همین که رسول خدا(ص) وارد مکه شد بیاران خود دستور فرمود با سرها و شانه های برهنه بسرعت در طواف کعبه بچرخند تا مشرکین چالاکی و قدرت شما را ببینند،مردان و زنان و بچه های مکه بیرون آمده اطراف رسول خدا(ص)جمع شده از هر طرف به او و یارانش نگاه میکردند در حالی که حضرت و یاران اطراف خانه خدا طواف میکردند،و عبد اللّه بن رواحه پیشاپیش رسول خدا(ص)با شمشیر برهنه رجز خوانده میگفت:

خلوا بنی الکفار عن سبیله

قد انزل الرحمن فی تنزیله

(ای بچه کافرها از سر راه پیامبر کنار روید،که خداوند در قرآن او وحی نازل فرموده است).

فی صحف تتلی علی رسوله

الیوم نضر بکم علی تأویله

(در اوراقی که بر رسولش خوانده میشد،امروز طبق تأویل قرآن شما را خواهیم زد).

کما ضربناکم علی تنزیله

ضربا یزیل الهام عن مقیله

(همانگونه که شما را طبق تنزیل قرآن زدیم،زدنی که سر از گردن می پرید) و یذهل الخلیل عن خلیله یا رب انی مؤمن لقیله (که دوست دوست خود را فراموش میکند،خداوندا من به گفتارش ایمان دارم)

ص:۱۷۴

انی رأیت الحق فی قبوله

من حق را در پـذیرش او دیـدم و در حال رجز خوانـدن مرتب با دست خود اشاره به پیامبر میکرد،و خداوند در این عمره نازل فرمود:(اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ)،و این بـدان جهت بود که رسول خـدا(ص)در مـاه حرام احرام بست و مشـرکین مـانع آن حضرت شدند، سپس خداوند فرمود:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ»

یعنی خداوند رسول خود را با دلیل روشن و برهان واضح،و بعضی هم گفته اند یعنی با قرآن فرستاد.

«وَ دِینِ الْحَقِّ»

یعنی اسلام.

«لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ»

یعنی:تا دین اسـلام را با حجتها برهانها بر تمامی ادیان ظاهر سازد،بعضـی گفته انـد:اسـلام با پیروزی و قوهٔ قهریه و گسترش در سرزمینها بر ادیان پیروز گردد (۱).

بعضی هم گفته اند این همه بهنگام ظهور حضرت مهدی(ع)است که دیگر دینی بجز اسلام در روی زمین باقی نخواهد ماند.

«وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً»

و خداوند برای شهادت آن کافی است.

۱- ۱) -تفسیر برهان ج ۴ صفحهٔ ۲۰۰:(محمد بن فضـیل از حضـرت موسـی بن جعفر(ع)روایت میکند که از حضرت پرسیدم منظور از هو الـذی ارسـل بالهـدی و دین الحق چیست؟فرمودنـد:یعنی او است کسـی که به پیـامبر خود فرمـان داد که در مورد ولایت علی(ع)وصـیت کند،و این دین حق است،گفتم،لیظهره علی الدین کله یعنی چه؟فرمود:یعنی تا بهنگام قیام قائم دین حق را بر تمام ادیان ظاهر سازد،و لـذا میفرمایـد:خداونـد نور خود را که ولایت قائم است تمام خواهد فرمود،هر چند که کافران به ولایت علی(ع)را ناخوش آیند باشد) ضمنا اینجا آیهٔ(وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ)تفسیر شده است.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ»

اینجا خداوند صریحا نام پیامبر را برده است تا هر نوع شک و شبهه ای را بر طرف سازد،در اینجا سخن تمام شده،سپس خداوند مؤمنین را مورد مدح خود قرار داده میفرماید:

«وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ»

حسن گوید:شدت مؤمنین بجایی رسیده بود که حتی از لباس مشرکین دوری میجستند که بلباس آنان نچسبد،و نیز بدنهای خود را از بدنهای آنان دور میگرفتند که ببدن آنان تماس پیدا نکند،و مهربانی آنان در بین یکدیگر بجایی رسیده بود که هیچ مؤمنی برادر دینی خود را نمیدید مگر آنکه با او روبوسی کرده دست میداد،و مثل این آیه است(أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ)یعنی:مؤمنین نسبت به یکدیگر متواضع و نسبت به کافران مغرور و سرسخت میباشند.

«تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً»

این قسمت از بسیار نماز خواندن آنان و مداومت آنان بر نماز خبر میدهد.

«یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً»

یعنی:و بدین وسیله از درگاه خداوند زیادی نعمتهایش و رضایت او را میخواهند.

«سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»

از ابن عباس و عطیه نقل شده است که علامت آنان روز قیامت آنست که محل سجدهٔ آنان بسیار سفید خواهد بود.

شهر بن حوشب گوید:محل سجدهٔ آنان مانند ماه شب چهاردهم خواهد بود.

از عکرمه و سعید بن جبیر و ابی العالیه آمده است که اثر سجده در پیشانی مؤمنین اثر خاکی است که جای می ماند زیرا مؤمنین بر خاک سجده میکنند نه روی لباس و فرش.

از ضحاک نقل شده است یعنی:زردی چهره و لاغری و رنجوری مؤمنین اثر سجدهای آنان است.

حسن گوید:مؤمنان طوری هستند که وقتی آنان را می بینی فکر میکنی بیمار هستند در صورتی که بیمار نیستند.

عطاء خراسانی گوید:تمام کسانی که نمازهای پنجگانه را میخوانند در این آیه وارد هستند.

«ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ»

یعنی:آنچه که در قرآن از وصف آنان گفته شده است همان اوصافی است که در بارۀ آنان در تورات آمده است،سپس صفت آنان را در انجیل بیان کرده میفرماید.

«وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»

از ضحاك نقل شده است اخرج شطأه یعنی:مانند زرعی که جوانه های خود را بیرون داده است.

از مجاهد نقل شده است که بین این دو توصیف وقفی نیست،بلکه معنی اینست که این مثل آنان است در تورات و انجیل هر دو،و معنی آنست که مانند زراعتی که جوانه های خود را بیرون داده است.

«فَآزَرَهُ»

یعنی آن را محکم ساخته و نیرو بخشیده است،مبرد گفته است یعنی:

این جوانه ها به شاخه های مادر پیوسته و مانند آنها شده است.

«فَاسْتَغْلَظَ»

یعنی این زراعت قوت گرفته و رشد نموده است.

«فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ»

یعنی:این کشت بر ریشه ها و شاخه های استوار گشته بطوری که جوانه ها با اصله ها بیک حد رسیده اند،و سوق جمع ساق است، و معنی آنست که این زراعت رشد نهایی خود را یافته است.

«یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»

یعنی این زراعت طوری است که کشاورزان خود را که آن را کاشته اند شادمان و شگفت زده نموده است.

واحدی گوید:این یک مثال است که خداوند برای حضرت محمد و یارانش،زده است که منظور از زراعت حضرت محمد است،و منظور از جوانه ها یاران او و مؤمنین است که دور او هستند،که در ابتداء ضعیف و ناتوان بودند همانگونه که هر

زراعتی در اول ضعیف است و سپس قوت یافته رشد می کند،همین طور هم مؤمنین بعضی دیگران را یاری نمودند تا آنجا که قدرت یافته بر کارها مسلط شدند.

«لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ»

یعنی:اینکه خداوند مؤمنین را بسیار و نیرومند ساخته است تا با فراوانی و تظاهر و انفاق و اتحادشان بر طاعت خدا موجب خشم کافران شوند،سپس خداوند میفرماید:

«وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»

یعنی:خداوند کسانی که بر ایمان و فرمانبرداری خداوند استقامت ورزیده اند وعده فرموده است (۱).

ص: ۱۷۸

۱- ۱) -شواهد التنزیل ج ۲ صفحهٔ ۱۸۲:(سعید بن جبیر از ابن عباس روایت میکند که در بارهٔ قوله خدا وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ از او سؤال شد گفت:در این باره مردمی از پیامبر پرسیدند و گفتند:یا رسول اللّه این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟حضرت فرمودند:هنگامی که روز قیامت میرسد پرچمی از نور سفید نصب میگردد آن گاه ندا کننده ای فریاد میزند آقای مؤمنین و همراهانش که پس از بعثت محمد به او ایمان آورده اند بپا خیزند، علی بن ابی طالب(ع)برمیخیزد و پرچمی که از نور سفید است بدست او داده میشود،که زیر این پرچم تمامی گذشتگان اولین از مهاجرین و انصار هستند که دیگران با آنان مخلوط نخواهند شد،تا آنکه علی(ع)روی منبری از نور پروردگار با عظمت قرار میگیرد،و تمامی مردم یک یک بر آن عرضه میشوند و هر کس پاداش و سهم نور خود را بر میگیرد،پس از آنکه همگی آمدند به آنان گفته میشود شما منزلهای خود را از بهشت دانستید،خداوند بزرگ شما میفرماید:برای شما نزد آمرزش و پاداشی بزرگ موجود است-یعنی بهشت-آن گاه علی بن ابی طالب(ع)بر میخیزد در حالی که تمام مردم زیر پرچم او هستند تا اینکه آنان را وارد بهشت میکند،سپس بطرف منبر خود باز میگردد،و هم چنان دسته دسته تمامی مؤمنین

«مِنْهُمْ مَغْفِرَةً»

یعنی:بمنظور پوشاندن گناهان گذشتهٔ آنان.

«وَ أَجْراً عَظِیماً»

یعنی:پاداشی مهم و همیشگی.

۱)

(بر او عرضه میشوند و هر یک سهم خود را گرفته روانهٔ بهشت میشوند،و کسانی هم برای جهنم باقی می مانند،و اینست معنی قول خدا که میفرماید:(و الذین آمنوا معه و عملوا الصالحات لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ)یعنی گذشتگان اولین و اهل ولایت و قوله:(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا)یعنی کسانی که به ولایت و حق علی کافر شدند،و حق علی بر تمام جهانیان واجب است(أُولٰئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ) و اینان کسانی هستند که علی(ع)جهنم را میان آنان تقسیم کرده،شایسته جهنم و عذاب الهی شده اند.)

ص :۱۷۹

سورهٔ مبارکهٔ حجرات

اشاره

-۴۹-

ص :۱۸۰

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ
آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ وَ لاٰ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ (۲)
إِنَّ اَلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ اَلَّذِينَ
يُنٰادُونَكَ مِنْ وَرٰاءِ اَلْحُجُرٰاتِ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ (۴) وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

ص: ۱۸۱

ترجمه آیات:

۱-ای ایمان آوردگان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید،و از خدا بترسید که خدا شنوا و دانا است.

۲-ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نسازید و با او سخن به درشتی مگویید آن گونه که با یکدیگر سخن می گویید،که اعمالتان باطل میشود،در حالی که آگاه نیستید.

۳-آنان که نزد رسول خدا(ص)احترام و صدای خود را آرام می کنند،کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوی آزموده است،و برای آنان است آمرزش اجر عظیم خواهد بود.

۴-بیشتر آنان که ترا از پشت حجره ها با صدای بلند ندا میدهند نادان هستند.

۵-و اگر صبر کنند تا بسوی آنان خارج شوی برای آنان بهتر است،و- خداوند بخشنده و مهربان است.

۶-ای ایمان آوردگان هر گاه فردی بی دین برای شما خبری آورد خوب دقت کنید تا مبادا از روی نادانی بمردمی آسیب رسانید،و به خاطر کارتان سخت پشیمان شوید.

ص :۱۸۲

سوره مدنی است:

از حسن و قتاده و عکرمه و ابن عباس نقل شده است که این سوره همه اش مدنی است جز آیه(یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی).

تعداد آیات سوره

با اجماع تمام مفسرین تعداد آیات این سوره هیجده آیه است.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب از پیامبر خدا(ص)روایت کرده است که فرمودند:(هر کس سورهٔ حجرات را بخواند خداوند بتعداد هر نفر که او را اطاعت کرده یا نافرمانی میکند ده حسنه به او خواهد داد.) حسین بن علاء از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمودند:

(هر کس هر شب یا هر روز سورهٔ حجرات را بخواند جزء زیارت کنندگان حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله محسوب خواهد شد).

ربط با سورهٔ قبلی:

پس از آنکه خداوند سورهٔ فتح را با یاد پیامبرش ختم فرمود این سوره را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

قرائت آیات:

لا تقدموا-یعقوب لا تقدموا بفتح تاء و دال قرائت نموده است و بقیه لا تقدموا بضم تاء و کسر دال خوانده اند.

ص :۱۸۳

حجرات-ابو جعفر و حجرات بفتح جیم و بقیه بضم جیم قرائت کرده اند.

دلیل قرائت:

ابن جنی گوید:یعنی:کاری را که خود بهتر میدانید انجام ندهید و آنچه را که خدا و رسول بشما امر کرده اند ترک کنید،و این معنای قرائت مشهور است،لا تقدموا تقدیرش میشود:لا تقدموا امرا علی ما امرکم اللّٰه به که بنا بر این تقدیر مفعول در اینجا همانطور که می بینید محذوف است (۱).

و هر کس(حجرات)خوانده و ضمهٔ جیم را تبدیل بفتحه نموده است، منظورش این بوده است که دو ضمه پشت سرهم ثقیل است،و بعضیها نیز جیم را ساکن کرده گفته اند(حجرات)مانند:(عضد و عضد).

و ابو عبیده گفته است حجرات جمع حجرات است بنا بر این جمع الجمع میباشد.

لغات آیات:

تقدموا-قدم،تقدیما،و اقدم اقداما،و استقدم و قدم تمامی بمعنی تقدم یعنی جلو افتاد میباشد.

لا تجهروا-جهر عبارتست از ظاهر شدن صدا با نیرو و اعتقاد،و از این باب است(الحجاره فی المنطق)و(جاهر بالامر مجاهره)و نیز جهارا هم گفته میشود،و نقیض جهر همس است،و حروف مجهوره نوزده حرف است که همهٔ آنها در این جمله ها جمع شده است:(اطلقن ضرغم عجز ظبی ذواد)و بقیهٔ

۱- ۱) -و بنا بر این قرائت یعقوب(لا تقدموا)بفتح تا و دال فعل لازم است و مفعولی در تقدیر نداشته معنی میشود در راه رفتن جلو پیامبر نیفتید.

حروف که در این جمله ها جمع شده است:(حث فسکت شخصه)حروف مهموسه نامیده میشوند.

یغضون-غض عبارتست از پائین آمدن از یک موقعیت بعنوان کوچکی،گفته میشود(غض فلان من فلان)هنگامی که انسان حالت کسی را که از او بالاتر است کوچک سازد،و(غض بصره)هنگامی که انسان از تیزبینی چشم خود بکاهد، جریر شاعر گوید:

فغض الطرف انک من نمیر

فلا کعبا بلغت و لا کلابا

یعنی(چشم فروکش که تو از نمیر هستی،نه بپای طایفهٔ کعب میرسی و نه کلاب).

اعراب آیات:

أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ

در محل نصب است بنا بر اینکه مفعول له است (۱)،و نیز جایز است در محل جر باشد بوسیلهٔ لام مقدر،که تقدیرش اینطور باشد(لأن تحبط اعمالکم)و بعضی هم گفته تقدیر(کراهه ان تحبط)یا(حذأر ان تحبط) است.

شأن نزول آیات:

از ابن اسحاق نقل شده است که:قوله(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَکُمْ)تا(غَفُورٌ رَحِیمٌ)در بارهٔ گروهی از تمیم نازل شده است که عبارت بودند از عطارد بن حاجب بن زراره در میان افرادی از اشراف بنی تمیم از آن جمله اقرع بن حابس،و زبرقان بن بدر،و عمرو بن اهتم،و قیس بن عاصم و اینان

۱- ۱) -مفعول له است برای ترفعوا.

همراه جمعیتی فراوان وارد مسجد شدند و از پشت در حجره ها فریاد زدند که ای محمد بیا بیرون نزد ما،این حرکت پیامبر را ناراحت کرد،پیامبر بسوی آنان رفت،آنان گفتند:ما آمده ایم تا با تو بمفاخره بپردازیم،اجازه بده تا شاعر و گویندهٔ ما شروع کند،حضرت فرمود:اجازه دادم،عطارد بن حاجب بپاخواست و گفت:

(سپاس خدای را که ما را پادشاهانی قرار داد،این خود یک عنایت است که بما کرده است،و سپاس خدایی را که بما اموالی فراوان داده است که با آن اعمالی نیک انجام میدهیم،و ما را گرامیترین مردم مشرق زمین ساخته است،و تعداد و تجهیزات ما را بیشتر قرار داده است،اینک چه کسی مانند ما است در میان مردم؟هر کس میخواهد با ما مفاخره کند مانند امتیازاتی که داریم بر شمرد،و اگر بخواهیم بیش از این خواهیم شمرد ولی ما از زیاده گویی شرم داریم سپس گوینده نشست.

حضرت رسول(ص)به ثابت بن قیس بن شماس فرمود:برخیز و پاسخ او را بده،ثابت بپاخواسته گفت:

(سپاس پروردگاری را که آسمانها و زمین آفریدهٔ او هستند،و در آنها فرمانی خود را جاری ساخت،و دانش او بر کرسی قدرتش احاطه داشته،هیچ نعمتی نیست مگر از بخشش او است،و از بخششهای او است که بما قدرت بخشیده،و از بهترین بندگانش پیامبری برگزیده که از همه نسبش گرامیتر، گفتارش راست تر،شرافتش بیشتر میباشد،و بر او کتابی نازل فرموده او را بر بندگانش امین ساخته است،و او برگزیدهٔ خدا است بر جهانیان،سپس این پیامبر را بسوی ایمان خدا فرا خواند،و مهاجرین از قومش و بستگانش که شریفترین مردم و بهترین چهره ها بودند به او ایمان آوردند،و اولین گروه مردم که دعوت او را پذیرفتند ما بودیم،ما یاوران رسول خدا(ص)و پاسداران

او هستیم،با مردم میجنگیم تا ایمان آورند،هر کس بخدا و رسولش ایمان آورد مال و جانش در امان است،و هر کس پیمان شکنی کند،همیشه در راه خدا با او جهاد میکنیم،و کشتنش برای ما ساده است،این سخنان را میگویم و از درگاه خداوند برای مردان و زنان با ایمان آمرزش میخواهیم،و السلام علیکم).

سپس زبرقان بن بدر بخواندن اشعاری پرداخت،که حسان بن ثابت بپا سخگویی او پرداخت،پس از آنکه حسان از گفتارش فارغ شد،اقرع گفت:این مرد هم گوینده اش از گویندۀ ما قویتر بود،و هم شاعرش از شاعر ما هنرمندتر بود،و نیز صدای آنان بر صدای ما تفوق داشت، پس از اتمام برنامه پیامبر خدا(ص)به آنان جوائز خوبی داد،و همگی اسلام آوردند، ابی حمزۀ ثمالی و عکرمه و ابن عباس گفته اند:(اینان مردمی بودند از بنی الغبر که پیامبر(ص)تعدادی از آنان را باسارت گرفته بود،آمده بودند تا با پرداخت فدیه آنان را پس بگیرند،و بدین منظور وارد مدینه شده به مسجد آمدند و عجله داشتند که پیامبر(ص)زودتر نزد آنان بیاید،و لذا میگفتند:

ای محمد نزد ما بیا).

معنای آیات:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»

زراره از حضرت باقر(ع)روایت نموده است که فرمودند:(هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده بود،و صفهای نماز و جنگ آراسته نشده بود،و هنوز اذان بلند گفته نمیشد،و هنوز خداوند(یا ایها الذین آمنوا)را نازل نکرده بود که فرزندان قبیلۀ اوس و خزرج اسلام آوردند.

«لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ»

بین یدی عبارت است از جلو رو،زیرا

بین دو دست انسان پیش روی انسان است،و باین معنی است که در هیچ کاری بدون خدا و رسول تصمیم گیری نکنید،و در امر و نهی آن کار عجله نکنید.

و قدم در اینجا بمعنی تقدم است و لازم میباشد.

از زجاج نقل شده است معنی آن اینست که عبادات خود را پیش از وقتی که خداوند و رسول تعیین کرده اند انجام ندهید،تا آنجا که گفته اند پیش از رسیدن وقت زکات پرداخت آن جایز نیست.

بعضی گفته اند یعنی:بکسی اجازه ندهید جلوی رسول خدا(ص)راه بروند:

بلکه پشت سر او راه بروید،و همیشه گفته ها و اعمال خود را از سخنان و افعال او عقب نیندازید.

حسن گفته است این آیه در مورد کسانی نازل شده است که قربانی خود را پیش از نماز عید ذبح کرده بودند،حضرت رسول(ص)به آنان دستور داد تا باره قربانی کنند.

ابن عباس گوید:با این آیه نهی شده بودند که پیش از پیامبر سخن نگویند،یعنی:هنگامی که در مجلس رسول خدا(ص)نشسته اید و در بارۀ مسأله ای از حضرت میپرسند،پیش از حضرت بجوابگویی نپردازید،تا قبلا حضرت خودش جواب بدهد.

از کلبی و سدی نقل شده است که یعنی:پیش از حضرت گفتاری و کرداری انجام ندهید تا اینکه بشما فرمان بدهد.

ولی بهترین نظر آنست که آیه را حمل بر همۀ این وجوه کنیم،زیرا هر چیز که خلاف دستور خدا و رسول باشد اگر انجام داده شود یک نوع جلو افتادن از پیامبر (ص)میباشد،و ممنوع است.

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ»

یعنی:از گناه و نافرمانی خداوند دوری جویید.

«إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

خداوند گفته های شما را میشنود،و از کردارتان

ص :۱۸۸

آگاه بوده شما را به مکافات اعمالتان خواهد رسانید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»

زیرا بلند کردن صدا بیشتر از صدای پیامبر از دو حال بیرون نیست یا یک نوع سبک شمردن آن حضرت است که موجب کفر خواهد شد،یا یک نوع بی ادبی نسبت بحضرت است،این نیز بر خلاف احترام پیامبر است که بما دستور داده اند.

«وَ لاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ»

یعنی:هنگام گفتگو با حضرتش و در مجلس او صدای خود را کوتاه کنید،زیرا او مانند شما نیست و از هر جهت تعظیم او لازم است.

بعضی گفته اند یعنی:همانطور که همدیگر را صدا میزنید هنگامی که با پیامبر کار دارید نگوئید ای محمد،بلکه او را با تجلیل و احترام صدا زده بگوئید یا رسول اللّه.

«أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ»

یعنی از ترس اعمالتان از بین رود،یا برای آنکه اعمالتان از بین نرود،گفته شده است که در قرائت عبد اللّه(فتحبط اعمالکم) آمده است.

«وَ أَنْتُمْ لاَ تَشْعُرُونَ»

یعنی:شما نمیدانید که با بلند نمودن صدای خود در برابر صدای پیامبر و ترک احترام حضرتش اعمال خود را از بین میبرید.

انس میگوید:هنگامی که این آیه نازل شد ثابت بن قیس گفت:این من بودم که صدایم را از صدای پیامبر(ص)بلندتر میکردم و با صدای بلند با او حرف میزدم،اعمالم باطل شده من از اهل جهنم خواهم بود،و ثابت دارای صدایی بلند بود،این جریان را برای حضرت رسول(ص)توضیح دادند،حضرت فرمود:او از اهل بهشت است.

اصحاب ما میگویند:معنی(أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ)آنست که ثواب این عمل از بین خواهد رفت،زیرا اگر آنان این عمل را بصورت تعظیم پیامبر(ص)و توقیر او

انجام داده بودند استحقاق ثواب میداشتند،ولی از آنجا که این عمل را بر خلاف این برنامه انجام داده اند شایستهٔ عقاب و مجازات شده از این پاداش محروم میباشند،و بدین جهت عمل آنان از بین رفته است،بنا بر این آیه مربوط به اهل عذاب نیست،و نیز از آنجا که خداوند بزرگ احباط را در این آیه بخود عمل مربوط ساخته است،در حالی که مفسرین دیگر احباط را به کسی که با عمل استحقاق یافته است مربوط دانسته اند،و این نوع تفسیر خلاف ظاهر است، سپس خداوند کسانی را که پیامبر(ص)را مورد احترام و تنظیم قرار داده اند مدح کرده میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ»

یعنی:آنان که بمنظور احترام پیامبر(ص)در مجلس او صدای خود را کوتاه می نمایند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى»

از قتاده و مجاهد نقل شده است یعنی:خداوند دلهای مؤمنین را مورد امتحان قرار داده و آنها را برای تقوی خالص ساخته است.

امتحان دلها یک امتحان معنوی است که از امتحان طلا بوسیلهٔ آتش که آن را ذوب نموده غش آن را جدا کرده خالص آن باقی می ماند.

بعضی گفته اند یعنی:خداوند از نیتهای خالص آنان آگاه بود،زیرا انسان چیزی را امتحان میکند تا از حقیقت آن آگاه شود.

بعضی گفته اند یعنی:با آنان به سبک امتحان کننده رفتار کرد چون آنان را باین نحو عبادت دستور داد،و از امتحان خوب در آمدند، همانگونه که طلای خالص بوسیلهٔ آتش جدا میشود.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ»

آمرزشی از خدا برای گناهانشان.

«وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

و پاداشی بزرگ برای فرمانبرداریشان،آن گاه پیامبر(ص)را مورد خطاب قرار داده میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ»

که ستمگران طایفۀ بنی تمیم هستند و نمیدانستند پیامبر(ص)در کدام حجره است لذا اطراف حجره ها گشته او را صدا میزدند.

«أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ»

خداوند آنان را به نادانی و کم فهمی و کم عقلی توصیف کرده است چون قدر پیامبر را نمیدانستند و از میزان احترام او خبر نداشتند،لذا مانند چهارپایان بی عقلند.

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ»

یعنی:اگر صبر میکردند تا بطرف آنان بروی آنان بهتر بود از اینکه از پشت حجره ها تو را صدا بزنند،برای دینشان بهتر بود که ثواب میبردند،و برای دنیایشان بهتر بود که در برخورد با پیامبرشان مؤدب بوده در زمرۀ عقلاء بشمار می آمدند.

بعضی گفته اند یعنی:اگر مؤدب بودند اسیرانشان را بدون فدیه آزاد میکردی،زیرا رسول خدا(ص)در جنگ تعدادی از مردم بنی الغبر را اسیر کرده بود،بستگانشان برای آزاد کردنشان آمده بودند،حضرت نصف آنان را بدون وجه آزاد کرد و نصف دیگر را در مقابل گرفتن وجه آزاد فرمود،این آیه میفرماید:اگر آنان صبر میکردند و رعایت ادب داشتند تو همۀ آنان را بدون گرفتن وجهی آزاد میکردی.

«وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»

و خداوند توبه کنندگان را می بخشد.

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ (۶) وَ اِعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اَللّٰهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِنَ اَلْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لکِنَّ اَللّٰهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ اَلْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ اَلْکُفْرَ وَ اَلْفُسُوقَ وَ اَلْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ اَلرّاشِدُونَ (۷) فَضْلاً مِنَ اَللّٰهِ وَ نِعْمَهً وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۸) وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ اِقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی اَلْأُخْری فَقاتِلُوا اَلَّتِی تَبْغِی حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اَللّٰهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُقْسِطِینَ (۹) إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

ص: ۱۹۲

ترجمه آیات:

۶-ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخصی فاسق برای شما خبری آورد،در بارهٔ آن تحقیق کنید،مبادا از روی نادانی بقومی زیان رسانید، و آن گاه از کردهٔ خود پشیمان شوید.

۷-بدانید که رسول خدا در میان شما است،اگر در بسیاری از کارها اطاعت کند به گناه خواهید افتاد،ولی خداوند ایمان را برای شما محبوب ساخت،و آن را در دلهایتان زینت بخشید،و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان زشت ساخت اینان هدایت یافتگانند.

۸-و این تفضلی است از طرف خدا و نعمتی،و خداوند دانا و فرزانه است.

۹-و اگر دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر بجنگ پرداختند بین آنان صلح برقرار کنید،اگر یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم میکرد با آنکه ستمگر است بجنگید تا تن بفرمان الهی دهد،اگر آن دسته از ستمگری باز گشت دو باره آن را بعدالت صلح دهید،و عدالت کنید که خداوند عدالت کنند گان را دوست دارد.

۱۰-مؤمنان برادرند،بین برادرانتان صلح برقرار کنید و از خدا بترسید تا مورد ترحم خداوند قرار گیرید.

قرائت آیات:

فاصلحوا بین اخویکم-یعقوب(فاصلحوا بین اخوتکم)بصیغهٔ جمع قرائت کرده است،و این قرائت،قرائت ابن سیرین نیز هست،و بقیهٔ قراء(بین اخویکم)به تثنیه قرائت کرده اند چون طائفتان بصورت تثنیه آمده است،و در قرائت نادر از زید بن ثابت و حسن(اخوانکم)قرائت با الف و نون بصورت جمع

نقل شده است.

فتبینوا-در سورهٔ نساء اختلاف قراء را در مورد(فتبینوا)و دلیل هر دو قرائت را بیان کردیم،و از حضرت باقر(ع)(فتثبقوا)با ثاء و تاء روایت شده است.

لغات آیات:

عنت-عنت عبارتست از مشقت،گفته میشود:(عنت الدابه تعنت عنتا)یعنی:

(اسب سخت به مشقت افتاد)هنگامی که ساق پای اسب پس از آنکه شکستگی آن خوب شده دو باره شکست که دیگر نمیتواند راه رود،ابن الانباری گوید اصل عنت بمعنی تشدید است،گفته میشود:(فلان یعنت فلانا)یعنی:(فلانی را در فشار میگذارد)و او را وادار بکاری سخت می نماید)آن گاه از آن معنی هلاکت گرفته شده است.

اقسطوا-قسط بمعنی عدل است،و مانند ان اقساط و قسوط،و قسط بفتح بمعنی ستم و بازگشت از حق است،بنا بر این اصل باب عدول بمعنی بازگشت است،هر کس بازگشت بسوی حق کرد عدالت کرده است،و هر کس بازگشت از حق میکند ستم نموده است.

اعراب آیات:

أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللّٰهِ

-خبر آن بنظر نحویین در طرف است که فیکم باشد،ولی این اعراب اشکال دارد،زیرا شایسته است که خبر دارای فایده باشد،بنا بر این گفته نمیشود:آتش گرم است زیرا این خبر فایده ای در بر ندارد،بنظر من بهتر است که او با جملات بعد از آن خبر باشد،که معنی میشود:(بدانید که در میان شما پیامبری است که اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند بگناه

خواهید افتاد).

و بنا بر وجه اول میشود گفت منظور آن بوده است که موقعیت رسول خدا(ص) به آنان تفهیم شود،همانگونه که اگر انسان بخواهد طرف را متوجه مطلبی کند میگوید:فلانی حاضر است،با اینکه طرف خود از وجود فلانی آگاه است.

و اگر گفته میشد:(ان رسول اللّه فیکم)احتمال داشت که غیر رسول خدا کسانی در میان آنان است که بمنزلهٔ رسول خدا هستند،ولی وقتی گفته شود:(أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللّهِ)دیگر این احتمال نمیرود،و بنا بر این تقدیر:

لَوْ یُطِیعُکُمْ

-لو با ما بعدش در محل رفع هستند که خبر بعد از خبر ان باشند.

فَضْلاً مِنَ اللّهِ

-مفعول له است و تقدیرش اینست(فعل اللّه ذلک لکم فضلا منه و نعمه)و نیز جایز است عامل در آن راشدون و فعلی که در آن است باشد یعنی:(رشد او فضلا من اللّه).

بجهاله و بالعدل- (۱)هر دو در محل نصب هستند بنا بر حالیت، و عامل در اولی فتصیبوا و در دومی فاصلحوا است.

شأن نزول:

إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ

-بنقل ابن عباس (۲)و قتاده و مجاهد این آیه در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است که رسول خدا(ص)او را برای جمع صدقات طایفهٔ بنی المصطلق فرستاد،مردم از شادی بمنظور استقبال از او بیرون

۱- ۱) -بجهاله در آیهٔ ۶ و بالعدل در آیهٔ ۹

۲- ۲) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۳.

آمدنـد،ولی چـون در دوران جـاهلیت بیـن ولیـد و آنـان دشـمنیهایی وجـود داشـت پیش خـودش فکر کرد قصـد کشـتن او را دارنـد،بطرف رسول خـدا(ص)بازگشت و گزارش داد که این طائفه از پرداخت زکات و صـدقاتشان خودداری کردند،با اینکه جریان درست بر عکس بود،حضرت سخت ناراحت شد و بفکر افتاد که با آنان جنگ کند،که این آیه نازل شد.

بعضـی گفته انـد که:(این آیه در بارهٔ یک فرد (۱)نـازل شـده است که بپیامبر گفته است ماریه مادر ابراهیم پسر عمویی قبطی دارد که می آیـد و با او همبستر میشود،رسول خـدا(ص)علی(ع)را فرا خوانـد و فرمود برادرم!این شمشـیر را بگیر و برو اگر آن شخص را نزد مـاریه دیـدی او را بکش،علی(ع)گفت:یـا رسـول اللّه برای اجرای فرمـان شـما هر جـا که مرا بفرسـتی تنـد و تیز هسـتم،و دسـتور شما را بفوریت انجام خواهم داد،یا اینکه شاهد چیزی می بینید که غائب نمی بیند(و من طبق مشاهدات خودم عمل کنم)؟حضرت فرمود:(معیار مشاهدات خودت است)شاهد چیزی بیند که غائب نمی بیند.

حضـرت علی(ع)میفرمایـد:در حالی که شمشـیرم برهنه بود راه افتادم و آنجا آن مرد را در منزل ماریه دیدم،شمشـیر را کشـیدم همیـن کـه فهمیـد مـن آهنـگ او را دارم بطرف درخت خرمـایی دویـد و از آن بالاـ رفت و خـود را به پشت انـداخت،و میـان پاهایش را باز کرد،ناگهان دیـدم صاف است و آلت مردانگی نه کم و نه زیاد بکلی نـدارد (۲)برگشتم به پیامبر خدا(ص)خبر دادم،حضرت فرمود:شکر

ص :۱۹۶

۱- ۱) -و بنـا بر روایت نور الثقلین این فرد عـایشه بوده است که حسـادت زنـانه او را وادار کرده است بـدروغ مـاریه زن دیگر پیامبر را بدام اندازد ج ۵ صفحه ۸۱.

۲- ۲) -تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ صفحهٔ ۳۱۹ اینجا اضافه دارد(حضرت رسول خدا(ص)که جریح قبطی را خواجه و بی آلت برایش توصیف کردند. فرمود:جریح این چه حالتی است که داری؟جریح در جواب گفت یا رسول اللّه

خدای را که هر نوع زشتی را از ما اهل بیت بر طرف ساخته است).

و قوله ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا-بنقل از سعید بن جبیر در باره طایفهٔ اوس و خزرج نازل شده است که میان آنان جنگی با لیف خرما و نعلین اتفاق افتاده بود.

بعضی هم گفته اند این آیه در مورد تیرهٔ عبد اللّه بن ابی بن سلول از طایفهٔ خزرج و تیرهٔ عبد اللّه بن رواحه از طایفهٔ اوس نازل شده است،و علتش هم این بوده است که حضرت رسول(ص)جلو عبد اللّه بن ابی می ایستد الاغ

۲)

(قبطیها خادمان خود و کسانی را که میخواهند بر خانوادهٔ خود وارد کنند او را باین حالت در می آورند،و قبطیها جز با قبطیان انس نمی گیرند پدر ماریه مرا نزد او فرستاده است تا بر او وارد شده به او خدمت کنم و با او مانوس باشم..) و نیز در تفسیر نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۸۱ حدیثی وارد شده است که در آن (عبد اللّه بن بکیر میگوید:بحضرت صادق(ع)گفتم:فدایت شوم آیا رسول خدا(ص)میدانست عایشه دروغ گفته است و دستور قتل آن مرد را دادند یا اینکه نمیدانستند،و خداوند در اثر تحقیق و درنگ علی(ع)کشته شدن را از مرد قبطی برداشت؟ فرمودند:بخدا سوگند پیامبر عالمتر از این بود،و اگر این دستور از طرف فرمان قاطعی می بود علی(ع)باز نمیگشت مگر با کشتن مرد قبطی،ولی هدف پیامبر از این دستور آن بود که عایشه از گناه خود توبه کند،ولی عایشه نه از گناه خود بازگشت و نه بکشته شدن مرد مسلمانی با دروغگویی خود اهمیت میداد). و نیز در کتاب(السبعه من السلف)ص ۱۵۷ بنقل از مستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۹ این جریان با مختصر تفاوتی در باب شدت حسادت عایشه نقل شده است.

ص :۱۹۷

سواری حضرت پهین می اندازد،عبد اللّه دماغ خودش را میگیرد و بحضرت میگوید از جلو من دور شو (۱)عبد اللّه بن رواحه به او میگوید:الاغ رسول خدا (ص)بویش از تو و پدرت بهتر است،دودمان عبد اللّه بن ابی ناراحت شده عبد اللّه نیز از قومش کمک خواست،و بین آنان با آهن و دست و نعلین زد و خود درگرفت (۲).

معنای آیات:

اشاره

آن گاه خداوند بمؤمنین خطاب کرده میفرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ»

یعنی:اگر فاسقی خبر مهمی برای شما آورد،و فاسق کسی است که از اطاعت فرمان خدا به معصیت او،روی آورده است.

«فَتَبَیَّنُوا»

اول صدق و کذب او را بدست بیاورید،و فورا با خبر او اقدام به عمل نکنید،و بنا بر قرائت کسی که فتثبتوا خوانده است معنایش اینست که در برابر خبری که فاسق آورده است بایستید تا حقیقت آن برای شما روشن شود.

«أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ»

یعنی این احتیاط را بخاطر آن انجام دهید که

۱- ۱) -لباب النقول سیوطی صفحهٔ ۲۰۲ میگوید:(پیامبر(ص)سوار بر الاغی شده بطرف عبد اللّه بن ابی رفت،عبد اللّه بن ابی بحضرت گفت:از من دور شو که بوی گند الاغت مرا ناراحت کرد،مردی از انصار گفت بخدا سوگند که الاغ حضرت از تو خوشبوتر است،آن گاه مردی از قوم عبد اللّه خشمناک شد و...)

۲- ۲) -تفسیر ابن عباس ۳۲۳:(این آیه در بارهٔ عبد اللّه ابن ابی بن سلول منافق و یارانش و عبد اللّه بن رواحه مخلص و یارانش که بر سر یک سخن نزاع کردند وارد شده است...)

مبادا با عدم آگاهی از حال مردی و مطیع بودن و اسلامشان به مال و جان آنان لطمه وارد شود.

«فَتُصْبِحُوا عَلیٰ مٰا فَعَلْتُمْ»

تا در اثر خطایی که مرتکب شده اند.

«نٰادِمِینَ»

طوری پشیمان شوند که دیگر جبران آن ممکن نباشد.

یک استفادهٔ فقهی:

این آیهٔ شریفه دلالت دارد بر اینکه خبر واحد موجب علم و عمل به آن نمیشود، زیرا معنی آنست که اگر کسی برای شما خبری آورد که در امان نیستید از اینکه خودش دروغ باشد،در مورد آن خبر توقف کنید،و این علت در خبر کسی که احتمال دروغ دارد موجود است.

و بعضی هم بهمین آیه استدلال کرده اند بر وجوب عمل کردن بخبر واحد در صورتی که خبر دهنده عادل باشد،زیرا خداوند توقف نمودن در خبر فاسق را واجب فرموده است،بنا بر این دلالت دارد بر اینکه در خبری که شخص عادل بدهد درنگ و تحقیق واجب نیست،و این صحیح نیست،زیرا دلیل خطاب بنظر ما و بیشتر محققین قابل اعتماد نیست.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللّٰهِ»

یعنی:از خدا بترسید که پیامبر را تکذیب کنید یا اینکه در حضور او سخن باطلی بگوئید،زیرا خداوند عمل شما را به او خبر میدهد و شما رسوا خواهید شد.

و بعضی گفته اند یعنی:از اینکه خداوند دروغگویی ولید را به پیامبر اطلاع داد بدانید که رسول خدا در میان شما است،و این اطلاع یکی از معجزات او است.

«لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ»

یعنی:اگر در بسیاری از موارد مطابق میل شما عمل به گناه و هلاکت خواهید افتاد،و در اینجا بطور مجاز موافقت خداوند نسبت به خواسته های مردم به اطاعت تعبیر شده است،چون میدانید

که در اطاعت،رتبه و مقام منظور میشود،بنا بر این انسان هیچگاه مطیع افراد زیر دست خود نخواهد شد،بلکه انسان در صورتی مطیع بالا دست خود خواهد بود که دستورات او را اجراء کند.

آن گاه خداوند مؤمنین را که دروغ نمیگویند مورد خطاب قرار داده میفرماید:

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمٰانَ»

یعنی:خداوند اسلام را در نظر شما بهترین ادیان قرار داده است،که دلائل متعددی بر صحت آن اقامه نموده و نیز وعدهٔ ثواب برای پیروی از اسلام داده است.

«وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»

و با برنامه ها جالبی که در اسلام قرار داده است مردم بطرف آن جذب میشوند.

«وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ»

و با توصیف عذاب کافران و بیان انواع و اقسام مظرات ناشیه از کفر مردم را از آن دور ساخت.

«وَ الْفُسُوقَ»

یعنی:خروج از طاعت به معصیت،و بنقل از ابن عباس و ابن زید فسوق عبارتست از دروغ،و همین معنی از حضرت باقر(ع)نیز روایت شده است (۱).

«وَ الْعِصْيٰانَ»

یعنی:کلمهٔ نافرمانیهای خداوند (۲).

۱- ۱) -معانی الاخبار چاپ مکتبه الصدوق صفحهٔ ۲۹۴:(زید شحام گوید از حضرت صادق(ع)پرسیدم معنی رفث و فسوق و جدال چیست؟فرمودند:اما رفث همبستر شدن است،و اما فسوق دروغگویی است،مگر فرمودهٔ الهی را نشنیده ای که میفرماید:(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ ...). که در آیه بدروغگو فاسق گفته شده است.

۲- ۲) -نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۸۲ بنقل از اصول کافی(عبد الرحمن بن کثیر

سپس خداوند بخبر دادن از حال آنان بازگشته میفرماید:

«أُولٰئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ»

یعنی:کسانی که خداوند آنان را به ایمان و زینت داشتن آن در دلهایشان توصیف کرده است آنان هستند که به خوبیها ارشاد گشته اند،و بعضی گفته اند راشدون کسانی هستند که راه رشد را یافته و به سوی بهشت هدایت شده اند.

«فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً»

ابن عباس گوید:یعنی:و این تفضلی است از من و رحمتی نسبت به آنان.

«وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ»

خداوند بتمام اشیاء عالم است.

«حَکِیمٌ»

و در تمام کارهایش حکیم و فرزانه است.

استفادۀ کلامی:

و این آیه بچند جهت بر بطلان مذهب جبر دلالت دارد:

۱-چون خداوند ایمان را در دلهای بندگان محبوب ساخته و کفر را ناپسند دیگر چیزی را که دوست ندارند باجبار محبوب آنان نمیسازد،و چیزی را که دوست دارند برایشان ناپسند نخواهد ساخت.

۲-در صورتی که خداوند با الطاف خود در محبوب ساختن ایمان در دلها به بندگانش عنایت فرموده است این دلیل گفتاری است که ما در بحث لطف داریم سپس میفرماید:

«وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا»

یعنی:اگر دو طائفه از مؤمنین با یکدیگر جنگ کردند.

(۲

(از حضرت صادق(ع)در بارۀ(حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمٰانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ)روایت میکند که مراد امیر المؤمنین(ع)است،(وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیٰانَ) اولی و دومی و سومی است)

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»

بین آنان را اصلاح دهید تا صلح کنند،البته این آیه دلالت ندارد بر اینکه اگر دو طائفه مؤمن با یکدیگر جنگ کردند باز هم بر ایمان خود باقی خواهند بود،و باز هم میشود به آنان مؤمن گفت،و آیه مانع از این نیست که از جنگ بگوئیم:یکی از این دو طایفه یا هر دو طایفه فاسق شده اند.

«فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى»

اگر یک طایفه با داشتن انتظاری نامشروع از طایفۀ دیگر نسبت به او ستم روا داشت،و ستمگرانه با آن طایفه بجنگ پرداخت».

«فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی»

چون این طائفه ستمگر است نه آن دیگری پس با او بجنگید.

«حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ»

تا به اطاعت فرمان خدا بازگشته،دست از جنگیدن با آن طایفۀ مؤمن بردارد.

«فَإِنْ فاءَتْ»

یعنی:اگر بفرمان خدا بازگشت و توبه نموده دست از جنگ برداشت و تن بفرمان الهی داد.

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»

یعنی:بین طایفۀ متجاوز و بین طائفه ای که مؤمن است صلح دهی.

«بِالْعَدْلِ»

یعنی:عادلانه آنان را صلح دهید تا بین آنان یکسان رفتار شود،و از یک طرف نسبت بدیگری ظلم نشود،و در مورد خسارت و زیان حق کسی نادیده گرفته نشود.

«وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»

یعنی:و در گفتار و کردار بعدالت رفتار کنید (۱).

---

۱ - ۱) -تفسیر صافی بنقل از کافی و تهذیب و قمی در تفسیر این روایت میکند (که حضرت صادق از پدرش علیهما السلام

ضمن حدیثی نقل کرده است پس از

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

مؤمنين در دين برادر يكديگرند و بايد همديگر را يارى كنند (۱).

(۱

(آنكه اين آيه نازل شد رسول خدا(ص)فرمودند:از ميان شما كسى هست كه پس از من بر طبق تأويل قرآن خواهد جنگيد همانگونه كه من طبق نزيل قرآن جنگيدم، پرسيدند:آن كس كيست؟فرمود:كسى مشغول دوختن كفش است(يعنى امير المؤمنين(ع)عمار ياسر گويد:من با اين پرچم سه بار در ركاب رسول خدا(ص) جنگيده ام،و اين بار چهارم است كه ميجنگم...)

ص: ۲۰۳

---

۱ - ۱) -بطرق مختلف عامه و خاصه وارد شده است كه پيامبر خدا(ص)پس از نزول اين آيه ميان يك يك اصحابش عقد اخوت برقرار كرد،و از ميان اصحاب على(ع)را براى خود برادر گرفت،اينك بچند حديث در اين مورد توجه فرمائيد: و از كتب خاصه بسيار نقل شده است از آن جمله است: تفسير برهان ج ۴ صفحۀ ۲۰۷ بنقل از مجالس شيخ از ابن عباس نقل شده است گفت:پس از آنكه آيۀ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ نازل شد رسول خدا(ص)ميان مسلمانان پيمان اخوت برقرار كرد،بين ابو بكر و عمر و بين عثمان و عبد الرحمن و بين فلان تا اينكه بين تمام يارانش هر كس طبق منزلتش با ديگرى پيمان اخوت بسته شد،سپس بعلى بن ابى طالب(ع)فرمود:تو برادر من هستى و من برادر توام). و نور الثقلين ج ۵ صفحۀ ۸۸ بنقل از ارشاد مفيد. اللوامع النورانيه بحرانى صفحۀ ۴۰۲ از طريق عامه ميگويد:(ابن مغازلى شافعى در كتاب مناقب از حذيفۀ يمانى روايت ميكند كه رسول خدا(ص)بين مهاجر و انصار اخوت برقرار كرد،و هر كس را با نظيرش برادر ميكرد،سپس

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكَمْ»

یعنی:بین هر دو نفری که جنگ میکنند صلح دهید، و معنی تثنیه بجمع هم انطلاق میشود،زیرا تأویل چنین است که بین هر دو برادری را اصلاح دهید،یعنی:شما برادران جنگ کنندگان هستید بین این دو دسته اصلاح دهید،یعنی:شر ظالم را از سر مظلوم کوتاه کنید،و بیاری مظلوم روید (۱).

(۱)

(دست علی بن ابی طالب(ع)را گرفته فرمود:این برادر من است...). صحیح ترمذی ج ۲ صفحهٔ ۲۹۹ بسندش از ابن عمر روایت میکند که(رسول خدا(ص)بین یاران خود اخوت برقرار کرد،علی(ع)آمد در حالی که از چشمانش اشک میریخت فرمود:یا رسول اللّه میان اصحابت اخوت برقرار کردی و بین من و احدی اخوت برقرار نفرمودی؟!رسول خدا(ص)به او فرمود:تو در دنیا و آخرت برادر من هستی). و جریان اخوت پیامبر(ص)در کتابهای دیگر عامه آمده است:

---

۱ - ۱) -اصول کافی مترجم ج ۳ صفحهٔ ۲۹۷:(حبیب احول گوید:از حضرت صادق(ع)شنیدم که فرمودند:اصلاح بین مردم هنگامی که با هم بد شدند،و نزدیک ساختن آنان وقتی که از هم دور شدند،صدقه ای که خداوند آن را دوست دارد). اصول کافی ج ۳ صفحهٔ ۲۹۷:(ابو حنیفه سر گروه حجاج میگوید:من و دامادم بر سر ارثی دعوا میکردیم که مفضل بر ما گذشت،مدتی ایستاده سپس بما گفت: بیائید برویم منزل ما،ما نیز نزد او رفتیم،مفضل با چهار صد درهم که از خود بما داد بین ما را اصلاح کرد،و از ما هر دو برای دیگری تعهد گرفت، گفت اما این پول از مال خودم نبود،حضرت صادق(ع)بمن دستور داده بود هر گاه دو نفر از یاران ما بر سر چیزی نزاع داشتند از مال حضرت صرف کنم،و این از مال امام صادق(ع)بود)

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ»

یعنی:از خدا بترسید که در اصلاح دادن آنان کوتاهی نکنید،یا اینکه از خدا بترسید و از دادن حق دیگران دریغ نداشته باشید.

۱)

(صحیح ابن ماجه ص ۱۲۲ و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۴ و ۱۱۱ و ۱۲۶ و ۱۳۴ و مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۱۵۹ و ۲۳۰ و طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۱۴ و ج ۳ قسم اول ص ۱۳ و ۱۴ و سیوطی در الدر المنثور ذیل تفسیر ان الذین آمنوا و هاجروا و ذیل تفسیر رب اشرح لی صدری و کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۱ و ص ۴۰۰ و ج ۳ و ص ۶۱ و ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵ و ج ۶ ص ۱۲۲ و ۳۹۸ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۲ و ۱۲۱ و ۱۳۱ و فیض القدیر ج ۴ ص ۳۵۵ و الریاض النضره ج ۱ ص ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ج ۲ ص ۱۶۸ و ص ۱۶۹ و ۲۰۱ و ذخائر العقبی ص ۹۲ و اسد الغابه ج ۳ ص ۳۱۷ و استیعاب ج ۲ ص ۴۶۰ و حلیه الاولیاء ج ۷ ص ۲۵۶ و تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۲۶۸ و الصواعق المحرقه ص ۷۴ و ۷۵ کنوز الحقایق ص ۲۷ و اصابه ابن حجر ج ۸ قسم ۱ ص ۱۸۳ و کفایه الطالب ص ۳۴(بنقل از ج ۱ ص ۳۳۲ فضائل الخمسه). این بود روایاتی در مورد اخوت خاصی بین مؤمنین در عصر پیامبر خدا(ص)و نیز در مورد اخوت عامه بین تمام مؤمنین روایات بسیاری که بچند نمونهٔ آن توجه میفرمائید: اصول کافی مترجم ج ۳ صفحهٔ ۲۴۱(مفضل بن عمر میگوید حضرت صادق(ع) فرمود:(مؤمنین برادر بوده فرزندان یک پدر و مادرند و هر گاه یکی از آنان رگی از بدنش آسیب ببیند دیگران برایش نمیخوانید). اصول کافی مترجم ج ۳ صفحهٔ ۲۴۱:(علی بن عقبه از حضرت صادق(ع)، روایت کرده است که فرمودند:مؤمن برادر مؤمن است،چشم او و راهنمایی اوست، نه به او خیانت میکند و نه در معامله او را فریب میدهد،و نه هیچگاه به او

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

تا مورد ترحم قرار گیرید.

زجاج گوید:افراد مؤمن در صورتی که از نظر دینی متحد باشند(برادر) اخوه نامیده میشوند،زیرا در دین یکی هستند و از لحاظ اصل نسب هم که متحد هستند چون از یک مادرند که حواء باشد.

زهری از سالم از پدرش از رسول خدا(ص)روایت میکند که فرمودند:مسلمان برادر مسلمان است نه به او ستم میکند،و نه او را رها میسازد،هر کس در فکر بر آوردن نیاز برادرش باشد،خداوند در فکر نیاز او است،و هر کس از مسلمانی اندوهی را برطرف کند خداوند بدان وسیله اندوهی از اندوههای او را روز، قیامت بر طرف خواهد فرمود،و هر کسی عیب مسلمانی را بپوشاند خداوند روز قیامت عیب او را خواهد پوشانید)و این روایت را بخاری و مسلم در کتابهای خود نقل کرده اند.

از پیامبر خدا(ص)ضمن وصیتی که به امیر المؤمنین(ع)فرمودند روایت شده است(یا علی ارزش دارد که یک میل (1)پیاده روی کنی تا بیماری را عبادت نمایی،و دو میل راه روی تا جنازه ای را مشایعت کنی،و سه میل راه بروی تا دعوتی را اجابت کنی:و چهار میل مسافرت کنی تا یک برادر دینی را

(1)

(وعده ای میدهد و تخلف کند). نور الثقلین ج ۵ صفحهٔ ۸۷ حدیث ۳۹ معاویه بن عمار گوید از حضرت صادق (ع)پرسیدم:فدایت شوم این حدیثی که از تو شنیده ام تفسیرش چیست؟فرمود چه حدیثی؟گفت: المؤمن ینظر بنور اللّٰه ،فرمودند:ای معاویه خداوند مؤمنین را از نور خود آفرید و آنان را غرق رحمت خود فرمود،و روزی که خود را به آنان معرفی کرد پیمان ولایت ما را از آنان گرفت،پس مؤمن برادر مؤمن است از پدر و مادرش،پدرش نور و مادرش رحمت است،و با این نور است که مؤمن میبیند)

۱- ۱) -میل معادل ۱۴۸۲ متر است.

ملاقات کنی،و پنج میل سفر کنی تا بفریاد بیچاره ای برسی،و شش میل مسافرت روی تا مظلومی را یاری کنی،و بر تو باد که همیشه بدرگاه خداوند استغفار کنی).

ارتباط آیات با یکدیگر:

ارتباط قوله(إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ)بما قبلش اینست:پس از آنکه خداوند دستور داد که مسلمانان از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنند بدنبالش بیان فرمود که رسول خدا(ص)جایز نیست از خواستهٔ آنان پیروی کند،بلکه بر او لازم است مطابق دستوری که از طرف خداوند دارد عمل کند.

ارتباط(وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمٰانَ)[با ما قبلش آنست که لعنتم بمنزلهٔ اینست که بگوید:شما بگناه نیفتادید،یعنی:خداوند در بسیاری از کارها مطابق شما عمل نکرد که شما بگناه بیفتید،و لکن خداوند ایمان را محبوب شما ساخت]

(۱)جملهٔ مقدری است مثل(لئلا تقعوا فی العنت)و این را گفتیم:چون کلمهٔ لکن اگر بعدش اثبات باشد باید قبل از او نفی واقع شده باشد.

و قوله لَوْ يُطِيعُكُمْ لعنتم هم بمعنای اینست که(لم یطیعکم فما عنتم).

ص:۲۰۷

۱- ۱) -این قسمت نسخه بدل داخلی کروشه از پاورقی اصل عربی بداخل متن آورده شده است«مترجم».

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسیٰ أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لاٰ نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ عَسیٰ أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لاٰ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لاٰ تَنٰابَزُوا بِالْأَلْقٰابِ بِئْسَ اَلاِسْمُ اَلْفُسُوقُ بَعْدَ اَلْإِیمٰانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۱۱) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ اَلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ اَلظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاٰ تَجَسَّسُوا وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ تَوّٰابٌ رَحِیمٌ (۱۲) یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْنٰاکُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ أَتْقٰاکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۱۳) قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ اَلْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لاٰ یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمٰالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴)

ص: ۲۰۸

ترجمه آیات:

۱۱-ای کسانی که ایمان آورده اید هیچگاه نباید مردمی مردم دیگر را مسخره کند،چه بسا این مردم از مردم دیگر بهتر باشند،و نیز نباید زنانی زنان دیگر را بباد مسخره گیرند،چون ممکن است آنان از اینان بهتر باشند،از یکدیگر عیبجویی نکنید،و یکدیگر را با یادآوری لقبهای زشت سرزنش ننمائید،پس از ایمان آوردن اسم نافرمانی بد اسمی است،و آنان که توبه نکنند جزء ستمکاران هستند.

۱۲-ای آنها که ایمان آورده اید از بسیاری گمانهای بد دوری کنید، که بعضی از گمانهای بد گناه است،و در مورد یکدیگر کنجکاوی نکنید،و پشت سر همدیگر بعیب جویی نپردازید،آیا کسی دوست دارد که گوشت جسد مردهٔ برادرش را بخورد؟حتما از آن تنفر دارید،از خدا بترسید،خدا توبه پذیر و مهربان است.

ای مردم!ما شما را از مرد و زنی آفریدیم،و اینکه شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم تا از یکدیگر شناخته شوید،گرامی ترین فرد شما با تقواترین شما است،خداوند دانا و آگاه است.

۱۴-عربهای بادیه نشین گویند:ایمان آوردیم،بگو:هنوز ایمان نیاورده اید،ولی بگوئید:ما تسلیم شده ایم،هنوز ایمان به هیچ وجه در دلهای شما وارد نشده است،و اگر از خدا و رسول اطاعت کنید خداوند چیزی از ثواب اعمالتان را ناقص نخواهد ساخت،که خداوند بخشنده و مهربان است.

قرائت آیات:

لا یلتکم-اهل بصره لا یألتکم با الف و بقیه لا یلتکم بدون الف قرائت

ص:۲۰۹

کرده اند.

دلیل قرائت آیات:

ابو زیـد میگویـد:(الته حقه)یألته التا)گفته میشود که حق او را ناقص کنـد، و کسانی میگویند:(لات یلیت لیتا)و نیز گفته میشود:(رلت الرجل الیته لیتا) هنگامی که خبر را از او پنهان سازی،و به او بغیر از چیزی که میپرسد خبر دهی روبه شاعر گوید:

و لیله ذات ندی سریت

و لم یلتنی عن سراها لیت

یعنی:(در شبی بارانی رفتم،و هیچ مانعی از شبروی من نکاست).

و کسانی میگویند:(ألاتنی عن حقی)و(ألاتنی عن حاجتی)یعنی:مرا از حقم و نیازم بازداشت.

دلیل کسی که(لا یألتکم)قرائت کرده است،جملهٔ(وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ) (۱)است.

و هر کس که(یلتکم)خوانده است آن را از(لات یلیت)گرفته است.

لغات آیات:

الهمز و اللمز-بمعنی عیب و زشـتی مردم است،و(لمز)یعنی از کسـی که عیبجـویش جـایز نیست عیب جویی نمودن،و این عمل حرام است،اما بـدگویی از شـخص فاسق(لمز)نیست،و در حـدیث وارد شده است هر عیبی که فاسق دارد افشاء کنید تا مردم از او دوری جویند.

لا تنابزوا-نیز سرزنش نمودن افراد است با لقبهایی که روی آنان میگذارند

۱- ۱) -سورهٔ طور آیهٔ ۲۱(وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ)یعنی:(از عملشان چیزی ناقص نکردیم)

عرب میگوید:(نبزته،انبزه) (۱).

لا یغتب-غیبت آنست که انسان پشت سر افراد از آنان عیبهایی را که دارند بازگو کند،اما اگر پشت سر او چیزی را بگویی که در او نیست بهتان و تهمت است.

شعوبا و قبائل-شعوب بکسانی گویند که عرب را کوچک دانسته برای آنان هیچ نوع برتری نسبت به دیگر ملتها قائل نیستند (۲)و علت اینکه بدین نام شناخته شده اند آنست که آیهٔ(وَ جَعَلْنٰاکُمْ شُعُوباً)را عجم معنی کرده اند همان گونه که قبائل را از عرب دانسته اند.

ابو عبیده گوید:شعوب عبارتست از عجم و اصل آن از تشعب است،و این بعلت تفرقهٔ آنان است در نسب،و گفته میشود(شعبته)که بمعنی(جمعته) است و چون شعب از لغات اضداد است بمعنی(فرقته)نیز آمده است.

شأن نزول آیات:

لاٰ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ

-بنا بقول ابن عباس این آیه در بارهٔ(ثابت بن قیس بن شماس)نازل شده است (۳)که در گوش خود پنبه میگذاشت،و هنگامی که وارد مسجد میشد به او جا میدادند تا در کنار پیامبر(ص)بنشیند و بسخنان حضرت گوش فرا دهد،روزی که مردم نماز را تمام کرده بودند و هر کس در جای خود نشسته بود وارد مسجد شد،از میان مردم عبور میکرد و میگفت:

۱- ۱) -یعنی:با یادآوری لقب زشتی او را سرزنش کردم،و یا با یادآوری، لقب زشتی ملامتش خواهم کرد.

۲- ۲) -المنجد-شعب ۲.

۳- ۳) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۳.

راه بدهید،تا اینکه بیکنفر رسید به او گفت:جا پیدا کردی بنشین،ثابت با حالتی خشمناک پشت سر او نشست،همین که هوا روشن شد پرسید که این مرد کیست؟آن مرد گفت:من فلانی هستم،ثابت نام مادر او را که در جاهلیت زن بدنامی بوده برده گفت پسر فلان زن هستی؟آن مرد از خجالت سر خود را بزیر انداخت،بلافاصله این آیه بر پیامبر خدا(ص)نازل شد.

وَ لاٰ نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ

-از انس نقل شده است که این قسمت نیز در زنان پیامبر(ص)است که ام سلمه یکی از زنان حضرت را مسخره کرده بودند (۱)و علت این مسخره این بود که ام سلمه یک تکه پارچهٔ کتان سفید بکمر خود بسته بود که دو طرف آن از پشت سرش آویخته بود و موقع راه رفتن بزمین کشیده میشد،عایشه (دختر ابو بکر)به حفصه(دختر عمر)گفت:ببین پشت سر خودش چه میکشد مثل زبان سگ آویزان شده است؟!این بود سبک مسخرهٔ آنان.

حسن گفته است که عایشه ام سلمه را به کوتاهی قدش سرزنش کرده و برای فهماندن این معنی با دست اشاره نموده است، وَ لاٰ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً -در بارهٔ دو نفر از یاران رسول خدا(ص)نازل شده است که دوست خود سلمان را غیبت کرده بودند،این دو نفر سلمان را فرستاده بودند که برود از خدمت حضرت رسول(ص)برای آنان غذا بیاورد،حضرت نیز سلمان را نزد سامه بن زید که انباردار قافله بود فرستاده بود،اسامه به آنان میگوید:غذا تمام شده است و چیزی پیش من نیست،سلمان نیز دست

ص:۲۱۲

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۳ در این باره میگوید(این آیه در بارهٔ دو نفر از زنان پیامبر(ص)نازل شده است که ام سلمه زن پیامبر(ص)را مسخره کرده بودند،که خداوند آنان را از این عمل بازداشته فرمود:و لا نساء.)

خالی بر میگردد،آن دو نفر میگویند اسامه بخل ورزیده است،و به سلمان هم میگویند:اگر او را سر چاه پر آبی بفرستیم خشک خواهد شد،آن گاه خودشان راه می افتند که نزد اسامه جستجو کنند،با اینکه پیامبر(ص)به آنان این دستور را نداده بود.

حضرت به آنان فرمود:چه شده است که می بینم دهانتان آلوده بگوشت است گفتند:یا رسول اللّه ما امروز گوشتی دریافت نکردیم،فرمود:گمراه شده اید داشتید گوشت سلمان و اسامه را میخوردید،و بدنبال آن این آیه نازل شد.

از ابی قلابه روایت شده است که به عمر بن خطاب گفته شد که ابا محجن ثقفی با جمعی از دوستانش در خانه شراب مینوشند،عمر بمنزل او رفته هنگامی که بر او وارد شد دید که تنها یک نفر نزد او است،ابو محجن به عمر گفت:ای امیر المؤمنین!این کار بر تو حلال نیست،خداوند تجسس را بر تو حرام کرده است، عمر گفت:این چه میگوید؟ زید بن ثابت و عبد اللّه بن ارقم گفتند:یا امیر المؤمنین راست میگوید.

راوی میگوید:عمر از خانهٔ او بیرون رفته او را رها کرد.

یک بار دیگر عمر بن خطاب همراه عبد الرحمن بن عوف بمنظور گشت بیرون رفتند، آتشی دیدند جلو رفتند و از صاحبخانه اجازه گرفتند،صاحبخانه در را باز کرد وارد خانه شدند دیدند در این خانه مردی است و زنی که زن آواز میخواند، در حالی که مرد پیاله ای در دست دارد.

عمر گفت:این زن چه نسبتی با تو دارد؟

گفت:زن من است،عمر گفت:در این پیاله چیست؟گفت:آب خوردن است، عمر به زن گفت:چه آوازی می خواندی؟زن گفت:این اشعار را می خواندم:

(تطاول هذا اللّیل و اسودّ جانبه

و أرّقنی ألاّ حبیب ألاعبه

فو اللّه لو لا خشیه اللّه و التقی

لزعزع من هذا السّریر جوانبه

و لکن عقلی و الحیاء یکفّنی

و أکرم بعلی أن تنال مراکبه)

یعنی:(این شب طولانی شد و دامنهٔ آن سیاه گردید،و مرا به بیدار خوابی مبتلا ساخت،مگر دوستی نیست که با او سرگرم شوم، به خدا سوگند اگر ترس از خدا و پرهیزکاری نبود،از این تخت اطرافش می لغزید.

ولی عقل من و شرم و حیاء مرا باز می دارد،و به شوهرم احترام می گذارم که کسی به مراکب او دسترسی یابد).

سپس آن مرد گفت:یا أمیر المؤمنین ما اینطور دستور نداریم،خداوند می فرماید: (وَ لاٰ تَجَسَّسُوا) عمر گفت:راست گفتی،و از منزل او بیرون رفت.

و قوله یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ ،ابن عباس گفته است این آیه در بارهٔ ثابت بن قیس بن شماس و گفتارش در بارهٔ مردی که در مجلس به او جا نداد(ای پسر فلان زن)نازل گردیده است،که حضرت رسول(ص)فرمودند:

چه کسی از فلان زن یاد کرد؟ثابت برخاسته گفت:من بودم یا رسول اللّٰه، حضرت فرمود:به صورت این مردم نگاه کن.ثابت نظری به چهره های مردم افکند،حضرت از او پرسید چه دیدی ای ثابت؟گفت:چهره های سفید رنگ و سیاه رنگ و سرخ رنگ را دیدم،تو این رنگهای مختلف را جز به وسیلهٔ تقوی و

دین نمی توانی بر یکدیگر ترجیح دهی،و به دنبال آن آیه نازل شد:(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجٰالِسِ...).

از مقاتل نقل شده است روز فتح مکّه رسول خدا(ص)به بلال حبشی دستور فرمودند بلال روی پشت بام خانهٔ کعبه رفته اذان گفت،عتاب بن اسید سپاس خداوند را که پدرم را کشت و این روز را به خود ندید،حرث به هشام گفت:آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه مؤذّنی پیدا نکرده است؟!سهیل بن عمرو گفت:اگر خدا بخواهد چیزی را تغییر دهد می دهد،ابو سفیان گفت:من حرفی نمی زنم چون می ترسم خدای آسمانها خبر مرا برای محمد بازگو کند،جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفته های آنان را به حضرت رسانید، حضرت آنان را احضار کرده در مورد گفته هایشان از آنان پرسش فرمود،همگی به گفته های خود اقرار کردند،به دنبال آن،آیهٔ فوق نازل شد،و خداوند آنان را از تفاخر در انساب و سرزنش فقراء،و تکاثر اموال مذمت کرد.

معنی آیات:

پس از آنکه خداوند دستور به اصلاح ذات البین داده از تفرقه نهی فرمود،به دنبال آن از کارهایی مانند مسخره نمودن،آزار مستمندان و مساکین نهی کرده می فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسیٰ أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ»

خلیل گوید:قوم به مردان گفته می شود نه زنان،زیرا این مردان هستند که در انجام امور بعضی از آنان بر دیگران قائم هستند،زهیر شاعر عرب گفته است:

(و ما أدری و لست أخال أدری

أقوم آل حصن أم نساء)

یعنی:(نمی دانم و فکر نمی کنم که عاقبت هم بدانم،آیا آل حصن مردانند

یا زنان) (۱).

بنا بر این معنی آیه این است که مردانی مردان دیگر را مسخره نکنند.

و سخریه به معنی استهزاء است،مجاهد گوید یعنی:هیچگاه ثروتمندی حق ندارد بینوایی را به خاطر فقرش مسخره کند،و چه بسا آن فقیری که در ظاهر حال به نظر پست جلوه می کند در پیشگاه خداوند از آن ثروتمندی که به ظاهر شریف جلوه می کند منزلت و مقام بیشتری دارا باشد.

اما اگر مؤمنی فرد کافری را مسخره کرده تحقیر نمود گنهکار نیست.

ابن زید گوید:این آیه مسلمانان را نهی کرده است که مؤمنین کسانی را که دارای فسق علنی هستند مسخره نکنند که چه بسا شخص مسخره شده از نظر عقیده در پیشگاه خداوند از شخص مسخره کننده بهتر باشد،یا اینکه در باطن اسلام آورده باشد، «وَ لاٰ نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ» به همان معنی که گذشت (۲).

«عَسیٰ أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ،وَ لاٰ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ»

یعنی به یکدیگر ناسزا نگوئید،همانگونه می فرماید و لا تقتلوا أنفسکم،زیرا مؤمنین مانند یک نفر هستند، که هر گاه برادرش را بکشد مانند آن است که خودش را کشته است،این تفسیر از ابن عباس و قتاده نقل شده است.

لمز عبارت است از عیب جویی روبرو،و همز عبارت است از عیب جویی پشت سر.

۱- ۱) -شاهد در شعر بر این است که قوم در مقابل نساء قرار داده شده.

۲- ۲) -گفتیم بنا بر قول خلیل قوم به معنی رجال است که در مقابل نساء آمده است،بنا بر این معنی آیه می شود:نه مردان حق دارند مردان را مسخره کنند،نه زنان حق دارند زنان دیگر را مسخره نمایند.

بعضی گفته اند:لمز عبارت است از عیب جویی با زبان چشم و اشاره،و همز جز به وسیلهٔ زبان نخواهد بود.

ضحاك گفته است یعنی:یکدیگر را لعنت نکنید.

«وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ»

القاب جمع لقب است،و آن عبارت است از اسمی غیر از نام انسان،بعضی گفته اند لقب اسمی است که انسان به آن نامیده نشده است،و هر وقت با آن اسم نامیده شود بدش می آید،و چنانچه لقب بگونه ای باشد که انسان از آن بدش نیاید اشکالی ندارد مانند لقب فقیه،قاضی و...

از قتاده و عکرمه نقل شده است که تنابز به لقب عبارت است از اینکه افراد به یکدیگر بگویند:ای کافر!ای فاسق!ای منافق!.

از حسن نقل شده است یهودیان و مسیحیان که مسلمان می شدند،پس از اسلام آوردنشان بعضی از مسلمانان به آنان می گفتند:ای یهودی!ای مسیحی! که از طرف پیامبر(ص)نهی شدند.

از ابن عباس نقل شده است که تنابز به لقب آن است که انسان گناهی انجام داده و توبه کرده است آن گاه به خاطر گناهی که توبه کرده است او را سرزنش بزنند.

ابن عباس گوید:صفیّه دختر حی بن أخطب خدمت پیامبر آمده گریه می کرد، حضرت به او فرمود:چرا گریه می کنی؟صفیه گفت:عایشه مرا سرزنش می زند و می گوید:یهودیه و دختر زن و مردی یهودی،حضرت به او فرمود:چرا تو نیز، در پاسخ او نگفتی:پدرم هارون،عمویم موسی،همسرم محمد(ص)است؟به دنبال این جریان این آیه نازل شد.

«بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ»

از حسن و دیگران نقل شده است فسوق پس از ایمان آن است که به کسی که ایمان آورده است بگویند:ای یهودی! ای مسیحی!بنا بر این معنی آیه اینطور است:بد است آنچه که آن را به نام

فسوق می نامید،یعنی کفر پس از ایمان.

بعضی گفته اند:یعنی بد چیزی به دست آوردن اسم فسوق با غیبت مسلمین و عیب جویی آنان،و این معنی دلالت ندارد بر اینکه(اسم)ایمان و فسق جمع نمی شوند،زیرا این مانند آن است که گفته شود:(بئس الحال الفسوق بعد الشیب)و معنایش آن است که بد حالی است گناهکاری با پیری و(بئس الاسم الفسوق مع الایمان)و به ظاهر معنی آن خواهد شد که آن فسوق و گناهانی که پس از ایمان است بد اسمی است،و آن کفر است.

«وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ»

یعنی:هر کس از عیب جویی دیگران و گناهان،توبه نکند و به اطاعت از فرمان الهی بازگشت نکند.

«فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ»

به خودشان ظلم می کنند که عملی انجام می دهند و با آن مستحقّ عذاب الهی می شوند.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ»

زجاج گوید:منظور آیه آن است که انسان نسبت به نیکان بدگمانی کند،اما بدکاران و گنهکاران همان گونه که از ظاهر آنان دیده می شود ما حق داریم نسبت به آنان بدگمان باشیم.

بعضی گفته اند:این گمانی که دستور داده شده است از آن اجتناب کنیم آن است که انسان نسبت به برادر مسلمان خود گمان بد داشته باشد،البتّه گمان بد داشتن تا ما دام که انسان به زبان نیاورده است اشکال ندارد،ولی اگر به زبان بیاورد و آن را ظاهر سازد گناه کرده است،که دنبال آیه بدان اشاره شده است:

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»

مقاتل بن حسان و مقاتل بن سلیمان گویند:منظور از آن گمانها که گناه است گمانهایی است که انسان نسبت به برادر مسلمان خود ظاهر ساخته است.

بعضی گفته اند:اینکه خداوند فرموده است:(کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ)برای اینکه بعضی از ظن ها باید بدان عمل شود و مخالفت با آن جایز نیست،و عمل کردن به این گونه ظن هنگامی که گناه است که شخص با اینکه میتواند علم پیدا کند به گمان خود رفتار نماید،و این گمان است که در آیه گناه شمرده شده است،و نباید بدان عمل نمود،اما آن دسته از ظن و گمانها که راهی برای تبدیل آنها به علم نیست گناه نیست،و روی همین اصل است که خداوند فرموده است بعضی از گمانها گناه است،نه همهٔ آنها،و ظنّ نیکو در قرآن مجید بیان شده و در این آیه به آن اشاره شده است:(لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً) (۱).

بعضی از مفسّرین گفته اند معنی آیه این است بر مؤمن واجب است که (نسبت به دیگر برادران)خوش بین باشد،و در مواردی که قابل توجیه است هر چند که ظاهر آن مورد پسند نباشد بدگمان نباشد.

«وَ لاٰ تَجَسَّسُوا»

ابن عباس و قتاده و مجاهد گویند:یعنی:در جستجوی لغزشهای مؤمنین نباشید.

و ابو عبیده گفته است تجسّس و تحسّس هر دو به یک معنی است.

و در قرائتهای شاذ و نادر از ابن عباس نقل شده است که(لا تحسسوا)با حاء قرائت می شود.

اخفش گوید:تجسس و تحسس دو واژه هستند که در معنی از یکدیگر جدا نیستند جز اینکه تجسّس نسبت به چیزهایی است که پوشیده شده است،و جاسوس هم از آن گرفته شده است،و تحسّس با حاء عبارت است از بحث نمودن پیرامون چیزی که آن را می شناسی.

۱- ۱) -سورهٔ نور آیهٔ ۱۲.

بعضی دیگر گفته اند:تجسّس با جیم در شر است،و جاسوس صاحب سرّ سرّ است،(و تحسس در حیز است و حاسوس صاحب سر خیر است)و ناموس صاحب سر خیر است. بعضی گفته اند:یعنی در جستجوی عیبهای مسلمین نباشید تا عیبهایی را که پوشانده اند ظاهر سازید.

از اوزاعی نقل شده است یعنی:از عیبهای پنهان جستجو نکنید که ظاهر شود.

و در حدیث آمده است:(بر شما باد که از پیروی ظنّ و گمان بپرهیزید، زیرا گمان دروغترین پندارها است،هیچگاه در جستجوی عیب دیگران نباشید، و با دیگران قطع رابطه نکنید،و نسبت به دیگران حسادت نورزید،و نام بد روی همدیگر نگذارید،و برای بندگان خدا با یکدیگر برادر باشید).

«وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً»

غیبت عبارت است از یادآوری عیبهای دیگران پشت سر آنان به گونه ای که خلاف حکمت باشد.

در حدیث آمده است(هنگامی که در بارۀ فردی از عیبی سخن گفتی که دارای آن عیب است و خداوند آن عیب را بد می داند،او را غیبت کرده ای..و اگر با عیبی از او یاد کردی که در او نیست به او بهتان زده ای).

از جابر روایت شده است که رسول خدا(ص)فرمودند: (از غیبت بپرهیزید که گناه غیبت از گناه زنا سخت تر است،سپس گفتند:زیرا مرد زنا می کند و آن گاه توبه کرده،خداوند او را می آمرزد (۱)،اما غیبت کننده آمرزیده نخواهد شد

---

۱ - ۱) -البته منظور آسانی توبۀ زنا است نسبت به غیبت که هم حقّ اللّٰه دارد و هم حقّ الناس بر خلاف زنا که اگر محصنه نباشد فقط حقّ اللّٰه دارد،و گرنه عظمت گناه زنا نسبت به غیبت روشن است(کاظمی)

مگر آن گاه که غیبت شده او را عفو کند،پس خداوند برای غیبت مثالی زده می- فرماید:

«أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً»

زجاج گوید:تأویل این مثال بدین طریق است همان گونه که اگر گوشت بدن برادر دینیت را که مرده است بخوری چون مرده است دردی را حس نمی کند،پشت سر برادر دینی بدگویی کردن از او نیز همین حالت را دارد.

پس از آنکه به آنان گفتند:آیا هیچ کس از شما دوست دارد که گوشت برادر دینی خود را که مرده است بخورد؟گفتند:نه!به آنان گفته شد:

«فَكَرِهْتُمُوهُ»

از مجاهد نقل شده است یعنی:همان گونه که خوردن گوشت بدن مردهٔ برادرتان را زشت می دانید،پشت سر برادرتان از غیبت او نیز اجتناب ورزید.

از حسن نقل شده است یعنی:پس همان گونه که از خوردن گوشت مردهٔ برادرتان اجتناب می کنید از غیبت زندهٔ او نیز پرهیز نمائید،و تقدیر آیه نیز به همین شکل خواهد بود (۱).

«وَ اتَّقُوا اللّهَ»

معطوف است علی آن فعل مقدر که بدان اشاره شد،و مانند آن است آیهٔ(أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنا)یعنی:و قد شرحنا و وضعنا.

و در زبان و ادبیات عرب متداول است که به غیبت کننده می گویند:فلانی گوشت مردم را می خورد،شاعر عرب گفته است:

(و لیس الذّئب یأكل لحم ذئب

و یأكل بعضنا بعضا عیانا)

یعنی:(گرگ گوشت گرگ را نمی خورد در حالی که ما گوشت همدیگر را آشکارا

۱- ۱) -تقدیر بدین شكل میشود:(...فكما كرهتم لحمه میتا فاكرهوا غیبته حیّا)كه فعل بعدی(وَ اتَّقُوا اللّهَ)نیز معطوف است بر فعل مقدر كه(فاكرهوا)باشد.

می خوریم).

شاعر دیگر می گوید:

(فإن یأکلوا لحمی و فرت لحومهم

و ان یهدموا مجدی بنیت لهم مجدا)

یعنی:(اگر با غیبت من گوشت بدن مرا بخورند،من با گفتن خوبی هایشان گوشت بدنشان را خواهم افزود و اگر عزت مرا پایمال کنند،من عزّتشان خواهم داد).

قتاده در تفسیر این آیه می گوید:همانگونه که شما از نظر مخالفت طبع حاضر نیستید گوشت بدن برادر مردهٔ خود را بخورید،باید به علت مخالفت عقل و شرع او غیبت او اجتناب ورزید،زیرا انگیزه های عقل و شرع از انگیزه های طبع سزاوارتر است که پیروی شود،زیرا انگیزه های طبع کور است،و انگیزه های عقل بینا است.

از میمون بن شاه(شاه)-که بر حسن برتری داشت،چون اساتیدی را ملاقات کرده بود که حسن آنان را ندیده بود-روایت شده می گوید:در عالم خواب ناگهان جنازهٔ یک زندگی را جلوی روی خود مشاهده نمودم،و شنیدم که گوینده ای به من می گفت:ای عبد اللّه از این لاشه بخور،گفتم چرا مردار بخورم؟گفت:چون فلانی در حضور تو غیبت شد،گفتم:به خدا سوگند نه خیری در باره اش گفتم نه شری،گفت:امّا به غیبت او گوش دادی و راضی شدی.

میمون پس از دیدن این رؤیا دیگر به هیچ وجه نمی گذاشت در حضور رو کسی را غیبت کنند.

مردی به ابن سیرین گفت:من تو را غیبت کردم حلالم کن،ابن سیرین گفت:من دوست ندارم آنچه را که خدا حرام کرده است حلال کنم.

«إِنَّ اللّٰهَ تَوّٰابٌ»

یعنی:خداوند توبه پذیر است.

ص :۲۲۲

«رَحِيمٌ»

و نسبت به مؤمنين مهربان است.

«يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى»

يعنى:شما را از آدم و حواء آفريديم،به اين معنا كه شما در نسب متساوى هستيد،چون همگى در نسب به آدم و حواء مى رسيد،اينجا خداوند مردم را از تفاخر به وسيلۀ انساب نهى فرموده است.

عكرمه از ابن عباس روايت كرده است كه پيامبر خدا(ص)فرمودند:(شماها از يك زن و مرد آفريده شده ايد،همانند........احدى بر ديگرى برترى ندارد مگر به وسيلۀ تقوى).

سپس خداوند يادآور شده است كه نسبهاى مردم را متفرق ساخته است كه بدين وسيله از يكديگر شناخته شوند،نه آنكه بر يكديگر تفاخر نمايند،و ميفرمايد:

«وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ»

شعوب جمع شعب است كه عبارت است از توده هاى عظيم انسان مانند مضر و ربيعه،و قبائل عبارت است از گروه هايى از انسان كه از شعوب كمترند مانند قبيلۀ بكر از شعب ربيعه و قبيلۀ تميم از شعب مضر،اين معنا مطابق گفتۀ اكثر مفسّرين است.

حسن گفته است:شعوب به جمعيتهايى كمتر از قبيله گفته مى شود،و اينكه به آنان شعوب مى گويند چون رشته رشته و متفرّق شده اند.

و در روايت عطاء از ابن عباس آمده است كه منظور از شعوب موالى (ايرانيان)و منظور از قبائل عرب است.

از حضرت صادق(ع)روايت شده است كه شعوب از عجم است،و قبائل از عرب و اسباط از بنى اسرائيل و قومى نيز بر اين قولند.

«لِتَعارَفُوا»

يعنى:من شما را اين گونه قرار دادم كه يكديگر را بشناسيد.

و نصب و قوم و خويش و پدران يكديگر را بدانيد،و اگر اينطور نبود داد و ستدها فاسد مى شد،و دنيا خراب مى گرديد،و نقل حديث امكان نداشت.

«إِنَّ أَكْرَمَكَمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ»

یعنی:آن کس که بیش از همه از نافرمانی خدا بپرهیزد و بیشتر از فرمان خداوند اطاعت کند،دارای پاداشی بیشتر و منزلتی رفیع تر خواهد بود.

از پیامبر خدا(ص)روایت شده است که فرمودند:خداوند بزرگ روز قیامت می فرماید:به شما فرمان دادم اما شما آنچه را که سفارش کرده بودم ضایع ساختید،و در فکر بالاـ بردن انساب خود بودید،امروز هم من نسب خود را بالا برده انساب شما را پائین می آورم کجا هستند پرهیزکاران؟که گرامی ترین فرد در پیشگاه الهی با تقواترین فرد خواهد بود.

روایت شده است که مردی از حضرت عیسی بن مریم(ع)پرسید:کدامین انسان برتر است؟حضرت از روی زمین دو کف خاک برگرفته فرمود:کدامیک از این دو کف خاک برتر است؟مردم از خاک آفریده شده اند هر کدام که با تقواتر باشند برتر خواهند بود.

ابو بکر بیهقی با اسناد خود از عبایه بن ربعی از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا(ص)فرمودند:خداوند بندگان خود را به دو قسم تقسیم کرده مرا در بهترین قسم قرار داده است آنجا که می فرماید:(و أصحاب الیمین و أصحاب الشّمال) (1)من از یاران دست راستم،و از بهترین آنان می باشم، سپس این دو قسم را به سه دسته تقسیم کرده مرا در بهترین ثلث آن قرار داد آنجا که فرمود:(و أصحاب المیمنه و أصحاب المشئمه وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ) (2)من از سابقین هستم و بهترین آنان هم هستم،آن گاه این سه دسته را تقسیم به قبائلی کرد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد،آنجا که فرمود:

۱- ۱) -سورهٔ الواقعه آیهٔ ۴۱.

۲- ۲) -سورهٔ الواقعه آیهٔ ۹.

(وَ جَعَلْنٰاکُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ) (۱)که من با تقواترین فرزندان آدم هستم و فخری هم ندارم،و گرامی ترین آنان هستم و مباهاتی هم نمی کنم،آن گاه قبائل را به بیت ها تقسیم کرده مرا در بهترین آن بیت ها قرار داد آنجا که می فرماید:(إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (۲)من و اهل بیتم از گناهان پاکیزه هستم.

«إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ»

خداوند نسبت به کارهای شما دانا است.

«خَبِیرٌ»

و نسبت به حالات شما آگاه است،و هیچ چیز از او پوشیده نخواهد ماند.

«قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا»

این دسته از اعراب که به دروغ اظهار ایمان می کردند قومی از بنی اسد بودند که در یک سال خشکسال خدمت پیامبر آمده با اینکه در واقع ایمان نیاورده بودند ولی به منظور گرفتن صدقه از آن حضرت اظهار ایمان می کردند و می گفتند:(صدقنا بما جئت به)خداوند به پیامبر دستور فرمود که از باطنشان به آنان بگوید تا برای آنان معجزه ای باشد و لذا می- فرماید:

«قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»

یعنی:در حقیقت از باطن ایمان نیاورده اید.

«وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا»

سعید بن جبیر و ابن زید گویند:ما از ترس آنکه اسیر نگردیم و کشته نشویم منقاد و تسلیم شده ایم.

سپس خداوند بیان می فرماید که محل ایمان قلب است نه زبان:

«وَ لَمّٰا یَدْخُلِ الْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ»

زجاج گوید:اسلام عبارت است از اظهار تسلیم و پذیرش آنچه را که پیامبر از طرف خدا آورده است،و با همین است که خون حفظ می شود،اگر همراه این اظهار یک اعتقاد و تصدیق قلبی باشد آن را ایمان می خوانند، و صاحب آن بحق مؤمن و مسلمان است،اما کسی که تظاهر

۱- ۱) -سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳.

۲- ۲) -سورۀ احزاب آیۀ ۳۳.

به قبول شریعت کرده و به خاطر دفع مکروه تسلیم شده است،این گونه افراد در ظاهر مسلمانند و در باطن اسلام را تصدیق نمی کنند،و خداوند این گونه افراد را از دائرۀ ایمان خارج دانسته می فرماید: وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ یعنی:پس از آنکه از ترس قتل تسلیم شدید تصدیق نکردید،بنا بر این مؤمن کسی است همانگونه که تظاهر به اسلام می کند در باطن نیز تصدیق داشته باشد،و مسلمان تمام عیار کسی است علاوه بر اینکه در ظاهر فرمانبرداری می کند ایمان به فرمان الهی هم داشته باشد،و کسی که از ترس کشته شدن اظهار اسلام کرده است در حقیقت مؤمن نیست،ولی در ظاهر نسبت به او حکم به اسلام می شود.

انس از پیامبر خدا(ص)روایت کرده است که فرمودند:اسلام آشکار است و ایمان امر قلبی است و با دست اشاره به سینۀ خود فرمود.

«وَ إِنْ تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً»

مقاتل و ابن عبّاس گفته اند:یعنی:از ثواب اعمال شما چیزی کم نخواهد کرد.

«إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»

.

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۵ تا ۱۸]

اشاره

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتٰابُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلصّٰادِقُونَ (۱۵) قُلْ
أَ تُعَلِّمُونَ اَللّٰهَ بِدِینِکُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۱۶) یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لاٰ
تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلاٰمَکُمْ بَلِ اَللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدٰاکُمْ لِلْإِیمٰانِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۱۷) إِنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ غَیْبَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ
بَصِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۸)

ص: ۲۲۷

ترجمهٔ آیات:

۱۵-مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده و سپس در ایمان خود تردید ننموده،و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نموده اند،و اینان صادقان هستند.

۱۶-بگو آیا می خواهید دین خود را به خداوند بیاموزید،با اینکه خداوند از آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می باشد،و همه چیز را می داند.

۱۷-اینان بر تو منّت می گذارند که اسلام آورده اند،بگو شما به خاطر اسلام آوردنتان بر من منّت نگذارید،بلکه اگر راست می گوئید این حق خداوند است که بر شما منّت گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

۱۸-خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است،و به کردار شما آگاه است.

قرائت آیات:

تعملون-ابن کثیر،یعملون با یاء،و بقیّهٔ قرّاء با تاء قرائت نموده اند.

دلیل قرائت:

دلیل قرائت با تاء آن است که افعال قبلی به صورت خطاب به حضار آمده است که(لا تمنوا)باشد.

و دلیل قرائت با یاء آن است که قبل از آن جملاتی به لفظ غایب آمده است

ص :۲۲۸

که عبارت است از(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا).

اعراب آیات:

خبر مبتداء که مؤمنون باشد أُولٰئِکَ هُمُ الصّٰادِقُونَ است،و اَلَّذِينَ آمَنُوا صفت مؤمنون است.

معنی آیات:

سپس خداوند آنهایی را که در ایمانشان صادق هستند توصیف نموده می فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتٰابُوا»

یعنی:پس از آنکه ایمان آوردند در دینشان شک نکردند.

«وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصّٰادِقُونَ»

یعنی:

اینان در گفتارشان صادقند،نه آنان که چیزهایی به زبان می گویند که در قلبشان نیست،گویند:هنگامی که این دو آیه نازل شد خدمت حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله)رسیدند و سوگند یاد کردند که براستی ایمان آورده در ادّعای ایمان راست می گویند،به دنبال آن خداوند این آیه را نازل فرمود:

«قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللّٰهَ بِدِينِكُمْ»

یعنی:آیا می خواهید از وضع دیانت خودتان به خداوند خبر دهید، به این معنا که خداوند از این معنی خود آگاه است و نیازی به خبر دادن شما ندارد،و این یک نوع استفهام انکاری و توبیخی است،یعنی:شما چگونه به خود حق می دهید که از وضع دین خودتان به خدا خبر بدهید؟! «وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» زیرا کسی که علم صفت ذاتی او است تمامی معلومات را خودبخود می داند،و نیاز

به علمی که به واسطهٔ آن آگاهی پیدا کند ندارد،و نیز احتیاجی به تعلیم دیگران هم ندارد،همانگونه که خداوند اگر قدیم بوده و از ازل موجود بوده است دیگر نیازی به موجد و آفریننده ای ندارد.

و اینان می گفتند:ما بدون جنگ به شما ایمان آوردیم ولی فلان طائفه با تو جنگیدند،خداوند در پاسخ اینان فرموده است:

«یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا»

یعنی:بر تو منّت می گذارند که اسلام آورده اند.

«قُلْ لاٰ تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلاٰمَکُمْ»

یعنی:اسلام آوردنتان را بر من منّت مگذارید.

«بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدٰاکُمْ لِلْإِیمٰانِ»

بلکه خداوند بر شما منّت دارد که شما را به سوی ایمان ارشاد و هدایت نمود،و دلیل و برهان برای شما نصب کرده،موانع را از سر راهتان برداشته وسائل توفیق شما را فراهم ساخت.

«إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ»

اگر در ادّعای ایمان صادق هستید.

«إِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ بَصِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ»

خداوند از غیب آسمانها و زمین و اعمال شما از اطاعت و نافرمانی،ایمان و کفر شما آگاه است.

ص: ۲۳۰

سورهٔ مبارکهٔ ق

اشاره

-۵۰-

ص :۲۳۱

آیات ۱-۵ ق ۵۰ سوره مکیه و خمس و الربعون آیه

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . ق وَ اَلْقُرْآنِ اَلْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقٰالَ اَلْكٰافِرُونَ هٰذٰا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ اَلْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنٰا كِتٰابٌ حَفِيظٌ (۴) بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵)

ترجمه آیات:

بنام خدای رحمان و رحیم ۱-سوگند به قرآن مجید.

۲-بلکه در شگفتی شدند که انذار دهنده ای از آنان برایشان آمده است،و لذا کافران گفتند:این چیز شگفت آوری است.

۳-آیا پس از آنکه مردیم و خاک شدیم؟این بازگشت بسیار بعید است! ۴-ما می دانیم که زمین از آنها چه می کاهد،و نزد ما کتابی است نگهدارنده.

۵-بلکه آنان پس از آمدن حق آن را تکذیب نمودند، و آنان در یک سردرگمی هستند.

ص :۲۳۲

سورهٔ ق (مکی) حسن گوید:این سوره مکّی است غیر از آیهٔ(وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ) تا (وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ) .

و معدل از ابن عباس نقل کرده است که این سوره مکی است،بغیر از آیهٔ(وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ)تا آخر آیه.

و تعداد آیات سورهٔ(ق)به اجماع مفسّرین چهل و پنج آیه می باشد.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب از پیامبر خدا(ص)روایت می کند که فرمودند:هر کس سورهٔ ق را بخواند خداوند سکرات موت را بر او آسان سازد.

ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت باقر(ع)روایت کرده است که فرمودند:هر کس بطور مداوم در نمازهای فریضه و نافلهٔ خود سورهٔ ق را بخواند،خداوند روزی او را وسعت داده،کتابش را به دست راستش داده،حساب آسانی از او خواهند کشید.

توضیحی در بارهٔ سوره:

پس از آنکه خداوند سورهٔ قبلی را با یادآوری ایمان و شرایط آن برای بندگان ختم فرمود،این سوره را با یاد نمودن چیزهایی که ایمان به آن واجب است مانند قرآن و ادلّهٔ توحید شروع کرده می فرماید:

ص:۲۳۳

ق به عنوان یک آیه به حساب نیامده،و نیز حروفی نظیر آن مانند ن و ص، آیه حساب نشده اند،زیرا ق حرف مفرد است،و حروف مفرد آیه به حساب نمی آیند چون از شباهت به جمله دور هستند، اما حروف مرکب که به جمله شباهت دارند و در اوائل سوره ها قرار دارند مانند طه و حم و الم و...یک آیه محسوب می شوند.

لغات آیات:

مجید-یعنی:بزرگوار و صاحب مجد و عظمت و مورد احترام،مجد در زبان عرب به معنی شرافت فوق العاده است،گفته می شود:(مجد الرّجل و مجد مجدا)هنگامی که شخص دارای عظمت و احترام باشد.

اصل این لغت از گفتهٔ اعراب گرفته شده است که می گویند:(مجدت الإبل مجودا)هنگامی که شکم شتر در اثر بسیار خوردن علف در بهار بزرگ شود،و (امجد فلان القوم)یعنی از آنان پذیرایی نمود،شاعر عرب گوید:

(أتیناه زوارا فامجدنا قری

من البت و الداء الدخیل المخامر)

عجبوا-و عجیب و عجب چیزی را گویند که سبب و علّت آن شناخته نشده است.

مریج-چیزی است که به هم آمیخته و از هم شناخته نمی شود،و در اصل به معنی روانه چیزی است با چیز دیگر که از(مرج)است،شاعر عرب گوید:

(فجالت فالتمست به حشاها

فخرّ کأنّه غصن مریج)

یعنی در اثر کثرت شعب آن به هم اشتباه شده بود.

و(مرجت عهودهم و امرجوها)یعنی:پیمانهای خود را در هم ریختند و به آنها وفا نکردند.

ص: ۲۳۴

اعراب آیات:

جواب قسم در جملهٔ(ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ)محذوف است که جملهٔ(أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً)بر آن دلالت می کند،و تقدیرش این است:(انّکم مبعوثون)سپس آنان در پاسخ می گویند:آیا پس از آنکه مردیم و تبدیل به خاک شدیم دوباره برانگیخته خواهیم شد،و نیز جایز است که جواب قسم این باشد:(قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ)و علّت حذف لام آن است که در ما قبل عوض آن آمده است، همانگونه که آمده است(وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها)تا(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها)که در معنی (لقد أفلح است،و عامل در أ إذا متنا پنهان است که تقدیر(أ إذا متنا بعثنا) است.

معنی آیات:

«ق»

که تفسیر آن قبلا گذشت.

از ابن عباس روایت شده است که این حرف اسمی است از اسماء اللّه.

از ضحاک و عکرمه روایت شده است که ق اسم کوهی است که بر زمین احاطه دارد که این کوه از زمرد سبز بوده،و سبزی آسمان از آن است (۱).

ص: ۲۳۵

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحهٔ ۱۰۴ به نقل از معانی الأخبار نظیر این گفته را از امام صادق(ع)نقل می کند،و در این حدیث اضافاتی وجود دارد که ذیلا آن را نقل می کنیم: (عن الصادق(ع)حدیث طویل یقول فیه:(و أمّا ق فهو الجبل المحیط بالأرض،و خضره السّماء منه،و به یمسک السّماء أن تمید بأهلها). یعنی:(امّا ق نام کوهی است که فراگیر زمین است،و سبزی آسمان از آن

بعضی گفته اند:ق به معنی(قضی الأمر)یا(قضی ما هو کائن)است یعنی:

کار از کار گذشته یا آنچه باید انجام گیرد شده است،همانگونه که در(حم) گفته اند به معنی:(حمّ الأمر)است (۱).

«وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ»

یعنی:قرآنی که در پیشگاه خداوند دارای احترام بوده،خودش ذاتا دارای عظمت است،و خیر بسیار و نفع بیشمار دارد،سوگند به این قرآن که روز قیامت برانگیخته خواهی شد.

بعضی هم گفته اند تقدیرش این است سوگند به قرآن مجید که محمد رسول خداوند است،و دلیل آن هم آیهٔ بعد است که می فرماید:

«بَلْ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ»

یعنی:قوم تو بدین جهت تکذیبت ننمودند که تو را دروغگو دانسته باشند،بلکه از این در شگفت بودند که بیم دهنده ای از خودشان آمده است،و فکر می کردند که هیچگاه وحی نخواهد شد مگر بر فرشته! «فَقٰالَ الْکٰافِرُونَ هٰذٰا شَیْءٌ عَجِیبٌ» یعنی:این مطلب تعجّب آور است،و تعجّب می کردند که محمّد(ص)رسول خدا به سوی آنان باشد،و لذا رسالت او را منکر شدند،و برانگیخته شدن پس از مرگ را نیز انکار نمودند که آیهٔ بعدی بدان اشاره کرده می فرماید:

«أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً»

؟! یعنی:آیا پس از خاک شدن دوباره برانگیخته

(۱)

(است،و به وسیلهٔ آن،آسمان حفظ می گردد که ساکنانش به هلاکت نرسند). قسمت آخر حدیث اشاره به عوامل جوّی مانند نیروی جاذبه که موجب نگهداری کرات آسمان است دارد،و این نیز از معجزات علمی قرآن و حدیث می باشد.

۱- ۱) -حم الأمر با صیغهٔ مجهول یعنی:تمام شد.

شده،زنده باز می گردیم؟! «ذٰلِکَ» یعنی:این بازگشت که می گویند:

«رَجْعٌ بَعِیدٌ»

بـازگشتی است دور از تـوهّم و فکر انســان،و بـازگشتی است بـاور نکردنی از جهـان،یعنی:ایـن شـدنی نیسـت،زیرا امکـان ندارد،سپس خداوند بزرگ می فرماید:

«قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ»

یعنی:ما خوب می دانیم که زمین چگونه گوشت و خون آنان را می خورد،و چگونه استخوانهایشان را فرسوده می سازد،بنا بر این برای ما بازگرداندن آنها سخت نمی باشد.

«وَ عِنْدَنٰا کِتٰابٌ حَفِیظٌ»

یعنی:ما کتـابی داریم که تعـداد و اسـامی آنـان را حفـظ می کنـد،و این کتـاب لوح محفوظ است که هیـچ چیز از آن اسـتثناء نخواهـد شـد،و بعضـی گفته انـد:حفیظ یعنی کتابی که از فرسودگی و کهنه شـدن محفوظ است،و آن کتاب حافظان است که اعمال آنان را می نگارند،آن گاه خداوند از تکذیب آنان خبر داده می فرماید:

«بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ»

و حق عبارت است از قرآن،و بعضی هم گفته اند حق عبارت است از رسول خدا(ص).

«فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ»

یعنی:آنان در این باره سـردرگم هستند،گاهی می گویند محمّد دیوانه است،گاهی می گویند:افسونگر است،گاهی می گویند شاعر است،و در کار خود سـرگردانند،چون از حال او آگاهی ندارند،و بر یک سخن تکیه نمی کنند،و نسبت به قرآن نیز یک بار می گوینـد سـحر است،بار دیگر می گوینـد شـعر است،گاهی هم می گوینـد به خـدا افتراء بسـته شـده است، و در این باره سردرگم هستند،حسن گوید:هیچ ملتی حق را رها نساختند مگر آنکه کارشان در هم پیچیده شد.

[سوره ق (۵۰): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى اَلسَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَ اَلْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَ نَزَّلْنَا مِنَ اَلسَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ اَلْحَصِيدِ (۹) وَ اَلنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقاً لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذَلِكَ اَلْخُرُوجُ (۱۱)

ص: ۲۳۸

ترجمه آیات:

۶-آیا به آسمان بالای خود نمی نگرند که چگونه آن را بنا نموده زینت دادیم،و هیچ شکافی در آن نیست.

۷-و زمین را گسترش داده کوه هایی در آن قرار دادیم،و در آن از هر جفتی خوش منظر رویاندیم.

۸-و بینشی و یادآوری است برای هر بنده ای که به درگاه خداوند انابه کند.

۹-و از آسمان آبی پر برکت فرو فرستادیم و به وسیلۀ آن باغها و دانه های دروکردنی رویاندیم.

۱۰-و درخت خرما رویاندیم بلند که شاخسار آن روی هم افتاده است.

۱۱-روزی برای بندگان،و با آن آب سرزمین مرده را زنده ساختیم،و بیرون آمدن از قبرها این چنین است.

لغات آیات:

الفروج-سوراخها و شکافها است،و به شکاف دیوار(فرجه)به ضم فاء گفته می شود،و هر گاه گفته شود(فرجه)به فتح فاء نجات یافتن از یک گرفتاری است،شاعر عرب گوید:

(ربّما تکره النّفوس من الأمر

له فرجه کحلّ العقال)

یعنی:چه بسا انسانها چیزی را ناپسند انگارند که در آن راه نجات از گرفتاری است مانند باز شدن گره ها.

کلمۀ ما در اینجا نکرۀ موصوفه است،و فرج به محل ترس نیز گفته شده است،و عهدنامۀ حجّاج آمده است که به والی خود می گوید:(انّی ولّیتک

ص:۲۳۹

الفرجين)یعنی:من تو را بر دو محل که از آن ترس داشتم والی ساختم،و منظور خراسان و سیستان بوده است.

الحصید-حصید به انواع گیاهانی که درو می شوند گفته می شود.

باسقات-یعنی:بلند قامتها،بسق النخل بسوقا،یعنی:درخت خرما بلند شد.

طلع-شاخۀ درخت خرما است،و اینکه طلع نامیده شده است چون ظاهر می شود.

نضید-نضید به چیزهایی گفته می شود که روی هم انباشته شده باشند.

اعراب آیات:

کیف-میشود در محل نصب باشد بنا بر حالیت،و نیز ممکن است مصدر باشد.

وَ مٰا لَهٰا مِنْ فُرُوجٍ

-در موضع نصب است بنا بر حالیت،و تقدیر آن چنین است(غیر مفروجه).

وَ الْأَرْضَ

-منصوب است به وسیلۀ فعلی مضمر که ظاهر آن را تفسیر می کند، و تقدیرش این است:(و مددنا الأرض أمددناها).

تبصره-مفعول له است،و نیز کلمۀ ذکری هم مفعول له است.

حَبَّ الْحَصِیدِ

-تقدیرش این است(و حب النبات الحصید)و حصید صفت است برای موصوف محذوف.

باسقات-و باسقات هم بنا بر حالیت منصوب است،و نیز جملۀ(لَهٰا طَلْعٌ نَضِیدٌ)حال پس از حال است.

و رِزْقاً لِلْعِبٰادِ -مفعول له است،یعنی:ما این اشیاء را به منظور روزی بندگان آفریدیم،و نیز جایز است که مفعول مطلق یعنی مصدر باشد،که تقدیر آن

ص:۲۴۰

می شود:(رزقناهم رزقا).

معنای آیات:

سپس خداوند استدلال می نماید که قدرت برانگیختن مردگان را دارد،و می فرماید:

«أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّمٰاءِ فَوْقَهُمْ»

؟یعنی:آیا در بناء آسمان با عظمتش و نظم و ترتیب عالی آن،هیچ تفکّر نمی کنید که:

«کَیْفَ بَنَیْنٰاهٰا»

؟چگونه آنها را بناء نموده ایم؟بی آنکه تکیه گاه و ستونی داشته باشند؟ «وَ زَیَّنّٰاهٰا» و این آسمانها را با ستارگان ثابت و سیّار زینت دادیم.

«وَ مٰا لَهٰا مِنْ فُرُوجٍ»

یعنی:آسمان دارای شکافها و جدایی نیست.

از کسایی نقل شده است یعنی:در آن تفاوت و اختلاف نیست،و اینکه گفته است(فوقهم بنیناها)بنا بر این است که آسمان را می بینند ولی در بارۀ آن تفکّر نمیکنند.

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا»

یعنی:زمین را گسترش دادیم.

«وَ أَلْقَیْنٰا فِیهٰا رَوٰاسِیَ»

یعنی:کوه هایی پا برجا روی زمین گذاردیم تا زمین را از لرزش بازدارد.

«وَ أَنْبَتْنٰا فِیهٰا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ»

به قول ابن زید:یعنی از هر صنفی خوش منظر،و بهجت عبارت است از حسنی که به هنگام دیدن جلوه ای دارد مانند گل و درختان و باغهای سرسبز.

اخفش گوید:بهیج چیزی را گویند که هر کس آن را ببیند با دیدن آن خوشحال می شود،پس به معنی مبهوج به است.

«تَبْصِرَةً وَ ذِکْریٰ»

یعنی:این کار را انجام دادیم به خاطر آگاهی دادن

ص :۲۴۱

تا به وسیلۀ آن امر دین روشن شود،و نیز برای یادآوری:

«لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ»

بندگانی که روی به سوی خدا نهاده اند.

«وَ نَزَّلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً مُبٰارَکاً»

یعنی:از آسمان،بارانهای پر منفعت فرو فرستادیم.

«فَأَنْبَتْنٰا بِهِ»

یعنی:به وسیلۀ این آبها رویاندیم.

«جَنّٰاتٍ»

باغهایی را که در آن انواع و اقسام میوه های لذیذ وجود دارد.

«وَ حَبَّ الْحَصِیدِ»

به قول قتاده یعنی:دانۀ گندم و جو و هر دانه ای که درو می شود،زیرا پس از کامل شدن چیده خواهد شد،و دانه همان است که چیده می شود،بنا بر این حب همان حصید است مانند اضافۀ حق به یقین در (حقّ الیقین)و مسجد به جامع در(مسجد الجامع)و مانند آن.

«وَ النَّخْلَ بٰاسِقٰاتٍ»

یعنی:با این باران درختان خرما را که طولانی و بلند قامتند رویاندیم.

«لَهٰا طَلْعٌ نَضِیدٌ»

مجاهد و قتاده گویند:یعنی:این درخت خرمای بلند قامت دارای شاخه های روی هم افتاده است.

طلع أوّل چیزی است که از میوۀ درخت خرما ظاهر می شود،پیش از آنکه شکافته شود،و در داخل پوستۀ خود می باشد،و آن گاه که از پوسته خارج شد دیگر نضید نامیده نمی شود.

«رِزْقاً لِلْعِبٰادِ»

یعنی:این اشیاء را برای روزی شما رویاندیم،و هر نوع رزقی از طرف خداوند است،بدین ترتیب که یا آن روزی را خداوند

آفریـده است یـا سـبب آن را آفریـده است،زیرا خداونـد اراده فرموده است،و گـاهی کسـی از مـا به دیگری روزی می رسـاند همانگونه که رئیس یک کشور به لشکریانش روزی می رساند.

ص :۲۴۲

«وَ أَحْيَيْنا بِهِ»

یعنی:با این آب که از آسمان فرستاده ایم زنده می سازیم.

«بَلْدَهً مَیْتاً»

یعنی:محلی خشک و قحطی زده که هیچ گیاهی در آن نمی- روید،که در اثر بارندگی گیاهانش روئیده و زنده شده است،سپس می فرماید:

«کَذٰلِکَ الْخُرُوجُ»

یعنی:خارج شدن از قبرها نیز به همین شکل است، یعنی:همانگونه که این زمین های مرده را با آب زنده ساختیم،همین طور روز قیامت مردگان را هم زنده ساخته از قبرهایشان بیرون خواهیم آورد،زیرا کسی که بتواند یکی از این دو برنامه را انجام دهد دیگری را نیز می تواند انجام دهد، ولی مردم همیشه عادت کرده اند که احیاء مردگان را فقط در احیاء زمینهای مرده با نزول باران دیده اند،ولی احیاء مردگان انسانی را ندیده اند،اما اگر خوب فکر می کردند،و دقّت بیشتری می نمودند می دانستند که هر کس قدرت بر یکی از این دو عمل را داشته باشد بر دوّمی نیز قادر خواهد بود (1).

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۵ در تفسیر کذلک الخروج می گوید: یعنی:(روز قیامت نیز این چنین به وسیلهٔ باریدن باران زنده شده از قبرها بیرون می آیند)

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۲ تا ۲۰]

اشاره

کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحٰابُ اَلرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوٰانُ لُوطٍ (۱۳) وَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَهِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ
اَلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَ فَعَيِينٰا بِالْخَلْقِ اَلْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ
وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ اَلْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَقَّى اَلْمُتَلَقِّيٰانِ عَنِ اَلْيَمِينِ وَ عَنِ اَلشِّمٰالِ قَعِيدٌ (۱۷) مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ
عَتِيدٌ (۱۸) وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ اَلْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مٰا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ اَلْوَعِيدِ (۲۰)

ترجمه آیات:

۱۲-پیش از اینان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب نمودند.

۱۳-و عاد و فرعون و برادران لوط.

۱۴-و نیز یاران شعیب و قوم تبع همگی پیامبران را تکذیب نمودند،و عذاب بر آنان ثابت گردید.

۱۵-آیا ما در آفرینش اولیّه عاجز بودیم،بلکه آنان از آفرینش جدید در شک هستند.

۱۶-ما انسان را آفریـدیم،و آگاهیم که چه وسوسه ای در خودش ایجاد می کند،در حالی که ما از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم.

۱۷-آن گاه که دو فرشتهٔ فراگیر اعمال،اعمال انسان را از چپ و راست فرا گیرند.

۱۸-سخن اداء نکند مگر آنکه دو فرشتهٔ رقیب و عتید نزد او حاضرند.

۱۹-بیهوشی مرگ به حق فرا رسید،و این همان است که تو از آن می گریختی.

۲۰-و در صور دمیده شود،این همان روز وعدهٔ عذاب است.

قرائت آیات:

در قرائتهای نادر آمـده است که ابی بکر قرائت نموده است:(و جاءت سـکره الحق بالموت)و این قرائت سـعید بن جبیر و طلحه است،و اصحاب ما این قرائت را از ائمهٔ هدی علیهم صلوات اللّه روایت نموده اند.

ص: ۲۴۵

دلیل قرائت:

ابن جنی گوید در باء می توانی دو نوع تقدیر بگیری،اگر خواستی آن را متعلق به جاءت می گیری مثل آنکه بگویی(جئت بزید)أی أحضرته،و اگر بخواهی باء را متعلّق به فعل محذوف می گیری و آن را حال قرار می دهی،یعنی:(و جاءت سکره الحقّ و معها الموت)مثل آنکه می گویی:(خرج بثیابه)یعنی خارج شد در حالی که لباسهایش را بر تن داشت،و مثل آن است که آیه(و خرج علی قومه فی زینه)یعنی:(در حالی که زینتش بر تنش بود)،و مانند قول شاعر ابی ذویب که می گوید:

(یعثرن فی حدّ الظّباه کأنّما

کسیت برود بنی یزید الأذرع)

یعنی:(با تیزی لبهٔ شمشیر ساقط می شوند،و دستهایشان به خون رنگین می گردد گویا لباسهای سرخ بنی یزید را پوشیده اند) (۱).

و مانند شعر شاعر دیگر عرب که گفته است:

(و مستنه کاستنان الخروف

و قد قطع الحبل بالمرود) (۲)

.

یعنی:کره اسب طناب را بریده است،در حالی که میخ طویله نیز با طناب است.

و همچنین در قرائت عامه(وَ جٰاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ)اگر خواستی باء را متعلق به جاءت میگیری،و اگر بخواهی آن را متعلق به محذوف می گیری که به معنی(و جاءت سکره الموت و معها الحق)است که با به معنی مع باشد.

۱- ۱) -شاهد در فی حد الظباه است که جار و مجرور به معنی حالیت آمده است مانند جٰاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ .

۲- ۲) -شاهد در بالمرود است که به معنی حالکونه مع المرود آمده است.

لغات آیات:

أ فعیینا-گفته می شود:(عییت بالأمر)هنگامی که بدان راه نبری و برایت امکان آن عمل نباشد،و می گویی:(أعییت)هنگامی که از کاری خسته شده باشی،و مادهٔ(عیی)همه اش به معنی خستگی است،با این فرق که گاهی خستگی در حال یافتن است،و گاهی به هنگام فراغت از کاری.

الورید-رگی است در حلقوم،در طرف راست و سمت چپ گردن دو رشته رگ وجود دارد که به آن ورید گویند،و گویا ورید رگی است که کلیهٔ موی رگهای سر به آن اتصال دارد،و حبل الورید رشته ای است در گردن که از حلقوم جدا شده رو به کتف می رود.

رقیب-به معنی حافظ و نگهبان است.

عنید-به معنی آماده برای اجرای امر.

معنی آیات:

آن گاه خداوند به منظور تسلیت خاطر پیامبر(ص)و تهدید کفّار از امتهایی که پیامبران را تکذیب می نموده اند یاد کرده می فرماید:

«کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ»

از امتهای گذشته.

«قَوْمُ نُوحٍ»

که خداوند آنان را در آب غرق فرمود.

«وَ أَصْحٰابُ الرَّسِّ»

به نقل از عکرمه اینان صاحبان چاههایی هستند که پیامبر خود را پس از کشتن در این چاهها دفن نمودند.

و از ضحاک نقل شده است که رس چاهی است که صاحب یاسین در آن کشته شده است.

و از قتاده نقل شده است که یاران رس قومی هستند در یمامه که بر سر

چاههای خود می باشند (۱).

بعضی هم گفته اند که اینان صاحبان اخدود (۲)هستند.

و از امام باقر و امام صادق(ع)روایت شده است که عمل زشت سحق (۳)زنان در قوم رس بوده است (۴).

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۲۵ می گوید:رس چاهی است در نزدیکی یمامه و این مردم همان قوم شعیبند که او را تکذیب کردند.

۲- ۲) -اخدود به معنی جوی و کانال است.

۳- ۳) -هم جنس بازی زنان با یکدیگر.

۴- ۴) -تفسیر برهان ج ۴ ص ۲۱۷،از حضرت صادق(ع)روایت می کند که زنانی بر آن حضرت وارد شدند،یکی از آن زنان در بارهٔ عمل سحق از حضرت پرسید؟حضرت فرمودند:حد شرعی آن حد شرعی زنا کننده است،زن گفت: خداوند این حد را در قرآن یادآور نشده است؟فرمودند:آری خداوند از آن یاد کرده است و اینان همان اصحاب رس می باشند. و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۳۲۲ آمده است:(اصحاب رس قومی هستند که به هلاکت رسیدند،زیرا این قوم مردانشان به مردان،و زنانشان به زنان اکتفاء می کردند،و رس نهری است در ناحیهٔ آذربایجان). تفسیر صافی ج ۲ صفحهٔ ۱۹۳ داستان اصحاب رس را بنقل از عیون أخبار الرضا(ع)و علل الشرائع از حضرت رضا(ع)از پدرانش از امام حسین(ع)بدین بیان نقل می کند:(سه روز پیش از شهادت علی(ع)فردی از اشراف قبیلهٔ تمیم به نام عمرو خدمت حضرت آمده پرسید:یا امیر المؤمنین به من خبر بده که اصحاب رس چه زمانی بوده و در چه مکانی می زیسته اند؟و پادشاه آنان کی بوده؟و آیا خداوند برای آنان پیامبری فرستاده است یا نه؟و با چه طریقی به هلاکت

«وَ ثَمُودُ»

و اینان قوم صالح پیامبر(ع)می باشند.

۴)

(رسیدند؟زیرا من در کتاب خداوند بزرگ می بینم که از آنان یاد شده است، اما در جایی داستان آنان را نمی یابم؟ علی(ع)فرمودند:در بارهٔ حدیثی از من پرسیدی که پیش از تو کسی از من نپرسیده است،و پس از من نیز احدی برایت از آن نخواهد گفت مگر از قول من،و هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه من آن را می دانم و از تفسیر قرآن آگاهم،و می دانم که در چه مکانی نازل شده است،و در بیابان یا کوه،و در چه وقتی نازل شده است؟در شب یا روز،و اشاره به سینهٔ خود کرده فرمود: در اینجا دانشی فراوان نهفته است،اما جویندگان آن اندک است،و به زودی مرا که از دست دادید سخت پشیمان خواهید شد،از داستانهای آنان ای برادر تمیم این بود که اینان مردمی بودند درخت صنوبری را که به آن(شاه درخت)می گفتند و آن را یافث پسر حضرت نوح(ع)بر سر چشمه ای به نام (روشاب)کاشته بود می پرستیدند،و این چشمه پس از طوفان برای حضرت نوح (علیه السلام)برای او از زمین جوشیده بود. و علت اینکه این قوم را اصحاب رس نامیده اند،آن است که پیامبر خودشان را زنده زنده در زمین دفن کردند،و این جریان پس از حضرت سلیمان بن داود بود،و این قوم دوازده قریه کنار رودخانه ای در بلاد مشرق که به آن رود (ارس)می گفتند داشتند،و این نهر به نام آنان نامگذاری گردید،و آن روزها نهری پر آب تر و گواراتر از این نهر وجود نداشت،و نیز قریه هایی پر جمعیّت تر و آبادتر از این قریه ها وجود نداشت. یکی از این قریه ها آبان و دیگری آذر و سومی دی و چهارمی بهمن، پنجمی اسفند،ششمی فروردین،هفتمی اردیبهشت،هشتمی خرداد،نهمی

ص:۲۴۹

«وَ عٰادٌ»

و اینان قوم حضرت هود(ع)میباشند.

(۴

(مرداد،دهمی تیر،یازدهمی مهر،دوازدهمی شهریور،نامیده می شدند، و بزرگترین شهرهای آنان اسفندار نام داشت،و این شهر محل سکونت پادشاه آنان بود که نامش ترکوذ بن غابور بن یارش بن ساذن بن نمرود بن کنعان فرعون ابراهیم(ع)بود،و در همین شهر چشمه ای و درخت صنوبری وجود داشت،و در هر یک از شهرهای آن منطقه تخمه ای از این درخت را کاشته بودند و تخمه ها روئیده به صورت درختهای بزرگی در آمده بود،و آب آن چشمه و نهرهای آن را بر خود حرام کرده،و نه خودشان و نه حیواناتشان از آب آن، نمی نوشیدند،و هر کس از این آبها می نوشید او را می کشتند،و می گفتند این چشمه مایۀ زندگی خدایان ما است و احدی حق ندارد زندگی خدایان ما را ناقص کند،و این مردم و حیواناتشان از رود ارس آب می آشامیدند که قریه های آنان در کنار آن قرار گرفته بود،و در هر ماه از سال در هر یک از این قریه ها روزی را عید قرار داده بودند،و اهل آن قریه آن روز اطراف آن درخت گرد می آمدند که پرده ای از حریر روی آن نصب می شد و انواع و اقسام تصویرها بر آن نقش بسته بود،سپس یک گوسفند و یک گاو می آوردند و آنها را به عنوان قربانی برای آن درخت سر می بریدند و هیزم روی آنها گذاشته آتش می زدند،و هنگامی که دود این قربانی ها بالا می رفت و میان آنان و دیدن آسمان فاصله می شد برای درخت به سجده می افتادند،و در پیشگاه درخت گریه و زاری می نمودند که از آنان راضی شود،و شیطان هم می آمد و شاخ و برگ درخت را حرکت داده و از ساق درخت مانند بچّه فریاد می زد که ای بندگان من از شما راضی شدم،خوشحال باشید و چشمتان روشن باد،آن گاه آنان سر از سجده

«وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوانُ لُوطٍ»

یعنی:و نیز فرعون حضرت موسی را تکذیب کرد.

۴)

(برداشته مشغول خوردن شراب و نواختن موسیقی و گرفتن دست بند میشدند، و شب و روزشان را بدین طریق می گذرانیدند،و بر می گشتند، و ایرانیان اسامی ماههای خود را آبان و آذر و غیره نامیدند و این اسامی را از روی شهرهای دوازده گانهٔ خود برداشته بودند،چون به یکدیگر می گفتند: این عید شهر فلان و عید شهر فلان است تا اینکه نوبت عید قریهٔ بزرگشان می رسید که بزرگ و کوچک آنجا جمع می شدند،و کنار درخت صنوبر و چشمه سرا پرده ای از دیبا می زدند که روی آن انواع تصویرها نقش بسته بود و این خیمه دوازده در داشت که هر در آن مربوط به مردم اهل یک قریه بود،و بیرون این چادر برای درخت صنوبر سجده می کردند،و چندین برابر قربانی درخت قریهٔ خود اینجا قربانی می کردند،اینجا نیز شیطان می آمد و درخت را به شدّت تکان می داد،و از داخل آن با صدای بلند حرف می زد،و به آنان بیش از همهٔ شیطانها وعده و وعید می داد،و سر از سجده بر می داشتند،در شادی و سرور فرو می رفتند و به عدد عیدهای گذشته دوازده روز به نوشیدن شراب و عیاشی می پرداختند و سپس باز می گشتند. پس از آنکه کفر آنان نسبت به خداوند بزرگ و پرستش غیر او طولانی گردید، خداوند پیامبری را از پیامبران بنی اسرائیل که از فرزندان یهودا ابن یعقوب بود به سوی آنان مبعوث فرمود،این پیامبر مدت زمانی طولانی در میان آنان گذراند که آنان را به عبادت خداوند بزرگ و معرفت او فرا می خواند،ولی از او پیروی نمی کردند. پیامبر که دید این قوم سخت در گمراهی به سر می برند،و دعوت او را به رستگاری و سعادت نمی پذیرند،روزی که عید قریهٔ بزرگشان فرا رسیده بود

و قوم لوط حضرت لوط را تکذیب نمودند،و اینکه قوم لوط را برادران آن حضرت

(۴

(دست به دعا برداشته گفت:پروردگارا این بندگانت جز تکذیب من و کفر ورزیدن نسبت به تو عملی ندارند،و به پرستش درختی می پردازند که نه قدرت سود رساندن و نه یارای زیان رساندن به کسی را دارد،خداوند تمام درختان آنان را خشک کن،و قدرت خود را به آنان نشان ده! فردا صبح که شد مردم آن قریه ها دیدند درختانشان خشکیده است،این پیشامد برای آنان سخت مصیبت بار و دردناک بود و آنان در بن بستی عجیب قرار داد،و با این پیش آمد به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته گفتند:این مرد که گمان می کند فرستادهٔ خدای آسمان و زمین است خدایان شما را سحر کرده است تا شما را از خدایانتان و دیگران ساخته متوجّه خدای خودش نماید. دستهٔ دیگر گفتند:اینطور نیست،بلکه خدایان شما چون دیده اند این مرد به آنان بد می گوید و شما را به سوی خدای دیگری فرا می خواند خشمناک شده اند و منظرهٔ زیبا و حسن و طراوت خود را از شما پنهان ساخته اند،تا شما بر او خشمناک شوید و بر او پیروز گردید. بدین ترتیب همگی متّحدا تصمیم به کشتن پیامبر خدا گرفتند،و لذا شروع به کندن چاههای بزرگی نمودند و این چاهها را تا دهانهٔ چشمه به همدیگر ربط دادند،و تمام آب چشمه را کشیدند،آن گاه در کف آن چشمه چاهی که دهانه ای بسیار تنگ داشت حفر نمودند و پیامبرشان را داخل آن چاه فرو کرده تخته سنگ بزرگی روی در چاه گذاردند،آن گاه آب چاهها را باز کردند،سپس گفتند:اینک امیدواریم خدایان ما که دیده اند چگونه دشمن آنان را که به آنان بد می گفت و مانع عبادتشان می شد کشته ایم از ما راضی شوند.

ص :۲۵۲

دانسته است چون آنان در نسب با لوط شریک بودند.

«وَ أَصْحٰابُ الْأَيْكَهِ»

و اینان قوم شعیب پیامبرند.

«وَ قَوْمُ تُبَّعٍ»

و او تبّع حمیری است که در تفسیر(أَ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ)از او یاد نمودیم.

(۴

(و سپس جسد پیامبر را کنار درخت بزرگ دفن نمودند تا دلش آرام گیرد،و دوباره نور و سرسبزی آن مانند گذشته به ما بازگردد،و اینان آن روز را تا به آخر آنجا بودند و صدای نالهٔ پیامبرشان را می شنیدند که می گفت:خدایا می بینی که مرا در چه تنگنایی قرار داده اند و چگونه ناراحتم ساخته اند به بیچارگی و بی پناهیم رحم کن،و هر چه زودتر جانم را بستان،و اجابت دعایم را به تأخیر مینداز،تا اینکه مرد. خداوند به جبرئیل فرمود:ای جبرئیل آیا این بندگان من که از صبر من مغرور گشته اند،و از مکر من در امان مانده اند،و به غیر از من چیزهایی را پرستش نموده اند،و پیامبرم را کشتند،آیا می توانند در برابر خشم من مقاومت نمایند؟و از سلطهٔ من بگریزند؟چگونه می توانند با اینکه من از عصیانگرانم که از عذاب من نمی ترسند انتقام خواهم گرفت،و به عزتم سوگند یاد کرده ام که این قوم را مایهٔ عبرت جهانیان خواهم ساخت. همانطور که آن قوم مراسم عید خود را می گذرانیدند تندبادی سرخ و شدید بر آنان فرستاد که همگی را متحیّر و هراسناک ساخت،و آنان به روی یکدیگر افکند،و زمین زیر پایشان تبدیل به گوگرد شده آتش گرفت،و ابری سیاه بالای سرشان آمده مانند پاره های آتش بر سرشان فرو ریخت و بدنهایشان مانند سرب که در آتش ذوب می گردد آب شد. از عذاب الهی و فرود آمدن خشم او به درگاهش پناه می بریم،و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم)

ص :۲۵۳

«كُلٌّ»

همهٔ این اقوام که از آنان یاد شد.

«كَذَّبَ الرُّسُلَ»

پیامبرانی را که به سوی آنان مبعوث شده بودند تکذیب نموده نبوّت آنان را انکار نمودند.

«فَحَقَّ وَعِيدِ»

یعنی:آن عذابی که آنان را بدان وعده می دادم بر ایشان واجب شد.

بنا بر این در صورتی که سرانجام کار ملّتهای گذشته که پیامبران را تکذیب می نمودند هلاکت و نابودی است،شما هم ای اعراب در تکذیب رسولان و انکار پیامبریشان راه آنان پیموده اید،و حالت شما نیز همانند آنان زیانکاری و هلاکت است.

آن گاه خداوند در پاسخ آنان که می گویند:(ذلک رجع بعید)یعنی این بازگشت بعید به نظر می رسد می فرماید:

«أَ فَعَيِينٰا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»

آیا آن گاه که آنان را آفریدیم در حالی که چیزی نبودند ما از آفرینش آنان عاجز بودیم؟پس چگونه از برانگیزاندن مجدّد و بازگشت دادن آنان عاجز خواهیم بود؟و این یک نوع به اقرار آوردن آنان است،زیرا آنان اعتراف نمودند که خداوند آفریدگار آنان است و سپس منکر برانگیختن مجدّد شدند.

به هر کس که از انجام کاری عاجز باشد می گویند(عیی به)،آن گاه یادآور می شود که آنان از برانگیخته شدن پس از مرگ در شک هستند و می فرماید:

«بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»

یعنی:بلکه آنان نسبت به بازگشت مجدّد آفرینش در گمراهی و شک و تردید هستند،و لبس مانع از درک معنی است،چون به منزلهٔ پرده است روی آن معنی،و جدید تازه پدید آمده را گویند.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ»

منظور از انسان جنس بشر است یعنی فرزند

آدم.

«وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ»

یعنی:از آنچه در قلب آنان بگـذرد آگاهیم، و نیز از مکنونات دل او که آن را برای احدی از مخلوقین آشکار نمی سازد آگاه هستیم.

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ»

ما از نظر آگاهی نزدیک تر از رگ گردن به او هستیم.

«مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

و حبل الورید،رگی است که در بدن انسان پراکنده است،و در تمام اعضاء بدن انسان مخلوط است.

ابن عباس و مجاهد گفته اند:حبل الورید رگی است در حلقوم.

حسن گفته است:حبل الورید رگی است وابسته به قلب،یعنی:ما از قلب انسان به او نزدیک تر هستیم.

بعضی هم گفته اند:یعنی ما به او نزدیکتر هستیم از کسی که در نزدیکی به منزلهٔ حبل الورید او است.

بعضی گفته اند یعنی:ما بیشتر از حبل الورید بر انسان تسلّط داریم،با اینکه حبل الورید به بدن انسان نزدیکتر از هر چیز و بر آن مسلط است.

بعضی هم گفته اند یعنی:ما در ادراک از حبل الورید به او نزدیکتر هستیم اگر حبل الورید دارای ادراک باشد.

آن گاه خداوند یادآور می شود که با آگاهی نسبت به انسان دو فرشته را بر او گمارده است که اعمال او را ثبت می نمایند تا با دلیل او را ملزم کنند و میفرماید:

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيٰانِ»

اذ متعلق است به (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ) یعنی:ما داناتر و با تسلّطتریم نسبت به انسان هنگامی که آن دو برخورد کننده که دو فرشته اند اعمال او را می گیرند و برای او می نویسند همان گونه که نویسندهٔ املاء می نویسد.

«عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ قَعِيدٌ»

منظور آن است که این دو فرشته در طرف راست او نشسته و در طرف چپ او نیز نشسته اند،و کلمهٔ قعید را برای یکی از آن دو آورد با اینکه منظور هر دو بوده است،و اینجا منظور از قعید کسی است که همیشه ملازم و مراقب او است نه نشسته در مقابل ایستاده.

حسن و مجاهد گویند:فرشتهٔ دست راست نویسندهٔ حسنات انسان است، و فرشتهٔ دست چپ نویسندهٔ اعمال زشت انسان.

حسن گوید:فرشتگان کاتب اعمال چهار فرشته هستند که دو نفر آنان کاتب اعمال روز و دو نفر کاتب اعمال شب هستند.

«مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»

یعنی:انسان هیچ کلامی را نمی گوید که آن سخن را از دهانش بیرون پراند مگر آنکه نزد او حافظی با او حضور دارد یعنی فرشته ای که مأمور آن سخن ها است،یا فرشتهٔ دست راست و یا فرشتهٔ دست چپ که عمل او را حفظ می کند و هیچ عملی از او پنهان نخواهد ماند.

و هاء در کلمهٔ(لدیه)به کلمهٔ(قول)بر می گردد یا به قائل باز می گردد.

از ابی امامه از پیامبر خدا(ص)روایت شده است که فرمودند:فرشتهٔ دست چپ نسبت به مسلمانی که گناه کرده است مدت شش ساعت قلم خود را بر می دارد، اگر در ظرف این مدّت پشیمان شد و توبه کرد آن گناه را نمی نویسد،و گر نه یک گناه برای او می نویسد.

و در روایت دیگری حضرت می فرماید:فرشتهٔ دست راستی نسبت به فرشتهٔ دست چپ فرمانروا است،هر گاه مسلمان عمل نیکی انجام داد فرشتهٔ دست راست ده برابر در نامه اش می نویسد،و هر گاه عمل گناهی انجام داد و فرشتهٔ دست چپ خواست آن را به حسابش بنویسد،فرشتهٔ دست راستی به او میگوید:

ص:۲۵۶

دست نگهـدار،و فرشتهٔ دست چپ هفت سـاعت صبر می کنـد،اگر از این گنـاه به پیشـگاه خداونـد پوزش خواست و آمرزش طلبید آن گناه را به حساب او نمی نویسد، و اگر توبه نکرد یک گناه به حسابش می نویسد.

از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا(ص)فرمودند:خداوند بر بنده اش دو فرشته گمارده است که اعمال او را می نویسـند،هر گاه که بنـدهٔ خدا فوت کرد آن دو فرشـته گویند:پروردگارا بنده ات فلان کس را قبض روح کردی اینک ما کجا رویـم؟خداونـد در پاسـخ آنـان می فرمایـد:آسـمان مـن از فرشـتگانم پر است که مرا سـتایش می کننـد،و زمینم نیز پر است از بنـدگانم که اطاعتم می نماینـد، برویـد به سوی قبر بنـده ام و مرا تسبیـح و تکبیر و تهلیل نمائید و آنها را تا روز قیامت در زمرهٔ حسنات بنده ام بنویسید.

«وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ»

یعنی:سختی و شدّت جان کندن که انسان را بیهوش نموده بر عقلش چیره می گردد،بالحق یعنی امر آخرت که صاحبش آن را شناخته به سوی آن اضطرار یابد.

بعضی گفته اند:معنی آیه این است که جان کندن مرگ را که حق است آورد.

مقاتل گوید:یعنی مرگ حق است و حتما پیش خواهد آمد،و منظور آن است که جان کندن مرگ به شـما نزدیک است برای آن آماده شوید،چون به قدری نزدیک است که گویا تحقّق یافته است مانند آنجا که خداوند می فرماید:

(أَتىٰ أَمْرُ اللّٰهِ).

روایت شده است که عایشه به هنگام مرگ ابی بکر این شعر را خواند:

(لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی

اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصدر)

یعنی:(به جان تو ثروت انسان را بی نیاز نخواهد ساخت،آن گاه که نفس

به شماره آمد و سینه تنگ شد).

ابو بکر در پاسخ عایشه گفت:این گونه سخن نگو،بلکه آن گونه که قرآن گفته است بگو:(وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ).

و کسی که در چنگال مرگ افتاده است به او گویند:

«ذٰلِکَ»

یعنی:این مرگ.

«مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»

همان است که از آن فرار کرده کناره می گرفتی.

«وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ»

تفسیر آن قبلا گذشت.

«ذٰلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ»

یعنی:این روز،روز تحقّق وعدهٔ عذابی است که خداوند با آن بندگانش را ترسانیده است تا آماده شده،به فرمان خدا به کردار شایسته پردازند.

[سوره ق (۵۰): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

وَ جٰاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ فَبَصَرُكَ اَلْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَ قٰالَ
قَرِينُهُ هٰذٰا مٰا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيٰا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵) اَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيٰاهُ
فِي اَلْعَذٰابِ اَلشَّدِيدِ (۲۶) قٰالَ قَرِينُهُ رَبَّنٰا مٰا أَطْغَيْتُهُ وَ لٰكِنْ كٰانَ فِي ضَلاٰلٍ بَعِيدٍ (۲۷) قٰالَ لاٰ تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ
بِالْوَعِيدِ (۲۸) مٰا يُبَدَّلُ اَلْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مٰا أَنَا بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ اِمْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰)

ص: ۲۵۹

ترجمه آیات:

۲۱-هر فردی خواهد آمد در حالی که همراه او فرشتگانی هستند که او را جلو انداخته شهادت به اعمالش خواهند داد.

۲۲-تو تا به حال از این روز در غفلت بودی،ما پرده را از جلو دیدت برداشتیم،و امروز چشمت تیزبین است.

۲۳-قرین انسان گوید:این که نزد من است حاضر است.

۲۴-هر کافر منکر حقّی را به دوزخ افکنید.

۲۵-اینکه سخت مانع نیکی بوده ستمگر و شکّاک است.

۲۶-کسی که با خدا خدایی دیگر قرار داده است،او را در عذابی شدید افکنید.

۲۷-قرین انسان گوید:پروردگارا من او را گمراه نکردم،و لکن او خودش در گمراهی آشکاری بود.

۲۸-خداوند گوید:در پیشگاه من با یکدیگر به دشمنی نپردازید،من قبلا وعده های عذاب به شما دادم.

۲۹-آنچه گفته شده است در نزد من تبدیل پذیر نبوده،و من نسبت به بندگان ستمگر نیستم.

۳۰-روزی که به جهنّم گوئیم آیا پر شدی؟جهنّم گوید:آیا بیشتر هست؟

قرائت آیات:

نقل-نافع و ابو بکر یوم یقول با یاء قرائت کرده اند،و بقیّهٔ قاریان نقول با نون قرائت کرده اند.

ص:۲۶۰

دلیل قرائت آیات:

قرائت با یا(یقول)به معنی آن است که خداوند می فرماید:و قرائت با نون(نقول)به آیهٔ قبلی(قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ)و(مٰا أَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ) شباهت و مناسبت خواهد داشت.

لغات آیات:

سائق-سوق به معنی وادار ساختن به حرکت.

حدید-به معنی حاد یعنی تیز است مانند حفیظ و حافظ.

عنید-کسی است که متمایل از میانه روی باشد،و به معنی عنود و عاند هم هست،و ناقهٔ عنود به شتری گویند که در حرکت مستقیم نیست،و عنید سرگردان در حرکت است.

اعراب آیات:

هٰذٰا مٰا لَدَیَّ عَتِیدٌ

-ما در اینجا نکرهٔ موصوفه است،و تقدیرش این است (هذا شیء ثابت لدیّ عتید)بنا بر این ظرف(لدی)صفت است برای(ما)،و همین طور(عتید)صفت ما است.

جهنّم-غیر منصرف است چون دارای تعریف و تأنیث است،و ریشهٔ آن از گفتار اعراب است که گویند:(بئر جهنام)در صورتی که چاه بسیار عمیق باشد.

بعضی هم گفته اند:جهنّم اعجمی است،بنا بر این قول باز جهنّم غیر منصرف است به خاطر دو عامل تعریف و عجمه.

أَلْقِیٰا فِی جَهَنَّمَ

-در این جمله چند قول گفته شده است:

ص:۲۶۱

۱-اینکه عرب به مفرد و جمع مانند تثنیه امر می کند،و به یک مرد می گوید:قوما و اخرجا،و از حجاج نقل شده است که می گفته است:(یا حرّسی اضربا عنقه)که منظور اضرب است (۱).

فراء گوید:از یک عرب شنیدم که می گفت:(ویلک ارحلاها).

و بعضی از اعراب برای من شعری بدین گونه انشاء کرد:

(فقلت لصاحبی لا تحبسانا

بنزع اصوله و اجتز شیحا)

و ابو ثروان برای من انشاد کرد:

(فان تزجرانی یا ابن عفان انزجر

و ان تدعانی احم عرضا ممنعا)

فراء گوید:بنظر من علت آوردن تثنیه برای مفرد و جمع آن است که کمترین یاران انسان دو چیز است که شتر و گوسفند باشد،و همین طور همراهان حد اقل سه نفر می باشند،و لذا کلام فرد طبق دو یاورش جاری شده است،همانگونه که می بینیم شعرا بیشتر سخن از دوست و معشوق به صورت تثنیه می آورند امرؤ القیس شاعر عرب گفته است:

(خلیلیّ مرّا بی علی أم جندب

لنقضی حاجات الفؤاد المعذّب

فانّکما ان تنظرانی لیله

من الدّهر تنقضی لدی أم جندب)

سپس می گوید:

۱- ۱) -شاید منظور اضربوا به صیغهٔ جمع باشد چون(حرّس)جمع است،و شاهد بر سر این است که(اضربا)به صیغهٔ تثنیه برای حرس که جمع است آمده است.

(أ لم تر أنی کلّما جئت طارقا

وجدت بها طیبا و ان لم تطیّب (۱)

.

که به مفرد بازگشته است،چون در اوّل کلام هم واحد بوده که در لفظ تثنیه آمده است.

باز شعر دیگری سروده می گوید:

(خلیلیّ قوما فی عطاله فانظروا

أنارا تری من نحو ما بین أم برقا (۲)

.

که گفته است تری و نگفته است تریا.

۲-علّت تثنیه آوردن القیا آنست که دلالت بر تکثیر کند،مثل اینکه گفته است الق،الق و ضمیر تثنیه آورده است تا دلالت بر تکریر فعل کند،و این به علّت شدّت ارتباط فاعل به فعل است،بطوری که هر کدام از آن دو مکرّر شوند مثل آن است که دوّمی مکرّر شده است،و این قول مازنی است،و در نظر او آیه (قال ربّ ارجعون) هم از این قبیل است که ارجعون جمع بسته شده است تا دلالت بر تکریر کند،مثل اینکه گفته است:(ارجعنی ارجعنی ارجعنی)و مانند آن است که قول امرئ القیس شاعر که گفته:

(قفا نبک من ذکری حبیب و منزل)

و مانند آن که مثل آن است که دو بار گفته است:قف قف.

ص :۲۶۳

۱- ۱) -که در دو بیت اول خلیلی و انکما تثنیه آمده است اما در بیت سوم ا لم تر به صیغهٔ مفرد آمده است.

۲- ۲) -عطاله کوهی است بلند در سوده از دیار بنی سعد،و در لسان العرب بدین شکل آمده است: (أ نارا تری من ذی ابانین أم برقا)و ما بین اسم محلی است.

۳-اینکه امر القیا شامل سائق و شهید می شود،مثل اینکه گفته است:

(یا ایّها السائق و الشّهید القیا).

۴-اینکه الف آخر القیا نون تأکید خفیفه بوده است،و در اصل القین بوده است،و وصل جاری مجرای وقف شده و نون تبدیل به الف گردیده است، همان گونه اعشی شاعر گفته است:

(و ذا النّسک المنصوب لا تنسکنّه

و لا تعبد الشّیطان و اللّه فاعبدا) (۱)

.

و مؤید این قول روایتی است که از حسن در قرائت این آیه آمده است که (القیا)با تنوین خوانده است.

اَلَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ

-اگر الّذی را مبتدا بگیریم خبرش می شود (فألقیاه)و نیز جایز است آن را منصوب بدانیم به وسیلهٔ فعلی مضمر که فألقیاه آن را تفسیر می کند،و نیز می شود آن را منصوب بگیریم بنا بر اینکه بدل باشد از (کُلَّ کَفّٰارٍ) که قبلا آمده (۲)ولی نمی شود الّذی را مجرور بدانیم که صفت برای کفّار باشد،چون نکره با موصول صفت آورده نمی شود،و موصول وصله است برای توصیف اسمایی که با جمله ها معرفه می شوند.

معنی آیات:

آن گاه خداوند بزرگ از حالت مردم پس از برانگیخته شدن مردگان خبر داده می فرماید:

ص :۲۶۴

۱- ۱) -این شعر در ج ۱ عربی تفسیر صفحه ۲۰۹ آمده است و شاهد بر سر فاعبدا است که فاعبدن بوده،نون تبدیل به الف شده است.

۲- ۲) -و مفعول القیا بوده است.

«وَ جٰاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِيدٌ»

یعنی:در روز موعود هر فرد مكلّفی خواهد آمد در حالی كه فرشته ای همراه او است كه او را به سوی حساب سوق می دهد،و فرشتۀ دیگری كه شاهد اعمال او است و تمام اعمال او را یاد- داشت نموده است،كه دیگر راهی برای فرار و انكار نخواهد داشت.

ضحاك گفته است سائق از فرشتگان خواهد بود،و شاهد از اعضاء و جوارح بدن انسان است كه شهادت بر اعمال آنان می دهد.

«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ»

یعنی:به او گفته می شود كه تو در اشتباه و فراموشی به سر می بردی.

«مِنْ هٰذٰا»

و در دنیا از این روز غافل بودی،و غفلت عبارت است از رفتن معنایی از خاطره و ذهن.

«فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ»

و ما آن پرده ای را كه در دنیا قلب و گوش و چشمت را پوشانیده بود برداشتیم تا اینكه همه چیز برایت روشن شد،حقیقت اشیاء تنها در آخرت برای انسان كشف می شود،چون خداوند علوم ضروری را در انسانها می آفریند،و با داشتن این علوم است كه پرده از چشم و گوش و دل آنان برداشته می شود،و منظور از این كشف و بینش عموم مكلّفین است،چه نیكان و چه تبهكاران،چون تمام افراد بشر بطور ضروری این آگاهی را خواهند یافت.

«فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»

یعنی:امروز دیگر چشمت تیزبین خواهد بود كه هیچ نوع شك و شبهه ای در آن راه نخواهد یافت.

بعضی گفته اند یعنی:امروزه دانشت نسبت به حالاتی كه در دنیا داشتی نافذ است،و منظور از بصر در اینجا چشم سر نیست،همانگونه كه می گویند:

فلانی بصیرت به نحو یافته است.

و از ابن عباس روایت شده است كه این آیه مخصوص كافران است،یعنی:تو امروز آنچه را كه در دنیا ندانستی خوب می دانی.

«وَ قالَ قَرِینُهُ»

حسن گفته است:قرین فرشته شاهد اعمال انسان است، و همین معنی نیز از امام باقر و امام صادق(ع)روایت شده است.

از مجاهد نقل شده است منظور از این قرین همان شیطانی است که بر او گمارده شده است.

بعضی هم گفته اند:منظور از قرین همنشین او است از انسانها.

«هٰذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ»

اگر منظور از قرین فرشتۀ شاهد باشد معنی این است:این حساب او است که نزد من در این پرونده آماده است،یعنی به پروردگارش می گوید:مرا بر او موکل ساخته بودی اینک اعمال او را که نوشته ام نزد من حاضر است.

و اگر منظور از قرین شیطان یا همنشین انسی باشد معنی این است این عذاب نزد من حاضر است و به سبب گناهانی که انجام داده ام برایم فراهم آمده است.

«أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ»

این خطاب به خازن جهنّم است.

زجاج گوید:خطاب به دو فرشته موکّل بر انسان است که سائق و شهید می باشند،و آنچه در این باره آمده است یادآور شدیم.

ابو القاسم حسکانی با اسناد خود از اعمش روایت کرده است که گفت:

ابو المتوکّل ناجی از ابی سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا(ص) فرمود:

(هنگامی که روز قیامت می شود خداوند به من و به علی می فرماید:القیا فی النّار من...یعنی:دشمنان خود را به جهنّم اندازید،و دوستان خود را وارد بهشت سازید،و این معنای أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ ...)و عنید کسی است که از حق و رشد روی گردان شده است.

«مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ»

یعنی:مانع نیکیها است که خداوند فرمان داده است ثروت-

گذاشته اند آنست که در عذاب جهنم این شیطان هم قرین انسان خواهد بود.

بعضی هم گفته اند:منظور از این قرین انسان است و آنان عبارتند از علمای فاسد و پیروانشان. (۱)

«رَبَّنا ما أَطْغَیْتُهُ»

شیطان گوید:خدایا من او را گمراه نساخته و او را با بی میلی وادار به طغیان نساخته ام،یعنی:من او را عصیانگر نکرده ام.

های خود را در راه او خرج کنیم.

«مُعْتَدٍ»

ستمگر متجاوزی که از حدود الهی تجاوز نماید.

«مُرِیبٍ»

یعنی:در وجود خدا و آنچه که از طرف او نازل شده است شک می کند.

بعضی گفته اند یعنی:متّهم است و با انجام کارهایی مورد سوء ظن قرار می- گیرد،مانند شخص مورد ملامت که کارهایی انجام می دهد،و به خاطر آن کارها ملامت می گردد.

بعضی گفته اند:این آیه در باره ولید بن مغیره نازل شده است،چون فرزندان برادرش در باره اسلام آوردن با او مشورت کرده بودند،که ولید آنان را از اسلام آوردن مانع شد،بنا بر این منظور از خیر اسلام خواهد بود.

«اَلَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ»

که بتها را با خدا شریک دانسته است.

«فَأَلْقِیاهُ فِی الْعَذابِ الشَّدِیدِ»

و این قسمت تأکید قسمت قبلی است،مثل، اینکه گفته است آنچه را که بشما گفته ام عمل کنید که او مستحق عذاب است.

«قالَ قَرِینُهُ»

از ابن عباس و قتاده و مجاهد نقل شده است که منظور از قرین شیطانی است که او را گمراه ساخته است،و علت آنکه نام آن شیطان را قرین

۱ – ۱) –شواهد التنزیل حسکانی ج ۲ ص ۱۸۹ در دنباله حدیث آمده است که (ابو حنیفه بقوم گفت:برخیزید دیگر از این محکمتر چیزی نخواهد آمد)

«وَ لٰكِنْ كٰانَ فِى ضَلاٰلٍ»

و از ايمان گمراه بود.

«بَعِيدٍ»

يعنى با انتخاب راه بد طغيان نمود،و مثل اين آيه است آنجا كه آمده است(وَ مٰا كٰانَ لِى عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِى).

«قٰالَ»

خداوند بزرگ ميفرمايد:

«لاٰ تَخْتَصِمُوا لَدَىَّ»

يعنى:بعضى از شمار با بعض ديگر نزد من نزاع نكنيد.

«وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ»

يعنى:در دنيا كه جاى تكليف بود به شما گفتم ولى اعتنا نكرديد،و با دستور من مخالفت كرديد.

«مٰا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ»

يعنى:آنچه را كه در دنيا به شما گفتم كه هر كس را منكر مى شود و پيامبرانم را تكذيب كند،و با فرمان من مخالفت نمايد،عذاب خواهم نمود،اين گفتار به چيز ديگرى تبديل نخواهد يافت،و بر خلاف آن نخواهد شد.

«وَ مٰا أَنَا بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ»

يعنى:من در مجازات هيچكس نسبت باو ستم نميكنم،بلكه او با ارتكاب گناهان بخويشتن ظلم ميكند، و اينكه گفته است(ظلام)از باب مبالغه است، به منظور رد كسى كه ظلم را بخداوند بزرگ و مقدس نسبت داده است.

«يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ»

يوم،متعلّق است به(مٰا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ..) بعضى گفته اند:متعلّق است به مقدّر كه تقدير آن عبارت است از(اذكر يا محمّد ذلك اليوم الّذى يقول اللّه فيه لجهنّم هل امتلأت من كثره ما ألقى فيك من العصاه)؟ «وَ تَقُولُ» ،جهنّم مى گويد:

«هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

انس گوید:یعنی جهنّم بیشتر مطالبه می کند،مجاهد گوید:اینجا هل من مزید به معنی کفایت است،یعنی دیگر برای پر شدن جهنّم ظرفیّت اضافی باقی نمانده است،و بر این قول دلالت دارد آیه(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ) (۱).

ص :۲۶۸

۱- ۱) -سوره سجده،آیه:۱۳.

و در باره وجه اوّل گفته شده است:این گفتار از جهنّم پیش از وارد شدن تمام اهل جهنّم در آتش است.

و نیز می تواند به آن معنی باشد که جهنّم خواستار تعداد بیشتری از گناه- کاران شده است،بر این اساس که بر ظرفیّتش افزوده شود،همان گونه که در روایت آمده است روز فتح مکّه از پیامبر خدا(ص)پرسیدند:آیا به منزل خودت وارد نمی شوی؟حضرت در پاسخ فرمودند:آیا عقیل برای ما خانه ای باقی گذاشته است؟چون هنگامی که بنی هاشم از مکّه به سوی مدینه هجرت نمودند، عقیل خانه های بنی هاشم را فروخته بود،بنا بر این معنی می شود:آیا چیزی اضافه مانده است.

امّا سخنی که از زبان جهنّم آمده است،در باره آن چند وجه گفته شده است:

۱-این جمله به صورت یک مثل آمده است،یعنی:جهنّم از نظر وسعت و عظمت مانند یک موجود دارای نطق است که هر گاه به او گفته شود:آیا پر شده ای؟گوید:پر نشده ام و هنوز گنجایش بسیاری دارم،و مانند آن است گفته عنتره:

فازور من وقع القنا بلبانه

و شکا الی بعبره و تحمحم

یعنی:(مرکب سواری من بر گشت و از تیری که به سینه اش نشسته بود با اشک چشم و زمزمه ای که سر می داد به من شکایت نمود) (۱).

۱- ۱) شاهد بر سیر این است که شاعر در شعر خود زبانحال مرکب سواری را به شکایت تعبیر نموده است،همانگونه که در قرآن زبانحال جهنّم بیان شده است،در شعر بعدی نیز شاهد بر سر نقل زبانحال است.

و شاعر دیگر می گوید:

(امتلأ الحوض و قال قطنی

مهلا رویدا قد ملأت بطنی)

یعنی:(حوض پر شده گفت:مرا بس است،مهلتی دیگر بس است که شکم خود را پر نموده ام).

۲-آنکه خداوند برای جهنّم وسیله نطق خواهد آفرید و روز قیامت به سخن خواهد آمد،و این قابل انکار نیست،زیرا همان خدایی که دستها و اعضاء و پوست بدن انسان را به زبان آورد،قدرت دارد که جهنّم را نیز به سخن آورد.

۳-جمله این خطاب باشد به موکّلین بر جهنّم که خداوند می خواهد از آنان اقرار بگیرد،و از آنان می پرسد آیا جهنّم پر شده است؟موکّلین جهنّم در پاسخ می گویند:بلی دیگر جایی برای افزودن نمانده است،تا خداوند به راستی وعده خداوند پی ببرند (۱)و این سخن از حسن است و حسن میگوید:

(هَلْ مِنْ مَزِیدٍ)؟بمعنی:(ما من مزید است)مانند آنجا که می فرماید:(هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللّهِ) (۲)که به معنی:(لا من خالق غیر اللّه)است،و این گفته نیز از واصل بن عطاء،و عمرو بن عبید می باشد.

---

۱ - ۱) -آنجا که وعده فرموده است:(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ)سوره هود،آیه:۱۱۹ یعنی:(حتما جهنّم را از جنّیان و مردم همگی پر خواهم نمود)

۲ - ۲) -سوره فاطر،آیه:۳

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

وَ أُزْلِفَتِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِكَ يَوْمُ اَلْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ فِيهٰا وَ لَدَيْنٰا مَزِيدٌ (۳۵) وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي اَلْبِلاٰدِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ وَ قَبْلَ اَلْغُرُوبِ (۳۹) وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبٰارَ اَلسُّجُودِ (۴۰)

ترجمه آیات:

۳۱-و بهشت به پرهیزکاران نزدیک گشته دور نباشد.

۳۲-این است که به توبه کنندگان و نگهدارندگان حدود الهی وعده می دادند.

۳۳-آن کس که از خداوند رحمان به نادیده ترسد،و با قلبی مطیع آید.

۳۴-سلامت داخل بهشت شوید که این روز جاویدانی است.

۳۵-آنجا آنچه بخواهند دارند،و نزد ما بیشتر هست.

۳۶-پیش از آنان چه نسلها که به هلاکت رساندیم که آنان از اینان نیرومندتر بودند،و در شهرها راه می گشودند،مگر راه فراری وجود دارد؟ ۳۷-که در این برای آنان که دل دارند یا با آمادگی گوش می دهند اندرزی است.

۳۸-آسمانها و زمین و آنچه میانشان موجود است به شش روز آفریدیم و خستگی بما نرسید.

۳۹-بر آنچه گویند صبر کن،و پیش از بر آمدن خورشید،و قبل از پنهان شدن آن خدایت را تسبیح گوی.

۴۰-و پاسی از شب نیز پروردگارت را تسبیح کن،و به نماز خواندن بپرداز.

قرائت آیات:

ادبار-اهل حجاز و حمزه و خلف(ادبار)به کسر همزه قرائت نموده اند، و بقیّه قرّاء(ادبار)به فتح خوانده اند.

نقّبوا-در ضمن قرائتهای نادر آمده است که ابن عبّاس و أبی العالیه و یحیی

ص :۲۷۲

ابن یعمر(فنقبوا فی البلاد)را به کسر قاف خوانده اند.

ألقی السّمع-و در قرائت سدی آمده است(أو ألقی السمع).

لغوب-و أبی عبد الرّحمن سلمی و طلحه خوانده اند:(و ما مسنا من لغوب) به فتح لام.

دلیل قرائت:

ادبار-ابو علی گوید:(ادبار)مصدر است و مصادر ظرف قرار داده میشوند، به خاطر اراده اضافه شدن اسماء زمان به آنها،و حذف اسماء زمان،مانند آنکه می گویی:(جئتک مقدم الحاج و خفوق النّجم و خلافه فلان)که در تمام این امثله منظورت(وقت مقدم الحاج و...)است،همچنین در مورد بحث نیز تقدیر گرفته می شود(وقت ادبار السّجود)با این تفاوت که مضاف محذوف در این باب ظاهر نمی شود،و استعمال نمی گردد،بنا بر این در باب ظروف این قرائت مناسب تر است از قول کسی که(ادبار)را به فتح قرائت می کند،مثل اینکه فرمان داده است که پس از فراغت از نماز تسبیح گوید،و هر کس به فتح خوانده است (ادبار)را جمع(دبر)یا(دبر)به ضمّ دال قرار داده است ما قفل و اقفال و طنب و اطناب،و این واژه به صورت ظرف نیز استعمال شده است مانند این مثال که گفته می شود:(جئتک فی دبر الصّلاه)و(فی أدبار الصّلاه).

و نیز اوس بن حجر شاعر عرب گفته است:

(علی دبر الشّهر الحرام بأرضنا

و ما حولها جدب سنون تلمّع)

نقّبوا-امّا بنا بر قرائت کسی که(فنقّبوا)به کسر قاف قرائت کرده است ابن جنی گفته است از باب(فعّلوا)است از نقب یعنی:وارد زمین شده خود را در آن پنهان کنید،زیرا شما راه فراری نخواهید داشت.

ألقی السمع-قرائت او ألقی السّمع به معنی آن است که(ألقی السّمع منه).

ص: ۲۷۳

لغوب-ممکن است(لغوب)به فتح لام از جمله مصادری باشد که بر وزن (فعول)به فتح فاء آمده است،مانند(وضوء)(ولوغ)(وزوع)(قبول)بفتح واو و قاف و اینها صفاتی هستند برای مصادر محذوفه که در مثال:(توضأت وضوءا)تقدیر خواهد شد:(توضّأت وضوءا حسنا)،و همین طور است در مورد بحث که(ما سنا من لغوب لغوب)یعنی:(تعب متعب).

لغات آیات:

أزلفت-ازلاف به معنی نزدیکی به خیر است،و از آن باب است(زلفه) و(زلفی)و(ازدلف الیه)یعنی:به او نزدیک گشت،و(مزدلفه)منزلتی است در نزدیکی موقف مشعر و جمع،و از این باب است قول راجز شاعر:

(ناج طواه الأین ممّا أوجفا

طیّ اللّیالی زلفا فزلفا

سماوه الهلال حتّی احقوقفا)

نقبوا-تنقیب به معنی تنقیح یعنی باز کردن راه برای رفتن است،و از باب نقب به معنی فتح و باز کردن است،امرؤ القیس شاعر عرب گفته است:

(لقد نقّبت فی الآفاق حتّی

رضیت من الغنیمه بالإیاب)

یعنی:در راههای جهان گردش نمودم و در نقبهای آن سیر کردم، لغوب-به معنی خستگی است.

اعراب آیات:

غَیْرَ بَعِیدٍ

-صفت است برای مصدر محذوف،تقدیرش این است:(ازلافا غیر بعید)و نیز جایز است این جمله منصوب باشد،بنا بر حالیت که حال برای (الجنّه)باشد،و نگفته است(غیر بعیده)چون در تقدیر نسبت است که(غیر ذات بعد)باشد.

لِكَلِّ أَوّابٍ

-جایز است در محلّ رفع باشـد،بنا بر اینکه خبر مبتدای محذوف باشد،که تقدیرش(هو لکلّ أوّاب)است،جایز نیست خبر بعد از خبر باشـد که تقـدیرش(هـذا لموعود هـذا لکلّ أوّاب حفیظ)باشـد،و نیز جایز نیست که لام متعلّق به توعـدون باشد،زیرا أوّابین همان موعودان هستند،نه آنکه آنان موعود له باشند.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ

-جـایز است که در محل جر باشـد،بنا بر آنکه بـدل باشـد از أوّاب،و بنا بر این ترکیب در جمله(وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ)کلام تمام خواهد شد،و نیز جایز است که(مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ)مبتدا باشد و خبرش محذوف است بنا بر آنکه تقدیر چنین باشد:(یقال لهم ادخلوهـا)و بنا بر این ترکیب جمله در(لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ)تمام می شود،و نیز مناسب است که(ادخلوها)خطاب به متّقین باشـد، و تقدیرش می شود(و تزلف الجنّه للمتّقین و یقال لهم ادخلوها بسلام).

معنای آیات:

پس از آنکه خداونـد از آن عـذابهایی که برای کـافران و گنه کاران آماده ساخته بود خبر داد،به دنبال آن از آن نعمتهایی که برای پرهیزکاران آماده ساخته است خبر داده می فرماید:

«وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»

یعنی:بهشت برای آنـان که از شـرک و گناهـان دوری جسـته انـد نزدیـک شـده و آراسـته گردیـده است تا در آن از نعمتهای خداوندی برخوردار گردند،(و جنّه)باغی را گویند که در آن انواع و اقسام لذّتها از نهرهای روان و درختان و میوه های پاکیزه و همسـران نیکو و حوریان ماه طلعت،و خدمتگزاران جوان و بناهای فاخر و تزیین شده به یاقوت و زمرّد و طلای ناب،از درگاه الهی خواستاریم که ما را موفّق سازد به آنچه که موجب رضایت و تقرّب به او است.

«غَيْرَ بَعِيدٍ»

یعنی:این بهشت به آنان نزدیک است،و در رسیدن به آن

هیچ ضرر و مشقّتی نخواهند دید،بعضی گفته اند یعنی:آمدن بهشت دور نیست،زیرا هر آینده ای نزدیک است،و مانند این قول است قول حسن که می گوید:مثل اینکه در دنیا اصلا نبوده ای و در آخرت مثل آنکه زوال نخواهی داشت.

«هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ»

یعنی:آنچه را که ما از آن یاد کردیم همان است که بر زبان پیامبران به عنوان پاداش به شما وعده داده اند.

«لِکُلِّ أَوّٰابٍ»

از ضحّاک و ابن زید نقل شده است که اوّاب یعنی:بسیار توبه کننده،و بازگشت کننده به فرمان الهی،و از ابن عبّاس و عطاء نقل شده است که أوّاب بمعنی تسبیح کننده است.

«حَفِیظٍ»

آنچه را که خداوند فرمان داده است حفظ می کند،و از انجام دادن کارهایی که جایز نیست مانند گناهی که دامنش را آلوده سازد یا خطایی که از ارزش او بکاهد خویشتن داری می کند.

«مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ»

یعنی:او کسی است که از خدا می ترسد، و فرمان او را می برد،و به ثواب و عقاب ایمان دارد با اینکه او را ندیده است.

و از ضحّاک و سدی نقل شده است که (...بِالْغَیْبِ) یعنی در پنهان،آنجا که کسی او را نبیند از خدا می ترسد.

«وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ»

یعنی:بر این پرهیزکاری و ترس از خدا ادامه داده تا اینکه با قلبی که رو بر طاعت خدای نهاده و با نهانیهای درونی به سوی او توجّه دارد وارد جهان دیگر می شود.

«اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ»

یعنی:به آنان گفته می شود با امنیّت از هر ناملایمی و با سلامت از هر آفتی وارد بهشت شوید.

بعضی گفته اند:یعنی سلام و درود خدا و فرشتگان بر شما باد وارد بهشت شوید.

ص:۲۷۶

«ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ»

یعنی:این زمانی که مؤمنان در بهشت متنعّم خواهند بود ابدی است و محدود به زمان خاصّی نخواهد بود.

«لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا»

یعنی:آنان در بهشت از نعمتها آنچه دلشان بخواهد و اراده کنند خواهند داشت.

«وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ»

یعنی:علاوه بر آنچه که می خواهند نعمتهایی که به فکرشان نمی رسد،و در آرزو هم ندارند نزد ما موجود است.

بعضی گفته اند:(مزید)عبارت است از پاداشهایی که علاوه بر میزان استحقاق بندگان،از طرف خداوند در مقابل اعمالشان به آنان عطا می شود.

آن گاه خداوند سبحان کفّار مکّه را ترسانده می فرماید:

«وَ کَمْ أَهْلَکْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ»

یعنی:پیش از این مردم،نسلهایی که پیامبران را تکذیب نموده بودند به هلاکت رساندیم.

«هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً»

یعنی:آنها که هلاکشان ساختیم از نظر قدرت و نیرو از اینان برتر و فزونتر بودند،و با این وصف هلاک ساختن آنان برای ما کاری نداشت،پس این قوم که طغیان می کنند در مقابل عذاب ما چه تأمین یافته اند؟ «فَنَقَّبُوا فِی الْبِلاٰدِ» یعنی:آن قوم که هلاک شدند راهها را در شهرها با خشونت و شدّت برای خود می گشودند،اصل نقبوا از نقب است که به معنی راه می باشد،بعضی گفته اند یعنی اینان در شهرها راه افتاده،و با قدرت خود می گشتند،و هر راهی را پیموده،و سفرهای طولانی انجام می داده اند.

«هَلْ مِنْ مَحِیصٍ»

آیا راه فراری از مرگ وجود دارد؟یعنی:در تمام این مراحل اینان از هلاکت و مرگ راه گریزی نیافتند.

«إِنَّ فِی ذٰلِکَ»

یعنی:در آنچه خبر دادم و داستان سرایی کردم.

«لَذِکْریٰ»

مایه عبرت و منشأ تفکّر است در آن.

ص: ۲۷۷

«لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ»

از ابن عبّاس نقل شده است که قلب در اینجا به معنی عقل است (۱)همان گونه که می گویند:(أین ذهب قلبک)یعنی:قلبت کجا رفته است؟که منظور از قلب عقل است (۲)یا می گویند:(فلان قلبه معه)یعنی:عقل

ص: ۲۷۸

۱- ۱) -نور الثّقلین ج ۵ ص ۱۱۶ از اصول کافی نقل می کند که هشام بن حکم گوید:امام موسی بن جعفر(ع)به من فرمود:(ای هشام خداوند در قرآن می فرماید:(اینها موجب عبرت است برای آنان که قلب دارند)یعنی عقل دارند)

۲- ۲) -شواهد التّنزیل حسکانی ج ۲ ص ۱۹۲ در روایتی از علی(ع)روایت می کند که فرمودند:(من آن صاحب قلبی هستم که خداوند اینجا در نظر دارد). در روایت دیگر باز از حضرت علی(ع)روایت کرده است که فرمودند:(منظور از ذکری در این آیه من هستم). در روایت دیگری از ابن عبّاس نقل می کند که(دو شتر بزرگ به پیامبر خدا(ص)اهداء شد،حضرت به یارانش نظر افکنده فرمود:آیا کسی در میان شما هست که بتواند دو رکعت نماز بخواند که در آن به هیچ کاری از دنیا فکر نکند و در قلبش فکر دنیا راه نیابد تا یکی از این دو شتر را به او جایزه دهم،علی به پا خاست و به نماز ایستاد،پس از آنکه سلام داد،جبرئیل نازل شده گفت:یکی از دو شتر را به علی جایزه بده،رسول خدا(ص)فرمود:امّا علی در تشهّد که نشست به این فکر فرو رفت که کدامیک از دو شتر را بگیرد؟!جبرئیل گفت:آری علی در این فکر بود که شتر چاق تر را بردارد و آن را نحر کرده در راه خدا صدقه دهد،پس تفکّرش برای خدا بوده،نه برای خودش و نه برای دنیا. حضرت رسول(ص)نیز هر دو شتر را به علی(ع)داد،و خداوند نازل فرمود:(إِنَّ فِي ذٰلِكَ...)یعنی:در نمازی که علی خواند اندرز است برای آنان که عقل دارند...)

فلانی با او است.

و علّت اینکه خداوند فرموده است اینها موجب عبرت عاقلان است،برای آن است که آنها که عبرت پذیر نیستند توجّهی به عقل خویشتن نمی کنند.

از قتاده نقل شده است منظور آن است که این سرگذشت موجب عبرت آن کسانی است که دارای قلبی زنده باشند (۱).

«أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ»

از ابن عبّاس و مجاهد و ضحّاک نقل شده است یعنی:این سرگذشتها مایه عبرت است برای کسی که گوش فرا داده،و قلب خویشتن را مشغول چیزهای دیگری غیر از آنچه می شنود نمی سازد،و آنچه را که می شنود تحویل گرفته آن را درک می کند،و از آن غافل نشده،و فراموش نمی کند، گفته می شود:(الق الیّ سمعک)یعنی:به سخنان من گوش فرا ده.

ابن عبّاس گوید:منافقین می آمدند و خدمت حضرت رسول خدا(ص)نشسته،سپس که بیرون می رفتند به یکدیگر می گفتند:او چه حرفهایی می زد؟ و گویی که در محضر پیامبر دلهای آنان همراهشان نبوده است.

از قتاده نقل شده است یعنی در حالی که او شاهد صفت پیامبر است که در کتب سلف آمده است،و منظور از آن اهل کتاب می باشد.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ»

.

لغوب به معنی خستگی و ملال است،و در این آیه خداوند یهودیان را تکذیب فرموده است که اعتقاد دارند خداوند در روز شنبه پس از آفرینش جهان استراحت کرده است،و روی همین حساب است که روز شنبه،یهودیان کارهای

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس صفحه ۳۲۶ قلب را به(عقل حیّ)یعنی:عقل بیدار و زنده معنی کرده است.

خود را تعطیل می کنند (۱).

«فَاصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ»

یعنی:ای محمّد از این نسبت های ناروا که یهودیان می دهند و این دروغها که می گویند:و اینکه تو را ساحر و مجنون می خوانند صبر کن،و همه این ناملایمات را بر خود هموار کن،تا از طرف خداوند گشایشی شود، و این دستور بردباری پیش از آن بود که خداوند دستور جهاد بدهد.

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ»

یعنی:نماز بخوان و خدا را سپاسگزاری کن.

ابن عبّاس و قتاده و ابن زید گفته اند:علّت اینکه نماز را تسبیح نامیده اند آن است که نماز مشتمل تسبیح و تحمید است.

بعضی هم گفته اند:منظور از تسبیح اینجا نماز نیست،بلکه تسبیح لفظی است که انسان خدا را از نسبتهای ناروا منزّه خواند.

«قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ»

از قتاده و ابن زید روایت شده است

---

۱ - ۱) -نور الثّقلین ج ۵ ص ۱۲۶ حدیث ۴۷ از روضه الواعظین مرحوم مفید نقل می کند:(یهودیان خدمت پیامبر خدا(ص)آمده از حضرتش در باره آفرینش آسمانها و زمین پرسیدند؟فرمود:خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، و کوه ها را و آنچه در آن است روز سه شنبه آفرید،و روز چهارشنبه درختان و آب و تمدّنها و شهرها و آبادانی و ویرانی را آفرید،و روز پنجشنبه آسمان را آفرید،و روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه و فرشتگان را آفرید. یهودیان گفتند:آن گاه چه شد ای محمّد؟حضرت فرمود:آن گاه خداوند بر اریکه قدرت استقرار یافت،یهود گفتند:اگر تمام می کردی خوب گفته بودی و گفتند آن گاه خداوند به استراحت پرداخت(یعنی روز یکشنبه)حضرت از این سخن کفرآمیز به شدّت خشمگین شد،و این آیه نازل شد: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ ...»)

یعنی:نماز صبح و ظهر و عصر (۱).

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ»

یعنی:مغرب و عشاء،مجاهد گفته است:و من اللّیل یعنی نماز شب و نماز مغرب و عشاء نیز در آن هست.

از حضرت صادق(ع)روایت شده است که از حضرت در باره(وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ)پرسیدند؟فرمودند:صبحگاهان و عصر ده بار می گویی:(لا اله الاّ اللّه وحده لا شریک له،له الملک و له الحمد،یحیی و یمیت و هو علی کلّ شیء قدیر).

«وَ أَدْبارَ السُّجُودِ»

در آن چند قول است:

۱-از علی بن أبی طالب(ع)و حسن بن علی(ع)و حسن و شعبی و نیز از ابن عبّاس در روایتی مرفوعه از پیامبر(ص)روایت شده است که منظور از آن دو رکعت نماز نافله است که پس از نماز مغرب می خوانند،و منظور از(إِدْبارَ النُّجُومِ) دو رکعت نماز نافله قبل از طلوع فجر است.

۲-از ابن عبّاس و مجاهد نقل شده است:منظور از(أَدْبارَ السُّجُودِ)تسبیح پس از هر نماز است.

۳-از ابن زید و جبائی نقل شده است منظور از(أَدْبارَ السُّجُودِ)نافله ها است پس از نمازهای واجب.

۴-از امام جعفر صادق(ع)روایت شده است منظور از(أَدْبارَ السُّجُودِ) نماز وتر است در آخر شب.

۱- ۱) -تفسیر ابن عبّاس ص ۳۲۶ قبل طلوع الشّمس را نماز صبح و قبل الغروب را نماز ظهر و عصر دانسته است.

[سوره ق (۵۰): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

وَ اِسْتَمِعْ يَوْمَ يُنٰادِ اَلْمُنٰادِ مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ اَلصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ اَلْخُرُوجِ (۴۲) إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا اَلْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقَّقُ اَلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرٰاعاً ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنٰا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّٰارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخٰافُ وَعِيدِ (۴۵)

ص: ۲۸۲

ترجمه آیات:

۴۱-گوش فرا ده در آن روزی که منادی از مکان نزدیک ندا در دهد.

۴۲-روزی که آن صدا را به حق خواهند شنید آن روز،روز قیامت است.

۴۳-ما هستیم که زنده کرده،می میرانیم،و به سوی ما است سرانجام همه.

۴۴-روزی که برای آنان زمین به سرعت شکافته شود،و این گردآوری برای ما آسان خواهد بود.

۴۵-ما بهتر می دانیم چه می گویند،و تو بر آنان سلطه ای نداری،پس آنان را که از وعده های عذاب می ترسند،با قرآن اندرزشان ده.

اعراب آیات:

وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنٰادِ الْمُنٰادِ

-تقدیرش این است:(و استمع حدیث یوم ینادی المنادی)که مضاف(حدیث)حذف شده است،و این محذوف مفعول به است، و ظرف نیست.

و یَوْمَ یَسْمَعُونَ -بدل است از یوم ینادی المنادی،و همین طور است.

یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ

-که بدل است از یوم ینادی المنادی،و نیز جایز است یوم تشقّق منصوب باشد به(وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ)یعنی:در این روز به سوی ما خواهند آمد.

معنی آیات:

سپس خداوند بزرگ به پیامبرش می فرماید:

«وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنٰادِ الْمُنٰادِ مِنْ مَکٰانٍ قَرِیبٍ»

و منظور از این خطاب تمامی افراد مکلّف است،یعنی به این نداء و پیامی که داده می شود گوش فرا ده، یعنی:آن ندایی که در روز قیامت و رستاخیز و نشور منادی الهی سر خواهد داد

که عبارت است از(نفخه دوّم).

و نیز می شود گفت منظور آن است که گوش کن گزارش حال آنان را روزی که منادی از جانب(صخره بیت المقدّس)ندا در خواهند داد که ای استخوانهای پوسیده،و ای مفصلهای از هم گسسته،و ای گوشتهای از هم پاشیده به پا خیزید، برای فیصله دادخواهی و آنچه را که خداوند برای شما به عنوان پاداش آماده ساخته است،و این معنی را قتاده گفته است.

و از مقاتل نقل شده است منادی اسرافیل است که می گوید:ای آفریدگان الهی برای حساب رسی به پا خیزید.

و اینکه گفته است از مکانی نزدیک،به دلیل آن است که همه خلائق این ندا را بطور یکسان می شنوند،و بر احدی چه دور چه نزدیک مخفی نمی ماند،گویی که همگی این ندا را از مکانی نزدیک شنیده اند.

«یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ»

صیحه،عبارت است صدایی یکباره و شدید، و این صیحه همان(نفخه دوّم)است،و کلمه بالحق بنا به نقل کلبی به معنای رستاخیز قیامت است،و به گفته مقاتل یعنی این صیحه بطور تحقیق انجام خواهد گرفت.

«ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»

یعنی:این روز روز بیرون آمدن از قبرها به سوی صحرای محشر است.

و از ابی عبیده نقل شده است که(یَوْمُ الْخُرُوجِ)یکی از نامهای قیامت است،و در این مورد به قول شاعر عرب استشهاد شده است که گفته است:

(أ لیس یوم سمّی الخروجا

أعظم یوم رجّه رجوجا)

یعنی:(آیا روز قیامت همان روز نیست که به(خروج)نامیده شده است؟بزرگ روزی که جنبشی سخت خواهد داشت).

«إِنّٰا نَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ»

خداوند بزرگ از کار خودش خبر

می دهـد که او است آن کس که آفریـدگان را پس از آنکه به صورت جماد در آمـده و مرده اند دوباره زنده می کند،و پس از آنکه زنـده شدنـد،دوباره آنان را می- میرانـد،و دگر بار روز قیامت آنان را زنـده خواهد ساخت،و منظور از(وَ إِلَيْنَا الْمَصِ يرُ)نیز همین است.

«يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ»

یعنی:روزی که زمین برای آنان شکافته می شود و از دل آن بیرون می آیند.

«سِرَاعاً»

و بدون توقّف به سوی منادی حق خواهند شتافت.

«ذٰلِكَ حَشْرٌ»

و حشر به معنی جمع آوری است که از هر سو رانده شوند.

«عَلَيْنٰا يَسِيرٌ»

یعنی:و این عمل برای ما ساده و آسان است،با اینکه مخلوقات قبور و دیارشان از یکدیگر فاصله بسیار دارد.

آن گاه خداوند پیامبرش را تسلیت داده می فرماید:

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ»

یعنی:آنچه را که این کافران در مورد تکذیب تو و انکار پیامبریت و انکار رستاخیز می گویند بر ما پوشیده نیست،و از هر چیز آنان آگاهیم.

«وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّٰارٍ»

یعنی:تو بر دلهـای آنان سـلطه و قـدرت نـداری که بتوانی آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی،و تو تنها برانگیخته شـده ای که آنان را بیم داده،دعوت کنی،و تشویقشان نمایی،و این معنی گفتار ابن عبّاس است.

تغلب گوید:کلماتی بر وزن فعال داریم که به معنی مفعل می آید،مانند دراک که بمعنی مدرک آمده است و مانند(سـراع)که به معنی مسرع است،و سیف سقاط به معنی مسقط است و بکاء که به معنی مبکی است.

علیّ بن عیسـی گویـد:از این باب شـنیده نشده است مگر دراک از ادرکت، و بعضـی هم جبّار را نیز از جبرته علی الأمر،بمعنی أجبرته گفته اند،و این لغت کنانه است.

بعضی گفته اند(مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّارٍ)یعنی:تو نسبت به آنان سخت و بیرحم نیستی،که بردباری نداشته باشی،پس آزار آنان را تحمّل کن.

«فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ»

کسانی را که از وعده های عذاب الهی می ترسند در اینجا ذکر کرده است،چون اینان هستند که از پندهای قرآن بهره خواهند برد.

ص: ۲۸۶

سورهٔ مبارکهٔ الذّاریات

اشاره

-۵۱-

ص :۲۸۷

عدد آیات سوره:

تعداد آیات این سوره به اجماع قاریان شصت آیه می باشد.

فضیلت سوره:

(أبیّ بن کعب از پیامبر خدا(ص)روایت کرده:(هر کس سورهٔ ذاریات را بخواند به تعداد هر بادی که در جهان می وزد،ده حسنه به او خواهند داد).

(داود بن فرقد از حضرت صادق(ع)روایت کرده است که فرمودند:هر کس سورهٔ ذاریات را در روز یا شب بخواند،خداوند زندگی او را رو به راه کرده، و رزق فراوان به او خواهد داد،و با چراغی نورانی قبرش را روشن می کند که تا روز قیامت روشن باشد.)

ارتباط سوره:

پس از آنکه خداوند سورهٔ ق را با وعده های عذاب ختم کرد،اینک این سوره را با تحقّق یافتن وعده های عذاب شروع کرده،می فرماید:

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . وَ اَلذّٰارِیٰاتِ ذَرْواً (۱) فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً (۲) فَالْجٰارِیٰاتِ یُسْراً (۳) فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً (۴) إِنَّمٰا تُوعَدُونَ
لَصٰادِقٌ (۵) وَ إِنَّ اَلدِّینَ لَوٰاقِعٌ (۶) وَ اَلسَّمٰاءِ ذٰاتِ اَلْحُبُکِ (۷) إِنَّکُمْ لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ (۹) قُتِلَ اَلْخَرّٰاصُونَ
(۱۰) اَلَّذِینَ هُمْ فِی غَمْرَةٍ سٰاهُونَ (۱۱) یَسْئَلُونَ أَیّٰانَ یَوْمُ اَلدِّینِ (۱۲) یَوْمَ هُمْ عَلَی اَلنّٰارِ یُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ هٰذَا اَلَّذِی کُنْتُمْ
بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ترجمه آیات:

به نام خدای رحمان رحیم.

۱-سوگند به بادهای سخت پراکنده ساز.

۲-سوگند به ابرها که بار گران دارند.

۳-سوگند به کشتی ها(یا ابرها)یی که به آسانی جریان می یابند.

۴-آن گاه سوگند به فرشتگانی که مأمور تقسیم هستند.

۵-آنچه به شما وعده داده می شود راست است.

۶-روز جزا و حساب فرا خواهد رسید.

۷-سوگند به آسمان که دارای خطوط ارتباطی است.

ص :۲۸۹

۸-که شما در گفت وگویی پراکنده هستید.

۹-کسانی را که از راه حق روگردان ساخته اند از ایمان به حق منصرف می سازند.

۱۰-مرگ بر دروغگویان و نفرین بر آنان.

۱۱-آنان که در بی خبری و نادانی درماندگانند.

۱۲-می پرسند:پس روز پاداش چه وقت است؟ ۱۳-بگو آن روز است که در آتش دوزخ از شما پرس و جو کنند.

۱۴-بچشید عذاب و مجازات خویش را،و این همان است که سراسیمه به سویش می شتافتید.

لغات آیات:

الذّاریات-ذرت الرّیح التّراب یعنی باد خاک را به هوا برد،و(أذرته و تذریه)نیز،به همان معنی است.

حبک-موجهایی را گویند که در اشیاء ایجاد شود،مانند موجهایی که در آسمان دیده می شود،و مانند موجهایی که به هنگام وزیدن باد روی آب می افتد، و به موهای فرفری(مجعّد)گفته می شود حبک،و مفرد آن حباک و حبیکه است، و حبک عبارت است از اثر نیک در یک صنعت و اعتدال آن،و گفته می شود:(حبکه، یحبکه،یحبکه).

زهیر شاعر در بارهٔ واژهٔ حبک گفته است:

(مکلّل بأصول النجم تنسجه

ریح خریق لضاحی مائه حبك)

یعنی:(با ساقهٔ گیاهان تزئین گشته،و بادی تند و سرد آن را می بافد که در سطح آب آن موجهایی دارد).

الخراصون-خراص بمعنی دروغگو است،و خرص بمعنی گمان و حدس میباشد،و اینکه(حرز)نیز بمعنی(خرص)آمده است چون بهمان معنی است، گفته میشود:(کم خرص أرضک)بکسر خاء یعنی:(میزان تقریبی زینت چقدر است؟)،و خرص در اصل بمعنی قطع است،که از کلام عرب گرفته شده است که میگویند:(خرص فلان کلاما و اخترصه)در صورتی که بخواهد سختی را بی اساس قطع کند.

غمره-از غمره الماء یغمره،و غمره الدین گرفته شده است،و در جایی گفته میشود که بعلت فراوانی چیزی چیز دیگر را فرا گیرد،و(غمر)به فرد پر بخشش گویند زیرا با بخشش خود فراگیر خواهد شد.

اعراب آیات:

يَوْمَ هُمْ عَلَى النّارِ

-زجاج گوید:یوم منصوب است به دو جهت:

۱-آنکه بمعنی(یقع الجزاء یومهم علی النار یفتنون)باشد (۱).

۲-آنکه لفظ آن لفظ نصب است و معنایش معنی رفع،زیرا اضافه شده است به جملهٔ کلام،می گویی:(یعجبنی یوم أنت قائم،و یوم أنت تقوم)و اگر بخواهی آن را نصب میدهی و اگر بخواهی آن را رفع میدهی،همانگونه که شاعر میگوید:

۱- ۱) -که یومهم مفعول فیه باشد برای یقع.

(لم یمنع الشّرب منها غیر ان نطقت

حمامه فی غصون ذات او قال)

یعنی:(چیزی مانع آب خوردن آن شتر نشد غیر از صدای کبوتر ماده ای که در شاخه های درخت میوه دار بود).

و نیز روایت شده است(غیر أن نطقت)برفع غیر چون اضافه شده است به (أن)و آن نمیتواند مفتوح باشد،و همچنین یوم نیز چون اضافه به جمله شده است مفتوح میشود،همانطور که خوانده شده است(من خزی یومئذ)که یوم مفتوح است با اینکه در موضع جر است،زیرا تو آن را به غیر متمکن اضافه نموده ای.

بعضی گفته اند هنگامی که در کلام عرب ظرفی جریان یافت بر این استعمال در موضع رفع باقی می ماند، و گاهی هم مفتوح می آید همانگونه که در(و منا دون ذلک)و(لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ)آمده است.

معنی آیات:

«وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً»

روایت شده است ابن کوا از امیر المؤمنین علیه السلام که روی منبر سخن میگفت پرسید منظور از ذاریات ذروا چیست؟حضرت فرمودند:

منظور باد است،پرسید: «فَالْحامِلاتِ وِقْراً» چیست؟فرمود:منظور از آن ابر است،پرسید: «فَالْجارِیاتِ یُسْراً» چیست؟فرمود:منظور کشتیها است،پرسید:

«فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً»

چیست؟فرمودند:منظور فرشتگانند.

و این معنی از ابن عباس و مجاهد نیز روایت شده است.

و ذاریات بادها هستند که خاک و خاشاک گیاهان را پراکنده میسازد، و حاملات وقر(یعنی:حمل کنندگان چیزهای سنگین)ابرها هستند که وزن معیّنی از آب را از منطقه ای به منطقۀ دیگر حمل میکنند،و این ابرها بخاطر حمل آن آبها سنگین میگردند.

وقر بکسر بمعنی سنگینی باری است که بر دوش است یا در شکم است.

وقر بفتح سنگینی گوش است.

فَالْجارِیاتِ یُسْراً

کشتیها هستند که به آسانی بر روی آب راه می افتند و تا آنجا که آن را برانند میرود.

بعضی گفته اند منظور از(جاریات سیرا)ابرها است که به آسانی هر جا که خداوند بخواهد آنها را سیر میدهد.

بعضی دیگر گفته اند منظور از آن سیارات هفتگانه:خورشید و ماه و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است.

«فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً»

منظور از آن فرشتگان است که کارها را طبق دستور بین آفریدگان الهی تقسیم می نمایند.

علت اینکه خداوند به این اشیاء سوگند یاد کرده است منافع فراوانی است که برای بندگان دارند،و نیز این اشیاء دلالت بر وحدانیت خداوند دارند،و از صنعتهای بدیع خداوند میباشند.

بعضی از مفسرین گفته اند در تقدیر سوگند به خدای این اشیاء است،زیرا سوگند خوردن جز بخداوند عالم جایز نیست.

از امام باقر و امام صادق(ع)روایت شده است که برای احدی جایز نیست که سوگند یاد کند مگر بخدای بزرگ،اما خداوند بهر چیزی از مخلوقاتش سوگند یاد میکند.

آن گاه مطلبی را که بخاطر آن سوگند یاد شده است بیان کرده میفرماید:

«إِنَّما تُوعَدُونَ»

یعنی چیزهایی مانند پاداش نیک و مکافات عمل و بهشت و دوزخ که بشما وعده میدهند.

«لَصادِقٌ»

یعنی این وعده ها صدق است و حقیقت میباشد و بناچار تحقّق خواهد یافت،بنا بر این(صادق)اسم است که بجای مصدر قرار گرفته است،بعضی هم گفته اند(صادق)بمعنی ذو صدق است مانند(عیشه راضیه).

ص :۲۹۳

«وَ إِنَّ الدِّينَ لَوٰاقِعٌ»

یعنی:پاداش اعمال داده خواهد شد.

بعضی هم گفته اند یعنی:روز قیامت بحساب اعمال خواهند رسید،آن گاه سوگند دیگری یاد کرده میفرماید.

«وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْحُبُکِ»

حسن و ضحاک گفته اند:یعنی:سوگند به آسمان که دارای راههای خوبی است،ولی چون این راهها از ما دور است ما آن را نمی بینیم.

و از ابن عباس و قتاده و عکرمه و ربیع روایت شده است یعنی:سوگند به آسمان که دارای صفت و خلق نیکو و مستقیم است.

از علی(ع)روایت شده است یعنی:سوگند به آسمان که دارای حسن و زینت است.

(و از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن خالد از حضرت رضا(ع)روایت شده است که از حضرت پرسیدم:منظور خداوند از(وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْحُبُکِ چیست؟)فرمودند:یعنی:آسمان بزمین مربوط است،و انگشتان خود را در یکدیگر فرو برد.

گفتم:چگونه آسمان مربوط به زمین خواهد بود با اینکه خداوند فرموده است:(رَفَعَ السَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ) (۱).

حضرت فرمودند:سبحان اللّه مگر نمی بینید که خداوند فرموده است(بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا)؟یعنی:(خداوند آسمان را با ستونی که شما نمی بینید بپاداشته است).

گفتم:بله درست است.

فرمودند:پس اینجا ستونی هست،ولی نامرئی است.

۱- ۱) -سورهٔ رعد،آیهٔ ۲.

گفتم:خدا مرا فدایت کند،به چه شکلی؟ میگوید:حضرت کف دست چپ خود را باز کرده،کف دست راست خود را روی آن قرار داد،و سپس فرمود:این زمین دنیا است،و آسمان دنیا بصورت گنبدی روی آن است،و زمین دوم بالای آسمان دنیا است،و آسمان دوم گنبدی است که بالای آن قرار گرفته است،و زمین سوم بالای آسمان دوم است،و آسمان سوم گنبدی است بالای آن،همین طور تا زمین هفتم که بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم گنبدی است بالای آن،و عرش پروردگار بالای آسمان هفتم است، آنجا که میفرماید:(خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ) (۱)و صاحب این امر پیامبر خدا(ص)و وصی او بر روی زمین پس از او میباشد،و این امر از بالای این آسمانها و زمینها به صاحب امر میرسد.

گفتم:یک زمین که بیشتر زیر پای ما نیست؟ فرمودند:آری زیر پای ما بیشتر از یک زمین نیست ولی شش زمین دیگر بالای سر ما قرار گرفته است) (۲).

«إِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ»

این جمله جواب قسم است،یعنی:شما ای اهل مکه در بارهٔ حضرت محمّد(ص)سخنان مختلفی می گویید،بعضی از شماها می گویید او شاعر است،و بعض دیگر می گوید:دیوانه است،و در بارهٔ قرآن میگویند:آن سحر است و جادوگری،و رجزهایی است که پیشینیان ساخته اند.

بعضی گفته اند یعنی:بعضی از شما محمد(ص)را تکذیب میکنید،و بعضی او را تصدیق میکنید،و بعضی هم در بارهٔ او شک دارید،و فائده اش اینست که

۱- ۱) -سورهٔ طلاق،آیهٔ ۱۲ یعنی:(خداوند هفت آسمان و از زمین مانند آن را آفرید که بین آنها فرمان نازل میگردد)

۲- ۲) -تفسیر قمی،جلد ۲،صفحهٔ ۳۲۸.

دلیل حق ظاهر است،بروید حق را با دلیلش بیابید و گر نه هلاک خواهید شد.

«يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ»

یعنی:کسانی که از نیکی روی گردان باشند از ایمان به او روی می گردانند،یعنی:کسی که از این دین روی بر تافت از تمامی نیکیها رو بر تافته است.

بعضی گفته اند یعنی:از حق و صواب رو میگرداند آن کس که روی بگرداند، و اینکه از قول مختلف یاد شده است دلالت بر یادآوری حق دارد،و لذا جایز است که از آن کنایه آورده شود.

از مجاهد نقل شده است یعنی:با این گفتار مختلف کسانی از ایمان رویگردان میشوند،و بنا بر این معنی(هاء)در عنه به(قول مختلف)باز گشت میکند،بنا بر این خودشان موجب رویگردانی خویشتن هستند،همانگونه که گفته میشود:فلانی خیلی خودپسند است،یا فلانی بسیار از خود راضی است،یا به کسی که دنبال کار خود میرود میگویند(این یذهب بک؟)یعنی خودت را بکجا میبری؟ بعضی هم گفته اند موجب گمراهی آنان سردمداران بدعت و پیشوایان ضلالت بوده است،زیرا عامه پیرو آنان هستند.

«قُتِلَ الْخَرّٰاصُونَ»

یعنی:لعنت بر دروغگویان،یعنی بر آنان که دروغ بر خدا و رسول می بندند.

ابن عباس گفته است یعنی:لعنت بر شکّاکان.

ابن انباری گفته است:اینکه قتل در اینجا به لعنت معنی شده است،چون کسی که خداوند لعنتش کند مانند آنست که مرده و بهلاکت رسیده است.

آن گاه خداوند این کافران را توصیف کرده میفرماید:

«اَلَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ»

یعنی آنان که در بیخبری و اشتباه هستند،و نادانی آنان را فرا گرفته است.

«ساهُونَ»

یعنی:از آنچه که بر آنان واجب است غفلت دارند.

از ابن عباس آمده است یعنی:اینان در گمراهی خویش فرو رفته اند.

قتاده گفته است یعنی:اینان در بی خبری سر گردانند.

بعضی گفته اند:جهل دارای مراتبی است اول لهو بعد غفلت سپس غمره،بنا بر این(غمره)عبارت است از نهایت جهل،یعنی آنان در نهایت جهل بسر میبرند و از حق و هدف آفرینش خود در غفلتند.

«یَسْئَلُونَ أَیّانَ یَوْمُ الدِّینِ»

؟اینان میپرسند هنگام مجازات کی خواهد رسید؟و منظورشان از این پرسش انکار قیامت و به مسخره گرفتن آنست،نه آنکه بخواهند براستی وقت قیامت را بفهمند،و لذا در پاسخ آنان به یک حقیقت تلخ اشاره شده که بناچار گریبانگیر آنان خواهد شد و آمده است:

«یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ»

یعنی:این مجازات که آن را مسخره میکردند روزی خواهد بود که در آن عذاب شده به آتش دوزخ خواهند سوخت.

عکرمه گوید:مگر نمی بینید هنگامی که طلا را در آتش می افکنند گفته میشود آزمایش شد،یعنی اینان هم با سوختن در آتش آزمایش میکردند،همانگونه که طلا با سوختن غل و غشی که در آنست خالص میشود،و خازنان دوزخ به آنان میگویند:

«ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ»

یعنی:اینک آتش و عذاب خود را بچشید.

«هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»

یعنی:این عذاب همانی است که در دنیا با مسخره و به منظور تکذیب در دیدن آن عجله داشتید،اینکه به آن رسیدید و به صحّت آن پی بردید.

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

إِنَّ اَلْمُتَّقِینَ فِی جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ (۱۵) آخِذِینَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ مُحْسِنِینَ (۱۶) کٰانُوا قَلِیلاً مِنَ اَللَّیْلِ مٰا یَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَ فِی أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ وَ اَلْمَحْرُوم (۱۹) وَ فِی اَلْأَرْضِ آیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ (۲۰) وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۲۱) وَ فِی اَلسَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَ رَبِّ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳)

ترجمه آیات:

۱۵-پرهیزکاران در بهشتها و کنار چشمه های جاری بسر میبرند.

۱۶-چون قبلا نیکوکار بودند آنچه خداوند به آنان عطا میکند تحویل میگیرند.

۱۷-آنان کسانی هستند که شبها اندکی از آن را میخوابیدند.

۱۸-و سحرگاهان بدرگاه الهی استغفار می نمودند.

۱۹-و در اموال خود برای در خواست کنندگان و محرومین حقی می شناختند.

۲۰-و در زمین برای اهل یقین نشانه هایی هست.

۲۱-و در جانهای شما نیز آیاتی وجود دارد،چرا در آنها نظر نمی کنید؟ ۲۲-و روزی شما و آنچه که بشما وعده داده میشود در آسمان قرار دارد.

۲۳-سوگند به خداوند آسمان و زمین این مسئله حقیقت دارد مثل اینکه شما حرف میزنید.

قرائت آیات:

اهل کوفه بجز حفص(مثل ما)را به رفع قرائت کرده اند،و بقیهٔ قرّاء آن را بنصب میخوانند.

ص: ۲۹۹

دلیل قرائت:

ابو علی گوید:هر کس(مثل)را رفع بدهد آن را صفت برای(حق)قرار داده است،و با اینکه مثل اضافه شده است به معرفه باز هم جایز است آن را صفت برای نکره بگیریم،زیرا مثل با اضافه شدن تخصص پیدا نخواهد نمود،زیرا آن چیزهایی که بوسیلهٔ آنها بین دو متماثل تشابه ایجاد میشود بسیار میباشد،بنا بر این از آنجا که با اضافه شدن تخصیص پیدا نمیکند و اضافهٔ آن ابهام و شیاعی را که قبل از اضافه داشته است بر طرف نمیسازد،مثل هم چنان نکره باقی خواهد ماند،و بر همین اساس است که میگویند:(مررت برجل مثلك) (۱).

و بهمین جهت(مثل)در آیه با اضافه شدن به(أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ)معرفه نشده است،گرچه(انكم تنطقون)بمنزلهٔ(نطقكم)است،و ما در(مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ) زائد است.

اما بنا به روایت نصب(مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ)سه نوع احتمال وجود دارد:

احتمال اول-پس از آنکه مثل اضافه شده است به مبنی که(انكم)باشد، مثل نیز مبنی شده است،همانگونه که مبنی شده است یومئذ در(مِنْ عَذٰابِ يَوْمِئِذٍ)و(علی حین عاتبت المشیب علی الصبی)و قول شاعر:

(لم یمنع الشّرب منها غیر أن نطقت

حمامه فی غصون ذات أوقال)

که غیر در موضع رفع است بنا بر آنکه فاعل یمنع باشد،و علت اینکه اسماء مبهمه مانند مثل،یوم،حین،غیر هر گاه بمبنی اضافه شوند مبنی میشوند،اینست که

۱- ۱) -شاهد بر سر اینست که مثل با اینکه اضافه به ضمیر معرفه شده است ولی بهمان دلیل که گفتیم توانسته است صفت برای رجل نکره قرار بگیرد. ولی چون رجل نکرهٔ موصوفه است و در حکم معرفه میباشد این اشکال،وارد نیست که در جواب نیاز به این توجیه باشد(مترجم)

این اسـماء از مبنی کسب بنـاء میکننـد،زیرا مضـاف از مضـاف الیـه آنچـه دارد از تعریـف و تنکیر،و جزاء و اسـتفهام کسـب میکنـد،گفته میشود(هـذا غلامـ زیـد)و(صاحب القاضـی)که اسم نکره با اضافه شـدن به معرفه کسب تعریف میکنـد،و نیز گفته میشود:

(غلام من یضرب؟)که کسب استفهام میکند،و نیز می گویی:(صاحب من یضرب اضرب)که جزاء میباشد.

بنـا بر این هر کس این اسم مبهم(مثـل)را بهنگـام اضـافه نمودن به مبنی، مبنی میخوانـد،بناء را یکی از مسائلی دانسـته است که مضاف از مضاف الیه کسب میکند،و لذا جایز نیست گفته شود:(جاءنی صاحب الخمسه عشر)و نیز نمیتوان گفت:(جاءنی غلام هذا)زیرا این اسماء از اسماء غیر مبهمه هستند،ولی اسم مبهم در ابهامش و بعدش از اختصاص مانند حروف است که دلالت بر امور مبهمه دارد،و پس از آنکه بچیز مبنی اضافه شد،بناء در آن نیز راه یابد،و در مثل قول سیبویه مبنی بر فتح خواهد شد.

احتمال دوم-آنکه ما و مثل را بمنزلهٔ یک چیز قرار دهی،و آن را مبنی بر فتح نمایی،گر چه ما زائده باشد،و این قول ابی عثمان است،و در این باره قول شاعر عرب آمده است که گفته است:

(و تداعی منخراه بدم

مثل ما اثمر حمّاض الجبل)

یعنی:(لوله های بینیش آغشته بخون بود،مانند ثمرهٔ علف صحرایی توشه سرخ رنگ).

ابی عثمـان گفته است که(مثـل)هنگـامی که بـا(مـا)باشـد بمنزلـهٔ یک کلمه خواهـد بود،و شایسـته است که(اثمر)صـفت باشـد برای(مثل ما)زیرا بهر حال یا بایستی صـفت باشـد برای مثل،یا بایـد بگوئیم که مثل اضافه شـده است به فعل،چون اضافه نمودن آن بفعـل جـایز نیسـت،زیرا در جـایی دیـده نشـده اسـت که کلمـهٔ مثـل بفعـل اضـافه شـده باشـد،اینجـا نیز آن را بفعـل اضـافه نمیکنیم،وقتی که اضافه جایز

نشد (۱)قهرا(اثمر)صفت خواهد شد،و هنگامی که وصف شد میبایست در آن ضمیری باشد که به موصوف برگردد،بنا بر این حذف میگردد،همانگونه که آن ضمیر عائد از صفت بموصوف حذف میگردد.

ممکن است مثل را با ما یک چیز تصوّر نکنیم،و آن را اضافه کنیم به ما که تقدیر خواهد شد(مثل شیء اثمر حماض الجبل)که اینجا مثل بخاطر اضافه شدن به کلمهٔ غیر متمکن مبنی بر فتح شده است.

و بر این ترکیب دیگر ابی عثمان در شعر دلیلی ندارد بر اینکه(مثل)با(ما) بمنزلهٔ یک کلمه هستند.

و نیز جایز است که ما و فعل به منزلهٔ مصدر باشند که تقدیر میشود:(مثل أثمار الحماض)بنا بر این مثل این آیه خواهد شد:(وَ مٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ) و(بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ).

احتمال سوم:که مثل منصوب باشد بنا بر حالیت از نکره در نطق،و این قول ابی عمرو جرمی است،و ذو الحال حق است که قبل از آن آمده است و عامل در حال نیز(حق)است،زیرا حق از جملهٔ مصادری است که با آن توصیف شده است،و نیز جایز است که حال باشد برای نکره ای که حق باشد در قوله(انه لحق)،ابو عمرو نیز همین را گفته است،و ندانسته است که آن را حال برای ضمیر موجود در حق قرار داده است،و این معنی اختلافی در جوازش نیست.

و ابو الحسن در قوله تعالی(فِیهٰا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ أَمْراً مِنْ عِنْدِنٰا)امرا من

۱- ۱) -مترجم گوید:چون ما مصدریه است جملهٔ فعلیه را تحویل مصدر برده مثل در حقیقت به اسم اضافه میشود نه فعل که اشکال اضافه شدن به فعل پیش بیاید و تقدیر اینطور خواهد شد:(مثل ثمر الحماض)همانگونه که مؤلّف نیز اشاره خواهد کرد.

عندنا را حال دانسته،و ذو الحال را کل امر حکیم دانسته که نکره است.

این بود احتمالات نصب در(مثل ما).

اعراب آیات:

قلیلا-کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون جایز است که قلیلا خبر کان باشد و فاعل آن ما یهجعون است،و تقدیر اینست:(کانوا قلیلا هجوعهم)و جایز است که قلیلا صفت باشد برای مصدر محذوف بنا بر این تقدیر:(کانوا یهجعون هجوعا قلیلا)بنا بر این ترکیب ما زائده خواهد بود و یهجعون خبر کان است.

و من در قوله:(مِنَ اللَّیْلِ)جایز است بمعنی باء باشد،همانگونه که باء بمعنی من می آید در قوله:(عَیْناً یَشْرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اللّٰهِ)که بمعنی(منها)است که تقدیر میشود:(کانوا یهجعون باللیل قلیلا)و بعضی گفته اند:(مٰا یَهْجَعُونَ) بمنزلۀ هجوعهم است،و آن بدل است از واو در کانوا.

و(مِنَ اللَّیْلِ)در موضع صفت است برای قلیل،و تقدیر اینست:(کان هجوعهم قلیلا من اللیل).

آیات-و قوله وَ فِی الْأَرْضِ آیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِکُمْ ،اگر آیات مرفوع باشد بنا بر اینکه مبتداء باشد، وَ فِی الْأَرْضِ خبر باشد،ضمیر در(وَ فِی أَنْفُسِکُمْ)مانند ضمیر در خبر مبتداء است،و اگر آیات را مرتفع بوسیلۀ ظرف بگیریم ضمیر در و فی أنفسکم مانند ضمیر در فعل است،مثل اینکه بگویند:(قام زید و قعد)و تقدیر چنین است،(و فی أنفسکم آیات).

همین طور است آنچه که بعدا می آید:(و فی موسی)یعنی:(و فی موسی آیات،و فی هود آیات،و فی ثمود آیات،و فی قوم نوح آیات،و فی عاد آیات).

ص:۳۰۳

معنای آیات:

آن گاه خداوند بیادآوری نعمتهایی که در بهشت برای بهشتیان آماده ساخته است پرداخته میفرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ»

که تفسیر آن گذشت.

«آخِذِینَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ»

یعنی آنچه که از خیر به آنان عطا فرموده است:

«إِنَّهُمْ کٰانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ»

یعنی:آنان در دار تکلیف و دنیا.

«مُحْسِنِینَ»

نیکوکار بودند و دستورات الهی را انجام میدادند،و با انواع و اقسام خوبیها نسبت به دیگران نیکی میکردند،و آن گاه به اعمال نیک آنان اشاره کرده میفرماید:

«کٰانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ مٰا یَهْجَعُونَ»

از زهری و ابراهیم نقل شده است یعنی:مقدار اندکی از شب را می خوابیدند،و بیشتر اوقات شب را نماز میخواندند.

از سعید بن جبیر از ابن عباس و حضرت صادق(ع)روایت شده است یعنی اینان کمتر شبی بر آنها میگذشت مگر آنکه در آن نماز میخواندند،یعنی:آنچه در آن میخوابیدند رویهم اندک بود،و لیل اسم جنس است.

و مجاهد گوید:یعنی آنان تمام شب را نمی خوابیدند.

از ضحاک و مقاتل نقل شده است که وقف بر قلیلا-خواهد بود،باین معنی که اندکی از مردم بودند که شب را اصلا نمیخوابیدند،که بر قلیلا وقف شده سپس(مِنَ اللَّیْلِ مٰا یَهْجَعُونَ)جداگانه و ماء نافیه باشد،که بطور کلی خواب از آنان نفی شده یعنی:شبها را تا صبح با نماز خواندن و قرائت قرآن احیاء میگرفتند.

مؤلف گوید:اگر ما نفی باشد آنچه که در تحت نفی او باشد بر او مقدم

نمیشود،مگر آنکه بگوئیم:من اللیل متعلق است بفعل محذوفی که یهجعون بر آن دلالت میکند،همانگونه که در(إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ)و در(کانُوا فِیهِ مِنَ الزّاهِدِینَ)گفته شده است.

«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ»

حسن گوید:اینان تا سحر به نماز خواندن میپرداخته و سپس در سحر به استغفار مشغول میشده اند.

حضرت صادق(ع)میفرماید:سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار میگفته اند.

از مجاهد و مقاتل و کلبی روایت شده است یعنی:اینان سحرها نماز میخوانده اند،زیرا نمازی که سحرها میخوانده اند نوعی طلب آمرزش است از سوی آنان آن گاه خداوند از صدقاتی که میداده اند یاد کرده میفرماید:

«وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»

از ابن عباس و مجاهد نقل شده است سائل یعنی کسی که از مردم درخواست میکند،و محروم کسی است که درخواست کرده و به او چیزی نداده اند.

قتاده و زهری گفته اند محروم کسی است که عفیف است و از کسی درخواست نمیکند.

ابراهیم نخعی گوید:محروم کسی است که سهمی در غنیمت جنگی نداشته است.

و در اصل محروم کسی است که روزی او با ترک سؤال یا از دست دادن مال یا ویرانی باغ و زراعت،یا سقوط سهم از غنیمت جنگی از او سلب شده است،زیرا انسان با این راهها فقیر میگردد.

و ارادۀ پروردگار از کلمۀ(حق)آن دیون لازمه از زکات و غیره است،یا آنچه که مردم با ایثار و به اختیار خود بر خویشتن قرار داده اند.

شعبی گوید:من نتوانستم معنی محروم را درک کنم.

ص :۳۰۵

و بعضـی بین فقیر و محروم فرق گذاشـته انـد،که گاهی مردم او را محروم میسازند که چیزی به او نمیدهند،و گاهی خودش با ترک سؤال خویشـتن را محروم میسـازد،پس هر گـاه سؤال کرد و به او چیزی ندادنـد،از آن کسـانی نیست که خود را با ترک سؤال محروم کرده باشـند،بلکه دیگران او را محروم ساخته اند، اما اگر سؤال نکرد خودش موجب حرمان خویش شده است،و مردم او را محروم نکرده اند.

«وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ»

یعنی در زمین راهنماییها و برهانهای روشنی وجود دارد.

«لِلْمُوقِنِینَ»

برای آنـان که توحیـد الهی را بطور تحقیق میداننـد،و اینکه تنها موقنین را بیان کرده است چون اینان هسـتند که در آیات الهی دقّت میکننـد و برای آنـان بموجب دقت در این آیـات علم حاصـل میشود،و آیـات زمین عبـارتست از آنچه در آنست از انواع مخلوقات و کوه ها و دریاها و گیاهان و درختان،که همـۀ اینها دلالت بر کمال قـدرت و حکمت الهی دارنـد،شاعر عرب گفته است:

(و فی کل شیء له آیه

تدلّ علی انه واحد)

یعنی:(در هر چیزی برای خدا دلیلی وجود دارد که انسان را به وحدانیّت او راهنمایی می کند).

«وَ فِی أَنْفُسِکُمْ»

یعنی در وجود خودتان نیز آیات و نشانه های وجود دارد که دلالت بر وحدانیّت خداوند دارد.

«أَ فَلا تُبْصِرُونَ»

یعنی آیـا نمی بینیـد که خودتان از حالی بحال دیگر تغییر می یابیـد،و از صـفتی به صـفت دیگر انتقال می یابیـد،زیرا اول نطفه بودید، سپس زندگی یافتید،سپس بصورت طفلی رشد کردید،آن گاه جوان شدید،آن گاه به سن پیری میرسید،آیا این تغییر و تبدیل ها شما را راهنمایی نمیکند که این آفرینش سازنده ای دارد،که خلقت او را تدبیر نموده،و گرداننده ای دارد که

آن را طبق حکمت میچرخاند.

در روایت عطاء از ابن عباس نقل شده است که منظور از آن اختلاف زبانها و صورتها و رنگها و طبیعت ها است.

بعضی هم گفته اند منظور از دقت در خویشتن دقت در دستگاه مدفوع و بول و دستگاه گوارش و هضم غذا است که خوردن و آشامیدن از یک مجرا صورت میگیرد، اما دفع آن از دو مجرا صورت میپذیرد.

اینجا سخن در(وَ فِی أَنْفُسِکُمْ)تمام شده،آن گاه خداوند آنان را مورد عتاب قرار داده میفرماید:(أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ)یعنی:(چرا چشم باز نمیکنید؟!).

از حضرت صادق(ع)روایت شده است یعنی:خداوند تو را شنوا و بینا آفریده است که هم خشم میکنی و هم رضایت پیدا میکنی و هم گرسنه میشوی و هم سیر میشوی،و اینها همه از نشانه های پروردگار است.

بعضی هم گفته اند یعنی:چرا با دلهای خود آن گونه نمی نگرید که گویا حق را با چشم خود می بینید.

«وَ فِی السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ»

یعنی:خداوند روزی شما را از آسمان برای شما فرود خواهد آورد،بدین صورت که باران را بر شما فرود می آورد،تا زمین انواع و اقسام خوراکیها و پوشاکیها،و اشیاء مفید را برای شما برویاند.

«وَ مٰا تُوعَدُونَ»

از عطاء روایت شده است یعنی:و آنچه که از ثواب و عقاب که بشما وعده داده شده است.

و از مجاهد و ضحاک نقل شده است یعنی:آنچه که از بهشت و دوزخ بشما وعده داده میشود.

بعضی هم گفته اند:یعنی اندازه گیری روزی شما در آسمان است،یعنی آنچه خداوند برای شما قسمت کرده است در کتاب مادر ثبت شده است،و آنچه نیز بشما وعده داده شده است در آسمان است،زیرا فرشتگان برای گرفتن ارواح

و نوشتن اعمال انسان،و فرود آوردن عذاب،و روز قیامت برای پاداش و حساب از آسمان فرود می آیند،همانگونه که در قرآن مجید فرموده است:روزی که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان فرود آیند چه فرود آمدنی،آن گاه خداوند میفرماید:

«فَوَ رَبِّ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ»

زجاج گوید:خداوند بخودش سوگند یاد میکند که آنچه در بارۀ روزی گفته حق است و در آن هیچ شک و تردیدی نیست.

کلبی گفته است:یعنی:آنچه در کتاب گذشته است خواهد شد.

«مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»

یعنی:همانطور که سخن می گویید،و هیچ شکی ندارید که حرف میزنید، همین طور شك نکنید در انجام پذیرفتن آنچه که بشما وعده داده شده است.

خداوند بزرگ اینجا تحقّق یافتن وعده های خود را به نطق انسان تشبیه فرموده است،و خواسته است بگوید همانطور که نطق انسان حقیقت دارد،این وعده ها نیز حق است،مثل اینکه شما بدیگری می گویید:این حق است همانطور که تو اینجا هستی،و این حق است همانطور که تو حرف میزنی،و معنی آنست که تحقق این وعده ها و راست بودن آن مثل آنچه که تو به آن علم داری ضروری است.

ص :۳۰۸

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۳۷]

اشاره

هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْراهِیمَ اَلْمُکْرَمِینَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ (۲۵) فَراغَ إِلیٰ أَهْلِهِ فَجاءَ
بِعِجْلٍ سَمِینٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ قالَ أَ لاٰ تَأْکُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قالُوا لاٰ تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِیمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ اِمْرَأَتُهُ
فِی صَرَّةٍ فَصَکَّتْ وَجْهَهٰا وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ (۲۹) قالُوا کَذٰلِکَ قالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ اَلْحَکِیمُ اَلْعَلِیمُ (۳۰) قالَ فَمٰا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا
اَلْمُرْسَلُونَ (۳۱) قالُوا إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلیٰ قَوْمٍ مُجْرِمِینَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِینٍ (۳۳) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ (۳۴)
فَأَخْرَجْنٰا مَنْ کٰانَ فِیهٰا مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۳۵) فَمٰا وَجَدْنٰا فِیهٰا غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ (۳۶) وَ تَرَکْنٰا فِیهٰا آیَةً لِلَّذِینَ یَخٰافُونَ اَلْعَذٰابَ
اَلْأَلِیمَ (۳۷)

ص :۳۰۹

ترجمه آیات:

۲۴-آیـا از داسـتان میهمانان محترم ابراهیم آگاهیـد؟ ۲۵-هنگامی که بر او وارد شدنـد و گفتند:سـلام،گفت:سـلام اینان قومی گنهکارند.

۲۶-آهسته بسوی خانوادهٔ خویش رفت و گوسالهٔ چاقی آورد.

۲۷-و غذای آماده را جلوی آنان گذاشته گفت:چرا نمیخورید؟ ۲۸-از آنان ترس بدل بود،گفتند:نترس،و به او مژدهٔ پسری دانا دادند.

۲۹-زن ابراهیم فریـاد زنـان جلو آمـد و سـیلی بصورت خود زده گفت:پیر زنی از کـار افتاده و نازا؟! ۳۰-گفتند:خداوندت این چنین گفته است،که او فرزانه و دانا است.

۳۱-ابراهیم گفت:پس شما ای رسولان برای چه مهمی آمده اید؟ ۳۲-گفتند:ما بسوی مردمی مجرم فرستاده شده ایم.

۳۳-تا سنگهایی از گل بر سرشان باریم.

۳۴-که از نظر پروردگارت برای اسراف کنندگان مقرر شده است.

۳۵-آن گاه مؤمنین را از میان آنان بیرون آوردیم.

۳۶-و در میان آنان غیر از یک خانواده از مسلمانان نیافتیم.

۳۷-و در قوم لوط نشانه ای بر جای نهادیم برای عبرت آنان که از عذاب دردناک میترسند.

لغات آیات:

فراغ-روغ بمعنی مخفیانه رفتن بطرف چیزی است،گفته میشود:راغ

ص: ۳۱۰

یروغ روغا و روغانا،و میگویند(هو أروغ من ثعلب)یعنی:(فلانی از روباه مخفی کارتر است).

صرّه-عبارتست از صدای بلند و فریاد،و این لغت از صریر گرفته شده است که بمعنی صدای(جیرۀ)در است،و به جماعت نیز(صره)میگویند.

امرؤ القیس میگوید:

(فألحقنا بالهادیات و دونه

جواهرها فی صرّه لم تزیّل)

صکّ-بمعنی زدن با کوبیدن شدید است،و عبارتست از اینکه در حال راه رفتن پاهای انسان بهم بخورد.

عقیم-بمعنی نازا است،و اصل عقم بمعنی بسته شدن است،و در حدیث آمده است:(

تعقم أصلاب المشرکین فلا یستطیعون السجود)یعنی کمر مشرکین خشک است که برای سجود در پیشگاه خدا خم نمیشود،و(داء عقام):دردی را میگویند که شدت یافته باشد،تا آنجا که انسان از خوب شدن آن مأیوس شده باشد،و(معاقم الفرس)به مفاصل اسب گویند که بعضی از آنها بعض دیگر را محکم کند،و عقیم و عقمه لباسی است که دارای نشانها است و نشانهایی به آن بسته شده است،و به زن نازا گویند:(عقمت المرأه فهی معقومه)و به زنان عقیم، عقم و عقمت گفته میشود،و نسبت بمردان نیز گویند:(رجل عقیم من قوم عقمی)و شاعر عرب گفته است:

(عقم النساء فما یلدن شبیهه

انّ النساء بمثله عقم)

یعنی:(زنان دیگر نخواهند زائید،و مانند او را بدنیا نمیآورند،زنان از زائیدن مانند او عقیم هستند).

و باد عقیم به بادی گویند که نمیتواند ابرها را آبستن باران کند.

و اینکه بعنوان یک مثال میگویند:(الملک عقیم)یعنی ریاست و سلطنت رابطۀ پدر و فرزندی را قطع میکند،زیرا پدر بخاطر سلطنت فرزند خود را میکشد.

ص:۳۱۱

خطبکم-خطب عبارتست از کار مهم،و از این ریشه است خطبه،زیرا خطبه نیز سخنی است رسا بمنظور تثبیت مطلبی مهم که با حمد و ثنای الهی شروع میشود،و خطاب نوعی یادآوری است که مهمتر از ابلاغ است.

معنای آیات:

پس از آنکه خداوند وعد و وعید خود را برای گنهکاران بیان داشت،به دنبال آن بشارت حضرت ابراهیم و داستان هلاکت قوم لوط را بیان فرمود تا کفّار را بترساند که ممکن است آنچه بر اینان نازل شده بر آنان هم نازل گردد،و لذا فرمود:

«هَلْ أَتٰاکَ»

یعنی:ای محمد آیا برایت آمده است و این لفظ در مواردی استعمال میگردد که انسان یک خبر گذشته را شنیده باشد،و گفته میشود آیا چنین خبری برایت آمده است؟هر چند هم که بداند آن خبر به او نرسیده است.

«حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْرٰاهِیمَ الْمُکْرَمِینَ»

که این میهمانان در پیشگاه پروردگار محترم بودند،زیرا اینان فرشتگان محترمی بودند،و نظیر این آیه،آیۀ دیگری است که میفرماید:(بَلْ عِبٰادٌ مُکْرَمُونَ).

از مجاهد نقل شده است که ابراهیم این فرشتگان را احترام کرده بود، آنان را در جایگاهی رفیع نشانده خویشتن بخدمت آنان میپرداخت،زیرا میهمان افراد محترم همیشه محترم خواهد بود،و ابراهیم از همۀ مردم عصر خود بزرگوارتر و جوانمردتر بود.

و اینکه قرآن آن فرشتگان را میهمان می نامید با اینکه از خوراکیها و نوشیدنیهای حضرت ابراهیم(ع)چیزی نخورده اند؟،برای آنست که این فرشتگان بصورت میهمان و بجایگاه میهمان وارد شده بودند.

در عدد فرشتگان اختلاف شده است،از ابن عباس و مقاتل نقل شده است که اینان دوازده فرشته بودند.

محمد بن کعب گوید:آنان عبارت بودند از جبرئیل بهمراهی هفت فرشتۀ دیگر.

بعضی هم گفته اند:اینان سه فرشته بوده اند:جبرئیل و میکائیل و یک فرشتۀ دیگر.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلاٰماً»

یعنی:هنگامی که بر ابراهیم وارد شدند بعنوان احترام او گفتند سلام بر تو(ای اسلم سلاما)،حضرت ابراهیم(ع)هم در پاسخ آنان فرمود:(سلام)،و بعضی هم(سلم)خوانده اند،و این قسمت در سورۀ هود تفسیر شده است.

«قَوْمٌ مُنْكَرُونَ»

از ابن عباس نقل شده است:یعنی ابراهیم پیش خود گفت اینان مردمی ناشناس هستند،زیرا ابراهیم آنان را از جنس بشر تصوّر کرده بود،و انکار عبارتست از نفی صمت امر و نقیض آن اقرار و اعتراف است.

«فَرَاغَ إِلىٰ أَهْلِهِ»

یعنی:آهسته از نزد میهمانان بطرف خانوادۀ خود رفت،و علت اینکه آهسته و مخفیانه رفت این بود که مبادا مانع شوند از تهیّۀ غذا،و این یک کار معمولی است که افراد میهماندوست انجام میدهند.

«فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ»

برای میهمانان خود یک گوسالۀ چاق بریانی آورد، در جای دیگری آمده است(جٰاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) (۱)یعنی گوسالۀ بریان آورد (۲)قتاده گوید:تمامی ثروت حضرت ابراهیم گاو بود.

۱- ۱) -سورۀ هود،آیۀ ۶۹.

۲- ۲) -اما اینجا(عجل سمین)گوسالۀ چاق است پس معلوم میشود یک گوسالۀ چاق بریان شده برای میهمانان خود تهیّه دیده است.

«فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ»

گوسالهٔ بریان را نزد آنان گذاشت که بخورند،فرشتگان دست بطرف غذا نبردند،همین که ابراهیم دید غذا نمیخورند،به آنان گفت:

«قالَ أَ لاٰ تَأْكُلُونَ»

و در عبارت جملات محذوف هست.

«فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً»

یعنی همین که از خوردن غذا خودداری نمودند،از آنان ترس بدل راه داد،یعنی:از آنان ترسید و فکر کرد که این میهمانان نسبت به او قصد سویی دارند.

«قالُوا»

یعنی:فرشتگان گفتند:

«لاٰ تَخَفْ»

ای ابراهیم نترس.

«وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ»

و بشارت پسری به او دادند که پس از آنکه بزرگ شد و به سنّ رشد رسید عالم خواهد شد.

از مجاهد نقل شده است این پسر که فرشتگان بشارت آن را به حضرت ابراهیم داده اند اسماعیل بوده است.

بعضی هم گفته اند که این پسر اسحاق بوده است،زیرا از ساره بوده است،و بیشترین مفسرین در بارهٔ این داستان قلم فرسایی کرده اند،و قبلا هم تفسیر شده است.

«فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ»

از ابن عباس و مجاهد و قتاده نقل شده است یعنی:همین که ساره زن ابراهیم این بشارت را شنید فریادکنان روی آورد.

از امام صادق(ع)روایت شده است که ساره با شنیدن بشارت در میان جماعتی آمد.

از سفیان نقل شده است پس از آنکه ساره بشارت را شنید در میان جمعی از همراهانش وارد شد (۱).

۱- ۱) -بنا بر این نقل(أقبلت فی رفقه)بود که معنی شـد،اما در دو نسـخهٔ دیگر آمده است:(اقبلت فی رنه)یعنی:(ساره در حالت ناله و فریاد آمد.)

و باین معنا است که شروع به داد و فریاد کرد،همانگونه که از زبان او نقل کرده است گفت:ای وای بر من.

«فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا»

از مقاتل و کلبی روایت شده است یعنی:انگشتان خویشتن را جمع کرده و از روی تعجّب بر پیشانی خود کوبید.

ابن عباس گفته است یعنی:سیلی بصورت خود زده است.

و صک در زبان عرب بمعنی زدن چیزی است بچیز دیگر با پهنای آن.

«وَ قٰالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ»

یعنی:من پیر زنی نازا هستم،چگونه فرزند خواهم آورد؟ «قٰالُوا كَذٰلِكَ قٰالَ رَبُّكِ» یعنی:همانگونه که ما برایت بشارت دادیم خدایت فرموده است:تو بزودی پسری خواهی زائید،هیچ شک بخودت راه نده.

«إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»

که خداوند از امور نهان آگاه است.

«قٰالَ»

ابراهیم(ع)به آنان فرمود:

«فَمٰا خَطْبُكُمْ»

؟پس کار شما چیست؟و به چه منظوری آمده اید؟ «أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ» ؟مثل اینکه گفته است:شما برای کاری بزرگ آمده اید، کارتان چیست؟ «قٰالُوا إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ» یعنی:ما بسوی مردمی مجرم فرستاده شده ایم،و مجرمین یعنی:افرادی که نسبت بدستورات الهی نافرمانی میکنند، و نعمتهای او را کفران می نمایند،و بدین جهت شایستۀ عذاب الهی و هلاکت هستند.

اصل واژۀ(جرم)بمعنی(قطع)است،بنا بر این(مجرم)بمعنی قطع کنندۀ واجب است بوسیلۀ باطل،و اینان مجرمند بدین معنی که رشتۀ ایمان را با کفر قطع کرده اند.

«لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ»

این قسمت در سورۀ هود

تفسیر شده است.

«لِلْمُسْرِفِينَ»

یعنی سنگهایی از گل بر سر آنان که در گناه زیاده روی کرده- اند از حد گذرانده بودند فرو فرستادیم،بعضی گفته اند:سنگها برای افرادی از قوم لوط که غائب بودند فرستاده میشد،و آنها که حاضر بودند روستاها زیر و رو شده بر سرشان خراب میگردید.

«فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

یعنی:در دیار قوم لوط آنچه افراد مؤمن که بودند قبلاـ بیرون فرستادیم،و این معنی در سورهٔ هود(فأسر بأهلك...) (۱)به آن اشاره شده است.

و خداوند به حضرت لوط فرمان داده است که همراه آنان که به او ایمان آورده اند از دیار خود خارج شوند تا گرفتار عذاب نشوند.

«فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

یعنی:غیر از خانواده ای از مسلمانان که لوط و فرزندانش باشند نیافتیم،خداوند قوم لوط را به ایمان و اسلام هر دو توصیف فرموده است،زیرا هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه مسلمان هم هست، و ایمان عبارتست از تصدیق به تمام آنچه که خداوند تصدیق آن را واجب فرموده است،و اسلام عبارتست از تسلیم شدن بوجوب عمل فریضه ای که خداوند آن را واجب فرموده است،و انسان را نسبت بدان ملزم کرده است.

و جدان ضاله عبارتست از درک آن پس از جستجوی آن.

«وَ تَرَكْنا فِيها آيَةً»

یعنی و ما در شهر قوم لوط نشانه ای گذاشتیم.

«لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِيمَ»

و این نشانه به آنان میفهماند که خداوند آن قوم را بهلاکت رسانده است،و لذا میترسند که مانند آنان گرفتار عذاب نشوند

۱- ۱) -سورهٔ بقره،آیهٔ ۱۷ یعنی:(آنان در ظلمتها رها ساخت)

و ترک در اصل ضد فعل است و منافات دارد با اقدام به انجام عمل در جایی که بر آن قدرت هست،و قدرت بر عمل قدرت بر انجام آنست،بنا بر این ترک در افعال خداوند داخل نیست،پس در اینجا به این معنی است که ما در آن دیار عبرتی بر جای نهادیم،و مانند این آیه است آنجا که میفرماید:(وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمٰاتٍ...).

بعضی گفته اند که عذاب قوم لوط بوسیلهٔ زیر و رو شدن و انقلاب دیار آنان بوده است،زیرا از جا کنده شدن شهرها کاری است که بجز خداوند از هیچکس ساخته نیست.

ص: ۳۱۷

[سوره الذاريات (۵۱): آيات ۳۸ تا ۴۶]

اشاره

وَ فِي مُوسىٰ إِذْ أَرْسَلْنٰاهُ إِلىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۳۸) فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَ قٰالَ سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَ فِي عٰادٍ إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مٰا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاّٰ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّٰى حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطٰاعُوا مِنْ قِيٰامٍ وَ مٰا كٰانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ (۴۶)

ص: ۳۱۸

ترجمه آیات:

۳۸-و در موسی نیز نشانه ای است آن گاه که او را با قدرتی آشکار بسوی فرعون فرستادیم.

۳۹-و سپس فرعون با اطرافیانش از پذیرفتن حق سر باز زده گفت:موسی جادوگر است یا دیوانه.

۴۰-فرعون و لشکریانش را گرفتیم،و آنان را در دریا افکندیم در حالتی که فرعون سرزنش میشد.

۴۱-و در قوم عاد نیز نشانه ای است آن گاه که بر آنان بادی بی خیر و برکت فرستادیم.

۴۲-بادی که بر هیچ چیز نمیگذشت مگر آنکه نابودش میساخت.

۴۳-و در قوم ثمود نیز نشانه ای است آن گاه که به آنان گفته شد:تا مدّت معیّنی بهره برداری کنید.

۴۴-اما از فرمان خداوندشان سرپیچی نمودند،در نتیجه نظاره کنان صاعقه بگرفتشان.

۴۵-که دیگر یارای برخاستن نداشتند،و کسی بیاریشان نشتافت.

۴۶-و نیز قوم نوح را از پیش هلاک ساختیم که آنان مردمی عصیان پیشه بودند.

قرائت آیات:

صاعقه-کسانی آن را«صعقه»خوانده،و بقیهٔ ادباء«صاعقه»با الف قرائت نموده اند.

قوم نوح-أبو عمرو و أهل کوفه غیر از عاصم«و قوم نوح»بکسر قوم و بقیه بنصب

ص:۳۱۹

قرائت کرده اند.

دلیل قرائت:

صاعقه-ابو علی گوید که:ابو زید گفته است صاعقه رعد و برقی است که از آسمان فرود آید،(و صاقعه)آن چیزی است که بر سر فرود آید،اصمعی گوید:

(صاقعه)و(صاعقه)هر دو به یک معنی است و اصمعی شعری سروده است که در آن میگوید:

(یحکون بالمصقوله القواطع

تشقق البرق من الصواقع) (۱)

و اما(صعقه)بعضی گویند:مانند زجره است،و آن عبارتست از صدایی که ناشی از صاعقه میباشد.

بعضی از رجز خوانان گفته اند:

(لاح سحاب فرأینا برقه

ثم تدانی فسمعنا صعقه)

قوم نوح-و هر کس(قوم نوح)را بکسر خوانده است آن را عطف بر(و فی موسی)گرفته است یعنی:(و فی قوم نوح)،و قوله(وَ فِي مُوسىٰ إِذْ أَرْسَلْنٰاهُ)عطف است بر یکی از دو چیز یا عطف است بر(وَ تَرَكْنٰا فِيهٰا آيَةً)،و فی موسی یا اینکه است عطف است بر قوله(وَ فِي الْأَرْضِ آيٰاتٌ لِلْمُوقِنِينَ)و فی موسی،یعنی:در فرستادن موسی آیات روشنی است،و نیز در قوم نوح نشانه ای است.

و هر کس قوم نوح را نصب داده و گفته است(وَ قَوْمَ نُوحٍ)در نصب آن نیز دو وجه جایز است که هر دو حمل بر معنی است:

۱- آنکه(فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ)بمعنی أهلکناهم است،پس مثل آنکه گفته

۱- ۱) -که به جای«صواعق»«صواقع»استعمال نموده است.

است(و أهلكنا قوم نوح) (۱).

۲-آنکه(فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ)بمعنی أغرقناهم است،مانند آن می ماند که گفته است(أغرقناهم و أغرقنا قوم نوح) (۲).

لغات آیات:

برکنه-رکن عبارتست از آن قسمتی که بر آن تکیه میشود،گفته میشود:رکن یرکن (۳)و رکن یرکن بر وزن نصر ینصر.

ملیم-کسی را گویند که مرتکب عمل زشتی شده است که بخاطر آن سرزنش میگردد،و ملوم کسی است که مورد سرزنش قرار گرفته است،و در مثل آمده است:(رب لائم ملیم)و(رب ملوم لا ذنب له)یعنی:(چه بسیار کسانی هستند که دیگران را سرزنش میزنند در حالی که خودشان شایستۀ سرزنش میباشند)و(چه بسیار افرادی که سرزنش میشوند در حالی که گناهی ندارند).

فعتوا-عتو و تجبّر و تکبّر به یک معنی است.

الریح-جمع ریح ارواح و ریاح است،و(راح الرجل الی منزله)از این ریشه است یعنی:(آن مرد به منزل خود بازگشت)همانگونه که باد بر میگردد.

الرمیم-به چیزی گویند که مغز آن بعلت از هم پاشیدگی فاسد شده باشد، و اما(رمه یرمه رما)و الشیء مرموم یعنی:با تناسب قسمتی با قسمت دیگر اصلاح گردیده است،و در اصل رمیم به استخوان پوسیده و پودر شده گفته میشود.

۱- ۱) -که قوم بنا بر آنکه مفعول اهلکنای مقدر باشد منصوب است.

۲- ۲) -که قوم بنا بر آنکه مفعول أغرقنای مقدر باشد منصوب است.

۳- ۳) -بر وزن حسب یحسب.

معنی آیات:

آن گاه خداوند آنچه را که بر سر امّتها گذشته است بیان کرده میفرماید:

«وَ فِی مُوسیٰ»

یعنی در بارهٔ موسی نیز آیه ای است.

«إِذْ أَرْسَلْنٰاهُ إِلیٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ»

یعنی:او را با دلیلی آشکار که عبارت بود از عصا بسوی فرعون فرستادیم.

«فَتَوَلّٰی بِرُكْنِهِ»

یعنی:فرعون با تکیه بر لشکریان و قومش از پـذیرفتن حق رویگردان شد،و لشکریان و قوم فرعون برای او مانند ستون هستند نسبت به ساختمان،و باء در جملهٔ(برکنه)برای تعدیه است،(أی جعلهم یتولّون).

«وَ قٰالَ»

یعنی نسبت به موسی گفت:

«سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»

یعنی:موسی ساحر است یـا مجنون،و این دلالـت بر نـادانی فرعون دارد،زیرا جادوگر کسی است که دارای نیرنگهای زیرکانه باشد، و این صـفت با جنون منافات دارد،زیرا جنون صـفت کسی است که عقلش آشفته باشد،بنا بر این چگونه میتوان یک نفر را به این دو صـفت موصوف دانست؟! «فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِی الْیَمِّ» یعنی:آنان را به دریا افکندیم، همانگونه که چیزی را در خشکی افکنند.

«وَ هُوَ مُلِیمٌ»

در حالی که فرعون با کفر و سرکشی و انکاری که داشت مورد سرزنش بود.

«وَ فِی عٰادٍ»

عطف است بما قبل یعنی:در مورد عاد نیز نشانه ای عبرت انگیز و آموزنده وجود دارد.

«إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمُ»

یعنی:هنگـامی که فرستادیم به سوی آنـان «اَلرِّیحَ الْعَقِیمَ» بادی که خیری در پی نـدارد،و نه ابری را بارور میسازد و نه درختی

را،و نه برای خرمنی مفید است،و نه برای حیوانی خاصیت دارد،

ص :۳۲۲

و این بـاد هماننـد زنی عقیم است که فرزنـد نمیزایـد،زیرا این بـاد بمنظور هلاـکت آنان وزیـده بود،آن گاه خداونـد این باد را توصیف کرده میفرماید:

«مٰا تَذَرُ مِنْ شَیْ‌ءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ»

یعنی:این باد بر آنچه که گذشت چیزی از آن بر جای نگذاشت.

«إِلاّٰ جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیمِ»

یعنی:همه چیز را نابود می ساخت،مانند گیاهان خشکیدهٔ زمین که سائیده شده باشد،بعضی هم گفته اند رمیم استخوان پوسیده و سائیده شده است.

«وَ فِی ثَمُودَ»

یعنی:در مورد قوم ثمود نیز نشانه ای است.

«إِذْ قِیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا»

چون هنگامی که شتر مخصوص را پس کردند حضرت صالح به آنان فرمود سه روز از آب بهره گیرید،آنجا که میگوید:

«تَمَتَّعُوا حَتّٰی حِینٍ، فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»

یعنی:آنان تکبر ورزیده با گردنکشی از زیر بار فرمان الهی شانه خالی میکردند.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ»

ابن عبـاس گویـد:یعنی پس از سه روز مرگ آنان را دریافت،و مقاتل گویـد:آن عبارتست از عـذاب،و صاعقه عبارتست از هر عذابی کشنده.

«وَ هُمْ یَنْظُرُونَ»

در حالی که به آن عذاب می نگریستند و قدرت بر طرف ساختن آن را نداشتند.

«فَمَا اسْتَطٰاعُوا مِنْ قِیٰامٍ»

یعنی:قدرت بپاخاستن نداشتند،یعنی:از این عذاب که دیدند دیگر نتوانستند بپاخیزند.

«وَ مٰا کٰانُوا مُنْتَصِرِینَ»

یعنی:کسی عذاب را از آنان بر طرف نمیساخت.

بعضی هم گفته اند یعنی:آنان از کسی نمیخواستند که عذاب الهی را از آنان دفع نماید.

«وَ قَوْمَ نُوحٍ»

یعنی و نیز قوم را قبلا هلاک نمودیم.

ص :۳۲۳

«مِنْ قَبْلُ»

یعنی:پیش از قوم عاد و ثمود.

«إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ»

یعنی:آنان قومی بودند که از اطاعت خداوند بیرون رفته به سوی نافرمانی او رو می آورند،و از ایمان به سوی کفر میشتافتند، و به همین جهت استحقاق هلاکت یافتند.

ص: ۳۲۴

[سوره الذاريات (۵۱): آيات ۴۷ تا ۶۰]

اشاره

وَ اَلسَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ اَلْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ اَلْماهِدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
(۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اَللّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اَللّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذلِكَ ما أَتَى اَلَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَ تَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكِّرْ
فَإِنَّ اَلذِّكْرى تَنْفَعُ اَلْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ ما خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ (۵۶) ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۷)
إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلرَّزّاقُ ذُو اَلْقُوَّةِ اَلْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلُونِ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
يَوْمِهِمُ اَلَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

ص: ۳۲۵

ترجمه آیات:

۴۷-ما آسمان را با قدرت بنا نهادیم،و هم چنان آن را گسترش خواهیم داد.

۴۸-و زمین را گستردیم،که خوب گسترده ایم.

۴۹-و از هر چیز جفت آفریدیم تا شما یادآور شوید.

۵۰-پس به سوی خدا بشتابید که من از جانب او برای شما هشدار دهنده ای آشکار هستم.

۵۱-و با خداوند خدایی دیگر مگیرید که من از سوی او بیم رسانی آشکار هستم برای شما.

۵۲-بدین ترتیب هیچ پیامبری برای اسلافشان نیامد مگر آنکه او را جادو یا دیوانه خواندند.

۵۳-آیا بهمدیگر این را سفارش کرده بودند؟نه،بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند.

۵۴-حال که چنین است تو نیز از آنان روی گردان که سرزنش نخواهی شد.

۵۵-و پند ده که پند برای مؤمنان سودمند خواهد بود.

۵۶-و من جن و انس را نیافریده ام مگر برای آنکه مرا بپرستند.

۵۷-از آنان هیچ رزقی نمیخواهم و نمیخواهم که غذایم دهند.

۵۸-که خداوند روزی دهنده و قدرتمند و استوار است.

۵۹-آری که ستمگران همانند یارانشان از عذاب بهره خواهند داشت، شتاب ننمایند.

۶۰-وای بحال آنان که کافر شده اند از آن روز که وعده شان میدهند؟!

ص :۳۲۶

قرائت آیات

ذو القوّه المتین-در قرائتهای نادر یحیی و اعمش(ذو القوّه المتین)بکسر متین قرائت نموده اند.

دلیل قرائت:

ابن جنی گوید:این قرائت ممکن است به یکی از دو دلیل باشد:

۱-بدلیل آنکه متین صفت(القوه)باشد،و متین را بمعنی ریسمان،آورده است،و منظورش آنست که خداوند رشته و ریسمانش قوی است،مانند آنجا که فرموده است(فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقیٰ).

۲- آنکه متین در واقع مرفوع باشد که صفت رزّاق باشد،ولی در ظاهر مجرور آورده شده است بخاطر هم جواری با(القوّه)بنا بر گفتار عرب که می گویند:

(هذا حجر ضب خرب) (۱).

ولی این اعراب ضعیف است.

لغات آیات:

الأید-أید بمعنی قدرت است،گفته میشود:(آد الرجل یأید اید)هنگامی که انسان نیرومند گشته قدرت یابد،و مؤیّد به امر عظیم گویند.

لموسعون-ایساع بمعنی اکثار و فراوان ساختن است که چیزی در جهتهای مختلف برده شود.

۱- ۱) -که خرب هر چند صفت است برای حجر و در واقع هم مرفوع است ولی بخاطر هم جواری با ضب که مجرور است بجر خوانده شده است(مترجم)

ماهدون-ماهد بمعنی آماده کنندهٔ چیزی است،و آماده نمودن چیزی که صلاحیت استقرار بر آن دارد،گفته میشود(مهد یمهد مهدا و مهد تمهیدا) بمعنی(وطیء توطئه).

أ تواصوا-تواصی بمعنی سفارش نمودن بیکدیگر است،که مردم بعضی به دیگران سفارش می نمایند،و وصیّت بمعنی دستور دادن به کارهای با اهمیّت است با نهی از مخالفت.

ذنوبا-ذنوب در اصل بمعنی دلو پر از آب است که هم مذکّر آورده میشود و هم مؤنّث،شاعر عرب گفته است:

(لنا ذنوب و لکم ذنوب

فان أبیتم فلنا القلیب)

و علقمه گوید:

(و فی کلّ حیّ قد خبطت بنعمه

فحقّ لشاس من نداک ذنوب)

معنای آیات:

«وَ السَّمٰاءَ بَنَیْنٰاهٰا بِأَیْدٍ»

از ابن عباس و مجاهد و ابن زید و قتاده نقل شده است تقدیر چنین است:(و بنینا السماء بنیناها بقوّه)یعنی:ما آسمان را آفریدیم و آن را با نظامی خوب برپا داشته ایم.

«وَ إِنّٰا لَمُوسِعُونَ»

بنقل از ابن عباس یعنی:ما قدرت داریم که از آسمان با عظمت تر نیز بیافرینیم.

حسن گفته است یعنی:ما قدرت داریم که به وسیلهٔ باران روزی مردم را بیشتر توسعه دهیم.

و بعضی گفته اند یعنی:ما نسبت به مخلوقات خود دستمان باز است و از آن عاجز نیستیم،بنا بر این(موسع)بمعنی صاحب(سعه)است که آن نیز بمعنی بی نیازی و توان داشتن است.

«وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها»

تقدير چنين است:(فرشنا الأرض فرشناها)يعنى:ما بساط زمين را گسترديم.

«فَنِعْمَ الْماهِدُونَ»

يعنى:ما كه اين كار را ميكنيم بمنظور منافع و مصالح بندگان خدا است،به بمنظور جلب منفعت و يا دفع زيانى است.

«وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ»

حسن و مجاهد نقل كرده اند:يعنى ما از هر چيز دو صنف را آفريديم مانند شب و روز،آسمان و زمين،ماه و خورشيد،جن و انس،خشكى و دريا،نور و ظلمت.

از ابن زيد نقل شده است كه منظور از(زوجين)نر و مادّه است.

«لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

يعنى:براى آنكه بدانيد آفريدگار اين جفتها همگى يگانه و تک است كه هيچ چيز به او مانند نيست.

«فَفِرُّوا إِلَى اللّهِ»

يعنى:با پرستش خالصانهٔ خداوند از عذاب او به سوى رحمت و ثوابش بگريزيد.

بعضى هم گفته اند يعنى:بارها نمودن آنچه كه شما را سرگرم ميكند و از فرمانبردارى حق و اجراى دستورات الهى باز ميدارد بسوى خداوند بگريزيد.

از امام جعفر صادق(ع)نيز رسيده است كه منظور آنست كه به حج برويد.

«إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ»

من از جانب خداوند.

«نَذِيرٌ»

براى شما بيم دهنده از عذاب الهى هستم.

«مُبِينٌ»

بيان كنندهٔ مأموريّت و رسالت خود براى شما هستم.

«وَ لاٰ تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ»

یعنی:با خداوند معبود دیگری را از پیکره ها و بتها ستایش نکنید.

«إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ»

و علّت تکرار این جمله در آخر هر دو آیه اینست که جملهٔ دوم برای مطلبی آمده است که اوّلی برای آن نیامده است،زیرا تقدیر آیه اینست(انّی لکم منه نذیر فی الامتناع من جعل اله آخر معه)یعنی:من از سوی

خداونـد شـما را بیم میـدهم که خـدای دیگری بـا او قرار ندهیـد،و تقـدیر جمله اینست:(انّی لکم منه نـذیر فی ترک القرار الیه بطاعته)یعنی:من از سوی خداوند شما را میترسانم که مبادا با فرمانبرداری او بسویش نشتابید.

بنا بر این تکرار این جمله در آخر هر دو آیه مانند آنست که بگویی:(أنذرک أن تکفر باللّه،أنذرک أن تتعرّض لسخط اللّه.) و نذیر کسی را گویند که خبری بدهد که ضمن آن تحذیر نیز باشد،و این معنی ایجاب میکند که بصیغهٔ مبالغه باشد.

و منذر صفت جاری بر فعل است.

و مبین کسی است که حق را از باطل روشن کند،آن گاه میفرماید:

«کَذٰلِکَ»

یعنی:کار بر این روال است که «مٰا أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ قٰالُوا سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یعنی:هیچ گاه برای امتهای پیش از آنـان-کفّـار مکه-پیامبری نیامـده است مگر آنکه گفته انـد او ساحر و حیله گر است یا مجنون است که از نعمت عقل بی بهره میباشد،و چیزی را درک نمی کند،سپس خداوند میفرماید:

«أَ تَوٰاصَوْا بِهِ»

یعنی:آیا اولین آنان به آخرینشان توصـیه می کردند که پیامبران را تکذیب نمایند؟!و این استفهام بمنظور توبیخ و ملامت آمده است.

«بَلْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ»

یعنی:اینـان بیکـدیگر توصـیه نمیکردنـد،بلکه آنـان مردمی طغیـانگر بودنـد که در معصـیت خـدا طغیان می نمودنـد،و نعمتهای فراوانی کـه من به آنـان دادم و بر آنـان گشـایش نمـودم آنـان را وادار نمـود که پیـامبرانم را تکـذیب کننـد،آن گـاه به پیـامبر خدا(ص)میفرماید:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ»

یعنی:از آنان رو گردان شو ای محمّد!زیرا تو رسالت خویش را انجام داده و آنان را بیم داده ای.

«فَمٰا أَنْتَ بِمَلُومٍ»

یعنی:در مورد کفر و انکار آنان دیگر تو ملامت نخواهی

داشت،بلکه سرزنش و مذمّت برای آنان است که دعوتت را نپذیرفته اند.

مفسّرين گوينـد:پس از آنكه اين آيه نازل شـد رسول خـدا(ص)و مؤمنان انـدوهناك شدنـد و فكر ميكردند كه ديگر وحی از پيامبر قطع شده است و ديگر عذاب الهی فرا خواهد رسيد،تا اينكه آيۀ بعدی نازل شد.

با سند از مجاهد روايت شده است ميگويد:علی بن ابی طالب(ع)غمگين و در حالی كه دستاری بخود پيچيده بود بيرون آمد،و هنگـامی كه آيه نازل شـد (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمٰا أَنْتَ بِمَلُوم)هيچكـدام از ما نبود مگر آنكه يقين بهلاكت پيـدا كرده بوديم،چون به پيامبر گفته شده بود از آنان روی بگردان،اما پس از آنكه نازل شد:

«وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»

مـا نفس راحـتی كشـيديم،كلبی گفتـه است يعنی بوسـيلۀ قرآن مـؤمنين قـومت را مـوعظه كن زيرا پنـد و انـدرز برای مـؤمنين سودبخش است.

«وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ»

يعنی:من جن و انس را نيافريـده ام مگر برای آنكه مرا بپرسـتند و ربيع گفته است ليعبـدون بمعنی(لعبـادتهم ايای)ميباشـد،يعنی آنان مرا عبادت كنند و شايستۀ پاداش نيک گردند.

و از مجاهـد نقـل شـده اسـت يعنی:مـن آنـان را نيافريـده ام مگر برای آنكـه به آنـان امر و نهی كنم و از آنـان بخـواهم كه مرا پرستش كنند.

لاـم در(ليعبـدون)لاـم غرض است بـاين معنی كه هـدف از آفرينش جن و انس آنست كه آنـان را در معرض پاداش نيک قرار دهم،و اين بـدست نمی آيـد مگر بوسـيلۀ انجام دادن عبادتهـا پس اينطـور ميشـود كه خداونـد هـدفش از آفرينش جن و انس عبادت است،بنا بر اين اگر گروهی او را عبادت نكردنـد غرض و هـدف آفرينش باطل نخواهد شد،و مانند كسـی می ماند كه غذايی را برای مردمی فراهم آورده و آنان را دعوت كرده است كه آن غذا را بخورند،و آن مردم حاضر

شـده انـد،ولی بعضـی از آنان از آن غـذا نخورده است،در این صورت آن شـخص دعوت کننده به سـفاهت موصوف نخواهد شـد،و هـدفش درست بـوده است، زیرا خوردن غـذا موقوف است به اختیـار و انتخـاب دیگری،بهمچنین در مسئلهٔ مورد بحث هنگامی که خداوند با دادن قدرت و وسیله و لطفهایی که فرموده است مانع را از سر راه مکلّفین برداشته است و به آنان دستور داده است که او را پرسـتش کنند هر کس با فرمان او مخالفت کند،این نافرمانی از جانب آن شخص و بانتخاب او بوده است و ربطی به خداوند ندارد.

از ابن عبـاس نقـل شـده است معنی آیه اینست که مـا جن و انس را نیافریـده ایم مگر برای آنکه خـواه نـاخواه اقرار به بنـد گی خداوند کنند.

«مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ»

اینجا خداونـد میخواهـد این توهّم را دفع کند که خداوند آنان را برای پرسـتش خود آفریده است تا از پرتو عبادت آنان نفعی بر گیرد،و لـذا بـدنبال آن فرمـوده است که هـدف از آفرینش آنست که سـودی متوجه آنـان گردد نه خداونـد بزرگ،زیرا نفع رسـیدن به خـدا محال است چون ذات خداونـد بی نیاز است و بـدیگری محتاج نخواهد شد، و بر عکس تمامی مخلوقات به او نیاز دارند.

بعضـی گفته انـد:بـدین معنا است من از آنان نمیخواهم که احـدی از بنـد گانم را روزی بدهنـد،و نه خودشان را روزی دهند،و نمیخواهم که هیچکـدام از بنـد گانم را غـذا دهنـد،و اینکه اطعـام را بخودش نسـبت داده است،چون تمـام مخلوقات عیال خـدا هستند،و هر کس عیال دیگری را غذا بدهد خودش را غذا داده است.

«إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ»

خداوند روزی رسان بندگانش و مخلوقاتش همگی است،و نیازی به یاری دهنده ندارد.

«ذُو الْقُوَّةِ»

یعنی:دارای قدرت است.

ص :۳۳۲

«اَلْمَتِينُ»

یعنی:خداوند نیرومند است که ضعف و عجز برای او امکان ندارد،زیرا او ذاتا نیرومند است به کسی گفته میشود:(متن متانه فهو متین) هر گاه آن کس نیرومند باشد.

«فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا»

یعنی:آنان که بوسیله کفر و گناه به خویشتن ظلم کرده اند.

«ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحٰابِهِمْ»

یعنی:ستمگران همانند دیگر یاران خود که به هلاکت رسیده اند مانند قوم نوح و عاد و ثمود از عذاب بهره ای خواهند داشت.

«فَلاٰ يَسْتَعْجِلُونِ»

بنا بر این نباید برای نازل شدن عذاب عجله داشته باشند،زیرا از نظر دور نخواهند بود.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ»

و این دلالت بر آن دارد که عذاب آنان به روز قیامت افتاده است.

و ویل کلمه ای است عرب آن را به کسی میگوید که در هلاکت افتاده است.

نظم آیات:

رابطهٔ و السماء بنیناها بأید بما قبلش آنست که در داستان قوم نوح نشانه و آیتی وجود داشت،و در آسمان نیز آیتی است بنا بر این در معنی بهم ربط دارند.

ص :۳۳۳

سورهٔ مبارکهٔ و الطّور

اشاره

-۵۲-

ص: ۳۳۴

تعداد آیات:

بنظر کوفی و شامی تعداد آیات سورهٔ و الطور چهل و نه آیه است،و بنظر بصری چهل و هشت آیه و بنظر حجازی چهل و هفت آیه.

اختلاف تعداد آیات:

در تعداد آیات دو آیه مورد اختلاف است که عراقی و شامی(و الطور)را یک آیه دانسته اند،و نیز کوفی و شامی(دعا)را آیه دانسته اند.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب از پیامبر خدا(ص)روایت کرده است که فرمودند:هر کس سورهٔ و الطور را بخواند بر خداوند لازم است که او را از عذاب خود امان بخشد،و در بهشت خود او را نعمت دهد.

از جبیر بن مطعم روایت شده است میگوید:از رسول خدا(ص)شنیدم که در مغرب سورهٔ و الطور را قرائت میفرمودند.

محمد بن هشام از حضرت باقر(ع)روایت کرده است که فرمودند:هر کس سورهٔ و الطور را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع خواهد فرمود.

ارتباط سوره با ما قبل:

پس از آنکه خداوند سورهٔ و الذاریات را با وعده های عذاب ختم فرمود، این سوره را به وقوع عذابها افتتاح کرده فرمود:

ص :۳۳۵

آیات ۱-۱۶ طور ۵۲

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . وَ اَلطُّورِ (۱) وَ کِتٰابٍ مَسْطُورٍ (۲) فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ (۳) وَ اَلْبَیْتِ اَلْمَعْمُورِ (۴) وَ اَلسَّقْفِ اَلْمَرْفُوعِ (۵) وَ اَلْبَحْرِ اَلْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ (۷) مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ (۸) یَوْمَ تَمُورُ اَلسَّمٰاءُ مَوْراً (۹) وَ تَسِیرُ اَلْجِبٰالُ سَیْراً (۱۰) فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۱۱) اَلَّذِینَ هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ (۱۲) یَوْمَ یُدَعُّونَ إِلیٰ نٰارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳) هٰذِهِ اَلنّٰارُ اَلَّتِی کُنْتُمْ بِهٰا تُکَذِّبُونَ (۱۴) أَ فَسِحْرٌ هٰذٰا أَمْ أَنْتُمْ لاٰ تُبْصِرُونَ (۱۵) اِصْلَوْهٰا فَاصْبِرُوا أَوْ لاٰ تَصْبِرُوا سَوٰاءٌ عَلَیْکُمْ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

ص: ۳۳۶

ترجمه آیات:

۱-سوگند به کوه طور.

۲-سوگند به کتاب نوشته شده.

۳-که در برگه ای است منشور.

۴-و سوگند به آن خانه ای که آباد است.

۵-و سوگند به آن سقف برافراشته شده.

۶-و سوگند به آن دریایی که شعله ور خواهد شد.

۷-که عذاب خداوندت حتما خواهد آمد.

۸-و احدی قدرت بر طرف کردن آن را ندارد.

۹-روزی که آسمان آن چنان گردشی نماید.

۱۰-و کوه ها آن چنان از جا حرکت کنند.

۱۱-در آن روز وای به حال تکذیب کنندگان.

۱۲-آنان که در یک سخن باطلی بازیچه میشوند.

۱۳-روزی که به سوی آتش جهنم سخت افکنده میشوند.

۱۴-که این آن جهنمی است که آن را تکذیب می نمودید.

۱۵-آیا این سحر است یا اینکه شما نمی بینید؟ ۱۶-سختی آن را بچشید چه صبر کنید یا صبر نکنید برای شما یکسان است،پاداش اعمال خویشتن است که می بینید.

لغات آیات:

الطور-مبرد گوید:عرب به هر کوهی(طور)گوید،اما هنگامی که الف و لام

بر سر آن آوردند منظور از آن کوه معیّنی است.

الرق-رق پوستی است که روی آن می نویسند و اصل آن از معنای لمعان و درخشش است،گفته میشود(ترقرق الشیء)آنجا که چیزی درخشش داشته باشد،و نیز میگویند:(ترقرق السراب)یعنی:(سراب برق زد).

المسجور-مسجور بمعنی مملو است،گفته میشود(سجرت التنور)یعنی:

آن را پر از آتش نمودم،و(عین سجراء)یعنی:چشمی که در آن سرخی راه یافته، گویی که در اثر آنچه که اطراف آنست سرخ شده است،مانند سجار برای تنور که بمعنی سفیدی آمیخته به سرخی است،لبید شاعر گوید:

(فتوسطا عرض السری فصدعا

مسجوره متجاوز أقلامها)

المور-مور عبارتست از رفت و آمد اشیاء همانگونه که دود رفت و آمد میکند تا از بین میرود،و صرف آن عبارتست از(مار یمور مورا فهو مایر).

و اعشی در شعر خود گفته است:

(کان مشیّتها من بیت جارتها

مور السحابه لا ریث و لا عجل)

بعضی هم گفته اند:(مرّ السحابه)یعنی:آسمان بسان ابرها در حرکت است.

خوض-عبارتست از وارد شدن با پا در آب،و اینجا وارد شدن در گفتار به آن تشبیه شده است.

دعّا-دع بمعنی دفع است در صرف آن گفته میشود:(دعّه یدعّه دعّا)مانند (صکّه یصکّه صکّا).

اعراب آیات:

و الطور-واو در آن برای قسم آمده است،و ما بعدش عطف بر آن شده است.

عامل در(يَوْمَ تَمُورُ السَّمٰاءُ مَوْراً)قوله واقع است،یعنی:(یقع فی ذلک الیوم) و نیز جایز است یوم در اینجا بر تقدیر اذا باشد که عامل در آن جواب شرط خواهد بود که فاء و ما بعد آن باشد که(فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)است،همانگونه آمده است و(يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اللّٰهِ إِلَى النّٰارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ)،و يَوْمَ يُدَعُّونَ بدل يَوْمَ تَمُورُ السَّمٰاءُ است،و اگر هم بخواهی میتوانی تقدیر بگیری(یوم یدعون الی نار جهنّم دعا یقال لهم هذه النار التی کنتم بها تکذّبون)که یقال در آن عمل کند.

أَ فَسِحْرٌ هٰذٰا

،مبتدا است و خبرش أَمْ أَنْتُمْ است،یعنی:(بل انتم لا تبصرون).

معنای آیات:

«وَ الطُّورِ»

از جبائی و جماعتی از مفسّرین نقل شده است که خداوند به آن کوهی سوگند یاد کرده است که در سرزمین مقدّس در آن با موسی هم سخن شد.

از مجاهد و کلبی نقل شده است منظور از طور هر کوهی است،زیرا خداوند انواع و اقسام نعمتهای خود را در کوه بودیعت گذاشته است.

«وَ كِتٰابٍ مَسْطُورٍ»

مسطور بمعنی مکتوب است،و آن کتابی است که خداوند آن را برای فرشتگانش در آسمان نوشته است که در آن آنچه را که شده است و خواهد شد میخوانند.

بعضی گفته اند:کتاب مسطور قرآن مجید است که در لوح محفوظ در پیشگاه الهی نوشته شده است،و منظور از رق منشور هم همین کتاب است.

از فراء نقل شده است که کتاب مسطور نامه های اعمال است که روز قیامت برای بندگان خدا بیرون آورده خواهد شد،که بعضی کتاب خود را به دست راست و بعضی به دست چپ گیرند،و این مانند آن آیه خواهد شد که میفرماید:

(وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ كِتٰاباً يَلْقٰاهُ مَنْشُوراً).

از کلبی روایت شـده است که منظور از آن تورات است که خداوند آن را برای موسـی(ع)نوشـته است،و اینکه طور را تنها یاد کرده است چون برکت آن بسیار است و در دنیا دارای منافع بسیار میباشـد،و اینکه از کتاب یاد کرده است چون موقعیت آن در دین بزرگ است.

بعضی هم گفته اند منظور از آن قرآن است که مؤمنین آن را می نویسند.

«فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ»

یعنی:آن کتاب را باز کرده میگسترانند تا آن را بخوانند.

و رقّ صفحه ای است که روی آن چیزی را می نویسند،ابی عبیده گفته است رق همان و رق است.

بعضـی هم گفته انـد اینکه رق در کلام آمـده است چون رق از جملهٔ بهترین چیزهایی است که روی آن کتاب نویسـی میشده است،و هر گاه که سخنان حکیمانه را روی رق می نوشتند جالبتر میشد.

منشور نیز بمعنی گسترده است.

«وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ»

از مجاهـد و ابن عباس روایت شـده است که:بیت معمور خانه ای است در آسـمان چهارم از راست خانـهٔ کعبه که فرشـتگان با عباداتی که در آن انجام میدهند آن را آباد کرده اند.

و نیز از امیر المؤمنین(ع)روایت شده است که هر روز هفتاد هزار فرشته وارد بیت معمور میشوند که دیگر هیچگاه از آن بیرون نمی آیند.

از زهری از سـعید بن مسیّب از ابی هریره از پیامبر خـدا(ص)روایت شـده است که فرمودنـد:(بیت معمور در آسـمان دنیا و در آسمان چهارم نهری است که به آن حیوان گویند که هر روز که خورشید طلوع میکند جبرئیل وارد آن میشود و هر گاه خارج شد بخود تکانی میدهد که هفتاد هزار قطره از آن جدا میشود که خداوند از هر قطره ای فرشـته ای می آفریند که دستور دارند وارد بیت معمور شوند و در آن نماز گذارند،و این فرشتگان این عمل را انجام میدهند و دیگر

هیچگاه باز نخواهند گشت).

و از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا(ص)فرمودند:(بیت معمور خانه ای است که در آسمان دنیا است و به آن(صراخ)گفته میشود،و این خانه درست از راست همین خانه کعبه است بطوری که اگر بیفتد روی آن خواهد افتاد، که هر روز هزار فرشته وارد آن میشوند که هیچگاه باز نخواهند گشت).

و از حسن روایت شده است که(بیت معمور همان خانهٔ کعبه و بیت اللّه الحرام است که با حج و عمره معمور میگردد،و این همان اوّلین مسجدی است که در روی زمین برای عبادت نهاده شده است).

«وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ»

بنقل از علی(ع)و مجاهد و قتاده و ابن زید منظور از آن آسمان است،که گفته اند این آسمان همانند سقف است برای زمین که خداوند آن را برافراشته است.

«وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»

از قتاده نقل شده است بحر مسجور یعنی دریای پر از آب.

از مجاهد و ضحاك و اخفش و ابن زید نقل شده است که بحر مسجور بمعنی دریای برافروخته و گداخته مانند تنور است،بعضی گفته اند روز قیامت دریاها خواهد جوشید،و بصورت آتش در خواهد آمد،و قسمتی از آن از قسمت دیگر خواهد جوشید،آن گاه در آن خواهد جوشید، و حدیث بر طبق آن وارد شده است.

«إِنَّ عَذٰابَ رَبِّكَ لَوٰاقِعٌ»

این جمله جواب قسم است،و خداوند به این اشیاء سوگند یاد کرده است تا به اشاره کند به عظمت قدرتی که در آنها نهفته است،و اینکه عذاب مشرکین حقیقتی است که بناچار انجام خواهد گرفت.

«مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ»

و کسی که این عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد، آن گاه خداوند زمان وقوع این عذاب را بیان کرده میفرماید:

«يَوْمَ تَمُورُ السَّمٰاءُ مَوْراً»

يعنى:روزى كه آسمان دور زند و دوران پيدا كند، يا بهيجان در آيد،يا موج زند،يا بحركت در آيد و بچرخد و همۀ اين عبارتها در كلمات مفسّرين آمده است.

«وَ تَسِيرُ الْجِبٰالُ سَيْراً»

يعنى:روزى كه كوه ها از جا كنده شوند تا با زمين يكسان شوند.

«فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»

اينكه فاء در كلام وارد شده است چون در كلام معنى مجازات وجود دارد،و تقدير چنين است(اذا كان هذا فويل لمن يكذب اللّه و رسوله)يعنى:حال كه چنين است پس واى بحال آن كسانى كه خدا و رسول را تكذيب ميكنند.

«اَلَّذِينَ هُمْ فِى خَوْضٍ»

يعنى:آنان كه سرگرم سخنان باطل ميشوند،و آن سخنان باطل كه كافران سرگرم آن ميشوند عبارتست از انكار قيامت و تكذيب پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم.

«يَلْعَبُونَ»

يعنى:با يادآورى اين سخنان باطل به غفلت مى افتند.

«يَوْمَ يُدَعُّونَ»

خيعنى:روزى كه آنان خواهند افكند.

«إِلىٰ نٰارِ جَهَنَّمَ دَعًّا»

بسوى آتش جهنم،افكندنى با فشار و قدرت،مقاتل گفته است اين شكل افكندن طورى است كه دستهاى آنان را در گردنشان قفل نموده،سرهايشان بين پاهايشان قرار گيرد و آن گاه آنان را برو در جهنم اندازند، كه خازنان جهنم آنان را صدا زنند و گويند:

«هٰذِهِ النّٰارُ الَّتِى كُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ»

بچشيد اين همان آتشى است كه شما در دنيا آن را دروغ مى پنداشتيد،آن گاه آنان را با همان آتشى كه تكذيبش ميكردند عذاب ميكنند،و به آنان گويند:

«أَ فَسِحْرٌ هٰذٰا»

اینکه می بینید آیا سحر و جادو است؟ «أَمْ أَنْتُمْ لاٰ تُبْصِرُونَ» چون مشرکان به حضرت محمد(ص)نسبت سحر و جادو

ص :۳۴۲

میدادند،و میگفتند:با سحر چشم بندی میکند،پس از آنکه وعده های عذابی را که داده بود بچشم خود دیدند،آنان را توبیخ کردند،و سپس به آنان گفتند:

«اِصْلَوْها»

یعنی:شدّت عذاب آن را بچشید.

«فَاصْبِرُوا»

چه بر عذاب صبر کنید.

«أَوْ لاٰ تَصْبِرُوا»

و چه بر عذاب صبر نکنید.

«سَوٰاءٌ عَلَیْکُمْ»

دیگر بحال شما فرقی ندارد.

«إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

اینک به مکافات گناهانی خواهید رسید که در دنیا انجام میداده اید،گناه کفر و تکذیب رسول.

ص:۳۴۳

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱۷ تا ۲۸]

اشاره

إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فٰاكِهِينَ بِمٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ عَذٰابَ اَلْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اِتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ
مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ اِمْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱) وَ أَمْدَدْنٰاهُمْ بِفٰاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنٰازَعُونَ فِيهٰا كَأْساً
لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا وَ لاٰ تَأْثِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمٰانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ (۲۵) قٰالُوا إِنّٰا
كُنّٰا قَبْلُ فِي أَهْلِنٰا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَيْنٰا وَ وَقٰانٰا عَذٰابَ اَلسَّمُومِ (۲۷) إِنّٰا كُنّٰا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ اَلْبَرُّ اَلرَّحِيمُ (۲۸)

ص: ۳۴۴

ترجمه آیات:

۱۷-تقوی پیشگان در بهشت ها و نعمتها هستند.

۱۸-از نعمتهایی که خداوند به آنان عطا فرموده است بهره مند بوده، خداوند آنان را از عذاب جهنم دور نگهداشته است.

۱۹-بخورید و بیاشامید،بپاداش اعمال نیکتان گوارایتان باد.

۲۰-بر تختهایی که بهم پیوسته تکیه زده،از حوریان بهشتی به ازدواجشان در آورده ایم.

۲۱-آنان که ایمان آورده انـد،و نسـلشان در ایمان از آنان پیروی نموده انـد،فرزنـدانشان را نیز به آنان ملحق نمودیم،و از عمل آنان چیزی نکاستیم،هر فردی در گرو عملکرد خویشتن است.

۲۲-و پی در پی میوه و گوشتهایی که میل داشتند به آنان دادیم.

۲۳-در بهشت جامهای شرابی را رد و بدل میکنند که در آن نه باطلی هست و نه گناهکاری.

۲۴-و گرداگرد آنان غلامانی از بهشت میچرخند که بسان درهای داخل صدف سفید و نورانی هستند.

۲۵-بهشتیان به یکدیگر که میرسند از هم میپرسند:

۲۶-گویند:ما قبل از این در میان خویشاوندان خود از عذاب میترسیدیم.

۲۷-خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب جهنم حفظ کرد.

۲۸-ما از پیش در دنیا خدای را عبادت میکردیم،که او نیکو و مهربان است.

ص: ۳۴۵

قرائت آیات:

و أتبعهم-ابو عمرو و أتبعناهم بـا نون و الف و همزهٔ قطع و ذریـاتهم با الف و کسـر تاء و ألحقنا بهم ذريّاتهم نیز بهمین سـبک قرائت نموده است.

و اهل مدینه و اتبعهم با تاء و همزهٔ وصل و ذرّیتهم برفع تاء و ألحقنا بهم ذريّاتهم بصورت جمع قرائت کرده اند.

و ابن کثیر و اهل کوفه و أتبعتهم ذریتهم و ألحقنا بهم ذریتهم خوانده اند.

و ابن عامر و یعقوب و سهل أتبعتهم ذریاتهم و ألحقنا بهم ذریاتهم به جمع قرائت نموده اند.

التناهم-ابن کثیر و ما التناهم بکسر لام و بقیه التناهم به فتح لام قرائت نموده اند.

انه-اهل مدینه و کسایی أنه هو البر الرحیم بفتح انه و بقیه بکسر قرائت نموده اند.

و زوّجناهم و در قرائت نادرها قرائت عبد اللّٰه و ابراهیم و زوّجناهم بعیس عین آمده است.

و در قرائت اعرج و ما التناهم بر وزن أفعلناهم آمده است.

دلیل قرائت آیات:

ذرّیه-ابو علی گوید:ذریّه به صغیر و کبیر گفته میشود،از نوع اول است (ذریّه طیّبه) (1)و از نوع دوم است:(وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ) (2).

اگر ذریّه در آیه حمل بر فرزندان کوچک شود جملهٔ(بایمان)در موضع نصب

1- 1) -آل عمران،آیهٔ 38.

2- 2) -انعام،آیهٔ 84.

خواهد بود بنا بر آنکه حال باشد از دو مفعول که تقدیر آن میشود:(أتبعتهم بایمان من الآباء ذریتهم)یعنی:فرزندان را در اینکه در حکم اسلام هستند به پدرانشان ملحق ساخته،آنان را در ارث بردن و ارث دادن و دفن در قبرستان مسلمانان به پدرانشان ملحق نموده ایم،و حکم آنان حکم پدران میباشد،مگر در آنچه که از فرزندان کوچک به خاطر صغیر بودنشان برداشته شده باشد.

و اگر ذرّیه در آیه حمل بر بزرگتران شود قوله(بایمان)حال خواهد بود از فاعلین که ذریتهم باشند،یعنی ذریهٔ آنان را در احکام دنیا و ثواب آخرت به آنان ملحق ساختیم.

ألتناهم- وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ یعنی:ما از پاداش عمل آنان چیزی نکاستیم،همانگونه که گفته میشود(فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً)یعنی:از عمل کسی نخواهیم کاست،و همانگونه که آمده است:(وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ یَخٰافُ ظُلْماً وَ لاٰ هَضْماً).

ذریّتهم-و هر کس ذرّیتهم قرائت کرده و آن را مفرد خوانده است دلیلش آنست که ذریه در حالی که مفرد است به جماعت اطلاق میگردد،و لذا از جمع آوردن آن بی نیاز هستیم،و همین طور است سخن در(بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ)و هر کس ذریّتهم را مفرد خوانده و تاء تأنیث در أتبعتهم آورده است دلیلش تأنیث اسم ذریّه است،و هر کس هم ذریّاتهم بصیغهٔ جمع قرائت کرده است دلیلش آنست که گاهی مجموع نیز جمع بسته میشود مانند(أقوام و طرقات)و در حدیث آمده است:

)

انکّن صواحبات یوسف) (۱).

و هر کس التناهم را بکسر لام خوانده است،مثل آنست که فعلناهم را نیز یک لغت گرفته است همانگونه که میگویند:(نقم ینقم و نقم ینقم).

۱- ۱) -شاهد بر سر آنست که صواحب جمع است و با الف و تاء جمع آورده شده است.

و هر کس خوانده است(ندعوه أنّه)بفتح انّ معنایش آنست(ما خدا را میخوانیم چون او نیکو و مهربان است)و هر کس آن را بکسر خوانده است،کلام را از ما قبلش قطع کرده است و از سر نو شروع کرده است...

و گفته میشود:(ألته یألته ألتا،و آلته یولته ایلاتا،و لاته یلیته لیتا،و ولته یلته ولتا)یعنی:نقصه،حطیئه شاعر گفته است:

(أبلغ لدیک بنی سعد مغلغله

جهد الرساله لا ألتا و لا کذبا) (۱)

.

معنای آیات:

پس از آنکه وعده های عذاب برای کفّار بیان شد،به دنبال آن خداوند وعدهٔ بهشت و نعمتهای آن را برای تقوی پیشگان بیان میکند و میفرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِینَ»

یعنی:آنان که بخاطر ترس از عذاب الهی از نافرمانی خدا دوری میجویند.

«فِی جَنّاتٍ»

یعنی:در بستانهایی که درختان آن را پوشانیده بود.

«وَ نَعِیمٍ»

یعنی:متّقین در باغها و در میان نعمتها هستند.

«فاکِهِینَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ»

یعنی:با انواع نعمتهایی که خداوند به آنان عطا فرموده است بهره مند خواهند بود،و از زجاج و فراء روایت شده است که (فاکهین)یعنی از آنچه خداوند به آنان عطا فرموده است راضی و خوشحالند.

«وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِیمِ»

یعنی:و خداوند آنان را از عذاب دوزخ حفظ کرده است.

«کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

یعنی:به آنان گفته میشود:بخورید و بیاشامید که گوارایتان باد،خوردنی و آشامیدنی که پی آمد سویی از بیماری و غیره نخواهد داشت،آن گاه حالت آنان را در خوردن و آشامیدن یادآور شده

ص :۳۴۸

۱- ۱) -که التا بمعنی نقصا است.

میفرماید:

«مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ»

سرر جمع سریر است،و مصفوفه بصف در آمده که پیوسته بیکدیگر باشد،بعضی گفته اند:در جمله چیزی حذف شده است که تقدیرش چنین است:(متّکئین علی نمارق موضوعه علی سرر)لکین این جملات حذف شده است چون لفظ بر آن دلالت دارد،زیرا تکیه عبارتست از نشستن راحت و بی تکلّف،و این نمیشود مگر با نشستن روی تشک و تکیه بر پشتی.

«وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ»

حور عبارتست از سفید روی پاکیزه که در حسن و کمال نمونه است،و عین عبارتست از درشت چشمان که دارای چشمانی بزرگ و زیبا و با صفا هستند،بدین معنی که ما این تقوی پیشگان را با حور العین مقرون ساختیم تا از آنان بهره مند شوند.

از زید بن ارقم روایت شده است که مردی از اهل کتاب خدمت رسول خدا (صلی اللّٰه علیه و آله)آمده گفت:یا أبا القاسم!شما فکر میکنید که اهل بهشت میخورند و می آشامند؟حضرت فرمود:سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است یک نفر بهشتی دارای نیروی چهل نفر است در خوردن و آشامیدن و آمیزش،پرسید:کسی که میخورد و می آشامد نیاز به تخلیه دارد؟ فرمودند:به صورت عرق از بدنش دفع میشود،و بویی مانند مشک که شکمش سبک میشود.

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»

یعنی:به ذریّهٔ آنان فرزندان کوچک و بزرگشان را ملحق نمودیم،زیرا فرزندان کوچک و بزرگشان را ملحق نمودیم،زیرا فرزندان بزرگ با ایمان خودشان به پدران ملحق میشوند،و فرزندان کوچک با ایمان پدران به آنان ملحق میشوند،بنا بر این فرزند به تبع پدر مسلمان،حکم به اسلام او میشود.

و أتبع بمعنی تبع است،و کسانی که(و أتبعناهم)قرائت کرده اند منقول از تبع است که متعدی به دو مفعول شده است.

بعضی گفته اند:اتباع عبارتست از الحاق دومی به اول در آن معنی که اولی دارد،زیرا اگر دومی به اولی ملحق شود بدون آنکه الحاق در معنی اولی باشد به آن اتباع نخواهند گفت،بلکه الحاق خواهد بود.

ابن عباس و ضحاك و ابو زید گفته اند معنی میشود ما فرزندان را در بهشت و درجهٔ بهشتی به پدرانشان ملحق میکنیم به خاطر ایمان پدران تا پدران چشمشان بدیدار فرزندان در کنار خود روشن شود،همانگونه که در دنیا چشمشان به آنان روشن بود.

و در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است که این فرزندان به سنّ بلوغ رسیده هر چند اعمالشان ناقص باشد بمنظور گرامی داشت پدرانشان به درجات آنان ملحق میشوند.

اگر گفته شود:چگونه ممکن است در ثواب به آنان ملحق بشوند با اینکه استحقاق آن را ندارند؟جواب داده میشود فرزندان به پدرانشان در محل اجتماع ملحق میشوند نه در ثواب و رتبه.

زاذان از علی(ع)روایت میکند که رسول خدا(ص)فرمودند:مؤمنین با فرزندانشان در بهشت خواهند بود،و سپس این آیه را تلاوت فرمودند.

از امام جعفر صادق(ع)نیز روایت شده است که فرمودند:روز قیامت فرزندان مؤمنین به سوی پدرانشان هدایت خواهند شد.

«وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»

از مجاهد و ابن عباس روایت شده است یعنی:هنگامی که فرزندان را به پدران ملحق میسازیم از ثواب پدران چیزی نمیکاهیم،و در اینجا این سخن به پایان رسیده،آن گاه خداوند به یادآوری دوزخیان پرداخته میفرماید:

«كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ»

مقاتل گويد:يعنى:هر انسان كافرى در جهنّم در گرو اعمال شرك آميزى است كه انجام داده است.

و اما مؤمن در گرو نخواهد بود زيرا خداوند در جاى ديگر فرموده است:

(كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلاّ أَصْحابَ الْيَمِينِ) (۱)كه در آن مؤمنين استثناء شده اند.

بعضى گفته اند يعنى:با هر انسان آن گونه رفتار خواهد شد كه استحقاق آن را دارد،و طبق آنچه كه انجام داده است مجازات ميشود،اگر عبادتى انجام داده است ثواب آن را مى بيند،و اگر گناهى كرده است به مجازات آن ميرسد و هيچكس را بخاطر گناهى كه ديگرى كرده است مجازات نخواهند نمود،آن گاه خداوند به يادآورى آنچه از نيكيها و نعمت كه بر آنان خواهد افزود پرداخته ميفرمايد:

«وَ أَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ»

يعنى:پشت سرهم به آنان كمك رسانديم،زيرا امداد بمعنى آوردن چيزى است پس از چيز ديگر،و فاكهه عبارتست از جنس ميوه.

«وَ لَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ»

يعنى:به آنان عطا كرديم و ياريشان نموديم با گوشت از جنسى كه ميل داشتند.

«يَتَنازَعُونَ فِيها كَأْساً»

يعنى:ميان خود جامهاى شراب را رد و بدل مى نمايند،آن گاه به توصيف جامهاى شراب پرداخته ميفرمايد:

«لا لَغْوٌ فِيها وَ لا تَأْثِيمٌ»

كه در اثر نوشيدن اين شراب كارهاى زشت از آنان سر نميزند،زيرا لغو بمعنى كارهاى باطل است،و نيز كارهايى گناه باشد

۱- ۱) -سورهٔ مدثر،آيهٔ ۳۸ يعنى:(هر انسانى در گرو اعمال خويشتن است جز اصحاب يمين.

انجام نمیدهند،همانگونه که در دنیا بهنگام شراب خوردن مرتکب میشوند،و تأثیم از باب تفعیل است از مادهٔ اثم،گفته میشود(اثمه)هنگامی که او را صاحب گناه سازد،یعنی این جام شراب آنان را صاحب گناه نخواهد ساخت.

از مجاهد نقل شده است یعنی:به خاطر نوشیدن این شراب به یکدیگر دشنام نخواهند داد،و نیز یکدیگر را به گناه وادار نمیکنند.

«وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ»

و بمنظور خدمت نمودن به آنان اطرافشان گردش میکنند.

«غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ»

غلامانی که در خوبی و زیبایی و صفا و سفیدی بسان لؤلؤ درخشان هستند،و مکنون بمعنی محفوظ و مخزون است.

بعضی گفته اند:غلامان در خدمت اهل بهشت احساس هیچنوع رنج و مشقّتی نمیکنند،بلکه در خدمت نمودن به اهل بهشت احساس لذّت و شادمانی میکنند،زیرا آنجا جای درد و رنج نیست.

از حسن روایت شده است که گفتند:یا رسول اللّه وقتی در بهشت خادمان بهشتیان مانند لؤلؤ زیبا و درخشان باشند خود بهشتیان چه حالتی خواهند داشت؟حضرت فرمودند:سوگند به آن خداوندی که جان من در کف قدرت او است برتری زیبایی بهشتیان بر غلامانشان مانند برتری ماه در شب چهاردهم است.

بر ستارگان.

«وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ»

از ابن عباس نقل شده است یعنی:

بهشتیان از ترس و درد و رنجهایی که در دنیا داشته اند یاد میکنند،که آیهٔ بعدی آن را تفسیر کرده میفرماید:

«قالُوا إِنّا كُنّا قَبْلُ فِي أَهْلِنا مُشْفِقِينَ»

یعنی:ما پیش از این در دنیا که بودیم از عذاب آخرت ترس داشتیم.

«فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْنا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ»

یعنی:خدا بر ما منّت نهاد و ما را از عذاب جهنّم نجات داد.

ص :۳۵۲

حسن گفته است:سموم اسمی است از اسماء جهنّم،و بعضی گفته اند:

معنی آنست که بعضی از بهشتیان از دیگران میپرسند که شما در دنیا چه کار- هایی انجام دادید که با آن استحقاق یافتید امروز به این پاداش نیک و بودن در بهشت دست یابید؟در جواب میگویند:ما در دار تکلیف از عذاب خدا میترسیدیم،و قلبمان نازک بود،زیرا إشفاق بمعنی رقّت قلب است،در موردی که انسان از چیزی بترسد،و شفقت ضد غلظت است و اصل آن ناشی از ضعف است، از قول عرب که میگوید:(ثوب شفق أی ضعیف النسج)یعنی:پیراهن نازک بافت و نیز از آن قبیل است(شفق)که به سرخی دم غروب خورشید گفته میشود،زیرا این شفق یک سرخی ضعیف است.

منظور از(فِی أَهْلِنا مُشْفِقِینَ)کسانی است که از نزدیکان هستند،و اهل کسی است که وابستگی به کسی دارد از راهی که نسبت به او اولی باشد،و سموم حرارتی را گویند که از راه سوراخهای بدن نفوذ کند و انسان را آزار دهد،و اصل آن(سم)است که در زبان عرب به محل بیرون آمدن نفس گویند،بنا بر این هر سوراخی سم است،یا از(سمّ)گرفته شده است به معنی زهر کشنده.

زجاج گوید:منظور از آن عذاب سموم جهنّم است و آن عبارتست از شعلهٔ آتش و حرارت آن.

«إِنّا کُنّا مِنْ قَبْلُ»

یعنی:در دنیا:

«نَدْعُوهُ»

یعنی:خداوند را خوانده،یکتا دانسته پرستش میکنیم.

«إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ»

یعنی:خداوند لطیف است،و اصل معنای(بر)لطف است با عظمت شأن،و از این باب است(بره)بخاطر لطف آن با عظمت سود آن، و بعضی گفته اند(بر)کسی است که در وعدهٔ خود راستگو باشد.

«اَلرَّحِیمُ»

یعنی:مهربان نسبت به بندگانش.

ص :۳۵۳

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۰]

اشاره

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لاَ مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ اَلْمَنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاَمُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لاَ يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَیْءٍ أَمْ هُمُ اَلْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضَ بَلْ لاَ يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ اَلْمُصَيْطِرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ اَلْبَنَاتُ وَ لَكُمُ اَلْبَنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰)

ص: ۳۵۴

ترجمه آیات:

۲۹-یادآوری کن که از لطف پروردگارت نه جادوگری و نه دیوانه.

۳۰-یا آنکه گویند شاعری است که در انتظار مرگ او هستیم؟! ۳۱-بگو در انتظار باشید که من نیز همراه شما منتظر می مانم.

۳۲-آیا عقلهایشان به این کارها وادارشان میکند یا آنها مردمی سرکشند؟ ۳۳-آیا میگویند پیامبر قرآن را از پیش خود ساخته و به خدا نسبت میدهد؟یا اینکه ایمان نمی آورند.

۳۴-اگر راست میگویند گفتاری مانند قرآن بیاورند.

۳۵-آیا آنان بدون هیچ علتی آفریده شده اند،یا آنکه خود آفریدگار خویشتن هستند؟ ۳۶-یا آنکه آسمانها و زمین را آفریده اند،بلکه به یقین نرسیده اند.

۳۷-یا گنجهای پروردگارت نزد آنان است یا ایشان تسلّطی دارند؟ ۳۸-یا نردبانی بسوی آسمان دارند که از راه آن گفتار فرشتگان را می- شنوند،پس شنوندۀ ایشان دلیل روشنی آرد.

۳۹-یا او دارای دختران است و شما پسران دارید؟ ۴۰-یا آنکه از آنان مزدی میخواهی که از پرداخت آن گران بارند؟

قرائت آیات:

مصیطرون-ابن کثیر مسیطرون با سین قرائت کرده است،و در سورۀ غاشیه بمصیطر با صاد آمده است (۱)و ابن عامر در هر دو مورد آن را با سین قرائت

ص: ۳۵۵

۱- ۱) -سورۀ غاشیه آیۀ ۲۲(إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ)

نموده است،و نیز در هر دو مورد حمزه راء را اشمام نموده است،اما عجلی هر دو مورد را با صاد قرائت کرده،و دیگران از قرّاء نیز با صاد قرائت نموده اند.

دلیل قرائت:

ابو عبیده گوید:مسیطرون به اربابان گویند،گفته میشود(تسیطرت علیّ) یعنی مرا از خدم و حشم خود ساخت،و اصل در آن سین است،و طبق قاعده هر سینی که بعد از آن طاء باشد جایز است که منقلب به صاد گردد،می گویی:

صطر و سطر و بیان آن در تفسیر سورهٔ فاتحه گذشت (۱).

لغات آیات:

کاهن-کاهن کسی است که می گویند از طریق خواندن وردها و دعاها خبر از واقعیتها میدهد،و کهانت حرفهٔ کاهن میباشد.

منون-عبارت است از مرگ،و ریبهٔ آن عبارت است از حوادثی که بهنگام آمدنش انسان را به شک می افکند،شاعر گفته است:

(تربص بها ریب المنون لعلّها

سیهلك عنها لعلها أو یسجنح)

تربص-و تربص عبارتست از انتظار در مورد چیزی که حالت آن بحالت خلافش تغییر یابد.

احلام-و احلام جمع حلم است و آن عبارتست از مهلتهایی که عقل و حکمت انسان را بدان فرا میخواند.

مسیطر-و مسیطر بمعنی الزام و اجبار کنندهٔ دیگری به کاری است،و از

۱- ۱) -در دلیل قرائت(اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ)که صراط در اصل سراط بوده و بخاطر مواخاه بین صاد و طاء در استعلاء و پرهیز از تسفل به سین و سپس تصعد به طاء صاد قرائت شده است(مترجم)

سطر گرفته شده است.

مثقل-کسی را گویند که چیزی بر او بار شده است که برداشتن آن بر او سخت است.

معنای آیات:

آن گاه خداوند بزرگ به پیامبرش خطاب کرده میفرماید:

«فَذَكِّرْ»

یعنی:ای محمد این مکلفین را پند و اندرز ده،و دست از دعوت آنان بر مدار هر چند که در باره ات بدگویی کرده باشند.

«فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ»

یعنی:تو با لطفی که خداوند در باره ات نموده است که یک قسم آن نبوّت است.

«بِکاهِنٍ»

کاهن کسی است که مردم در باره اش بغلط تصوّر میکنند که از راه بخدمت گرفتن جنّیان علم غیب دارد.

«وَ لاٰ مَجْنُونٍ»

مجنون آفت زده ای است که عقلش را از دست داده باشد، البته کفار بخوبی آگاه بودند که پیامبر خدا(ص)نه جادوگر است و نه دیوانه،و لکن این سخنان را بمنظور تکذیب او میگفته اند تا به آن دل خوش کنند،همانگونه که سفهاء سعی میکنند تا با تکذیب دشمنان خود عقده خالی کنند.

«أَمْ يَقُولُونَ»

یعنی:بلکه میگویند:

«شٰاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ»

ما در مورد محمد منتظر حوادثی مانند مرگ و دیگر حوادث روزگار هستیم تا همانگونه که شاعران پیش از او هلاک شده اند به هلاکت برسد،منون بمنون دهر و روزگار است،و نیز بمعنی مرگ و اجل هم می آید.

و حرف(ام)در اینجا منقطعه است و بمعنی ترک و تحوّل است مانند گفتار

علقمه (۱):

(هل ما علمت و ما استودعت مكتوم

أم حبلها اذ نأتک اليوم مصروم)

که گويا گفته است:(حبلها مصروم)زيرا بعد از آن آمده است:

(أم هل كبير بكى لم يقض عبرته

اثر الأحبه يوم البين مشكوم)

سپس خداوند بزرگ ميفرمايد:

«قُلْ»

يعنى:اى محمد به آنان بگو:

«تَرَبَّصُوا فَإِنِّى مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ»

يعنى:اگر شما منتظر مرگ و حوادثى براى من هستيد،من نيز براى شما انتظار مرگ و حوادث روزگار را دارم،البته با اين فرق كه انتظار كفار نسبت به مرگ پيامبر و مؤمنين عملى است زشت و نابجا،اما از آن طرف انتظار پيامبر نسبت به وقوع حوادثى براى كفار انتظارى پسنديده و بمورد است،و قوله(فتربّصوا)گر چه بصيغۀ امر است ولى منظور از آن تهديد كفّار است.

«أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاٰمُهُمْ بِهٰذٰا»

؟يعنى:و آيا اين عقلهاى آنان است كه به آنان فرمان ميدهد اينگونه حرفهايى بزنند و در انتظار مرگ تو باشند؟مفسرين گويند بزرگان قريش به(احلام و عقول)توصيف ميشدند،و لذا خداوند اين عقول و احلام را مورد تحقير و ملامت قرار داده است،زيرا كه براى آنان نتوانسته اند اين خاصيت را داشته باشند كه بين حق و باطل را تميز دهند،آن گاه خداوند خبر از سركشى آنان داده ميفرمايد:

«أَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ»

مجاهد آن را(بل هم قوم طاغون)خوانده است،و اينجا بل در معنى به ام نزديک است،با اين فرق كه ما بعد بل متيقن است،ولى ما بعد أم مشكوك ميباشد،و باين معنى است كه عقلهاى آنان ايشان را به اين

۱- ۱) -و در دو نسخه آمده است:(علقمه بن عبده)

عمل فرمان نداده است بلكه سركش و طغيان آنان را وادار به تكذيب تو نموده است.

«أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ»

؟يعنى:يا آنكه ميگويند:پيامبر از پيش خود قرآن را ساخته است،و از پيش خود آن را بدروغ بخدا نسبت داده است.

و تقوّل عبارتست از گفتار تحميلى،و اين لغت جز در مورد دروغ استعمال نميشود.

«بَلْ لاٰ يُؤْمِنُونَ»

يعنى:ولى جريان آن طور كه اينان فكر ميكنند نيست،بلكه براى آنان نيز ثابت شده است كه اين قرآن از سوى خداوند است،و لكن آنان از روى عناد و حسادت و استكبار آن را تصديق نميكنند،سپس خداوند آنان را ملزم به آوردن دليل فرموده آنان را به ميدان بحث و استدلال فرا خوانده ميفرمايد «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» يعنى:اگر راست ميگويند پس بروند گفتارى بفصاحت و نظم و حسن بيان و زيبايى قرآن يا سخنى نزديك آن بياورند.

«إِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ»

يعنى:اگر راست ميگويند كه محمد قرآن را از پيش خود ساخته است،حال كه توانايى آوردن سخنى مانند قرآن را ندارند پس بدانند كه محمد اين قرآن را از پيش خود ساخته،بلكه اين قرآن از جانب خداوند نازل شده است،آن گاه خداوند بر آنان به ابتداى آفرينش استدلال كرده ميفرمايد:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ»

يعنى:آيا اينان فكر ميكنند كه بيهوده آفريده شده اند؟و خلقت آنان عبث بوده است،و حساب و كتابى در كار نخواهد بود، و كسى به آنان امر و نهى نخواهد كرد،و نظير اين معنا از زجاج نقل شده است.

از ابن كيسان نقل شده است يعنى:آيا اينان بيهوده آفريده شده اند؟ و آنان را رها نموده اند،و اين معنى مانند معناى اولى است.

بعضى هم گفته اند يعنى:آيا اينان بدون آنكه آفريدگار و مدبّرى داشته

باشـند که آفرینش آنان را تدبیر نموده باشد خلق شده اند؟ «أَمْ هُمُ الْخٰالِقُونَ» ؟ابن عباس گوید یعنی:آیا آنان خویشـتن را خود آفریـده انـد و فکر میکننـد که دیگر از طرف خداونـد فرمـانی بر آنان واجب نمیشود؟ «أَمْ خَلَقُوا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ» ؟یا آنکه آسمانها و زمین را آنان آفریده اند و بدین جهت است که به وجود خدا اقرار نمیکنند،و خداوند را آفریدگار خود نمیشناسند.

«بَلْ لاٰ یُوقِنُونَ»

بلکه اینان یقین ندارند که برای آنان خداوندی است که تنها او شایستهٔ پرستش است،و اینکه تو از طرف خداوند پیامبر هستی.

«أَمْ عِنْدَهُمْ خَزٰائِنُ رَبِّکَ»

مقاتل و عکرمه گویند یعنی:آیا کلیدهای رسالت پروردگارت در دست آنان است که هر جا بخواهند رسالت را قرار دهند؟ از کلبی و ابن عباس روایت شده است که منظور از خزائن در آیه خزائن باران و رزق است.

جبائی (۱)گوید:خزائن الهی عبارتست از آنچه تحت قدرت او است،یعنی:

خیال میکنند که هیچ پیش آمدی برای آنان نخواهد شد مگر آنکه بدلخواهشان باشد.

«أَمْ هُمُ الْمُصَیْطِرُونَ»

؟یعنی:خیال میکنند که ارباب و صاحب سـلطه هسـتند بر مردم و کسی بر آنان سلطه ای ندارد،و کسی نیست که نسبت به آنان امر و نهی کند و موجب قوام آنان باشد.

جبائی گوید:یعنی:آیا آنان مالک مردم و مسـلط بر آنان هسـتند؟ «أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ» یعنی:آیا نردبانی برای صعود به آسمان دارند؟ «یَسْتَمِعُونَ فِیهِ» ؟که با آن نردبان میتوانند وحی را از آسمان بشنوند،زیرا

۱- ۱) -در نسخه ای بجای جبائی ابن عباس آمده است.

اینان بر اعتقاد باطل خود ایستادگی میکنند و هر چیز دیگری را رد می نمایند؟ «فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ» یعنی:آن کس که وحی را می شنود دلیل روشنی ارائه کند،و تقدیر(یستمعون علیه)است (۱).

که مانند قوله(وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ)است (۲)و اینکه خداوند به آنان چنین فرموده است،برای آنست که هر کس ادعای مطلبی را بنماید که ابتداء با عقل قابل فهم نباشد،باید دلیل و برهان ارائه دهد.

«أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ»

؟و این یک نوع تحقیر است نسبت به عقلهای آنان زیرا چیزی را بخداوند نسبت داده اند که خودشان آن را دوست ندارند،و این دلیل نهایت نادانی آنان است،که برای خداوند داشتن فرزند را تجویز نموده آن گاه مدعی شده اند که خداوند برای خود دختر انتخاب کرده است،با اینکه پسر بنظرشان بهتر از دختر است.

«أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً»

یا آنکه از آنان در مقابل آوردن دین و شریعت و ادای رسالت الهی مزدی مطالبه کرده ای؟ «فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ» ؟و پرداخت این مزد که از آنان مطالبه کرده ای بر دوش آنان سنگینی،مانع ایمان آوردنشان گردیده است.

۱- ۱) -یعنی:(بسلطان مبین یستمعون علیه)

۲- ۲) -که تقدیر آن چنین است:(و لأصلبنكم فی جذوع النخل أصلبنكم)

[سوره الطور (۵۲): آیات ۴۱ تا ۴۹]

اشاره

أَمْ عِنْدَهُمُ اَلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ اَلْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ عَمّٰا
يُشْرِكُونَ (۴۳) وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ سٰاقِطاً يَقُولُوا سَحٰابٌ مَرْكُومٌ (۴۴) فَذَرْهُمْ حَتّٰى يُلاٰقُوا يَوْمَهُمُ اَلَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵)
يَوْمَ لاٰ يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۶) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذٰاباً دُونَ ذٰلِكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۴۷) وَ اِصْبِرْ
لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنٰا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبٰارَ اَلنُّجُومِ (۴۹)

ص: ۳۶۲

ترجمه آیات:

۴۱-یا آنکه علم غیب دارند،و آن را می نویسند.

۴۲-یا آنکه قصد مکری دارند،ولی کافران دچار مکر میشوند.

۴۳-یا خدایی دارند بجز خدا،منزّه است از آنچه آنان شرک میورزند.

۴۴-و اگر ببینند قطعه ای از آسمان در حال سقوط است میگویند ابری است متراکم.

۴۵-پس آنان را رها کن تا بروزگار هلاکتشان گرفتار شوند.

۴۶-روزی که مکرشان بدردشان نمیخورد،و یاری نخواهند شد.

۴۷-و برای ستمگران گذشته از آن نیز عذابی هست،و لکن بیشتر آنان نمیدانند.

۴۸-برای فرمان پروردگارت صبر کن که تو در چشم ما هستی،و بهنگام برخاستن پروردگارت را تسبیح کن.

۴۹-و پاسی از شب و بهنگام پشت کردن ستارگان تسبیح خدا کن.

قرائت آیات:

یصعقون-ابن عامر و عاصم(یصعقون)بضم یاء و بقیه بفتح قرائت نموده اند.

أدبار النجوم-زید از طرف یعقوب(و أدبار النجوم)بفتح الف قرائت نموده است،و بقیه به کسر قرائت نموده اند.

دلیل قرائت:

یصعقون-گفته میشود:صعق الرجل یصعق،و هر کس یصعقون بضم یاء خوانده است بنا بر نقل فعل است به باب افعال که صعقهم،و أصعقهم غیرهم

ص :۳۶۳

گفته میشود.

و ابو الحسن از قول عرب(صعق)نقل نموده است،بنا بر این میشود(یصقع) از این باب باشد.

أدبـار النجوم-و هر کس که ادبـار النجوم بفتـح الف قرائت کرده است ماننـد قول آنان است و اعقاب النجوم،شاعر عرب گفته است:

(فأصبحت من لیلی الغداه کناظر

مع الصبح فی أعقاب نجم مغرّب) (۱)

لغات آیات:

کیدهم-کید عبارتست از مکر،بعضی گفته اند:کید عبارتست از انجام عملی که مخفیانه موجب خشم شود.

کسف-جمع کسـفه است و مانند(سدره و سدر)است،و کسفه عبارتست از پاره ای از ابر به قدری که بتواند موجب پنهان شدن نور خورشید گردد.

مرکوم-مرکوم عبارتست از چیزی که بعضی از آن روی بعض دیگر گذاشته شده است.

معنای آیات:

آن گاه خداوند میفرماید:

«أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ فَهُمْ یَکْتُبُونَ»

بقول قتاده یعنی:آیا اینان از عذاب آگاه

۱- ۱) -حال شاعر در وصال لیلی و هجران آن و یأس از وصال شباهت دارد به کسی که صبحگاهان،مأیوسانه بدنبال ستاره ای که در حال غروب است نظاره میکند.

بودند که بدانند محمد(ص)پیش از آنان خواهد مرد،و این پاسخ آن گفتاری است که میگفتند:(نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ).

ابن عباس گفته است:یعنی:آیا لوح محفوظ در اختیار آنان است،و از روی آن نوشته،و به مردم خبر میدهند؟ حسن گفته است:این قسمت جواب گفتار آنان است که اگر جریان آخرت آن طور که شما می گویید حق باشد بهشت بماه نیز خواهد رسید،و مانند آنست آیه:

(وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ).

و آن غیب که بجز خدا کسی از آن آگاه نیست،آن چیزهایی است که افراد عاقل بطور ضرورت آن را نمیدانند،و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد،و تنها خداوند از آن آگاه است،زیرا خداوند آن آگاهی را لنفسه دارد،و عالم لنفسه از جمیع معلومات آگاه است،و چیزی بر او پوشیده نمیباشد.

«أَمْ یُرِیدُونَ کَیْداً»

یعنی:نسبت به تو مکری و سوء قصدی بکار بندند و این سوء قصد نقشه اش در دار الندوه طرح شده است.

«فَالَّذِینَ کَفَرُوا هُمُ الْمَکِیدُونَ»

و این کافران به مکافات مکر خود خواهند رسید،و ضرر آن به خودشان باز خواهد گشت،و مکرشان گریبان گیرشان خواهد شد،همانگونه که خداوند توطئه گران دار الندوه را بخاطر مکرشان مجازات فرمود و آنان را در جریان جنگ بدر به قتل رسانید.

«أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ»

یعنی:آیا آنان خدایی دارند غیر از اللّٰه که آنان روزی داده و حفظشان میکند و یاریشان میدهد؟یعنی:این افرادی را که اینان خدا گرفته اند برای آنان نمیتوانند مفید باشند،و نیز قدرت دفاع از آنان هم نخواهند داشت،آن گاه خداوند خویشتن را تنزیه کرده میفرماید:

«سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ»

یعنی:خداوند از این شریکان که میپندارند منزّه است،سپس خداوند عناد و قساوت قلب آنان را یادآور شده میفرماید:

«وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمٰاءِ سٰاقِطاً»

یعنی:اگر آنان را با فرو فرستادن قطعه هایی از آسمان بخواهیم عذاب کنیم دست از کفر و عناد خود بر نداشته، میگویند این پاره ای است از ابرهای آسمان که میگویند:

«يَقُولُوا سَحٰابٌ مَرْكُومٌ»

ابرهایی متراکم که بر روی هم انباشته شده است،و تمام این امور که پس از(أم)در این سوره آمده است نوعی محکوم ساختن بت پرستان است که با قرآن مخالفت میکنند،آن گاه خداوند بزرگ پیامبر(ص)را مورد خطاب قرار داده میفرماید:

«فَذَرْهُمْ»

یعنی:ای محمد آنان را رها کن.

«حَتّٰى يُلاٰقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ»

یعنی:با افتادن صاعقه روی آنان بهلاکت میرسند.

بعضی گفته اند:صعقه ای که در اینجا آمده است منظور از آن نفخهٔ اولی است که تمامی خلایق با آن به هلاکت میرسند،سپس خداوند به توصیف این روز پرداخته میفرماید:

«يَوْمَ لاٰ يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»

یعنی:مکر آنان به حالشان مفید نبوده، و چیزی از آنان دفع نخواهد ساخت.

«وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ، وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا»

منظور از این ظالمان کفار مکه هستند.

«عَذٰاباً دُونَ ذٰلِكَ»

ابن عباس گفته است:منظور از عذاب غیر از عذاب آخرت کشته شدن این کافران در جنگ بدر است،و جای دیگر از ابن عباس و براء بن عازب روایت شده میگویند:منظور از آن عذاب قبر است.

مجاهد گفته است:منظور از آن گرسنگی و قحطی در هفت سال است، ابن زید گفته است:این عذاب عبارتست از مصائب دنیا.

بعضی هم گفته اند:این عذاب دانستن همهٔ اینها است.

«وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ»

و لكن آنان نميدانند چه بر سرشان آمده است، «وَ اصْبِرْ» اى محمد صبر كن.

«لِحُكْمِ رَبِّكَ»

نسبت به حكمى كه خداوند فرموده و تو را به اجراى آن ملزم ساخته است صبر كن،تا عذابى كه به آن محكوم شده اند بر آنان نازل شود.

بعضى گفته اند:يعنى بر اذيت آنان صبر كن تا فرمان خدا براى رهائيت از دستشان بيايد.

«فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنٰا»

يعنى:تو زير نظر ما خواهى بود،و تو را كنترل خواهيم نمود،و چيزى از كار تو بر ما مخفى نخواهد بود،و تو را حفظ كرده تا بكار تو دسترسى پيدا نكنند،تو را نگهدارى ميكنيم تا نتوانند به تو آزار رسانند.

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ»

بنظر ابى الاحوص منظور بهنگام برخاستن از خواب است.

ضحاك گويد:يعنى هنگامى كه براى خواندن نماز واجب بپا ميخيزى بگو:

(سبحانك اللّهمّ و بحمدك).

ابن زيد گويد:يعنى:هنگامى كه از جايت برميخيزى به فرمان خدايت نماز بخوان.

ابن عباس و حسن گويند:منظور از آن دو ركعت قبل از نماز صبح است.

از زيد بن اسلم نقل شده است يعنى:هنگامى كه از خواب قيلوله بر ميخيزى كه نماز ظهر باشد.

از عطاء و سعيد بن جبير روايت شده است يعنى:بهنگام برخاستن از مجلس بگو:(سبحانك اللّهم و بحمدك لا اله الاّ أنت اغفر لى و تب علىّ).

بعضى گفته اند:منظور از آن كفارهٔ مجلس است.

از كلبى ضمن روايت مرفوعه اى نقل شده است يعنى:هنگامى كه براى نماز بر ميخيزى تا وقتى كه وارد نماز ميشوى خداوند را ياد كن.

این بود هفت قول در این مورد.

«وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ»

یعنی:نماز شب بخوان.

(زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق(ع)در مورد این آیه روایت کرده است که:رسول خدا(ص)شبها سه مرتبه بیدار میشد،و به آفاق آسمان مینگریست،و پنج آیه از آخر سورهٔ آل عمران را تا آخر آن(انک لا تخلف المیعاد)قرائت میفرمود،و سپس شروع بنماز شب میکرد...).

مقاتل گفته است یعنی:نماز مغرب و عشاء را بخوان.

«وَ إِدْبارَ النُّجُومِ»

از ابن عباس و قتاده و امام باقر و امام صادق(ع)روایت شده است منظور از آن دو رکعت قبل از نماز صبح است،و این هنگامی است که با روشنایی صبح ستارگان پنهان میشوند.

ضحاک گفته است یعنی:نماز صبح واجب.

بعضی گفته اند:معنی آنست که از یاد خدایت صبح و شام غفلت نکن،و در تمامی احوال شب و روزت خداوند را از عیب منزّه بخوان،زیرا خداوند از تو و نگهداریت غافل نیست.

و در این آیه دلالت است بر اینکه خداوند سبحان حفاظت و نگهداری از پیامبر(ص)را تا تبلیغ رسالتش تضمین فرموده است.

سورهٔ مبارکهٔ نجم

اشاره

-۵۳-

ص :۳۶۹

معدل از ابن عباس و قتاده نقل کرده است که این سوره مکی است غیر از یک آیه از آن که در مدینه نازل شده است،و آن آیه اینست:(اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ...).

و از حسن نقل شده است که این سوره مدنی است.

تعداد آیات سوره:

به نظر کوفیان این سوره دارای شصت و دو آیه است،و بنظر غیر کوفیان شصت و یک آیه.

اختلاف در سوره:

در سه مورد اختلاف است در(مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً) (۱)بنظر کوفیان وقف شده است.بنظر شامی در (عَنْ مَنْ تَوَلّٰی) وقف شده است،و غیر شامی در (الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا) وقف کرده است.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب میگوید:رسول خدا(ص)فرمودند:هر کس سورهٔ النجم را بخواند به او ده حسنه،و بتعداد تمام کسانی که بحضرت محمد(ص)ایمان آورده، و حضرت را منکر شده اند پاداش خواهد داد.

یزید بن خلیفه از حضرت صادق(ع)روایت میکند که فرمودند:هر کس همه شب یا همه روز بر خواندن سورهٔ النجم مداومت نماید بین مردم به شایستگی زندگی کرده،دارای محبوبیّت خواهد شد.

۱- ۱) -در آیهٔ ۲۸.

ارتباط سوره:

خداوند این سوره را با یاد پیامبر(ص)شروع کرده است،همانگونه که سورۀ طور را با یاد آن حضرت ختم فرموده،تا آخر سورۀ قبلی به ابتدای این سوره با دو مطلب همگون اتصال یابد:

آیات ۱-۱۰ نجم ۵۳

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ (۱) مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوىٰ (۲) وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ
(۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ اَلْقُوىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ (۶) وَ هُوَ بِالْأُفُقِ اَلْأَعْلىٰ (۷) ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّٰى (۸) فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ (۹) فَأَوْحىٰ
إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ (۱۰)

ص: ۳۷۲

ترجمه آیات:

بنام خدای رحمان و رحیم ۱-سوگند به آن ستاره هنگامی که فرو افتد.

۲-نه پیامبر از راه حق منحرف گشته و نه گمراه شده است.

۳-و از روی هوا سخن نمیگوید.

۴-و آنچه میگوید چیزی بجز وحی الهی نیست که بر او نازل میگردد.

۵-جبرئیل به او آموخته است.

۶-که نیرومند است و بر او ظاهر میشود.

۷-و او در افق اعلی است.

۸-آن گاه پیامبر نزدیک شد و نزدیکتر شد.

۹-که در فاصلهٔ دو کمان یا نزدیکتر بود.

۱۰-آن گاه خداوند به بنده اش آنچه که وحی میکرد وحی نمود.

قرائت آیات:

حمزه و کسایی و خلف اواخر تمام آیات این سوره و موارد مشابه آن را با(اماله) قرائت نموده است.

اهل مدینه و ابو عمرو بین فتح و کسر قرائت نموده،و با تمایل به فتح نزدیکتر خواهد بود،و همچنین هر سوره ای که آخر آیات آن با یاء ختم شود مانند سورهٔ طه و وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها ، وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى ،و و الضحی و مانند آن،و هر آیه ای که بر وزن فعلی یا فعلی یا فعلی باشد در هر جای قرآن،که ابا عمرو این موارد را بین فتح و کسر قرائت میکند.

و در روایت شجاع و اکثر روایات از یزیدی و بقیهٔ قراء نقل شده است که این

موارد را فتحه میدهند و با تفخیم قرائت میکنند.

و ابن کثیر و عاصم در تمام این موارد بشدت تفخیم میدهند.

دلیل قرائت آیات:

امـا ترک امـاله و تفخیم الف قول بسـیاری از قرّاء است،امـاله نیز مطـابق نظر بسـیاری است،بنـا بر این هر کس امـاله و تفخیم را ترک کنـد طبق نظر جمعی عمل کرده است،و هر کس هم با اماله و تفخیم قرائت کند باز طبق نظر جماعتی عمل کرده است و هر دو قرائت بی دلیل نخواهد بود.

لغات آیات:

هوی-هویّ و نزول و سقوط واژه هایی شبیه یکدیگرند،و صرف میشود:

هوی یهوی هویا هذلی شاعر گفته است:

(و اذا رمیت به الفجاج رأیته

یهوی مخارمها هویّ الأجدل) (۱)

و بهمین جهت جهنم به(هاویه)نامیده شده است،زیرا اهل جهنم را از بالا به پائین سقوط میدهد.

غوی-از غی است بمعنی ناکامی و نرسیدن بمقصود،و غوایت نیز که بمعنی گمراهی است از همین ریشه است.

ص: ۳۷۴

۱- ۱) -مخـارم عبـارتست از دهانـۀ تنگه هـا،فجاج جمع فـج راه گشاد و روشـنی را گوینـد که بین دو کوه قرار گرفته است،و اجـدل باز شـکاری را گوینـد،در اینجا شاعر است را به باز شـکاری تشبیه نموده است،یعنی:هر گاه با آن اسب از تنگه ها عبور کنی او را خواهی دید که مانند باز شکاری از دهانۀ تنگه ها فرود می آید.

وحی-بمعنی آنست که مخفیانه معنایی در روان انسان القاء شود،ولی بمنزلهٔ علم شده است برای آنچه که فرشته از سوی خداوند به پیامبری از انسان القاء میکند،و از این ریشه است قوله(وَ أَوْحىٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ)یعنی:خداوند ارشادهایی را به زنبور عسل الهام فرموده است.

قوه-عبارت است از نیرو و قدرت،و اصل معنای آن شدت است.

مره-مره در اصل بمعنی شدت بافت است،و سپس مره بمعنی قدرت آورده شده است،بنا بر این(مره،قوه،شده)از نظر معنی مانند یکدیگرند.

افق-عبارتست از کرانهٔ آسمان و جمع آن آفاق است،و اطراف زمین آفاق نامیده شده است چون کرانهٔ زمین همجوار و شبیه کرانهٔ آسمان است،شاعر در معنای اول گفته است:

(أخذنا بآفاق السماء علیکم

لنقا قمراها و النجوم الطوالع)

و امرؤ القیس در معنی دوم سروده است:

(لقد طوقت فی الآفاق حتی

رضیت من الغنیمه بالإیاب)

تدلّی-عبارتست از فرود آمدن و امتداد یافتن در جهت سفلی،گفته میشود:(ولاه صاحبه فتدلی).

قاب-و قاب و قیب،و همچنین قاد و قید عبارتست از اندازهٔ هر چیز.

اعراب آیات:

هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ

مبتداء و خبر و در موضع حال است،فراء گفته:معطوف است بر ضمیر در استوی یعنی:(استوی جبرئیل و النبی بالأفق الأعلی)و تقدیر میشود(استوی هو و هو)حسن گفته است علت آنست که هو تکرار نشود و شعری انشاد کرده است:

(أ لم تر أنّ النبع يصلب عوده

و لا يستوى و الخروع المتقصّف) [(۱)]

زجاج گوید:این عمل(حذف ضمیر)بجز در شعر جایز نیست،زیرا عرب قبیح میدانند که گفته شود:(استویت و زید)و معنا آنست که(فاستوی جبرئیل و هو بالأفق الأعلی علی صورته الحقیقیه)یعنی:جبرئیل به صورت اصلی خود استقرار یافت در حالتی که در افق اعلی بود،زیرا جبرئیل همیشه که بر پیامبر وحی نازل میکرد بصورت یک انسان بر حضرت نازل میشد،این بار رسول خدا(ص)دوست داشت که جبرئیل را بصورت حقیقی خود مشاهده کند،لذا جبرئیل در افق مشرق اعلی ظاهر شد و سرتاسر افق را پوشانید.

معنای آیات:

«وَ النَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ»

گفته شده است که در معنای آن چند قول است:

۱-قول ضحاک و مجاهد و کلبی:خداوند بقرآن سوگند یاد کرده است، زیرا قرآن همانند ستارگان پراکنده در طول ۲۳ سال بر پیامبر(ص)نازل شده است،و لذا قرآن به(نجم)نامیده شده است چون متفرق نازل شده است،و عرب به(تفریق)(تنجیم)گوید،و مفرق را منجم نامد.

۱- ۱) -نبع درختی است که بر سر قلهٔ کوه روئیده میشود و از آن کمان و از شاخه هایش تیر ساخته میشود،و خروع درختی است که نزدیکی آبها رشد میکند (کرچک)و از ثمره هایی که میدهد مسهلی معروف است بنام(روغن کرچک)متقصف آنست که قسمتی از آن بر روی قسمت دیگر ریخته باشد،منظور آنست که این دو درخت در صلابت و سستی برابر نیستند. شاهد بر سر حذف ضمیر است پس از یستوی(أی لا یستوی هو)همانگونه که در آیه حذف شده است(مترجم)

۲-قول ابن عباس و مجاهد که گفته اند:منظور از این ستاره ثریّا است که خداوند بهنگام سقوط و غایب شدنش در طلوع فجر سوگند یاد کرده است،و نیز عرب اسم(نجم)را مخصوصا بر ستارهٔ ثریا اطلاق نموده است،و شاعر عرب ابو ذویب میگوید:

(فوردن و العیّوق مقعد رابئ

الضرباء فوق النجم لا یتتلّع) (۱)

ابن درید گوید:(ثریّا)هفت ستاره است که شش عدد آن ظاهر است،و یک عدد آن مخفی است که مردم چشم خود را با آن آزمایش میکنند.

۳-قول حسن است که منظور از نجم دسته ای از ستارگان است که سقوط کرده از دیده پنهان شوند،و منظور از آن جنس ستاره است همانگونه که راعی گفته است:

و بات یعدّ النّجم فی مستحیره

یریع بأیدی الآکلین جمودها (۲)

و گفته شده است که خداوند با اشاره نمودن به سقوط و غروب ستاره اشاره به طلوع آن فرموده است،زیرا آنچه که غروب کند طلوع خواهد کرد،و از غروب و طلوع آن بر یکتایی خداوند استدلال شده است،جبائی گفته است:حرکات ستاره به هوی توصیف شده است.

از حسن روایت شده است که غروب این ستاره عبارتست از سقوط آن روز قیامت بنا بر این مثل آنجا است که میفرماید: (وَ إِذَا الْکَوٰاکِبُ انْتَثَرَتْ) .

۱- ۱) -ربأهم و ربأ لهم یعنی:مراقب آنان شد،و ضرباء جمع ضریبه است که بمعنی ضارب است،و لا یتتلّع یعنی:برای کار بپا نمیخیزد،و سرش را برای قیام بر نمیدارد،و از ابن بری آمده است که صحیح آن(خلف النجم)است،در روایت سیبویه نیز چنین است.

۲- ۲) -مستحیره به کاسهٔ بزرگ جای روغن گویند.

۴-قول ابن عباس است که میگوید:منظور از آن تیرهای شهابی است که از ستارگان رها میشود،و آن عبارتست از آنچه که بوسیلهٔ آن شیاطین بهنگام استراق سمع رجم میشوند.

عامه از حضرت امام جعفر صادق(ع)روایت کرده است که پیامبر خدا(ص) در شب معراج از آسمان هفتم نازل،پس از آنکه این سوره نازل شد به عتبه بن أبی لهب خبر دادند،او نیز خدمت پیامبر(ص)آمد و دخترش را طلاق داده تف بر صورت او انداخت و گفت:تو به ستاره و به خدای ستاره کافر شدی،حضرت رسول(ص)او را نفرین کرده فرمود:(خداوند سگی از سگهایت را بر او مسلّط فرما)عتبه بطرف شام حرکت کرد،در بین راه پیاده شد،خداوند ترس را بر وجود او مسلّط فرمود،به یاران خودش گفت:شب مرا در وسط خودتان بخوابانید دوستانش این کار را کردند،شیری آمد و او را در میان یارانش پاره پاره کرد، و حسان شاعر در این باره میگوید:

(سائل بنی اصفران جئتهم

ما کان ابناء بنی واسع

لا وسع اللّه له قبره

بل ضیّق اللّه علی القاطع

رمی رسول اللّه من بینهم

دون قریش رمیه القاذع [1]

و استوجب الدعوه منه بما

بین للناظر و السامع

فسلط اللّه به کلبه

یمشی الهوینا مشیه الخادع [2]

و التقم الرأس بیافوخه

و النحر منه فغره الجائع

من یرجع العام الی أهله

فما اکیل السبع بالراجع

قد کان هذا لکم عبره

للسید المتبوع و التابع).

ص :۳۷۸

۱- ۱) -قذعه یعنی با فحش و ناسزا و سخنان زشت او را سرزنش نمود.

۲- ۲) -در یک نسخهٔ خطی پس از این شعر آمده است:(حتی اتاه وسط اصحابه،و قد علاهم سنه الهاجع)

«مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوىٰ»

یعنی:پیامبر از حق رو گردان نگشته است،و از مسیر هدایت به گمراهی منحرف نشده است،و در آنچه برای شما آورده است،راه باطل نپیموده است،غوی بمعنی ضل است،و اینکه دو بار یک معنی آمده است بمنظور تأکید بیشتر بوده است.

بعضی گفته اند:یعنی تلاش او بی اثر نمانده است،بلکه به ثواب الهی و کرامت او خواهد رسید.

«وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ»

ای:(لیس ینطق بالهوی)یعنی:پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمیگوید،ینطق هم با عن متعدی میشود و هم بوسیلۀ باء همانگونه که می گویی:(رمیت بالقوس و عن القوس).

و بعضی گفته اند یعنی:پیامبر از روی میل نفسانی و هوا و هوس خویشتن آیات قرآن را نمیخواند،و برای شما پیام نمی آورد.

«إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ»

یعنی:قرآن و آنچه را که از احکام برای شما میخواند چیزی جز وحی از طرف خداوند نیست که بر او بوسیلۀ جبرئیل نازل میشود،که میفرماید:

«عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوىٰ»

ابن عباس و ربیع و قتاده گفته اند(شدید القوی)یعنی کسی که دارای قدرت و نیرو است و از نظر آفرینش قوی میباشد، و قوی جمع قوه است.

«ذُو مِرَّةٍ»

یعنی:کسی که از نظر خلقت دارای قوت و قدرت است.

کلبی گوید:از نیرومندی جبرئیل یک نمونۀ آن بود که شهرهای قوم لوط را از ریشه و آب سیاه بر کند و به آسمان برد و سپس وارونه ساخت،و نمونۀ دیگر از قدرت او فریادی است که بر سر قوم ثمود زد که همگی هلاک شدند.

از ابن عباس و قتاده نقل شده است یعنی:دارای سلامتی و حسن خلق است.

بعضی گفته اند: (شَدِیدُ الْقُوی) یعنی:در راه خدا نیرومند است(ذو مره) یعنی:دارای جسمی سالم و دور از آفات است.

جبائی گفته است (ذُو مِرَّهٍ) یعنی:دارای قدرت عبور از هواء است،که از روی هوا میرود و میآید و فرود آمده اوج میگیرد.

«فَاسْتَوی»

یعنی:جبرئیل با صورتی که آفریده شده است پس از نزول بر محمد استقرار یافت.

«وَ هُوَ»

منظور از آن باز هم جبرئیل(ع)است.

«بِالْأُفُقِ الْأَعْلی»

یعنی:افق مشرق،و منظور از اعلی سمت مشرق است در روی زمین و سمت مشرق بالاتر از سمت مغرب است،نه در هوا.

میگویند:جبرئیل همیشه بصورت انسانهایی بر حضرت محمد(ص)نازل میشد، حضرت از او خواست که بصورت اصلی خودش که آفریده شده است بر او نازل شود؟ جبرئیل نیز دو بار خودش را بصورت اصلی بحضرت نشان داد،یک بار در زمین و یک بار در آسمان،اما در زمین در افق اعلی بود،و آن هنگامی بود که حضرت در غار حراء بود که جبرئیل از طرف مشرق بر حضرت ظاهر شد،و تمام سطح افق را تا مغرب پوشانید،که پیامبر بر اثر آن غش کرد و افتاد،آن گاه جبرئیل بصورت انسانی ظاهر شد و حضرت را در آغوش کشید و اینجا است که میفرماید:

«ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی»

تقدیرش آنست(ثم تدلّی أی قرب بعد بعده و علوّه فی الأفق الأعلی فدنی من محمّد(ص).

حسن و قتاده گفته اند:سپس جبرئیل بعد از آنکه در افق اعلی استقرار یافت بر پیامبر نازل شد.

زجاج گوید:معنی دنی و تدلی هر دو یکی است،زیرا دنی بمعنی نزدیک شد و تدلی بیشتر نزدیک شده است،همانگونه که بگویی:(قد دنا منی فلدن و قرب)و نیز اگر بگویی:(قرب منّی و دنا)آن نیز جائز است.

سعید بن مسیّب گوید:استوی یعنی:جبرئیل پس از آنکه به پیامبر اطلاع داد بلند شد و بسوی آسمان بالا رفت.

جبائی گوید:استوی،یعنی:پس از آنکه بسرعت نازل میشد تا پیامبر او را ببیند در هواء استقرار یافت.

فراء گوید:استوی،یعنی:جبرئیل و محمد(ص)شب معراج در افق اعلی یعنی آسمان دنیا استقرار یافتند.

«فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ»

از مجاهد و عکرمه و عطاء روایت شده است یعنی:

ما بین جبرئیل و رسول اللّه مسافت دو کمان وجود داشت،و قوس چیزی است که با آن تیر می اندازند.

ابن عباس گوید:اینکه قوس بعنوان یک معیار فاصله ذکر شده است چون در تبیین فاصله عادت بر این است گفته میشود:(قاب قوس،و قیب قوس،و قید قوس،و قاد قوس)و این نظر مختار زجاج نیز میباشد.

از عبد اللّه بن مسعود و سعید بن جبیر و شقیق بن سلمه روایت شده است یعنی:بقدر دو ذراع.

ضمن روایتی مرفوعه از انس بن مالک آمده است که رسول خدا(ص)در بارۀ قوله تعالی(فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى)فرمودند یعنی:بقدر دو ذراع یا نزدیکتر از آن،بنا بر این قوس چیزی است که وسیلۀ مقیاس و اندازه گیری خواهد بود، و ذراع نیز چیزی است که با آن اندازه گیری میشود.

ابن سکیت گوید:(قاس الشیء یقوسه قوسا)لغتی است در(قاسه یقیسه) هنگامی که آن را تقدیر کنند.

«أَوْ أَدْنى»

زجاج گوید:بندگان از طرف خداوند با زبانشان و بمیزان فهمشان مورد خطاب قرار گرفته اند،و اینجا نیز به آنان گفته شده است آنچه که گفته میشود به کسی که میخواهد فاصله تعیین شود،پس معنی آنست که فاصله به

اندازه ای بود که شما آن را بقدر دو قوس یا کمتر میدانید،و این مورد درست مانند قوله تعالی است که میفرماید:(أَوْ یَزِیدُونَ)که سخن در بارهٔ آن گذشت (۱).

عبد اللّه بن مسعود گوید:رسول خدا(ص)جبرئیل را دید در حالتی که دارای ششصد بال بود،و این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح نقل کرده اند.

«فَأَوْحیٰ إِلیٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحیٰ»

یعنی:خداوند بر زبان جبرئیل به سوی محمد(ص)آنچه را که میخواست وحی کند وحی فرمود،ما در آیه احتمال هست که مصدریه باشد،و نیز ممکن است موصوله باشد بمعنی الذی.

از حسن و ربیع و ابن زید روایت شده است که معنی آنست که جبرئیل آنچه را که خداوند به او وحی کرده بود بر محمد(ص)وحی نمود،و این روایت از عطا و ابن عباس رسیده است.

سعید بن جبیر گوید:خداوند بر پیامبر وحی فرمود:(أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآویٰ)تا(وَ رَفَعْنٰا لَکَ ذِکْرَکَ).

بعضی گفته اند خداوند بر پیامبر وحی فرموده است:(بهشت بر پیامبران حرام است تا آنکه اول تو وارد آن شوی،و نیز بر امتها حرام است تا امت تو وارد آن شوند.

بعضی هم گفته اند:یعنی:خداوند بر پیامبر سری از اسراء را نازل فرمود،و در این باره شاعر گفته است:

(بین المحبین سر لیس یفشیه

قول و لا قلم للخلق یحکمه

سر یمازجه انس یقابله

نور تحیّرنی بحر من التیه)

۱- ۱) -در تفسیر سورهٔ صافات آیهٔ ۱۴۷.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

ما كَذَبَ اَلْفُؤادُ ما رَأى (١١) أَ فَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى (١٢) وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى (١٣) عِنْدَ سِدْرَةِ اَلْمُنْتَهى (١٤) عِنْدَها جَنَّةُ
اَلْمَأْوى (١٥) إِذْ يَغْشَى اَلسِّدْرَةَ ما يَغْشى (١٦) ما زاغَ اَلْبَصَرُ وَ ما طَغى (١٧) لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ اَلْكُبْرى (١٨) أَ فَرَأَيْتُمُ اَللاّتَ وَ
اَلْعُزّى (١٩) وَ مَناةَ اَلثّالِثَةَ اَلْأُخْرى (٢٠)

ص :۳۸۳

ترجمه آیات:

۱۱-آنچه را با چشم دید دلش آن را تکذیب نکرد.

۱۲-آیا نسبت به آنچه که دیده است با او ستیزه میکند؟ ۱۳-جبرئیل را یک بار دیگر هم که نازل شد مشاهده کرده است.

۱۴-و او را کنار درخت سدره المنتهی دیده است.

۱۵-و بهشت که اقامتگاه است نزد آن درخت می باشد.

۱۶-آن گاه که درخت سدره میپوشاند آنچه را که میپوشاند.

۱۷-و چشم محمد به چپ و راست گردش نکرد و از حد اعتدال خارج نشد ۱۸-و از آیات بزرگ پروردگار خود چیزها دید.

۱۹-برای ما از لات و عزی بگوئید؟ ۲۰-و نیز از سوّمین بت که منات نام دارد بگوئید؟

قرائت آیات:

کذب-ابو جعفر و هشام(ما کذّب)با تشدید قرائت کرده اند،اما بقیّه قراء با تخفیف خوانده اند.

أ فتمارونه-اهل کوفه غیر از عاصم و یعقوب(أ فتمرونه)بدون الف قرائت کرده اما بقیه با الف(أ فتمارونه)خوانده اند.

مناه-ابن کثیر و شمونی از اعمش و أبّی نقل کرده اند که(مناءه)با مد و همزه قرائت شده،اما بقیه و(مناه)بدون همزه و مد خوانده اند.

جنه المأوی-از علی(ع)و ابو هریره و ابی درداء و زر بن جیش نقل شده است که(جنه المأوی)با هاء قرائت کرده اند.

ص :۳۸۴

اللات-از ابن عباس و مجاهد(لاتّ)با تشدید تاء نقل شده است.

دلیل قرائت آیات:

کذب-هر کس کذب را با تشدید ذال خوانده است یعنی:آنچه را که محمد (ص)با چشم دیده بود قلبش آن را تکذیب نکرد،بلکه آن را تصدیق نمود و حقیقت دانست،و هر کس آن را با تخفیف خوانده است یعنی:قلب محمد(ص)آنچه را دیده بود دروغ نبود.

ابو علی گوید: کذب فعلی است که متعدی بمفعول میشود به دلالت قول شاعر:

(کذبتک عینک ام رأیت بواسط

غلس الظلام من الرباب خیالا) (۱).

کذبتک عینک یعنی:چشمت چیزی را بتو نشان داد که حقیقت ندارد،بنا بر این معنی آیه چنین خواهد بود:قلبش آنچه را که چشمش دیده است- تکذیب ننموده است،یعنی:آنچه با چشم دیده بود درست بود و دروغ نبود و نوعی ادراک حقیقی بود،و ممکن است منظور کسی که(کذب)را با تشدید خوانده است نیز همین باشد،و این معنی را تاکید کرده میفرماید:(أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری)یعنی:آیا با مجادله ها و ستیزهای خود میخواهید او را نسبت به حقیقتی که درک نموده و به آن علم پیدا کرده است مردد نمائید،یا اینکه منکر چیزی میشوید که نسبت بآن یقین دارد و در آن شک و تردیدی نمیکند،زیرا معنای (أ فتمارونه)اینست که آیا با او طوری ستیزه میکنید که میخواهید او را نسبت به آنچه علم دارد و با دیدن آیات بزرگ الهی مشاهده نموده است مردد سازید،و هر کس(أ فتمارونه)خوانده است باین معنی است که آیا او را انکار میکنید؟ مناه-بتی است سنگی،و لات و عزّی نیز بتهایی از سنگ بوده اند،و شاید (مناءه)با مد نعتی باشد.

۱- ۱) -شاهد بر سر(کذبتک)است که در این شعر کذبتک(ک)را مفعول خود گرفته است.

جنه المـأوی-و هر کس(جنه المـأوی)قرائت کرده است منظورش فعل آنست که(جن علیه فأجنه اللّه)و مأوی فاعل آنست،یعنی خداوند او را مستور فرموده است،اخفش گفته است بمعنی(ادرکه)میباشد.

اللاّت-از ابن عباس نقل شده است که مردی بود در بازار عکاظ که بر روی صـخره ای قاووت و روغن میساخت همین که آن را می فروخت دوباره روغن و قاووت روی صخره میریخت و درست میکرد،پس از آنکه مرد،طایفهٔ ثقیف آن صخره را بخاطر بزرگداشت آن مرد پرستش نمودند (۱).

معنای آیات:

سپس خداوند آنچه را که پیامبر(ص)در شب معراج دیده بود بیان نموده و دیده های او را محقق دانسته است و میفرماید:

«مٰا کَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأیٰ»

یعنی:آنچه را پیامبر(ص)با چشم دیـده بود دلش آن را تکذیب نکرد،بنا بر این(ما رأی)مصدر است که در محل نصب میباشـد زیرا مفعول کـذب است باین معنی که قلب و عقل حضـرت منکر دیـده های چشم او نشـده است بلکه عقل و دل آن حضـرت دیده های چشمش را تصدیق میکند.

مبرد گفته است:معنی آیه اینست که پیامبر خدا(ص)چیزی را دیده و در آن دیده ها تصدیق شده است.

ابن عباس گفته است یعنی:حضرت محمد(ص)پروردگار خود را با چشم دل دیده است (۲).

و ایـن معنی را نیز محمـد بـن حنفیـه از پـدرش از علی(ع)روایـت کرده اسـت،و ایـن بـه معنی علـم پیـدا کردن بـه وجـود خـدا است،یعنی با دیدن آیات الهی علم به وجود خدا بمرحلهٔ یقین رسیده است،مانند گفتهٔ حضرت ابراهیم(ع)که فرمود:

۱- ((۱،۲)) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۳۲.

-۲

(وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ- قَلْبِي)با اینکه قبلا به حشر و نشر علم داشته است.

و از ابن مسعود و عایشه و قتاده نقل شده است که:آنچه را پیامبر خدا(ص) دیده است جبرئیل بوده است او را بصورتی که آفریده شده دیده است.

از حسن نقل شده است آنچه را که پیامبر خدا(ص)دیده است ملکوت الهی و انواع مختلف قدرتهای او بوده است،و نیز گفته است که روح پیامبر از زمین بآسمان برده شده است و جسد آن حضرت در زمین مانده است.

اما اکثر مفسرین و ظاهر مذهب علمای شیعه و مشهور در اخباری که نقل می کنند اینست که خداوند پیامبر اسلام(ص)را با جسمش سالم و زنده بمعراج برده است و با چشم سر در حالت بیداری آنچه را که از ملکوت گفته شده است مشاهده نموده،و ما این مطلب را در سورهٔ بنی اسرائیل آورده ایم.

و فرق است بین دیدن در بیداری و دیدن در خواب،دیدن چیزی در بیداری عبارت است از درک آن چیز با چشم سر،اما دیدن در خواب عبارتست از تصور چیزی در قلب بنا بر خیال دیدن آن با حس بصر،بدون آنکه واقعا با حس بصر دیده شده باشد.

از ابی العالیه روایت شده از رسول خدا(ص)پرسیدند:آیا در شب معراج پروردگارت را دیدی؟حضرت فرمودند:شب معراج نهر آبی را دیدم که پشت آن پرده نوری را میدیدم و به جز این چیز دیگری را ندیدم.

از ابی ذر و ابی سعید خدری روایت شده که از پیامبر خدا(ص)پرسیده شد در بارهٔ(مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ)؟فرمودند:من نوری را دیدم،و همین معنی از مجاهد و عکرمه نیز روایت شده است.

شعبی از عبد اللّٰه بن الحارث از ابن عباس نقل کرده است که:حضرت محمد«ص» خدای خود را دیده است،و نیز شعبی گوید:مسروق بمن خبر داده گفت:

از عایشه در باره دید خداوند پرسیدم،عایشه گفت:تو چیزی را می گویی که از

شنیدن آن مو بر بدن من راست میشود،مسروق میگوید گفتم:

ای مادر مؤمنین پس بمن خبر بده از این آیات و سپس برای او(وَ النَّجْمِ إِذا هَوی)را خواندم تا رسیدم به(قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی)؟ عایشه گفت:مهلت بده تو چه فهمیده ای؟آنچه پیامبر دیده است جبرئیل بوده است که او را بصورتی که آفریده شده است دیده،هر کس بتو گفت:محمد خدا را دید است بتو دروغ گفته است،خداوند بزرگ میفرماید:

(لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ) (۱)و هر کس بتو خبر داد که محمد(ص) علم غیب میداند بخدا دروغ گفته است،زیرا خداوند میفرماید:(إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَهِ) (۲)...

و هر کس بتو گفت که محمد(ص)مطلبی را از وحی کتمان نموده است دروغ گفته است،زیرا خداوند میفرماید:(بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ) (۳)خداوند در قرآن مجید آنچه را که پیامبر(ص)دیده است با بیانی گویا توضیح داده است و فرموده:

(لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری).

«أَ فَتُمارُونَهُ»

یعنی آیا با او ستیزه میکنید.

«عَلی ما یَری»

نسبت به آنچه که دیده است،زیرا با حضرتش ستیزه کردند پس از معراج و به او گفتند:برای ما بیت المقدس را توصیف کن،و بما خبر بده از حالات قافله ای که در راه شام داریم و از این قبیل ایرادها که بعنوان ستیزه باو میگفتند.

و هر کس(أ فتمارونه)قرائت کرده است بمعنی(أ فتجحدونه)است یعنی(آیا منکر او میشوید)؟گفته میشود:(مریت الرجل حقه)هنگامی که منکر حق او شوی.

از مبرد نقل شده است بمعنای(أ فتدفعونه عما یری)است و اینجا(علی)بجای عن بکار رفته است،یعنی آیا نسبت به آنچه دیده است او را دفع میکنید،و بهر حال

۱- ۱) -سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۳.

۲- ۲) -سورهٔ لقمان آیهٔ ۳۴.

۳- ۳) -سورهٔ مائده آیه ۶۷.

هر دو بیک معنی است چون هر ستیزه کننده ای منکر است.

«وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری»

یعنی پیامبر اسلام(ص)جبرئیل را بار دیگر که بر او نازل شده بود در حال نزول به همان صورتی که آفریده شده است دیده بود،که حضرت پیامبر(ص)جبرئیل را بصورت اصلی دو مرتبه دیده است،همانگونه که قبلا بیان کردیم.

«عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی»

یعنی حضرت محمد(ص)جبرئیل(ع)را دید در حالتی که جبرئیل کنار سدره المنتهی بود،و سدره درختی است بالای آسمان هفتم در طرف راست عرش که دانش هر فرشته ای به آن منتهی میشود و این از کلبی و مقاتل روایت شده است.

و از ابن عباس و ضحاك نقل شده است که سدره المنتهی چیزی است که آنچه از زمین به آسمان میرود منتهای معراجش آنجاست و آنچه از آسمان از فرمان الهی می آید بآنجا منتهی میگردد.

بعضی هم گفته اند:ارواح شهدا تا آنجا بالا میروند.

بعضی گفته اند:آنچه از بالای سدره المنتهی نازل میگردد در سدره قرار می گیرد و سپس از آنجا تحویل گرفته میشود،و نیز آنچه که از ارواح بمعراج میرود سدره نهایت معراج آنان است و از آنجا تحویل گرفته میشود.

و منتهی بمعنی محل پایان یافتن است،و این درخت چون پایان عروج- فرشتگان است سدره به آن اضافه شده است.

و از مقاتل نقل شده است که سدره المنتهی همان درخت معروف(طوبی) است.

و نیز گفته شده است که(سدره)درخت نبوّت است.

«عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی»

یعنی:در کنار سدره المنتهی اقامتگاه بهشت قرار دارد که این بهشت همان بهشت جاویدان است که در آسمان هفتم و بقولی در آسمان ششم

ص :۳۸۹

می باشد.

از جبائی و قتاده نقل شده است که این بهشت همان بهشتی است که حضرت آدم(ع)در آن سکونت یافته بود،و ارواح شهدا نیز به آنجا میروند.

از حسن نقل شده است که جنه المأوی بهشتی است که بهشتیان به آن می روند.

از عطاء از ابن عباس نقل شده است که جنه المأوی بهشتی است که جبرئیل و دیگر فرشتگان در آن سکونت دارند (۱).

«إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى»

از حسن و مقاتل نقل شده است که فرشتگان مانند کلاغهایی که روی درختی می نشینند هنگامی که روی درخت(سدره المنتهی)می نشینند تمام سدره را میپوشانند.

از پیامبر خدا(ص)روایت شده است که فرمودند روی هر برگی از برگهای سدره المنتهی فرشته ای را ایستاده دیدم که مشغول تسبیح پروردگار متعال بود.

از حسن نقل شده است یعنی:سدره المنتهی در حاله ای از نور و تابش و حسن و صفا فرو میرود آن چنان که چشمها را خیره میکند و توصیف آن پایان پذیر نمیباشد.

ا ز ابن عباس و مجاهد روایت شده است که پروانه هایی طلایی سدره المنتهی فرا میگیرند،و گویا این پروانه ها فرشتگانی هستند بصورت پروانه که سرگرم عبادت خداوند هستند.

معنی آیه چنین است:حضرت محمد(ص)جبرئیل(ع)را مشاهده فرمود،در حالی که تصویر آن گذشت که درخت سدره بفرمان الهی پوشیده شده بود،و از- شگفتیهایی که انسان را به کمال قدرت الهی ارشاد میکند آن چیزی است که سدره المنتهی

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ ۳۳۲ میگوید:(تأوی الیها ارواح الشهداء)یعنی جنه المأوی بهشتی است که ارواح شهداء در آن سکونت گیرند.

را فرو میپوشاند،و اینکه خداوند در پوشش درخت با ابهام یاد فرموده است علتش عظمت این امر بوده است،همانگونه که بعدا میفرماید:

«فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ»

جملهٔ(ما یغشی)رساترین تعبیر در این معنی است.

«مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغىٰ»

یعنی:نه چشم پیامبر خیره شد و نه بچپ و راست گردش نمود،ما طغی یعنی چشم او از حد اعتدال و میزانی که برای او تعیین شده بود منحرف نگشت،و این یک نوع توصیف ادب پیامبر خدا(ص)است در آن مقام که نه چشم خود را اینطرف و آن طرف گردانیده است،و نه در مقابل روی خود به چیزی خیره شده است.

«لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ»

و این آیات نشانه های بزرگی از قدرت الهی بود که حضرت در آن شب مشاهده فرمود،مانند سدره المنتهی،و قیافهٔ جبرئیل(ع)و دیدن آن در حالتی که دارای ششصد بال بود که با پرهای خود افق را پوشانده بود،و این معنی از مقاتل و ابن زید و جبائی نقل شده است،و(من)در اینجا بمعنی تبعیض آمده است یعنی:برخی از آیات پروردگارش را دید.

از ابن مسعود نقل شده است که حضرت یکی از فرشهای سبز رنگ بهشت را مشاهده نموده است که تمام افق را پوشانده بود.

و از ابن عباس نقل شده است که حضرت رسول(ص)خداوند را با چشم دل دیده است (۱).

بنا بر این معنی ممکن است منظور این باشد که آن حضرت با دیدن آیات پروردگار بر یقینش افزوده شد.

و کبری مؤنث اکبر است که در توصیف ارزش چیزهای دیگر را کم میکند.

پس از آنکه خداوند سبحان این داستانها را بیان فرمود بدنبال آن مشرکین

ص:۳۹۱

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس صفحهٔ:۳۳۲.

را مورد خطاب قرار داده میفرماید:

«أَ فَرَأَيْتُمُ اللاّتَ وَ الْعُزّى وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى»

یعنی:از این خدایانی که بدون خدا میپرستید،بمن خبر دهید،و نیز از فرشتگانی که با خدا میپرستید و خیال میکنید فرشتگان دختران خدا هستند؟ از جبائی نقل شده است یعنی:ای کسانی که خیال میکنید لات و منات و عزی دختران خدا هستند بمن بگوئید آیا این درست است؟زیرا کسانی بوده اند که میگفته اند ما این بتها را میپرستیم چون آنها دختران خدا هستند.

بعضی هم گفته اند که بت پرستان خیال میکردند که فرشتگان دختران خدا هستند و لذا بتهای خود را بشکل آنان میساختند و بجای عبادت خدا بپرستش آنها میپرداختند،و برای بتهای خود نامهایی از اسامی خدا انتخاب می نمودند،و میگفتند(لات)از(اللّه)و(عزی)از(عزیز)گرفته شده است.

و کسایی وقف را بر(لات)با تاء انجام میداد،چون پیروی از عبارت مصحف می نمود که با حرف تاء نوشته شده است،و(عزی)تأنیث(اعز)است که بمعنی (عزیزه)میباشد.

از حسن و قتاده نقل شده(لات)بتی بوده است که طایفۀ ثقیف آن را میپرستیده است،و نیز(عزّی)بت است.

از مجاهد نقل شده است(عزی)درخت بزرگی بود از(طلح)که طایفه غطفان آن را ستایش میکردند که رسول خدا(ص)خالد بن ولید را فرستاد و آن را بریده گفت:

(یا عز کفرانک لا سبحانک

انی رأیت اللّه قد اهانک)

یعنی:(ای عزی من بتو کافرم و تو را منزّه نمیدانم،زیرا من دیده ام که- خداوند بتو اهانت کرده است).

قتاده گفته است مناه بتی بوده است در روستای(قدید)بین مکه و مدینه.

ص :۳۹۲

ضحاك و كلبى گويند:(مناه)بت طايفهٔ هذيل و خزاعه بوده است كه اهالى مكّه آن را مى پرستيده اند.

بعضـى گفته انـد(لات)و(عزى)و(مناه)بتهايى بودنـد از سـنگ كه در خانـهٔ كعبه بود و آنها را ميپرستيدنـد،و(الثالثه)صـفت مناه است(اخرى)نيز صـفت مناه است،و معنى آيه اينست كه بمن خبر دهيـد از اين بتها،آيا ضـرر دارند،يا سود ميرسانند،يا كارى از آنها ساخته است كه آنان را با خدا برابر بدانيد؟و اين جملات حذف شده است چون كلمات قبلى بر آن دلالت دارد.

ص :٣٩٣

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

أَ لَكُمُ اَلذَّكَرُ وَ لَهُ اَلْأُنْثىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اَللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اَلْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ اَلْهُدىٰ (۲۳) أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنّىٰ (۲۴) فَلِلّهِ اَلْآخِرَةُ وَ اَلْأُولىٰ (۲۵) وَ
كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي اَلسَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اَللّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضىٰ (۲۶) إِنَّ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
لَيُسَمُّونَ اَلْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ اَلْأُنْثىٰ (۲۷) وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنَّ اَلظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً (۲۸) فَأَعْرِضْ عَنْ
مَنْ تَوَلّىٰ عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلاَّ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا (۲۹) ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ اَلْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ
اِهْتَدىٰ (۳۰)

ص: ۳۹۴

ترجمه آیات:

۲۱-آیا شما پسران دارید و خدا دختران؟ ۲۲-اینکه یک قسمت ظالمانه است.

۲۳-این بتها چیزی جز نامهایی که شما و پدرانتان نامیده اید نیستند و خداوند دلیلی در بارهٔ آن نازل نساخته است،اینان از ظن و گمان و هوای نفس خویش پیروی میکنند،با اینکه از طرف خداوند برای آنان هدایت آمده است.

۲۴-آیا انسان هر چه آرزو کند شدنی است؟ ۲۵-دانسته باشید که هم سرای آخرت و هم این جهان از آن خداست.

۲۶-چه بسیاری از فرشتگان در آسمان هستند که شفاعتشان کاری از پیش نمی برد،مگر بعد از آنکه خداوند نسبت بهر کس که میخواهد اجازه فرماید و رضایت دهد.

۲۷-آنان که به سرای آخرت ایمان ندارند فرشتگان را بنام دختران خوانند.

۲۸-در صورتی که نمیدانند و فقط از ظن و گمان پیروی میکنند،در حالتی که هیچگاه گمان نمیتواند جایگزین بجای حق باشد.

۲۹-هر کس از یاد ما روی گردان شد و جز زندگی این دنیا را نخواست تو نیز از او روی گردان شو.

۳۰-میزان درکشان همین است،خدایت بهتر میداند چه کس از راهش گمراه شده،و بهتر داند چه کسی هدایت یافته است.

قرائت آیات:

ضیزی-ابن کثیر ضئزی با همزه قرائت نموده،و بقیه قراء غیر از ابن فلیح بدون همزه خوانده اند.

دلیل قرائت:

ابو علی گفته است(قوله تِلْکَ إِذاً قِسْمَهٌ ضِیزی)یعنی آنچه که بخدا نسبت داده اید

ص: ۳۹۵

که برای خود دخترانی گرفته است این یک نسبت ظالمانه است،و قول عرب که گفتند (قسمته ضیزی و مشیته حیکی)آن را نحویین حمل بر این نموده اند که در اصل«فعلی» بضم فا بوده است،هر چند که لفظ آن بر وزن«فعلی»است،همانگونه که(بیوت)و (عصی)در اصل فعول بوده است،هر چند که فاء مکسور است،و علت اینکه نحویین آن را بر(فَعلی)حمل نموده اند اینست که چیزی از صفات را بر وزن«فعلی» بکسر فاء نیافته اند،اما صفات را بر وزن«فعلی»بفتح یافته اند.

ابو عبیده گوید:(ضرته حقه،و ضرته اضوزه ای نقصته و منعته)یعنی:

حق او را ناقص گذاشته،مانع حق او گردیده است،هر کس عین الفعل آن را واو قرار دهد قیاس آنست که بگوید:(ضوزی)و این نیز حکایت شده است،و اما کسی که فاء الفعل را یاء قرار داده است از(ضرته)قیاس آنست که باز گفته میشود(ضوزی) و نسبت به قلب نمودن واو بیاء عمل نمیشود،زیرا این نوع قلب فقط در(بیض)و (عین)عمل شده است که جمع(بیضاء)و(عیناء)است و علت قلب واو بیاء نزدیک بودن واو در طرف است،اما در مورد مثال ما بعلت فاصله شد یاء با حرف تأنیث از طرف فاصله دارد و لذا قلب بیاء نمیشود،و این علامت تأنیث(یاء)در تقدیر انفصال مانند(تاء)نیست،و لذا قیاس آنست که آن را قلب به واو نکنند.

معنای آیات:

آن گاه خداوند بزرگ در حالتی که گفتار قریش را که میگفتند فرشتگان دختران خدا هستند و بتان نیز دختران خدایند،زشت دانسته میفرماید:

«أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الْأُنْثیٰ»

؟یعنی:چگونه این سخن درست است در حالتی که اگر خودتان را در انتخاب مختار می نمودید پسر را بر دختر ترجیح میدهید؟ بنا بر این چگونه بخود اجازه میدهید که چیزی را بخدا نسبت بدهید آن را برای خود نمی پسندید؟.

«تِلْکَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِیزیٰ»

یعنی این یک تقسیم ظالمانه و غیر معتدل است،به

این معنی که این نوع تقسیم که دختران سهم خدا و پسران را سهم خود دانسته اید یک تقسیم غیر عادلانه است.

«إِنْ هِيَ إِلاَّ أَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ»

یعنی اینکه شما این بتها را خدا نامیده اید و آنان را دختران خدا دانسته اید یک نوع نامگذاری بی معنی و مفهوم است،زیرا این بتها نه قدرت ضرر رساندن به کسی را دارند و نه سودی از آنان عاید کسی خواهد شد،بنا بر این یک نوع نامگذاری بر اجسام بی جان است.

«مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ»

مقاتل گفته است یعنی،در این باره خدا بر شما کتابی نازل نفرموده است که در آن دلیلی بر گفته های شما باشد.

آن گاه پس از آنکه خداوند طی جملاتی با آنان بصورت مخاطب سخن میگفت دو باره در سیاق مغایب به یادآوری اخبار آنان پرداخته فرمود:

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ»

از گمان که ارزش علمی ندارد پیروی میکنند.

«وَ مٰا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»

و آنچه هوسهای آنان ایجاب میکند.

«وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدىٰ»

یعنی:برای آنان بیانات ارشادی بوسیلۀ کتاب و فرستاده آمده بود،اینجا خداوند در مورد آنان اظهار تعجب میکند که چرا این مردم دست از پرستش بتها بر نداشته اند با اینکه آنان را با توضیحات کافی ارشاد نموده است؟ سپس از اینکه آرزوی شفاعت بتها را دارند آنان را مورد سرزنش قرار داده و میفرماید:

«أَمْ لِلْإِنْسٰانِ»

منظور اینجا کافر است.

«مٰا تَمَنّٰى»

آیا این انسان باز هم به شفاعت بتها امید بسته است؟ «فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولىٰ» که احدی در دنیا و آخرت جز بفرمان او مالک چیزی نخواهد شد.

بعضی گفته اند یعنی:آیا انسان هر چه بخواهد عمل میکند بی آنکه کیفری در

ص :۳۹۷

پیش باشد؟ خیر،اینطور نیست،زیرا خداوند مالک آخرت و دنیاست،هر چه بخواهد از دنیا و آخرت و به هر کس که اراده کند می بخشد،و هر کس را که خواسته باشد محروم میسازد.

از جبائی نقل شده است یعنی:آنچه که انسان از نعمتهای دنیا و آخرت اراده کند حتما بآن نمیرسد،بلکه خداوند بر حسب مصلحت انجام میدهد،و آخرت را منحصرا به مؤمنین خواهد داد،و کافران از آن بهره ای نخواهند داشت.

و این معنی بهترین معنی است،زیرا این معنی دارای عمومیت بیشتری است،و بقیّهٔ معانی در آن جمع خواهد شد-آن گاه خداوند همین معنی را مورد- تأکید قرار داده میفرماید:

«وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِی شَفٰاعَتُهُمْ شَیْئاً»

اینجا جمع کنایه ای است زیرا منظور از (کَمْ مِنْ مَلَکٍ) کثرت است.

«إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللّٰهُ»

مگر آنکه خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد.

«لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَرْضیٰ»

یعنی خداوند اجازه شفاعت کسانی را از اهل ایمان و توحید به آنان میدهد.

ابن عباس میگوید:منظور این است که فرشتگان جز نسبت به کسانی که خداوند از آنان رضایت دارد شفاعت نخواهد نمود،همانگونه که خداوند فرموده است:

(وَ لاٰ یَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضیٰ) (۱)آن گاه خداوند سبحان گفتار آنان را مورد مذمت قرار داده میفرماید:

«إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ»

یعنی،کسانی که بعث و ثواب و عقاب را قبول ندارند.

«لَیُسَمُّونَ الْمَلاٰئِکَهَ تَسْمِیَهَ الْأُنْثیٰ»

چون خیال میکردند فرشتگان دختران خدا

۱- ۱) -سورهٔ انبیاء ۲۱ آیهٔ:۲۸.

هستند.

«وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ»

یعنی:آنان نسبت به این نام گذاری دانشی نداشته و یقین نداشته اند که فرشتگان دخترند.

«إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ»

اینان از ظن و گمان پیروی میکنند که در ظن و گمان احتمال خطا و صواب وجود دارد و نیز:

«وَ إِنَّ الظَّنَّ لاَ یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً»

منظور از حق در این آیه علم است، یعنی ظن و گمان نمیتواند ما را از علم بی نیاز سازد،و نیز نمیتواند جایگزین علم گردد،سپس به پیامبر خود خطاب کرده میفرماید:

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا»

یعنی:ای محمد هر کس از یاد ما روگردان شد و اقرار به توحید ما ندارد تو نیز از او رویگردان شو.

«وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا»

اینان تمایلات مادی و دنیوی دارند و دنبال سودجویی هستند،یعنی:تو با آنان بخاطر اعمالشان مقابله نکن و با صبر و بردباری آنان را تحمل کن،و دست از موعظه و اندرزشان بر مدار،و آنان را بسوی حق دعوت کن.

«ذٰلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»

یعنی:بی توجهی به امور آخرت،و همّت گماشتن و توجه به لذتهای زودگذر نهایت علم و دانش آنان است،و این یک بهای اندکی است که هیچ انسان عاقلی به آن راضی نخواهد شد،زیرا این خصلت از ویژگیهای چهارپایان است،که در فکر خوراک فعلی میباشد و به عواقب کار خود نمی اندیشد،و در دعا آمده است(اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ- علمنا).

یعنی:«خداوندا دنیا را مهمترین هدف و نهایت دانش ما قرار مده».

«إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ»

ای محمد خدای تو از تمام مخلوقات و از تو داناتر است.

«بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ»

یعنی:خداوند نسبت به کسانی که ستم می کنند و از

ص :۳۹۹

راه حق منحرف می گردند آگاه است.

«وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدیٰ»

و نیز خداوند نسبت به کسانی که هدایت یافتند آگاهی دارد،و هر دسته ای را بر حسب عملکردشان مجازات خواهد فرمود.

ص :۴۰۰

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]

اشاره

وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ اَلَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی (۳۱) اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ
اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَواحِشَ إِلاَّ اَللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ اَلْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ فَلا
تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اِتَّقی (۳۲) أَ فَرَأَیْتَ اَلَّذِی تَوَلّی (۳۳) وَ أَعْطی قَلِیلاً وَ أَکْدی (۳۴) أَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْغَیْبِ فَهُوَ یَری (۳۵)
أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِما فِی صُحُفِ مُوسی (۳۶) وَ إِبْراهِیمَ اَلَّذِی وَفّی (۳۷) أَلاّ تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری (۳۸) وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی
(۳۹) وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری (۴۰) ثُمَّ یُجْزاهُ اَلْجَزاءَ اَلْأَوْفی (۴۱)

ص: ۴۰۱

ترجمه آیات:

۳۱-آنچه در آسمانها و زمین است ملك خدا است،تا اینکه بدکاران را به کیفر اعمالشان رسانده،و به نیکوکاران پاداش نیك دهد.

۳۲-آنان که از گناهان بزرگ و فحشاء اجتناب میکنند،مگر گناهان کوچك،- پروردگارت دارای بخششی وسیع است و نسبت بشما آگاهتر است،آن گاه که شما را از زمین آفریده،و آن گاه که شما در شکم مادرانتان بصورت جنین بودید،پس خویشتن را بی عیب ندانید،این خدا است که میداند چه کسی با تقوی است.

۳۳-ای محمد!آیا دیدی آنکه را روی گرداند؟ ۳۴-اندك صدقه ای داد و سپس آن را قطع کرد.

۳۵-آیا علم غیب نزد او است،و او را می بیند.

۳۶-یا آنکه از آنچه در کتب موسی آمده است آگاهی ندارند.

۳۷-و نیز از کتب ابراهیم که بعهد خود وفا کرد آگاهی ندارند.

۳۸-که بار مسئولیت هیچ مسئولی را دیگری بعهده نمیگیرد.

۳۹-و هر کس ثمرهٔ تلاش خود را خواهد داشت.

۴۰-و ثمرهٔ تلاش خود را بزودی خواهد دید.

۴۱-آن گاه بخوبی و کامل پاداش عملکرد نیك خود را می بیند.

لغات آیات:

اللمم-فراء میگوید:لمم آنست که انسان بطور تصادفی گناهی را مرتکب شود،و عادت به ارتکاب آن گناه نداشته باشد،و از این باب است(المام الخیال)یعنی:

(بفکر آمدن)و لغت المام بمعنی زیاده ای است که امتداد ندارد،و نیز همین طور است(اللمام)امیّهٔ شاعر در این مورد شعری دارد:

(ان تغفر اللهم تغفر جمّا

و ای عبد لك لا المّا)

یعنی:(خداوندا اگر می بخشی همگی را ببخش،کدام بنده ات نافرمانی تو را

نکرده است).

روایت شده است که پیامبر(ص)این اشعار را همیشه میخوانده است،(لا الما)بمعنی(لم یلمّ)است،و اعشی باهله شاعر گفته است:

(تکفیه حذه فلذان الم بها

من الشواء و یروی شربه الغمر)

اجنّه-جمع جنین است،روبه شاعر گفته است:

(اجنه فی مستکنات الحلق)

یعنی:(جنین هایی در نهانگاهای رحم).

و عمرو بن کلثوم گفته است:

(و لا شمطاء لم یترک شقاها

لها من تسعه الا جنینا)

که اینجا جنین بمعنی مدفون در قبرش میباشد.

اکدی-یعنی عطاء و بخشش خود را قطع نمود همانگونه که آب در اثر رسیدن به زمین سخت قطع میشود،و این لغت از(کدیه الرکیه)گرفته شده است که بمعنی(صلابت و سختی چاه)است،هنگامی که مقنی به آن سختی رسید از آب نااميد میشود،گفته میشود(اکدی)هنگامی که بآن سختی برسند،و نیز گفته میشود(کدیت اظفاره)هنگامی که ناخنهایش کند شود،(کدی النبت)هنگامی که گیاه شادابی خود را از دست دهد،و رشدش متوقف شود،و اصل در تمام این لغات یکی است.

اعراب آیات:

اللمم- إِلاَّ اللَّمَمَ منصوب است بنا بر آنکه استثناء باشد از الاثم و الفواحش زیرا لمم درجۀ نازلتر از اثم و فواحش است،ولی از جنس آنها است.

إِذْ أَنْشَأَكُمْ

-عامل در اذ قوله(اعلم بکم)است.

فِی بُطُونِ أُمَّهٰاتِکُمْ

-جایز است متعلق باشد بخود اجنه،و تقدیرش چنین خواهد شد:اذ انتم مستترون فی بطون امهاتکم،و نیز جایز است که متعلق

باشد به محذوف که صفت برای(اجنه)باشد.

ص :۴۰۳

أَلاّ تَزِرُ وٰازِرَةٌ

-تقدیرش چنین است:لا۔ تزروهم،و این جمله در موضع جر است که بدل باشد از قوله (بِمٰا فِی صُحُفِ مُوسیٰ) و ما اسم موصول است.

شأن نزول آیات:

هفت آیه که از(أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلّٰی)شروع میشود بنقل از ابن عباس و سدی و کلبی و جمعی از مفسرین این آیه در بارهٔ عثمان بن عفان نازل شده است که اموال خود را صدقه میداد،برادر شیریش عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح به او گفت:

این چه کاری است که تو انجام میدهی،با این عمل بیم آن میرود که چیزی برای تو باقی نماند؟ عثمان در پاسخ برادرش به او میگوید:من گناهانی دارم و با این عمل می خواهم رضایت الهی را جلب کنم و به عفو و بخشش او امیدوار هستم، عبد اللّه به او گفت:

این شتر سواریت را با جهاز بمن بده تا من تمامی گناهان تو را بگردن بگیرم، عثمان شتر سواری خود را به برادرش داد و کسانی را بر معاملهٔ خود شاهد گرفت، و دیگر صدقه را قطع کرد،که بدنبال آن این آیات نازل شد:(أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلّٰی) یعنی:در روز احد (۱)هنگامی که آن تنگه را رها کرد و بخاطر این گناهش مقداری اندک صدقه داد و سپس صدقه را قطع کرد.

تا آنجا که میفرماید:(وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ)آن گاه با نازل شدن این آیه عثمان دوباره صدقه دادن را از سر گرفت.

ص:۴۰۴

۱- ۱) -فخر رازی در تفسیر کبیر خود ذیل آیه ۱۵۵ از سورهٔ آل عمران(إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعٰانِ)گفته است: (یک نفر از کسانی که در جنگ احد از تنگه فرار کرد عمر بود،ولی او از بقیه فراریان جلو نبود،و زیاد از معرکه دور نشد،بلکه روی کوه ماند تا اینکه پیامبر(ص)هم روی کوه آمد،و باز میگوید:یک نفر دیگر از فراریان عثمان بود که همراه دو نفر دیگر از انصار گریخت که به آنان سعد و عقبه می گفتند که فرار کردند و بنقطهٔ دوردستی رسیدند و پس از سه روز باز گشتند)

بعضی گفته اند آیه در بارهٔ ولید بن مغیره نازل شده است که از نظر دینی پیرو رسول خدا(ص)شد،بعضی از مشرکین بخاطر این عمل او را سرزنش نمودند و به او گفتند تو دین بزرگان را رها ساختی و آنان را گمراه پنداشته خیال میکنی که آنان در جهنّم هستند؟ ولید در پاسخ آنان میگوید:من از عذاب الهی ترسیدم،آن کسی که ولید را مورد سرزنش قرار داده بود برای ولید ضامن شد که اگر مقداری از مالش را به او بدهد و به شرک خود باز گردد هر نوع عذاب الهی را از طرف او متحمل خواهد شد ولید به حرف او عمل کرد و بر سر شرک خود بازگشت،و به آن شخص که او را سرزنش کرده بود مقدار کمی از مال خود را داد و بخشش خود را قطع کرد و دیگر نداد،و این معنی از مجاهد و ابن زید نقل شده است.

(۱)

(در حدیث دیگر ابن حجر عسقلانی ج ۲ قسمت اوّل صفحهٔ ۱۹۰ در ترجمهٔ رافع بن معلّی انصاری زرقی میگوید:(ابن منده از طریق ابن الکلبی از ابی صالح از ابن عباس ذیل آیه(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا)روایت میکند که این آیه در بارهٔ عثمان و رافع بن معلی و خارجه ابن زید وارد شده است). و باز ابن حجر در ج ۳ قسمت اول ص ۱۰۱ از کتاب خود در ترجمهٔ حالات سعید بن عثمان انصاری نقل میکند که اسحاق بن راهویه در سند خود از طریق زبیر روایت میکند که گفت:بخدا سوگند که هنوز آهنگ صدای معتب بن قشیر در گوش، من است،در حالی که چرت می زدم می گفت اگر در آن جنگ به حرف ما گوش میکردند آن همه کشته نمیدادیم،سپس گفت: اما فرمودهٔ الهی:(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ)گفت:از جمله فراریان در جنگ احد بودند:عثمان بن عفان و سعید بن عثمان و علقمه بن عثمان انصاری،گفت:اینان به کوهی رسیدند اطراف مدینه در بطن اعواض و آنجا سه روز توقف کردند.

از سدی نقل شده که این آیه در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده است که گاهی از اوقات در پاره ای از امور با رسول خدا(ص)موافقت میکرد.

از عطاء بن یسار نقل شده است که این آیه در بارۀ کسی نازل شده است که به خاندان خود گفت:وسائل سفر مرا فراهم کنید تا بسوی پیامبر بروم،آماده شد و حرکت کرد در بین راه مردی از کفار به او برخورد و از او پرسید کجا میروی؟ گفت:میخواهم بسراغ محمد بروم شاید از خیر او برخوردار شوم،آن مرد کافر به او گفت:تو وسائل و توشۀ سفر خودت را بمن ببخش من تمام گناهانت را به گردن میگیرم.

از محمد بن کعب قرظی نقل شده است این آیه در بارۀ ابو جهل نازل شده است که میگفت:بخدا محمد جز به اخلاق نیک و عالی دعوت نمی نماید،و این معنی قول خدا است که فرمود:(أَعْطىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدىٰ)یعنی ایمان نیاورد.

معنی آیات:

آن گاه خداوند از قدرت کامله و وسعت ملک خود خبر داده میفرماید:

«وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ»

این آیه بصورت معترضه بین آیه قبلی و آیۀ بعدی آمده است،که میفرماید:

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسٰاؤُا بِمٰا عَمِلُوا»

و لام در لیجزی متعلق است به معنی آیۀ اوّل زیرا چون خداوند نسبت به آنان آگاهی داشته است،هر یک از آنان را بمیزان استحقاقشان مجازات کرده است،و این لام،لام عاقبت است چون خداوند در- نتیجۀ علمش به هر دو دستۀ آنان را بر حسب استحقاقشان مجازات میفرماید،و نیز روشن است کسی قدرت بر پاداش دادن نیکوکاران و مجازات بدکاران دارد که دارای قدرت و سلطنت بسیاری باشد،و لذا در آیۀ معترضه فرموده است:

(وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ)تا آنان را که گناه کرده اند یعنی شرک ورزیده اند

ص: ۴۰۶

بخاطر رفتار شرک آلودشان مجازات نماید.

«وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا»

یعنی:تا کسانی را که خدایشان را به یکتایی ستائیده اند پاداش دهند.

«بِالْحُسْنَى»

یعنی بهشت را به آنان پاداش دهد،بعضی گفته اند لام در لیجزی متعلق است به ما در قوله(وَ لِلّهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ)زیرا معنی ما چنین است:خداوند آنان را آفریده است تا او را پرستش کنند،قهرا بعضی از آنها نیکوکار و بعضی بدکار را آفریده است تا او را پرستش کنند،قهرا بعضی از آنان نیکوکار و بعضی بدکار خواهند بود،و اینکه آنان را مکلّف ساخته است تا هر کس را بر اساس دانش و عملکردش پاداش بیند،بنا بر این لام برای بیان غرض آمده است.

آن گاه خداوند نیکوکاران را توصیف کرده میفرماید:

«اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ»

یعنی آنان که گناهان بزرگ مرتکب میشوند.

«وَ الْفَوٰاحِشَ»

فواحش جمع فاحشه است که عبارتست از زشت ترین گناهان و کثیفترین آن،و ما در سورهٔ نساء (۱)اختلاف در مورد گناهان کبیره را بیان کردیم.

بعضی گناهان کبیره را هر گناهی دانسته اند که در قرآن تهدید به آتش جهنم شده باشد،اما فاحشه هر گناهی که دارای حد شرعی باشد.

و هر کس آن را(کبیر الاثم)خوانده باشد منظورش یک گناه بزرگ است، زیرا هر چند منظور از آن گناهان بسیار است اما اضافه به واحد شده است.

«إِلاَّ اللَّمَمَ»

در معنای آن اختلاف است،از ابن مسعود و ابی هریره و شعبی روایت شده است که منظور از آن گناهان کوچک است مانند نگاه کردن بنامحرم و بوسیدن آن و کارهای حرامی پائین تر از زنا.

ص: ۴۰۷

۱- ۱) -جلد ۵ ترجمهٔ تفسیر صفحهٔ ۱۱۹ و در نسخهٔ عربی جلد ۳ ص ۳۸.

از زید بن ثابت نقل شده است منظور از(لمم)گناهانی است که در دوران جاهلیت مرتکب شده اند و در اسلام مورد عفو قرار گرفته است بنا بر استثناء منقطع است. از حسن و سدی نقل شده است(لمم)به گناهی گویند که انسان یک مرتبه مرتکب آن شود و سپس توبه کند و دیگر مرتکب آن نگردد،زجاج نیز این معنی را انتخاب کرده است،زیرا در معنی«لمم»میگوید:لمم آنست که انسان مرتکب گناهی شده،و بر آن اصرار نورزد،و دنبالهٔ آیه نیز دلیل این معنی است که میفرماید:

«إِنَّ رَبَّکَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَهِ»

ابن عباس گفته است:برای کسی است که آن گناه را مرتکب شده و توبه کرده است مغفرت الهی گسترش دارد،یعنی رحمت الهی شامل تمامی گناهان میگردد،و خداوند از نظر رحمت و بخشش گناهکاران دریغ نخواهد داشت (۱)سخن اینجا تمام میشود،و سپس خداوند میفرماید:

«هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ»

یعنی پیش از آفرینش شما خداوند نسبت بشما آگاه است «إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ» یعنی:هنگامی که خداوند پدر شما آدم را از- پهنهٔ زمین آفرید،بلخی گفته است جایز است منظور از آن تمام مخلوقات باشد، یعنی:خداوند شما را از راه غذاهایی که میخورید آفرید،و خدا آن غذاها را در روی زمین آفریده است و عادت بر آن است که با ترکیب بعضی از این غذاها- چیزهای دیگری آفریده شود،که گویا خداوند انسانها را از این غذاهای زمین آفریده است.

«وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهٰاتِکُمْ»

از حسن نقل شده است یعنی:در آن هنگام که شما در رحم مادرانتان بودید خداوند میدانست که هر انسانی چه خواهد کرد،و بسوی چه مسیری رهسپار خواهد گردید.

بعضی گفته اند یعنی خداوند بزرگ از ضعف شما انسانها و تمایلات نفسانیتان

۱- ۱) -تفسیر ابن عباس ۳۳۲ میگوید:منظور از وسعت مغفرت الهی آنست که(خدا گناه کسی را که از گناه کبیره و صغیره توبه کرده است می آمرزد)

بسوی گناهـان آگـاه بود،و آن هنگام که در رحم مادران بودیـد میـدانست که پس از تولـد چه عملی مرتکب خواهیـد شـد،و هنگامی که پیش از ارتکاب عمل و تحقق گناه خداونـد از آن اطلاع داشـته باشد،چگونه نسـبت به گناهی که در خارج تحقق یافته است آگاهی نخواهد داشت.

«فَلاَ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»

یعنی از خودتان بعظمت یاد کنید،و هیچگاه خود را با خوبیهایی که ندارید مدح ننمائید،زیرا من نسـبت به شما آگاهی بیشتری دارم.

بعضـی هم گفته اند یعنی:خویشتن را بعلت داشتن خوبیهایی که دارید تزکیه ننمائید تا به عبادت و خشوع نزدیکتر بوده از ریاء دورتر باشید.

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ»

یعنی:خداوند آگاهتر است نسبت به کسی که از شرك و گناهان کبیره اجتناب میکند.

بعضـی هم گفته انـد یعنی:خداونـد آگاهتر است نسـبت به کسـی که خوبی کرده،فرمان خـدا را اطاعت کنیـد،و با نیت خالص عمل نماید.

«أَ فَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلّٰى»

یعنی:کسی که پشت بحق کرده است.

«وَ أَعْطىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدىٰ»

فرّاء گفته است اکدی یعنی از بخشش دست نگه داشته و کوتاه آمده است.

از مبرد نقل شده است اکدی یعنی از بخشش بسختی مانع گردیده است.

«أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ»

یعنی آیا او نسبت به عذاب خودش علم غیب دارد؟ «فَهُوَ يَرىٰ» و چنین میداند که دوسـتش عذاب را از طرف او تحمل خواهد کرد؟ «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسىٰ» یا آنکه از آنچه در کتاب توراه است به او خبر و حدیثی نداده اند؟ «وَ إِبْرٰاهِيمَ» یعنی و آنچه که در کتاب ابراهیم است.

(اَلَّذِی وَفّی)یعنی ابراهیم که فرمان الهی را بتمام و کمال انجام داد (۱).

بعضی هم گفته اند یعنی:رسالت الهی را بقوم خود رسانید و آنچه دستور داشت به آنان ابلاغ کرد.

بعضی گفته اند یعنی:آنچه را که خداوند بر او واجب کرده بود بطور کامل انجام داد،و امتحان خود را نیز داد.

آن گاه خداوند آنچه را که در کتابهای موسی و ابراهیم بوده است بیان کرده میفرماید:

«أَلاّ تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری»

یعنی:هیچکس بار دیگری را بدوش نخواهد کشید،یعنی هیچکس با گناه دیگری مؤاخذه نمیشود.

«وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی»

این جمله نیز عطف است بر (أَلاّ تَزِرُ) و این مطلب نیز از جمله مطالب کتابهای موسی و ابراهیم است،یعنی:انسان پاداشی جز پاداش عمل خودش را ندارد،و پاداش عمل دیگری را باو نمیدهند،هر گاه انسان دیگری را دعوت به ایمان کرد و آن دیگری دعوت او را اجابت نمود، او نیز به تبع آن دیگری مورد ستایش قرار میگیرد،و اگر عملی انجام نداده باشند هیچگاه استحقاق پاداش یا مجازاتی نخواهد یافت.

از ابن عباس در روایت والبی نقل شده است که میگوید:این آیه در شریعت ما نسخ شده است،زیرا خداوند میفرماید:(ما ذریهٔ آنان را به ایشان ملحق ساختیم) (۲)که خداوند درجهٔ ذریهٔ آنان را بالا برده است،هر چند که با اعمال

---

۱ - ۱) -وسائل الشیعه ج ۴ صفحهٔ ۱۲۳۵ حدیث ۳ از امام صادق(ع)روایت شده است که در بارهٔ(وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفّی)فرمودند:حضرت ابراهیم هر صبح و شام این ذکر را میگفت:(أصبحت و ربّی محمود،أصبحت لا اشرک باللّه شیئا و لا أدعوا مع اللّه الها آخر،و لا اتخذ من دونه ولیا)و لذا بنده شکرگزار نامیده، شد،و بعد از نماز مغرب بجای اصبحت(أمسیت)گفته میشود.

۲- ۲) -سوره طور آیه:۲۱.

خودشان استحقاق آن ترفیع را نداشته اند.

عکرمه نیز گفته است،این معنی مربوط به قوم ابراهیم و موسی علیه السلام است،اما این امت برای آنان است نتیجهٔ اعمال دیگران که به نیابت از آنان انجام دهند،و هر کس که گفته است حکم این آیه نسخ نشده است،منظورش آن است که آیه دلالت دارد بر منع نیابت در عبادات مگر آن دسته از عبادتهایی که دلیل دارد مانند حج که در روایت است:زنی به رسول خدا(ص)گفت:یا رسول اللّه پدرم حج بجا نیاورده است؟حضرت در پاسخ فرمودند به نیابت از او حج بجا آور.

«وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ»

یعنی:آنچه را که انسان انجام میدهد و در آن مورد تلاش میکند به ناچار باید بعدا آن را ببیند،به این معنی که بر اساس آن مجازات خواهد شد،و این معنی را بدین شکل بیان کرده میفرماید:

« ثُمَّ یُجْزٰاهُ الْجَزٰاءَ الْأَوْفیٰ)یعنی برای عبادتهایی که انجام داده است،به بهترین وجهی که استحقاق آن را دارد و ثواب دائم پاداش داده خواهد شد،و هاء در یجزاه به سعی بر میگردد،یعنی:

انسان روز قیامت تلاش خود را می بیند و پاداش عمل خود را به بهترین وجهی خواهد دید.

ص :۴۱۱

[سوره النجم (۵۳): آیات ۴۲ تا ۶۲]

اشاره

وَ أَنَّ إِلیٰ رَبِّکَ اَلْمُنْتَهیٰ (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکیٰ (۴۳) وَ أَنَّهُ هُوَ أَمٰاتَ وَ أَحْیٰا (۴۴) وَ أَنَّهُ خَلَقَ اَلزَّوْجَیْنِ اَلذَّکَرَ وَ اَلْأُنْثیٰ
(۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذٰا تُمْنیٰ (۴۶) وَ أَنَّ عَلَیْهِ اَلنَّشْأَةَ اَلْأُخْریٰ (۴۷) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنیٰ وَ أَقْنیٰ (۴۸) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ اَلشِّعْریٰ (۴۹) وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ
عٰاداً اَلْأُولیٰ (۵۰) وَ ثَمُودَ فَمٰا أَبْقیٰ (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کٰانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغیٰ (۵۲) وَ اَلْمُؤْتَفِکَةَ أَهْویٰ (۵۳) فَغَشّٰاهٰا مٰا
غَشّٰی (۵۴) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکَ تَتَمٰاریٰ (۵۵) هٰذٰا نَذِیرٌ مِنَ اَلنُّذُرِ اَلْأُولیٰ (۵۶) أَزِفَتِ اَلْآزِفَةُ (۵۷) لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ کٰاشِفَةٌ (۵۸) أَ
فَمِنْ هٰذَا اَلْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَکُونَ وَ لاٰ تَبْکُونَ (۶۰) وَ أَنْتُمْ سٰامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَ اُعْبُدُوا (۶۲)

ص: ۴۱۲

ترجمه آیات:

۴۲-و بطور قطع سرانجام هر کس بسوی پروردگارش میباشد.

۴۳-و هم او است که همه را میگریاند و میخنداند.

۴۴-و هم او است که همگان را می میراند و زنده می سازد.

۴۵-و هم او است که زن و مرد و نر و ماده را.

۴۶-از نطفه ای که ریخته شود بیافرید.

۴۷-و خلقت جهان دیگر به عهده او است.

۴۸-و او بینیاز سازد و عطا کند.

۴۹-و او پروردگار ستاره شعری است.

۵۰-و او قوم عاد قدیم را به هلاکت رسانید.

۵۱-هم او قوم ثمود را نیز هلاک ساخت و اثری از آنان باقی نگذاشت.

۵۲-و نیز قوم نوح را پیش از آنان به هلاکت رساند که آنان ستمگرتر و سر کش تر بودند.

۵۳-و دهکده های واژگون گشته را بیفکند.

۵۴-و بر سر آن دهکده ها آمد آنچه آمد.

۵۵-در باره کدامین نعمت پروردگارت تردید میکنی؟.

۵۶-و این بیم رسانی از بیم رسانان پیشین است.

۵۷-آن حادثه نزدیک شده است.

۵۸-که جز خداوند کسی برطرف کننده آن نتواند شد.

۵۹-آیا از این سخن تعجّب میکنید؟ ۶۰-و میخندید و گریه نمی کنید؟ ۶۱-و شما مردمی غافل هستید.

۶۲-خدا را سجده کنید و او را پرستش نمائید.

قرائت آیات:

عادا الاولی-اهل مدینه و بصره بجز سهل(عاد لولی)با حالت ادغام و بدون تنوین و بدون همزه قرائت کرده اند،مگر در روایت قالون از نافع که از روایات کرده است(عاد لولی)با همزه ساکن.

و بقیه(عادا الاولی)با تنوین و همزه بدون ادغام قرائت کرده اند.

و ثمود-عاصم و حمزه و یعقوب(و ثمود فما ابقی)قرائت کرده اند بدون تنوین و بقیّه(و ثمودا)با تنوین خوانده اند.

دلیل قرائت:

عادا الاولی-ابو علی گوید:ابو عثمان گفت:ابو عمرو نزد من در قرائت خود غلط خواند،زیرا او نون را در لام معرفه ادغام کرد با اینکه با حرکت همزه لام حرکت پیدا کرده است،و حرکت آن لازم نیست،بدلیل اینکه می گویی:(الحمر)و پس از آنکه حرکت همزه را روی لام بیاندازی الف وصل حذف نمیشود،زیرا آن حرکت لازم نیست،ابو عثمان گوید:

و لکن ابو الحسن از بعضی اعراب نقل کرده است که میگوید:(هذا الحمر قد جاء)که بخاطر حرکت لام الف وصل حذف میشود.

ابو علی گوید:سخن در عاد الاولی اینست که هر کس همزه را در الاولی محقق سازد لام معرفه را ساکن خواهد ساخت،و هر گاه لام معرفه و تنوین در عادا هر دو ساکن باشند و دو ساکن که نون عادا و لام معرفه باشد بهم میرسند قهرا اینجا تنوین ساکن را حرکت کسره خواهی داد زیرا التقاء ساکنین شده است،و این است دلیل قول کسی که ادغام نکرده است،و نیز دلیل کسی است که میگوید:(احد اللّه)که تنوین را بخاطر التقاء ساکنین حذف میکنند،بنا بر این در مثال ما نیز تنوین را حذف میکنند همانطور که در مثال(احد اللّه)حذف نمود،و نیز همانگونه که در مثال(و لا ذاکر اللّه)نیز تنوین حذف شده است،ولی این قبیل حذف در قرائت نمی آید هر چند

که از روی قیاس باشد،البته هم در شعر آمده است هم در بعضی از قراءتها.

و در قرائت کسی که همزه را در(الاولی)حذف کرده و مخفف خوانده است بنا بر قول کسی که(الحمر)گفته و همزهٔ وصل را حذف نکرده جایز است تنوین را حرکت دهیم:(عادن الولی) (۱)همانگونه که در صورت ثابت ماندن همزه نیز همین قرائت خواهد بود،زیرا بنا بر این فرض لام در تقدیر سکون است،همانگونه که نون بخاطر التقاء ساکنین کسره داده میشود،در این قول نیز نون را کسره میدهیم زیرا تنوین در تقدیر التقاء ساکنین است،و هر کس لام معرفه را حرکت دهد و همزهٔ وصل را حذف کند،قاعده اش آنست که نون را از(عادن)ساکن کند و بگوید:(عادن- لولی)زیرا لام در تقدیر سکون است،همانطور که در درجه اول بود،مگر نمی بینی که همزهٔ وصل حذف شده است،و لذا وقتی همزهٔ وصل حذف شده نون بر سکون خود خواهد ماند،همانگونه که نون را بحالت سکون خواهی گذاشت در(عاد ذاهب).

اما قول ابی عمرو(عاد لوی)پس از آنکه همزه که منقلب از فاء الفعل است برای تخفیف حذف شد چون در ابتداء اجتماع دو حرف واو شده بود،حرکت الف به لام ساکن منتقل میشود،و نون قبل از لام ساکن است و لذا در لام ادغام میشود،همانگونه که در مثل(منّ راشد)نون ساکن در راء ادغام شده است،و این ادغامها پس از آنست که نون قلب به لام یا راء شده است،بنا بر این هنگامی که نون عادا در لام ادغام شد،میشود(عاد لولی).

ابو الحسن به یکی از دو راه از این اشتباهی که ابو عثمان به او نسبت داده، خود را خلاص نموده است:

۱-آنکه حذف همزه از(الاولی)بنا بر قول کسی باشد که میگوید:(لحمر) مثل اینکه در حذف همزه قبل از ادغام گفته شده است(لولی)و لام بدلالت حذف

۱- ۱) -و در دو نسخه آمده است:عادن لولی.

همزه قبل از ادغام گفته شده است(لولی)و لام بدلالت حذف همزه وصل از سکون خارج شده،لذا ادغام در آن نیکو میباشد.

۲-آنکه ادغام شده است بر اساس قول کسی که گفته است(الولی)و(الحمر) و همزهٔ وصل در آن نیافتاده،با اینکه حرکت به لام معرفه منتقل شده است،زیرا این لام در تقدیر ساکن است،و لذا مانعی نیست از اینکه حرف قبلی در آن ادغام گردد،همانگونه که مانعی نیست از ادغام در مثل(ردّ)و(فرّ)و(عضّ)هر چند که لام الفعل در آنها ساکن بوده و به خاطر ادغام حرکت داده شده اند همانطور که حروف ساکن که گفته شد بخاطر ادغام حرکت داده شده است.

اما آنچه از نافع روایت شده است که با همزه قرائت نموده و گفته است:

(عاد لولی)این قول مانند روایتی است که از ابن کثیر نقل شده که(علی سؤقه) قرائت نموده است،و دلیل آن هم این است که چون حرکت ضمّه نزدیک واو است و چیزی بین آنها فاصله نشده است مانند آن است که بر سر واو در آمده،و لذا همزه قرائت شده است،همانگونه که واوها اگر مضموم باشند همزه خوانده میشوند،مانند (ادؤر)و(الغؤور)و این یک لغت است که روایت شده و نقل گردیده است،هر چند با این صراحت نباشد.

لغات آیات:

تمنی-منی بمعنی تقدیر است،گفته میشود:منی یمنی منهومان،شاعر عرب می گوید: (حتّی تبین ما یمنی لک المانی) یعنی:(تا اینکه روشن شود آنچه که تقدیر کننده برایت تقدیر نموده است).

و از این باب است(المنیه)بمعنی(مرگ)زیرا مرگ هم یک تقدیر است.

النشأه-بمعنی صنعت و اختراع است بر خلاف مشیّت.

أقنی-از(القنیه)است که عبارت از اصل مال و آنچه که ذخیره میشود،و اقتناء آنست که انسان بصورت مداوم چیزهایی را برای خود ذخیره کند،و از این باب است

ص :۴۱۶

(القناه)بمعنى(کهریز)زیرا(کهریز)چیزی است که آب را جمع و هدایت میکند.

الشعری-ستاره ایست که در ما وراء ستارهٔ جوزاء قرار دارد،و یکی از سیارات ذراع اسد است و سوگند عشیرهٔ مرازم است که در دوران جاهلیت آن را میپرستیدند المؤتفکه-بمعنی منقلبه است که بمعنی زیر و رو شده است،گفته میشود:

ائتفکت بهم،تأتفک ائتفاکا،و از این باب است(افک)که بمعنی کذب است که بمعنی وارونه ساختن معنی از جهت خود میباشد.

اهوی-یعنی آن را در هوی فرود آورده است،و از این باب است(اهوی بیده لیأخذ کذا)یعنی:دست انداخت که فلان چیز را بگیرد،و لغت هوی یهوی بمعنی آنست که وارد در هوی شده است،اما اگر انسان از روی بلندی به وسیله نردبان یا پله پائین بیاید گفته نمیشود(اهوی)و نه(هوی).

ازفت الأزفه-یعنی آنچه نزدیک شدنی است نزدیک شد.

نابغهٔ شاعر گفته است:

(ازف الترحل غیر ان رکابنا

لما تزل برحالنا و کان قد)

یعنی:(هنگام کوچ کردن نزدیک شده است،اما هنوز بار و بنهٔ ما بر مرکبها سوار نشده است،گرچه نزدیک است).

شاعر دیگر کعب بن زهیر گفته است:

(بان الشباب و امسی الشبیب قد ازفا

و لا اری لشباب ذاهب خلفا)

یعنی:(جوانی رفت و پیری نزدیک شد،و من برای جوانی رفته بازگشتی نمی بینم).

سامدون-سمود بمعنی لهو و بازی است،سامد بمعنی بازیگر و لهو کننده است که گفته میشود:سمد یسمد،شاعر عرب گوید:

(رس الحدثان نسوه آل حرب

بمقدار سمدن له سمودا)

(فرد شعورهن السود بیضا

و ردّ وجوههن البيض سودا)

ص: ۴۱۷

یعنی:(حوادث روزگار زنان خاندان حرب را همان قدر که عیاشی کرده بودند در هم کوبید،در نتیجه موهای سیاهشان سفید،و روهای سفیدشان سیاه گردید).

معنای آیات:

سپس خداوند این آیه را به آیات قبلی عطف کرده میفرماید:

«وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهىٰ»

یعنی:سرانجام کار بسوی پاداش الهی و یا عذاب او خواهد بود،و کلمۀ(منتهی)و(آخر)بیک معنی است،و در اینجا منظور از(منتهی)سرانجام کار است تا آن گاه که دیگر پایان کار و اعمال دنیا است.

«وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکىٰ»

از عطاء و جبائی نقل شده است که (أَضْحَکَ وَ أَبْکىٰ) یعنی موجبات خنده و گریه را که سرور و حزن باشد بوجود آورد،همانگونه که گفته میشود:(اضحکنی فلان)و(ابکانی)یعنی فلانی مرا خنداند و یا گریاند.

از مجاهد نقل شده است یعنی:خداوند بهشتیان را در بهشت خندانید و جهنمیان را در جهنم گریانید،خنده و گریه از افعال انسان است،خداوند میفرماید:(فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً)و میگویند:(تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ)که ضحک به انسان نسبت داده شده است.

حسن گوید:خداوند آفرینندۀ خنده و گریه است،خنده بخاطر سرور،و خوش آیندی که در قلب است چهرۀ انسان را شاداب میسازد،هنگامی که حالتی بر انسان عارض گردد که قابل دفع نیست،قهرا آن حالت از فعل الهی محسوب می شود،و گریه عبارتست از جاری شدن اشک بر گونه بخاطر اندوهی که در دل می باشد،و گاهی هم گریه از روی یک خوشحالی آمیخته با یادآوری اندوهی است که از رقت قلب نشأت میگیرد.

بعضی گفته اند:یعنی خداوند مطیع را با رحمت خود خندانده و عاصی را با عذاب خود گریانده است.

ص :۴۱۸

بعضی گفته اند اینست که خداوند درختان را با انوار خود خندانده و ابرها را با ریزش باران گریانده است.

«وَ أَنَّهُ هُوَ أَمٰاتَ وَ أَحْيٰا»

یعنی:خداوند مرگ را آفریده است و بوسیلهٔ آن، زندگان را می میراند،و این عمل کاری است که غیر از خدا هیچکس بر آن قدرت ندارد،زیرا اگر کسی قدرت بر میراندن داشته باشد قدرت بر زنده کردن نیز خواهد داشت،زیرا کسی که قدرت بر چیزی داشته باشد قدرت بر ضد آن هم خواهد داشت،و احدی بجز خداوند قدرت بر زنده کردن ندارد.

و نیز خداوند زندگی را آفریده است که بوسیلهٔ آن حیوانات را زنده ساخته است،و در دنیا مخلوقات را میرانده و در آخرت برای دریافت مجازات آنان را زنده میسازد.

«وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ»

یعنی:خداوند هر دو صنف نر و ماده را آفریده است.

«اَلذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ»

یعنی:نر و ماده را از هر حیوانی.

«مِنْ نُطْفَةٍ إِذٰا تُمْنىٰ»

عطا و ضحاک و جبائی میگویند:یعنی:هنگامی که نطفه از مذکر و مؤنث مشترکا خارج شده در رحم ریخته شود،و نطفه عبارتست از آب مرد و زن که از آن فرزند متولد میگردد.

بعضی هم گفته اند:(تمنی)یعنی تقدیر میشود،که معنی اصلی این ماده می باشد،بنا بر این معنی چنین خواهد شد،نطفه بر اساس یک تقدیر در رحم زن قرار میگیرد.

«وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرىٰ»

نشأه اخری یعنی:آفرینش دوباره در روز قیامت یعنی:بر خداوند لازم است که روز قیامت مردم را زنده کند تا بپاداش برسند.

اگر بگویند:لفظ(علی)کلمهٔ الزام و ایجاب است بنا بر این چگونه بر

خداوند زنده کردن مردگان واجب میشود؟ پاسخ آنست که خداوند سبحان چون مردم را مکلّف ساخته است ضامن ثواب نیز هست،بنا بر این اگر خداوند(دردها و مصائبی را بمردم میدهد قهرا ضامن پاداش آن نیز میباشد،و اگر در دنیا پاداش و مکافاتی داده نشد،و مظلوم و ظالم را بحال خود رها ساخت،پس باید سرای دیگری باشد که در آن پاداش و کیفر و عدل و انصافی برقرار گردد،و چون خداوند وعدهٔ پاداش و عدل-و انصاف را داده است باید به آن عمل کند.

«وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنىٰ وَ أَقْنىٰ»

از ابی صالح روایت شده است یعنی:مردم را با اموال و بخشیدن سرمایه ها و ذخایر مالی بی نیاز میسازد.

از حسن و مجاهد و قتاده نقل شده است که(اغنی)بمعنی(موّل)است یعنی:ثروت بخشید،و(اقنی)یعنی:با بخشش خود کسی را راضی ساخت.

از سفیان نقل شده است یعنی(اغنی بالقناعه)«با قناعت مردم را بی نیاز ساخت»و(اقنی بالرضا)«با رضایت مردم را ثروت بخشید».

بعضی هم گفته اند:یعنی(اغنی بالکفایه)«با بخشش در حد کفایت بی نیاز ساخت»و(اقنی بالزیاده)«با بخشش بیش از حد کفایت او را ثروتمند ساخت).

از ابن زید روایت شده است یعنی:(اغنی من شاء)«هر کس را میخواهد بی نیاز میسازد»و(اقنی ای افقر و حرم من شاء)«هر کس را بخواهد فقیر و محروم میسازد.

«وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرىٰ»

یعنی:خداوند آفریدگار ستارهٔ(شعری)و اختراع کنندهٔ و مالک آنست،پس چیزی را که مخلوق و مملوک است خدای خود قرار ندهید.

بعضی گفته اند که قبیلهٔ خزاعه این ستاره را میپرستیده اند،و اولین کسی که این ستاره را پرستیده است(ابو کبشه)یکی از اجداد مادری پیامبر(ص)

بوده،و لذا مشركين حضرتش را به (ابن ابى كبشه)مى ناميدند،زيرا همانگونه كه ابو كبشه در پرستش آن ستاره با ديگران مخالفت ميكرده است،پيامبر(ص)نيز با آنان در دين مخالفت مى نموده است.

«وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولىٰ»

و اين عاد عبارتست از عاد بن ارم،و اينان قوم هود هستند كه خداوند آنان را بوسيلۀ طوفانى تند بهلاكت رسانيد،و اينان داراى نسلى بودند كه قوم دوم ميباشند.

ابن اسحاق ميگويد:اينان بعلّت آنكه نسبت به يكديگر ظلم كرده اند به هلاكت رسيدند،و با كشتار يكديگر نابود گشتند.

«وَ ثَمُودَ فَمٰا أَبْقىٰ»

يعنى:قوم ثمود بهلاكت رسيده باقى نماندند.

و جايز نيست نصب (وَ ثَمُودَ) بوسيلۀ (فَمٰا أَبْقىٰ) باشد،زيرا ما بعد(ما)در ما قبلش عمل نميكند،گفته نميشود:(زيدا ما ضربت)زيرا(ما)از لحاظ صدارت طلبى جارى مجراى استفهام است.

و علت اينكه(انّ)در چند مورد اين آيه بفتح خوانده شده است آنست كه همۀ اين موارد در صحف ابراهيم و موسى بوده است،مثل اينكه گفته است(ام لم ينبأ بما فى صحف موسى و ابراهيم الذى و فى بأنه لا تزر وازره و زر اخرى و بانه كذا و كذا).

«وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ»

يعنى:پيش از قوم عاد و ثمود قوم نوح را بهلاكت رسانديم.

«إِنَّهُمْ كٰانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغىٰ»

يعنى:قوم نوح از اقوام ديگر ظالمتر،و طاغى تر ميباشند،زيرا دعوت نوح طولانى بود و قوم او در كفر و تكذيب سركشى بيداد ميكردند.

«وَ الْمُؤْتَفِكَةَ»

يعنى:قريه هاى قوم لوط كه بوسيلۀ عذاب الهى ويران گشته است.

«أَهْوىٰ»

یعنی:ساقط گردید،که جبرئیل پس از آنکه آن قریه ها را از زمین بلند کرد دو باره بر زمین فرو کوبید،و خداوند آنان را سنگ باران فرمود که خداوند میفرماید:

«فَغَشّٰاهٰا مٰا غَشّٰی»

بنا بقول قتاده و ابن زید یعنی:آن عذابی که خداوند اراده فرموده بود که سنگ باران باشد بر آن نازل فرمود.

بعضی هم گفته اند:این طرز بیان بخاطر اهمّیت عذابی است که وارد شده است،زیرا عبارت (مٰا غَشّٰی) با ابهامی که دارد این معنی از آن فهمیده میشود و گویا گفته است عذاب و شکنجه ای بر آنان نازل گشته است که برتر از بیان و توضیح میباشد.

«فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكَ تَتَمٰاریٰ»

از قتاده نقل شده است یعنی:ای انسان تو در مورد کدامین نعمت پروردگارت که دلالت بر وحدانیت او دارد تشکیک میکنی؟ علت اینکه خداوند پس از بیان نقمتها و عذابهای خود به یادآوری نعمتها پرداخته است اینست که این عذابها برای ما نعمت میباشد،زیرا در این عذابها که جنبهٔ تنبیهی دارد یک نوع لطف و عنایت الهی نهفته است که ما را از کارهای زشت باز میدارد،بدلیل آنکه این عذابها بخاطر کفران نعمت گریبانگیر آنان گردیده است.

«هٰذٰا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُوليٰ»

قتاده میگوید:(هذا)اشاره است به پیامبر خدا(ص).

و منظور از نذر اولی پیامبران قبل از آن حضرت است.

ابی مالک گوید:(هذا)اشاره است به قرآن،و نذر اولی عبارتست از صحف ابراهیم و موسی.

از جبائی نقل شده است که(هذا)باین معنی است:اخباری که از هلاکت امتهای قبل داده ایم برای شما پند و اندرز میباشد.

«أَزِفَتِ الْآزِفَةُ»

یعنی:قیامت نزدیک شد و ساعت آن فرا رسید،و اینکه قیامت در این آیه آزفه نامیده شده است بدان معنی است که هر چه آینده است نزدیک است.

«لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ»

از عطاء و ضحاک و قتاده نقل شده است یعنی:هنگامی که سختیهای روز قیامت مردم را فرا گیرد،هیچکس بجز خداوند قادر نیست این ناملایمات را از مردم دور سازد،و مؤنث آمدن«کاشفه»بنا بر تقدیر(نفس کاشفه)یا(جماعه کاشفه)است،و نیز جایز است(کاشفه)مصدری باشد مانند(عافیه)و(عاقبه)(واقیه)(خائنه)بنا بر این معنی میشود:(لیس لها من دون اللّه کشف)یعنی:غیر از خدا هیچکس قدرتی بر زایل نمودن این شدتها را ندارد،و احدی بجز او نمیتواند این سختیها را روشن کند، مانند آیهٔ دیگر که میفرماید:(لاٰ يُجَلِّيهٰا لِوَقْتِهٰا إِلاّٰ هُوَ).

«أَ فَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ»

منظور از(حدیث)آنچه میباشد که قبلا بوسیلهٔ معصوم راستگو(ع)از آن خبر داده شده است.

بعضی هم گفته اند:یعنی ای مشرکین آیا از این قرآن و نازل شدن آن از جانب خداوند بر حضرت محمد(ص)و معجزه بودن آن در شگفت هستید؟ «وَ تَضْحَكُونَ» یعنی از روی مسخره میخندید.

«وَ لاٰ تَبْكُونَ»

و بخاطر وعده های عذاب قرآن بر خود نمیگریید؟ «وَ أَنْتُمْ سٰامِدُونَ» از ابن عباس و مجاهد نقل شده است که «أَنْتُمْ سٰامِدُونَ» یعنی:شما از عذاب الهی غفلت دارید و دنبال بازی و سرگرمی هستید.

از عکرمه نقل شده است که منظور از آن غنا و موسیقی است،که هر گاه قرآن را میشنیدند با نواختن موسیقی با آن مقابله و ستیز می نمودند،تا مردم را از شنیدن قرآن محروم سازند.

«فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَ اعْبُدُوا»

اینجا خداوند به آنان فرمان داده است که

او را سـجده کننـد،و با اخلاص پرسـتش نماینـد،ضـمنا در همین آیه دلالت است بر اینکه سـجده در این آیه واجب است،بنا بر عقیدهٔ اصحاب ما،زیرا ظاهر صیغهٔ امر دلالت بر وجوب دارد.

ص :۴۲۴

فهرست مطالب

ص: ۴۲۵

ص :۴۲۶

ص: ۴۲۷

ص: ۴۲۸

ص :۴۳۰

ص:۴۳۱

ص :۴۳۲

ص :۴۳۳

ص :۴۳۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹